



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی



الرحمن  
علیه صاب

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir



مرکز علمی و تحقیقاتی اسلامی  
(ISC)



مجمع الزواید و فوائد  
سنة ۱۳۹۸ هـ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مجموعه مقالات کنگره بازخوانی ابعاد شخصیتی امیرالمومنین علی علیه السلام

نویسنده:

محمد علی رضایی اصفهانی

ناشر چاپی:

دانشگاه آزاد اسلامی (تهران)

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۱۷	مجموعه مقالات کنگره بازخوانی ابعاد شخصیتی امیرالمؤمنین امام علی علیه السلام جلد ۷
۱۷	مشخصات کتاب
۱۸	اشاره
۲۲	فهرست
۴۰	مقدمه دبیر علمی کنگره
۵۵	مقدمه رئیس شورای سیاست گذاری
۵۹	سنت های الهی در تاریخ از منظر امیرمؤمنان علی (علیه السلام)
۵۹	اشاره
۶۱	چکیده
۶۱	مقدمه
۶۲	پیشینه
۶۳	سنت و قانون در تاریخ
۶۶	سنت مندی تاریخ در نگاه امام علی علیه السلام
۶۷	انواع سنت های الهی حاکم بر تاریخ
۶۷	اشاره
۶۷	سنت های عام
۶۷	اشاره
۶۸	الف) سنت کمک الهی
۷۱	ب) سنت خالی نبودن زمین از حجت خدا
۷۲	سنت ناپایداری دنیا
۷۴	سنت های خاص
۷۴	سنت غلبه حق بر باطل
۷۹	سنت مسلط شدن ستمگران بر امور در نتیجه بی توجهی مردم به دستورات الهی

۸۱	..... دنیاگرایی و تأثیر آن در انحطاط جوامع
۸۳	..... سنت تأثیر ترک امر به معروف و نهی از منکر در سلطه یافتن ستم گران
۸۴	..... سنت تأثیر دون همتی در فروپاشی جامعه
۸۶	..... سنت تأثیر تفرقه و از هم گسیختگی در فروپاشی اجتماعی
۸۸	..... وسوسه های شیطان که ناشی از هواپرستی ها و قدرت طلبی ها است
۸۸	..... فتنه انگیزی اهل نفاق در جهت ایجاد اختلاف در جامعه
۸۸	..... استکبار و خود برتر بینی
۸۸	..... نتیجه
۹۰	..... منابع
۹۲	..... نقش امام علی (علیه السلام) در پیدایش و گسترش علوم اسلامی
۹۲	..... اشاره
۹۴	..... چکیده
۹۴	..... مقدمه
۹۶	..... پیشینه
۹۷	..... ۱. گستردگی علم امام علی علیه السلام
۱۰۱	..... ۲. آثار منتسب به امام علی علیه السلام
۱۰۱	..... اشاره
۱۰۲	..... الف) مصحف امام علی
۱۰۳	..... ب) کتاب علی علیه السلام
۱۰۴	..... ج) نهج البلاغه
۱۰۵	..... د) کتاب الدیات
۱۰۵	..... هـ) مسند
۱۰۵	..... و) کتاب السنن و الاحکام و القضايا
۱۰۶	..... ۳. پایه گذاری علوم اسلامی
۱۰۶	..... اشاره
۱۰۷	..... الف) علم فقه و حقوق

- ب) علم تفسیر - - - - - ۱۰۸
- ج) علم نحو - - - - - ۱۱۰
- د) علم کلام - - - - - ۱۱۱
- هـ) علم قرائت - - - - - ۱۱۲
۴. مرکزیت علمی کوفه و تربیت شاگردان - - - - - ۱۱۲
۵. رهنمودهای علمی و ترویج خردگرایی - - - - - ۱۱۳
- الف) ترویج علم در جامعه - - - - - ۱۱۳
- ب) تعلیم و تعلّم - - - - - ۱۱۵
- ج) ارج نهادن به مقام دانشمندان - - - - - ۱۱۶
- د) خردورزی - - - - - ۱۱۸
- نتیجه - - - - - ۱۱۹
- منابع - - - - - ۱۲۰
- کاربست روش های آموزشی در خطبه های امیرالمؤمنین (علیه السلام) - - - - - ۱۲۸
- اشاره - - - - - ۱۲۸
- چکیده - - - - - ۱۳۰
- مقدمه - - - - - ۱۳۰
- پیشینه - - - - - ۱۳۲
۱. مفاهیم - - - - - ۱۳۳
- الف) روش آموزش - - - - - ۱۳۳
- اشاره - - - - - ۱۳۳
- یک. معلم محور - - - - - ۱۳۳
- دو. متربی محور - - - - - ۱۳۳
- ب. راهبردهای یاددهی و یادگیری و معیار انتخاب - - - - - ۱۳۴
- خطابه (سخنرانی) - - - - - ۱۳۴
۲. کاربرد روش های آموزشی در خطبه های امیرالمؤمنین (علیه السلام) - - - - - ۱۳۶
- الف) پرسش و پاسخ - - - - - ۱۳۶

- ۱۳۶ ..... اشاره
- ۱۳۷ ..... یک. ترغیب متربی به طرح پرسش
- ۱۳۸ ..... دو. مهیا بودن فضای پرسش و پاسخ
- ۱۴۰ ..... سه. طرح پرسش های پی در پی
- ۱۴۱ ..... چهار. اصول مورد نظر امامان معصوم (علیه السلام) در استخدام روش پرسش و پاسخ
- ۱۴۱ ..... اشاره
- ۱۴۱ ..... اول. داشتن حضور ذهن در پاسخ دهی
- ۱۴۲ ..... دوم. توجه به استعداد متربی
- ۱۴۲ ..... سوم. اصلاح اشتباهات
- ۱۴۳ ..... چهارم. اخلاق پرسش و پاسخ
- ۱۴۳ ..... پنجم. آموزش آداب طرح سؤال
- ۱۴۴ ..... (ب) پرورش تفکر و عقل گرایی
- ۱۴۴ ..... اشاره
- ۱۴۵ ..... اول. تشویق و ترغیب متربیان جهت بهره گیری دقیق تر از حواس بشری به منظور وصول به علم و شناخت
- ۱۴۵ ..... دوم. استدلال از طریق مشاهده و تجربه و به کارگیری تفکر منطقی (استنتاج)
- ۱۴۷ ..... ۳. سازمان دهی مطالب
- ۱۴۷ ..... اشاره
- ۱۴۷ ..... الف) روش شماره گذاری
- ۱۵۱ ..... (ب) جفت های متداعی
- ۱۵۱ ..... اشاره
- ۱۵۳ ..... یک. معرفی دنیا و آخرت
- ۱۵۳ ..... دو. تفاوت های خالق و مخلوق
- ۱۵۷ ..... سه. تصویرسازی ذهنی
- ۱۵۹ ..... چهار. موسیقی کلام
- ۱۶۱ ..... ۴. ارائه الگو
- ۱۶۳ ..... نتیجه



۱۶۴	منابع
۱۷۲	نقش مردم کوفه در جنگ های دوران امام علی (علیه السلام)
۱۷۲	اشاره
۱۷۴	چکیده
۱۷۴	مقدمه
۱۷۵	پیشینه
۱۷۶	مفاهیم
۱۷۶	الف) کوفه
۱۷۶	ب) جنگ جمل
۱۷۶	ج) جنگ صفین
۱۷۷	د) جنگ نهروان
۱۷۷	مردم کوفه در جنگ جمل
۱۷۷	اشاره
۱۷۸	الف) اعزام نمایندگان امام علی(ع) به کوفه
۱۸۰	ب) حرکت نیروهای کوفه به جانب امیرالمؤمنین علی(ع)
۱۸۱	مردم کوفه در جنگ صفین
۱۸۱	اشاره
۱۸۳	الف) واکنش کوفیان در برابر فرمان آماده باش امیرالمؤمنین(ع)
۱۸۴	ب) حرکت سپاه با امام علی(ع) به صفین
۱۸۵	ج) تحمیل حکمیت بر امیرالمؤمنین(ع)
۱۸۸	مردم کوفه در جنگ نهروان
۱۸۸	اشاره
۱۸۸	الف) بسیج نیرو برای اعزام به شام
۱۸۸	ب) اصرار مردم کوفه برای جنگ با خوارج
۱۸۹	ج) تصمیم امام علی(ع) به رویارویی با خوارج
۱۹۰	د) آخرین تلاش امام علی(ع) برای جلوگیری از خون ریزی

۱۹۰	..... (ه) دستور نبرد
۱۹۳	..... نتیجه
۱۹۵	..... منابع
۱۹۷	..... سیر تعاملی امام علی (علیه السلام) در دوران تثبیت خلافت
۱۹۷	..... اشاره
۱۹۹	..... چکیده
۲۰۰	..... مقدمه
۲۰۲	..... پیشینه
۲۰۲	..... ماجرای سقیفه
۲۰۴	..... مواضع امام علی (ع) درمقابل جانشینی خلیفه اول
۲۰۵	..... الف. مواضع تعاملی امام علی (ع) با خلافت
۲۰۶	..... مواردی از مواضع تعاملی امام علی (ع)
۲۰۹	..... بیعت امام با خلیفه اول
۲۱۲	..... نتیجه
۲۱۴	..... منابع
۲۱۵	..... اولویت بندی دشمنان در سیره امیرالمؤمنین امام علی (علیه السلام)
۲۱۵	..... اشاره
۲۱۷	..... چکیده
۲۱۷	..... مقدمه
۲۱۸	..... پیشینه
۲۱۹	..... ۱. دسته بندی دشمنان امام
۲۲۳	..... ۲. اولویت امام علی در مبارزه
۲۲۴	..... ۳. دلایل امام برای مبارزه با جبهه شام به عنوان کانون اصلی فساد
۲۲۵	..... الف. توسعه سلطنت طلبی و استثمارگری
۲۲۷	..... معاویه و حکومت خودمختار
۲۲۸	..... معاویه، عمداً مردم شام را در جهالت نگه می داشت

- ۲۳۰ ..... اهل شام، دشمنان دین بودند
- ۲۳۰ ..... روایات امام علی علیه السلام درباره اینکه سپاه شام (بنی امیه) دشمن دین بودند.
- ۲۳۳ ..... برخی قرائن تاریخی دیگر در کفر بنی امیه
- ۲۳۶ ..... ب. بدعت های معاویه
- ۲۳۸ ..... توضیحی درباره مفهوم بغی و کفر دشمنان امام علی علیه السلام
- ۲۴۱ ..... ج. آگاهی اصحاب از ماهیت سپاه شام
- ۲۴۳ ..... د. اهل شام، پناهگاه دشمنان
- ۲۴۵ ..... ۴. امر به قتل باقیمانده مجروحان و فراریان لشکر شام
- ۲۴۷ ..... ه. پشتیبانی فتنه های داخلی توسط اهل شام
- ۲۴۷ ..... اشاره
- ۲۴۷ ..... یک. فتنه ابن حضرمی در بصره
- ۲۴۸ ..... دو. تلاش معاویه برای به هم زدن نظم داخلی کوفه
- ۲۴۸ ..... اشاره
- ۲۴۹ ..... سه. ارتباط منافقین با سپاه شام
- ۲۵۳ ..... و. استعانت از کفار برای غلبه بر بلاد مسلمین
- ۲۵۴ ..... نتیجه
- ۲۵۶ ..... منابع
- ۲۵۹ ..... ناکثین، قاسطین و مارقین؛ بر اساس متن نهج البلاغه و اسناد روایی فریقین
- ۲۵۹ ..... اشاره
- ۲۶۱ ..... چکیده
- ۲۶۱ ..... مقدمه
- ۲۶۲ ..... پیشینه
- ۲۶۳ ..... ناکثین یا پیمان شکنان
- ۲۷۴ ..... قاسطین، به تعبیر قرآن هیزم های جهنم
- ۲۸۲ ..... مارقین یا خوارج
- ۲۸۶ ..... خبر دادن رسول خدا (ص) به ام سلمه پیرامون پیکار علی(ع) با ناکثین، قاسطین و مارقین

- ۲۸۷ ----- اِخبارِ پیامبر(ص) در رابطه با جنگیدن علی(ع) با ناکثین، قاسطین و مارقین
- ۲۸۸ ----- عهد و پیمان پیامبر(ص) با علی(ع) در کارزار با ناکثین، قاسطین و مارقین
- ۲۸۹ ----- امر رسول الله(ص) به علی(ع) به کارزار با ناکثین، قاسطین و مارقین
- ۲۸۹ ----- امر پیامبر(ص) به برخی از صحابه در رابطه با قتال با این سه گروه
- ۲۹۱ ----- نگاهی دقیق تر به ناکثین، قاسطین و مارقین
- ۲۹۶ ----- نتیجه گیری
- ۲۹۹ ----- منابع
- ۳۰۶ ----- امام علی (علیه السلام) و مبارزه با عرفی گرایی در اندیشه مسلمانان سده نخستین اسلامی
- ۳۰۶ ----- اشاره
- ۳۰۸ ----- چکیده
- ۳۰۹ ----- مقدمه
- ۳۱۲ ----- ۱. پیشینه
- ۳۱۲ ----- ۲. مفهوم شناسی عرفی گرایی
- ۳۱۴ ----- ۳. عرفی گرایی در بستر ادیان
- ۳۱۵ ----- ۴. اسلام وارونه زمینه ساز عرفی گرایی در جهان اسلام
- ۳۱۶ ----- ۵. شاخص های اصلی عرفی شدن در جامعه اسلامی
- ۳۱۷ ----- الف) در حوزه معرفتی و دینی
- ۳۱۷ ----- اشاره
- ۳۱۷ ----- ب) در حوزه فردی
- ۳۱۷ ----- ج) در حوزه اجتماعی
- ۳۱۹ ----- ۶. شاخص های عرفی گرایی در نهج البلاغه
- ۳۱۹ ----- الف) حوزه معرفتی و دینی
- ۳۱۹ ----- یک. دین و مفهوم آن
- ۳۲۰ ----- دو. انصراف از آموزه های وحیانی به سوی عقل خصوصاً عقل ابزاری
- ۳۲۱ ----- سه. متمایل شدن از نص و تفسیر دقیق آن توسط مفسرین راستین به تفسیر به رای
- ۳۲۱ ----- چهار. متوجه به دنیای مذموم و دنیاپرستی با برهم خوردن نسبت دین و دنیا

- ۳۲۲ ----- (ب) در حوزه فردی -----
- ۳۲۲ ----- یک. گرایش از درک و تبیین ماوراءالطبیعی به درک و اعتماد عقلانی -----
- ۳۲۲ ----- دو. گرایش از ارزش مداری به فایده گرایی -----
- ۳۲۲ ----- (ج) در حوزه اجتماعی -----
- ۳۲۲ ----- یک. تبدیل ساختار جامعه از ساختاری ساده به ساختاری پیچیده -----
- ۳۲۳ ----- دو. محو تدریجی ملاحظات دینی در تقنین قوانین، آداب و رسوم -----
- ۳۲۴ ----- سه. حذف سنت های دینی و الهی و تنازع نسل جوان با سنت های دینی و حتی سنت های فردی و اجتماعی مبتنی بر دین -----
- ۳۲۴ ----- چهار. افول تدریجی پایگاه اجتماعی متولیان دین -----
- ۳۲۵ ----- ۷. تبیین صحیح دین در کلام امام علی علیه السلام -----
- ۳۲۵ ----- اشاره -----
- ۳۲۵ ----- الف) حوزه معرفتی و دینی -----
- ۳۲۶ ----- (ب) در حوزه فردی -----
- ۳۲۷ ----- (ج) در حوزه اجتماعی -----
- ۳۲۸ ----- نتیجه -----
- ۳۲۹ ----- منابع -----
- ۳۳۱ ----- مقایسه وضعیت اقلیت های مذهبی در حکومت علوی و جمهوری اسلامی -----
- ۳۳۱ ----- اشاره -----
- ۳۳۳ ----- چکیده -----
- ۳۳۴ ----- مقدمه -----
- ۳۳۶ ----- پیشینه -----
- ۳۳۷ ----- ۱. جایگاه اقلیت های مذهبی در اسلام و حکومت اسلامی -----
- ۳۳۷ ----- اشاره -----
- ۳۳۸ ----- الف) تعریف اقلیت -----
- ۳۳۹ ----- (ب) جایگاه اقلیت ها در اسلام -----
- ۳۴۲ ----- ۲. جایگاه مردم و حقوق شهروندی در حکومت اسلامی -----
- ۳۴۲ ----- اشاره -----

- ۳۴۲ ..... (الف) شهروند: (Citizen)
- ۳۴۳ ..... (ب) حقوق بشر (Human Rights)
- ۳۴۳ ..... (ج) حقوق شهروندی (The Rights of citizens)
- ۳۴۳ ..... ۳. خدمات اجتماعی و دولتی
- ۳۴۳ ..... (الف) اکرام و احترام به اقلیت های مذهبی
- ۳۴۴ ..... (ب) حکومت علوی و اکرام اقلیت های مذهبی
- ۳۴۷ ..... (ج) جمهوری اسلامی و اکرام اقلیت های مذهبی
- ۳۴۹ ..... (د) بهره مندی از خدمات اجتماعی
- ۳۴۹ ..... ۴. حکومت علوی و خدمات اجتماعی
- ۳۵۰ ..... (۵) جمهوری اسلامی و خدمات اجتماعی
- ۳۵۰ ..... اشاره
- ۳۵۱ ..... (الف) مشارکت در امور سیاسی و حکومتی
- ۳۵۲ ..... (ب) آزادی بیان و عقیده
- ۳۵۲ ..... (ج) خدمات آموزشی
- ۳۵۳ ..... یک - توجه به آموزش و مراکز آموزشی اقلیت ها در حکومت علوی
- ۳۵۵ ..... دو- توجه به آموزش و مراکز آموزشی اقلیت ها در جمهوری اسلامی ایران
- ۳۵۶ ..... سه - خدمات فرهنگی به اقلیت های مذهبی در جمهوری اسلامی
- ۳۵۸ ..... نتیجه
- ۳۶۰ ..... منابع
- ۳۶۶ ..... بررسی مناقب علی بن ابی طالب (علیه السلام) در کتاب مناقب اهل بیت (علیهم السلام)
- ۳۶۶ ..... اشاره
- ۳۶۸ ..... چکیده
- ۳۶۹ ..... مقدمه
- ۳۶۹ ..... ۱. پیشینه
- ۳۷۲ ..... ۲. مناقب نویسی
- ۳۷۴ ..... ۳. بررسی حیات و شخصیت علمی سیدمحمدطاهر سیدزاده هاشمی شافعی

۳۷۷	بررسی فضایل امام علی علیه السلام در کتاب «مناقب اهل بیت <sup>ع</sup> »
۳۷۷	اشاره
۳۷۷	الف) ارزیابی ادبی
۳۷۷	اشاره
۳۷۸	یک. تشابه حروف
۳۷۸	دو. تداخل حروف
۳۸۰	ب. ارزیابی محتوایی
۳۸۰	اشاره
۳۸۰	یک. منابع حدیثی
۳۸۰	دو. منابع تاریخی
۳۸۰	اشاره
۳۸۱	سه. شرح حال یا تذکره
۳۸۱	چهار. مناقب
۳۸۲	نتیجه
۳۸۴	منابع
۳۸۶	تحلیل فضایل امام علی (علیه السلام) در تاریخ یعقوبی اصفهانی
۳۸۶	اشاره
۳۸۸	چکیده
۳۸۸	مقدمه
۳۸۹	پیشینه
۳۹۰	شخصیت و آثار یعقوبی
۳۹۱	اهمیت و ارزش تاریخ یعقوبی
۳۹۲	اسلوب و شیوه نگارش آن
۳۹۴	عوامل مؤثر در وسعت روایات مربوط به اهل بیت در آن
۳۹۴	الف) تشیع اجداد و نیاکان او
۳۹۶	ب) وسعت اخبار درباره علی علیه السلام و بیان فضایل آن حضرت و مواضع جانبدارانه یعقوبی

۳۹۷	ج) سلسله روایان و منابع مورد استفاده یعقوبی
۳۹۷	د) گفته ها و نوشته های برخی محققان تاریخ و مستشرقین
۴۰۰	نتیجه
۴۰۱	منابع
۴۰۲	سیمای نبوی در نگاه علوی
۴۰۲	اشاره
۴۰۴	چکیده
۴۰۵	مقدمه
۴۰۷	پیشینه
۴۰۸	توصیف حضرت پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله وسلم) از نگاه حضرت امام علی علیه السلام
۴۰۸	اشاره
۴۰۸	الف) الگو بودن پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله وسلم)
۴۰۹	ب) دوری پیامبر(صلی الله علیه و آله وسلم) از دنیا طلبی
۴۱۰	۱. خصوصیات اخلاقی پیامبر(صلی الله علیه و آله وسلم)
۴۱۲	۲. گواهی حضرت امام علی علیه السلام درباره پیامبر(صلی الله علیه و آله وسلم)
۴۱۳	۳. خصوصیات دیگر پیامبر(صلی الله علیه و آله وسلم)
۴۱۷	۴. بعثت پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله وسلم)
۴۱۷	الف) شرایط و وضعیت حاکم بر قبل از بعثت پیامبر(صلی الله علیه و آله وسلم)
۴۲۰	ب) ره آورد و تلاش های پیامبر(صلی الله علیه و آله وسلم) در دوران بعد از بعثت
۴۲۴	۵. در سوگ پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله وسلم)
۴۲۵	نتیجه
۴۲۶	منابع
۴۲۷	درباره مرکز



سرشناسه: کنگره بازخوانی ابعاد شخصیت امیرالمؤمنین امام علی علیه السلام ( 1398 : قم)

عنوان و نام پدیدآور: مجموعه مقالات کنگره بازخوانی ابعاد شخصیتی امیرالمؤمنین علی علیه السلام/ تالیف جمعی از محققان؛ با نظارت محمدعلی رضایی اصفهانی.

مشخصات نشر: تهران: دانشگاه آزاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات: دانشگاه آزاد اسلامی، پژوهشکده قرآن و عترت(ع)؛ اصفهان: دانشگاه آزاد اسلامی، واحد خوراسگان، 1398.

مشخصات ظاهری: 14 ج.

شابک: دوره: 4-6060-10-964-978 ؛ ج. 1: 0-6068-10-964-978 ؛ ج. 2: 7-6069-10-964-978 ؛ ج. 3: 978-964-10-964-978-3 ؛ ج. 4: 0-6071-10-964-978 ؛ ج. 5: 7-6072-10-964-978 ؛ ج. 6: 4-6073-10-964-978 ؛ ج. 7: 1-6074-10-964-978 ؛ ج. 8: 8-6075-10-964-978 ؛ ج. 9: 5-6076-10-964-978 ؛ ج. 10: 964-978-10-964-978-10 ؛ ج. 11: 9-6078-10-964-978 ؛ ج. 12: 6-6079-10-964-978 ؛ ج. 13: 2-6080-10-964-978 ؛ ج. 14: 9-106081-964-978

وضعیت فهرست نویسی: فیا

مندرجات: ج. 1. قرآن و امام علی علیه السلام. -- ج. 2. قرآن و امام علی علیه السلام. -- ج. 3. ولایت و امامت. -- ج. 4. امام علی علیه السلام و نهج البلاغه. -- ج. 5. امام علی علیه السلام از منظر دانشمندان و مستشرقان. -- ج. 6. امام علی علیه السلام در آینه شعر و ادب. -- ج. 7. امام علی و علوم انسانی (1) - تاریخ. -- ج. 8. امام علی و علوم انسانی (2) - تربیت. -- ج. 9. امام علی و علوم انسانی (3) - اخلاق و عرفان. -- ج. 10. امام علی و علوم انسانی (4) - اجتماعی. -- ج. 11. امام علی و علوم انسانی (5) - اقتصاد. -- ج. 12. امام علی علیه السلام و علوم انسانی (6) - مدیریت و سیاست. -- ج. 13. مقالات غیر فارسی (عربی، اردو، آذری و اسپانیولی)

موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، 23 قبل از هجرت - 40 ق. -- کنگره ها

موضوع: Ali ibn Abi-talib, Imam I, 600-661 -- Congresses

موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، 23 قبل از هجرت - 40 ق. -- نقد و تفسیر -- کنگره ها

موضوع: Ali ibn Abi-talib, Imam I, 600-661 --- Criticism and interpretation -- Congresses

شناسه افزوده: رضایی اصفهانی، محمدعلی، 1341 -

شناسه افزوده: Rezae Esfahani, Mohammad Ali

شناسه افزوده: دانشگاه آزاد اسلامی. سازمان چاپ و انتشارات

Islamic Azad University Publication: شناسه افزوده:

شناسه افزوده: دانشگاه آزاد اسلامی. پژوهشکده قرآن و عترت (ع)

شناسه افزوده: دانشگاه آزاد اسلامی. واحد خوراسگان

رده بندی کنگره: BP37/7

رده بندی دیویی: 297/951

شماره کتابشناسی ملی: 6026010

ص: 1

**اشاره**

جلد هفتم

مجموعه مقالات کنگره بازخوانی ابعاد شخصیتی امیرالمؤمنین امام علی علیه السلام

امام علی علیه السلام و علوم انسانی (1) - تاریخ

به کوشش جمعی از محققان



مجموعه مقالات کنگره بازخوانی ابعاد شخصیتی امیرالمؤمنین، امام علی علیه السلام، جلد هفتم (امام علی علیه السلام و علوم انسانی  
(1) - تاریخ)

جمعی از محققان: زیر نظر دبیر علمی، دکتر محمد علی رضایی اصفهانی

سرپرستار: علی اکبر فراهی بخشایش

ناشر دبیرخانه کنگره بازخوانی ابعاد شخصیتی امیرالمؤمنین امام علی علیه السلام

چاپ

تیراژ 500 جلد

قیمت اهدایی به ساحت مقدس امیرالمؤمنین امام علی علیه السلام

نوبت نشر اول

شابک

ارتباط با ما اصفهان، خیابان نشاط، ابتدای خیابان فرشادی، مؤسسه تحقیقات و نشر معارف اهل البیت<sup>ع</sup>، دبیرخانه کنگره

ص: 3



فهرست 5

مقدمه دبیر علمی کنگره 15

مقدمه رئیس شورای سیاست گذاری 25

1. سنت های الهی در تاریخ از منظر امیرمؤمنان علی (علیه السلام) 29

چکیده 31

مقدمه 31

پیشینه 32

سنت و قانون در تاریخ 33

سنت مندی تاریخ در نگاه امام علی علیه السلام 36

انواع سنت های الهی حاکم بر تاریخ 37

سنت های عام 37

الف) سنت کمک الهی 38

ب) سنت خالی نبودن زمین از حجت خدا 41

سنت ناپایداری دنیا 42

سنت های خاص 44

ص: 5

سنت مسلط شدن ستمگران بر امور در نتیجه بی توجهی مردم به دستورات الهی 49

دنیاجویی و تأثیر آن در انحطاط جوامع 51

سنت تأثیر ترک امر به معروف و نهی از منکر در سلطه یافتن ستمگران 53

سنت تأثیر دون همتی در فروپاشی جامعه 54

سنت تأثیر تفرقه و از هم گسیختگی در فروپاشی اجتماعی 56

نتیجه 58

2. نقش امام علی (علیه السلام) در پیدایش و گسترش علوم اسلامی 61

چکیده 63

مقدمه 63

پیشینه 65

1. گسترده‌گی علم امام علی علیه السلام 66

2. آثار منتسب به امام علی علیه السلام 70

الف) مصحف امام علی 71

ب) کتاب علی علیه السلام 72

ج) نهج البلاغه 73

د) کتاب الديات 74

هـ) مسند 74

و) کتاب السنن و الاحکام و القضايا 74

3. پایه گذاری علوم اسلامی 75

الف) علم فقه و حقوق 76

ب) علم تفسیر 77

ج) علم نحو 79

د) علم کلام 80

هـ) علم قرائت 81

4. مرکزیت علمی کوفه و تربیت شاگردان 81

5. رهنمودهای علمی و ترویج خردگرایی 82

الف) ترویج علم در جامعه 82

ص: 6



ب) تعلیم و تعلم 84

ج) ارج نهادن به مقام دانشمندان 85

د) خردورزی 87

نتیجه 88

3. کاربست روش های آموزشی در خطبه های امیرالمؤمنین (علیه السلام) 95

چکیده 97

مقدمه 97

پیشینه 99

1. مفاهیم 100

الف) روش آموزش 100

یک. معلم محور 100

دو. مربی محور 100

ب. راهبردهای یاددهی و یادگیری و معیار انتخاب 101

خطابه (سخنرانی) 101

2. کاربرد روش های آموزشی در خطبه های امیرالمؤمنین (ع) 103

الف) پرسش و پاسخ 103

یک. ترغیب مربی به طرح پرسش 104

دو. مهیا بودن فضای پرسش و پاسخ 105

سه. طرح پرسش های پی در پی 107

چهار. اصول مورد نظر امامان معصوم (ع) در استخدام روش پرسش و پاسخ 108

ب) پرورش تفکر و عقل گرایی 111

3. سازمان دهی مطالب 114

الف) روش شماره گذاری 114

ب) جفت های متداعی 117

یک. معرفی دنیا و آخرت 118

دو. تفاوت های خالق و مخلوق 118

سه. تصویرسازی ذهنی 120

چهار. موسیقی کلام 122

4. ارائه الگو 124

ص: 7

نقش مردم کوفه در جنگ های دوران امام علی (علیه السلام) 133

چکیده 135

مقدمه 135

پیشینه 136

مفاهیم 137

الف) کوفه 137

ب) جنگ جمل 137

ج) جنگ صفین 137

د) جنگ نهروان 138

مردم کوفه در جنگ جمل 138

مردم کوفه در جنگ صفین 142

الف) واکنش کوفیان در برابر فرمان آماده باش امیرالمؤمنین(ع) 144

ب) حرکت سپاه با امام علی(ع) به صفین 145

ج) تحمیل حکمیت بر امیرالمؤمنین(ع) 146

مردم کوفه در جنگ نهروان 149

الف) بسیج نیرو برای اعزام به شام 149

ب) اصرار مردم کوفه برای جنگ با خوارج 149

ج) تصمیم امام علی(ع) به رویارویی با خوارج 150

د) آخرین تلاش امام علی(ع) برای جلوگیری از خون ریزی 151

ه) دستور نبرد 151

نتیجه 154

5. سیر تعاملی امام علی (علیه السلام) در دوران تثبیت خلافت 157

چکیده 159

مقدمه 160

پیشینه 162

ماجرای

سقیفه 162

مواضع امام علی (ع) در مقابل جانشینی خلیفه اول 164

ص: 8

الف. مواضع تعاملی امام علی (ع) با خلافت 165

مواردی از مواضع تعاملی امام علی (ع) 166

بیعت امام با خلیفه اول 169

نتیجه 172

6. اولویت بندی دشمنان در سیره امیرالمؤمنین امام علی (علیه السلام) 175

چکیده 177

مقدمه 177

پیشینه 178

1. دسته بندی دشمنان امام 179

2. اولویت امام علی در مبارزه 183

3. دلایل امام برای مبارزه با جبهه شام به عنوان کانون اصلی فساد 184

الف. توسعه سلطنت طلبی و استعمارگری 185

معاویه و حکومت خودمختار 187

معاویه، عمداً مردم شام را در جهالت نگه می داشت 188

اهل شام، دشمنان دین بودند 190

روایات امام علی علیه السلام درباره اینکه سپاه شام (بنی امیه) دشمن دین بودند. 190

برخی قرائن تاریخی دیگر در کفر بنی امیه 193

ب. بدعت های معاویه 196

توضیحی درباره مفهوم بغی و کفر دشمنان امام علی علیه السلام 198

ج. آگاهی اصحاب از ماهیت سپاه شام 201

د. اهل شام، پناهگاه دشمنان 203

4. امر به قتل باقیمانده مجروحان و فراریان لشکر شام 205

هـ. پشتیبانی فتنه های داخلی توسط اهل شام 207

یک. فتنه ابن حنظل در بصره 207

دو. تلاش معاویه برای به هم زدن نظم داخلی کوفه 208

سه. ارتباط منافقین با سپاه شام 209

و. استعانت از کفار برای غلبه بر بلاد مسلمین 213

نتیجه 214

ص: 9

7. ناکثین، قاسطین و مارقین؛ بر اساس متن نهج البلاغه و اسناد روایی فریقین 219

چکیده 221

مقدمه 221

پیشینه 222

ناکثین یا پیمان شکنان 223

قاسطین، به تعبیر قرآن هیزم های جهنم 234

مارقین یا خوارج 242

خبر دادن رسول خدا (ص) به ام سلمه پیرامون پیکار علی (ع) با ناکثین، قاسطین و مارقین 246

اخبار پیامبر (ص) در رابطه با جنگیدن علی (ع) با ناکثین، قاسطین و مارقین 247

عهد و پیمان پیامبر (ص) با علی (ع) در کارزار با ناکثین، قاسطین و مارقین 248

امر رسول الله (ص) به علی (ع) به کارزار با ناکثین، قاسطین و مارقین 249

امر پیامبر (ص) به برخی از صحابه در رابطه با قتال با این سه گروه 249

نگاهی دقیق تر به ناکثین، قاسطین و مارقین 251

نتیجه گیری 256

8. امام علی (علیه السلام) و مبارزه با عرفی گرایی در اندیشه مسلمانان سده نخستین اسلامی 263

مقدمه 266

1. پیشینه 269

2. مفهوم شناسی عرفی گرایی 269

3. عرفی گرایی در بستر ادیان 271

4. اسلام وارونه زمینه ساز عرفی گرایی در جهان اسلام 272

5. شاخص های اصلی عرفی شدن در جامعه اسلامی 273

الف) در حوزه معرفتی و دینی 274

ب) در حوزه فردی 274

ج) در حوزه اجتماعی 274

6. شاخص های عرفی گرایي در نهج البلاغه 275

الف) حوزه معرفتی و دینی 275

یک. دین و مفهوم آن 275

دو. انصراف از آموزه های و حیانی به سوی عقل خصوصاً عقل ابزاری 276

سه. متمایل شدن از نص و تفسیر دقیق آن توسط مفسرین راستین به تفسیر به رای 277

ص: 10



چهار. متوجه به دنیای مذموم و دنیاپرستی با برهم خوردن نسبت دین و دنیا 277

(ب) در حوزه فردی 278

یک. گرایش از درک و تبیین ماوراءالطبیعی به درک و اعتماد عقلانی 278

دو. گرایش از ارزش مداری به فایده گرایی 278

(ج) در حوزه اجتماعی 278

یک. تبدیل ساختار جامعه از ساختاری ساده به ساختاری پیچیده 278

دو. محور تدریجی ملاحظات دینی در تقنین قوانین، آداب و رسوم 279

سه. حذف سنت های دینی و الهی و تنازع نسل جوان با سنت های دینی و حتی سنت های فردی و اجتماعی مبتنی بر دین 280

چهار. افول تدریجی پایگاه اجتماعی متولیان دین 280

7. تبیین صحیح دین در کلام امام علی علیه السلام 281

(الف) حوزه معرفتی و دینی 281

(ب) در حوزه فردی 282

(ج) در حوزه اجتماعی 283

نتیجه 284

9. مقایسه وضعیت اقلیت های مذهبی در حکومت علوی و جمهوری اسلامی 287

مقدمه 290

پیشینه 292

1. جایگاه اقلیت های مذهبی در اسلام و حکومت اسلامی 293

(الف) تعریف اقلیت 294

(ب) جایگاه اقلیت ها در اسلام 295

2. جایگاه مردم و حقوق شهروندی در حکومت اسلامی 298

الف) شهروند: (298 Citizen)

ب) حقوق بشر (299 Human Rights)

ج) حقوق شهروندی (299 The Rights of citizens)

3. خدمات اجتماعی و دولتی 299

الف) اکرام و احترام به اقلیت های مذهبی 299

ب) حکومت علوی و اکرام اقلیت های مذهبی 300

ج) جمهوری اسلامی و اکرام اقلیت های مذهبی 303

ص: 11

د) بهره مندی از خدمات اجتماعی 305

4. حکومت علوی و خدمات اجتماعی 305

5) جمهوری اسلامی و خدمات اجتماعی 306

الف) مشارکت در امور سیاسی و حکومتی 307

ب) آزادی بیان و عقیده 308

ج) خدمات آموزشی 309

یک - توجه به آموزش و مراکز آموزشی اقلیت ها در حکومت علوی 309

دو- توجه به آموزش و مراکز آموزشی اقلیت ها در جمهوری اسلامی ایران 311

سه - خدمات فرهنگی به اقلیت های مذهبی در جمهوری اسلامی 312

نتیجه 314

10. بررسی مناقب علی بن ابی طالب (علیه السلام) در کتاب مناقب اهل بیت (علیهم السلام) 321

چکیده 323

مقدمه 324

1. پیشینه 324

2. مناقب نویسی 327

3. بررسی حیات و شخصیت علمی سیدمحمدطاهر سیدزاده هاشمی شافعی 329

4. بررسی فضایل امام علی علیه السلام در کتاب «مناقب اهل بیت<sup>ا</sup>» 332

الف) ارزیابی ادبی 332

یک. تشابه حروف 333

دو. تداخل حروف 333

ب. ارزیابی محتوایی 335

یک. منابع حدیثی 335

دو. منابع تاریخی 335

سه. شرح حال یا تذکره 336

چهار. مناقب 336

نتیجه 337

11. تحلیل فضایل امام علی (علیه السلام) در تاریخ یعقوبی اصفهانی 341

چکیده 343

ص: 12

مقدمه 343

پیشینه 344

شخصیت و آثار یعقوبی 345

اهمیت و ارزش تاریخ یعقوبی 346

اسلوب و شیوه نگارش آن 347

عوامل مؤثر در وسعت روایات مربوط به اهل بیت در آن 349

الف) تشیع اجداد و نیاکان او 349

ب) وسعت اخبار درباره علی علیه السلام و بیان فضایل آن حضرت و مواضع جانبدارانه یعقوبی 351

ج) سلسله راویان و منابع مورداستفاده یعقوبی 352

د) گفته ها و نوشته های برخی محققان تاریخ و مستشرقین 352

نتیجه 355

12. سیمای نبوی در نگاه علوی 357

چکیده 359

مقدمه 360

پیشینه 362

توصیف حضرت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) از نگاه حضرت امام علی علیه السلام 363

الف) الگو بودن پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) 363

ب) دوری پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) از دنیاطلبی 364

1. خصوصیات اخلاقی پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) 365

2. گواهی حضرت امام علی علیه السلام درباره پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) 367

3. خصوصیات دیگر پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) 368

4. بعثت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) 372

الف) شرایط و وضعیت حاکم بر قبل از بعثت پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) 372

ب) ره آورد و تلاش های پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) در دوران بعد از بعثت 375

5. در سوگ پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) 379

نتیجه 380

ص: 13



قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم): «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيَ مَوْلَاهُ»

چهارده قرن قبل، نور اسلام بر جهان تابید و وحی قرآن قلب پیامبر اسلام (صلى الله عليه وآله وسلم) را منور ساخت و این نور بر قلب یار و همراه ایشان حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام منعکس گردید و در قالب امامت و ولایت او بر جهانیان عرضه شد. در قرآن کریم بیش از هفتصد آیه در مورد امام علی علیه السلام تفسیر، تأویل و یا تطبیق شده است که پیوند عمیق ایشان را با وحی قرآن نشان می دهد.

امام علی علیه السلام نوری الهی است که بعد از پیامبر (صلى الله عليه وآله وسلم) برای هدایت بشر جلوه گر شد و در ابعاد معنوی، علمی و... راه بشر را روشن کرده و او را به سعادت رهنمون می شود.

نهج البلاغه اوست که شیوه های تربیت انسان، روابط اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، مدیریتی و... را به صورت کلی و راهبردی (و گاهی به صورت جزئی) بیان کرده است. رهنمودهای امام علی علیه السلام به علوم بشری، به ویژه علوم انسانی جهت دهی می کند تا از این طریق هدایت همه جانبه انسان را محقق سازد و از انحرافات جلوه گیری کند که در اثر علم ناقص بشری حاصل می شود؛ همان طور که ولایت باطنی و معنوی امام علی علیه السلام و فرزندان معصومش دست انسان ها را می گیرد و در ساحت های مختلف زندگی معنوی راهبری می کند تا انسان به سعادت و کمال نهایی خود برسد.



بعد از گذشت چهارده قرن از شهادت امام علی علیه السلام هنوز نور ولایت و امامت او بر جهانیان می تابد، از این رو ضرورت دارد که علل و عوامل این ماندگاری بررسی شود و ابعاد وجودی این شخصیت ملکوتی بازخوانی و بار دیگر با زبان روز بر جهانیان عرضه شود.

در این راستا مهم ترین دلایل ضرورت این کنگره عبارت اند از:

1- شناخت مجدد امام علی علیه السلام برای تبیین ابعاد ناشناخته وجودی ایشان؛

2- بازخوانی و عرضه ابعاد وجودی آن حضرت با زبان روزآمد؛

3- تبیین رهنمودهای امام علی علیه السلام در عرصه های جدید ابعاد زندگی بشر همچون علوم انسانی در راستای تحول در این علوم؛

4- بهره مندی بیشتر جامعه بشری از نور ولایت و امامت آن حضرت با ارائه کتاب ها، مقالات و آثار هنری؛

5- تجلیل از خادمان علمی و عملی امام علی علیه السلام؛

6- گسترش معارف ناب علوی در قالب نگارش مقالات و کتاب ها و آثار هنری؛

7- ترجمه آثار برجسته پدید آمده در کنگره به زبان های دیگر در راستای نشر معارف و آموزه های علوی در کشورهای دیگر.

دوم: پیشینه کنگره

ایده کنگره در مراسم حج سال 1397 ش بین فرهیختگان اصفهانی حاضر در حج بیان شد. سپس با ابتکار و پشتکار دوست ولایتمدار و خیراندیش جناب آقای حاج سید حسین رضازاده (زید عزه) مقدمات آن فراهم شد و از بهار 1398 ش کار کنگره با جلساتی در موسسه اهل بیت علیهم السلام شروع گردید و با همکاری دوست دانشمند ما، جناب حجت الاسلام والمسلمین سجادی راه کمال در پیش گرفت و در نهایت توفیق علوی شامل حال ما شد و از خرداد 1398 ش مسئولیت دبیر علمی کنگره را پذیرفتم. سپس در قم،

جناب حجت الاسلام والمسلمین دکتر فراهی بخشایش یار و همراه ما شد و امور علمی کنگره با همکاری اساتید تکمیل گردید و نویسندگان زیادی از مراکز علمی داخل و خارج کشور به ویژه در قم (مانند مجتمع آموزش عالی قرآن و حدیث جامعه المصطفی العالمیه، مرکز تخصصی شیعه شناسی و بنیاد نهج البلاغه و...) وارد صحنه شدند و اقدام به برگزاری پیش نشست ها و نگارش مقالات و ارزیابی آثار کردند و حتی مراجع معظم تقلید پیام هایی برای کنگره فرستادند. کم کم کنگره ای عظیم به برکت یاد امام علی علیه السلام شکل گرفت که بسیاری از افراد باور نمی کردند، این همه آثار و برکات علمی، معنوی و هنری به دنبال داشته باشد. از این رو در روزهای آخر دریافت آثار کنگره، استقبال از آن به شدت افزایش یافت و حتی چند بار زمان دریافت آثار تمدید شد.

امید است برگزاری این کنگره زمینه ساز کنگره های بزرگ تر و کامل تر بعدی در سال های آینده شود و مورد قبول خدای متعال و مورد عنایت خاص امام علی علیه السلام و فرزندش حجت ابن الحسن (عجل الله تعالی فرجه الشریف) قرار گیرد.

سوم: ساختار کنگره

الف: شورای سیاست گذاری

1- آقای حاج سید حسن رضازاده، رئیس شورای سیاست گذاری؛

2- حجت الاسلام والمسلمین دکتر سید احمد سجادی؛

3- حجت الاسلام والمسلمین علی اصغر بیگی؛

4- حجت الاسلام والمسلمین جعفر عمادی؛

5- دکتر حمیدرضا چاکری؛

6- دکتر مجتبی بهرام پور؛

7- حجت الاسلام والمسلمین دکتر محمدعلی رضایی اصفهانی؛

8- دکتر احسان مشکلانی؛

9- مهندس حمید نیلفروشان؛

ص: 17

10- حجت الاسلام والمسلمين سيد مصطفى ميرلوحى؛

11- حجت الاسلام والمسلمين دكتور ابراهيم كلانترى؛

12- دكتور عبدالمجيد طالب تاش؛

13- دكتور عليرضا هزار.

ب: شوراي علمى

حجت الاسلام والمسلمين دكتور محمدعلى رضايى اصفهانى؛

حجت الاسلام والمسلمين دكتور ناصر ربيعى محمدى؛

حجت الاسلام والمسلمين دكتور نعمت الله صفرى فروشانى؛

حجت الاسلام والمسلمين دكتور عبدالمحمدى؛

حجت الاسلام والمسلمين دكتور محمدجواد اسكندرلو؛

حجت الاسلام والمسلمين محمد فاکر ميبدى؛

حجت الاسلام والمسلمين حسين علوى مهر؛

حجت الاسلام والمسلمين دكتور سيد عيسى مسترحمى؛

دكتور سيد محمدتقى طيب؛

دكتور اصغر منتظر القائم؛

دكتور حميدرضا چاكرى؛

دكتور مهدى مظاهرى؛

دكتور محمدرضا ستوده نيا؛

دكتور محمد حسين رياحى؛

دكتور محمد صالح طيب نيا؛

حجت الاسلام والمسلمين دكتور سيد احمد سجادى؛

دکتر سید مهدی مرتضوی؛

حجت الاسلام والمسلمین حاج شیخ مهدی انصاری قمی؛

حجت الاسلام والمسلمین جعفر عمادی؛

ص: 18

حجت الاسلام والمسلمین دکتر محمدعلی مهدوی راد؛

حجت الاسلام والمسلمین علی اصغر بیگی.

ج: کمیته اجرایی

سید حسین رضازاده، دبیر اجرایی و رئیس شورای سیاست گذاری کنگره؛

حجت الاسلام والمسلمین دکتر محمدعلی رضایی، دبیر علمی کنگره؛

حجت الاسلام والمسلمین دکتر علی اکبر فراهی بخشایش، معاون علمی - پژوهشی کنگره؛

حجت الاسلام والمسلمین حسن صادقی زفره، مسئول برگزاری پیش نشست ها؛

دکتر حمیدرضا چاکری، دبیر شورای راهبردی کنگره؛

مهندس حمید نیلفروشان، معاون علمی - پژوهشی مؤسسه اهل بیت علیهم السلام؛

مهندس سعید گودرزی، مسئول انفورماتیک مؤسسه اهل بیت علیهم السلام؛

مهندس محمد رضایی، مسئول آماده سازی متون؛

خانم مهندس الهام صفائی، مسئول دبیرخانه کنگره؛

خانم مهندس فرزانه صفائی، مسئول سایت کنگره؛

خانم آزاده فخاری، مسئول روابط عمومی کنگره؛

د: کارگزاران

دبیر علمی کنگره:

حجت الاسلام والمسلمین دکتر محمدعلی رضایی اصفهانی، عضو هیئت علمی و استاد تمام جامعه المصطفی العالمیه

دبیر اجرایی کنگره:

آقای حاج سید حسین رضازاده

معاون علمی - پژوهشی: حجت الاسلام والمسلمین دکتر علی اکبر فراهی بخشایش

معاون اجرایی: سرکار خانم مهندس الهام صفائی



چهارم: برون‌داد کنگره

الف: کتاب مجموعه مقالات

1- قرآن و امام علی علیه السلام (1)؛

2- قرآن و امام علی علیه السلام (2)؛

3- ولایت و امامت؛

4- امام علی علیه السلام و نهج البلاغه؛

5- امام علی علیه السلام از منظر دانشمندان و مستشرقان؛

6- امام علی علیه السلام در آینه شعر و ادب؛

7- امام علی علیه السلام و علوم انسانی (1) - تاریخ؛

8- امام علی علیه السلام و علوم انسانی (2) - تربیت؛

9- امام علی علیه السلام و علوم انسانی (3) - اخلاق و عرفان؛

10- امام علی علیه السلام و علوم انسانی (4) - اجتماعی؛

11- امام علی علیه السلام و علوم انسانی (5) - اقتصاد؛

12- امام علی علیه السلام و علوم انسانی (6) - مدیریت و سیاست؛

13- مقالات غیرفارسی (عربی، آذری، اردو و اسپانیولی)؛

14- چکیده مقالات فارسی کنگره.

ب: نرم افزار

1- مجموعه مقالات کنگره بازخوانی ابعاد شخصیتی امیرالمؤمنین امام علی (ع)؛

2- تیزر، پنل های تخصصی و فیلم گزارش برگزاری کنگره در سالن اصلی و دانشگاه آزاد اسلامی واحد خوراسگان.

ج: نشریات و وبگاه

خبرنامه شماره 1





د: لیست آثار رسیده (759 اثر)

1. تعداد کل مقالات رسیده: 460؛ تعداد مقالات مورد قبول: 198.
2. تعداد کل کتاب های رسیده: 69؛ تعداد کتاب های برتر: 3.
3. تعداد کل پایان نامه های رسیده: 73؛ تعداد پایان نامه های برتر: 3.
4. تعداد کل هنری های تجسمی رسیده: 34؛ تعداد برتر: 3.
5. تعداد کل اشعار رسیده: 123؛ تعداد اشعار مورد قبول: 35.

پنجم: مراکز و تشکل های همکار

1. معاونت فرهنگی - اجتماعی دانشگاه آزاد اسلامی؛
2. پژوهشکده قرآن و عترت دانشگاه آزاد اسلامی؛
3. دانشگاه آزاد اسلامی اصفهان (خوراسگان)؛
4. جامعه المصطفی العالمیه؛
5. مرکز تحقیقات رایانه ای حوزه علمیه اصفهان؛
6. استانداری اصفهان؛
7. شهرداری اصفهان؛
8. اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی اصفهان؛
9. مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی؛
10. سازمان فرهنگی آستان قدس رضوی؛
11. بنیاد بین المللی نهج البلاغه؛
12. بنیاد بین المللی غدیر استان اصفهان؛
13. نهاد رهبری در دانشگاه های استان اصفهان؛
14. دانشگاه امام صادق علیه السلام؛

15. دانشگاه معارف قرآن و عترت؛

ص: 21

16. دانشگاه اصفهان؛

17. مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی نور (سمیم نور)؛

18. حوزه علمیه اصفهان؛

19. موسسه نهج البلاغه اصفهان؛

20. مجامع ادبی استان اصفهان؛

21. سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری اصفهان؛

22. مرکز پژوهشی قرآن کریم المهدی؛

23. مرکز تخصصی قرآن کریم امام علی بن ابی طالب علیه السلام؛

24. مرکز تخصصی کنفرانس های ایران (سیویلیکا)؛

25. مجمع عالی حکمت اسلامی؛

26. دانشگاه صنعتی اصفهان؛

27. مرکز تخصصی شیعه شناسی؛

28. پایگاه استنادی جهان اسلام؛

29. انجمن علمی دانش پژوهان علوم قرآن مدرسه عالی قرآن و حدیث؛

30. انجمن علمی دانش پژوهان علوم حدیث مدرسه عالی قرآن و حدیث؛

ششم: پیش نشست ها

1. پیش نشست کنگره در مدرسه عالی تفسیر مجتمع آموزش عالی قرآن و حدیث جامعه المصطفی العالمیه؛

موضوع: نقش امام علی علیه السلام در گسترش علوم اسلامی؛

2. پیش نشست کنگره در مجتمع آموزش عالی قرآن و حدیث جامعه المصطفی العالمیه؛

موضوع: بررسی نظریه اشارات ولایی قرآن؛

3. پیش نشست کنگره در مرکز تخصصی شیعه شناسی؛



موضوع: امام علی علیه السلام از دیدگاه مستشرقین؛

4. پیش نشست کنگره در جامعه المصطفی العالمیه واحد اصفهان؛

موضوع: شأن و جایگاه امام علی علیه السلام در نهج البلاغه؛

5. پیش نشست کنگره در مدرسه علمیه خواهران حضرت حکیمه سپاهان شهر اصفهان؛

موضوع: بررسی ابعاد شخصیتی امیرالمؤمنین امام علی علیه السلام؛

6. پیش نشست کنگره در حوزه علمیه صدر اصفهان؛

موضوع: معرفی شخصیت امیرالمؤمنین امام علی علیه السلام؛

7. پیش نشست کنگره در گروه علوم حدیث جامعه المصطفی العالمیه؛

موضوع: استخراج سبک زندگی از قرآن و احادیث (با تأکید بر نهج البلاغه)؛

هفتم: ارزیابان

حسین علوی مهر، حسن رضا رضایی، عبدالله جبرئیلی جلودار، محمد ایلیا یعقوبی، علی آقاصفری، عبدالمومن حکیمی، محمدنظیر عرفانی، علی اکبر فراهی بخشایش، اکبر محمودی، میثم ناظمی، عباس الهی، عبدالرشید صمیمی، عبدالله مرتضوی نیا، علی محمد راهی، سید عیسی مسترحمی، عبدالحسین شورچه، مهدی جهانی، باقر ریاحی مهر، محمد عزتی، انار حسین اف، محمد شایان، مهدی اعتصامی، سید مجتبی رضوی اصیل، سهیل اسعد.

هشتم: ویراستاران

سر ویراستار: علی اکبر فراهی بخشایش.

ویراستاران: حسین حبیبی، حسن عباس زاده، نصرالله سلیمانی نجف آبادی، مهدی سازندگی، نجف عرفانی.

ص: 23

نهم: ملیت های شرکت کننده

ملیت های شرکت کننده در کنگره از کشورهای: ایران، عراق، تونس، نیجریه، افغانستان، پاکستان، هندوستان، آذربایجان، بنگلادش، اسپانیا.

در پایان از همه اساتید همکار، نویسندگان، ارزیابان، ویراستاران و همکاران اجرایی کنگره به ویژه خادم اهل بیت<sup>ع</sup> جناب آقای حاج حسین رضازاده زید عزه و معاون پژوهشی ما جناب حجه الاسلام و المسلمین دکتر بخشایش تشکر می کنم که این کنگره حاصل تلاش شبانه روزی آنهاست. امیدوارم همگی مورد عنایت خاص امام علی علیه السلام قرار گیریم و این تلاش علمی مورد قبول خدای متعال قرار گیرد. امید است برگزاری این کنگره زمینه ساز کنگره های بزرگ تر و کامل تر بعدی در سال های آینده شود و مورد قبول خدای متعال و مورد عنایت خاص امام علی علیه السلام و فرزندش حجت ابن الحسن قرار گیرد.

والحمد لله رب العالمین

دبیر علمی کنگره

دکتر محمدعلی رضایی اصفهانی

استاد تمام جامعه المصطفی العالمیه

19/9/1398

ص: 24

بسم الله الرحمن الرحيم

وَلَا يَهُ عَلِيٌّ بِنِ أَبِي طَالِبٍ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي

(صدوق، عيون اخبار الرضا عليه السلام، ج2، ص146)

به خدای عزوجل قسم که مرا خدای تو یا علی

زده بر صحیفه دل رقم، ز ازل ولای تو یا علی

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم): «عَلِيٌّ مَعَ الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ، لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ»

(حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج3، ص134)

خلقت انسان، شگفتناک ترین شاهکار خالق هستی است و این اشرف مخلوقات، شورانگیزترین موجودی است که ضمن توجه به آداب بندگی، خود مبدع و خالق خلاق پدیده هایی است که می تواند قدرت و عظمت انسان را با اراده خالق مطلق به نمایشی تمام عیار بگذارد.

حصول چنین قدرت و اقتداری، وام دار اتصاف به آداب و ترتیبی است که باید بدان آراسته بود.

در میان بندگان برگزیده خدا و پس از حضرت خاتم رسل محمد مصطفی (صلى الله عليه وآله وسلم)، شخصیت ممتاز امیرالمؤمنین حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام، افضل و اولی به حجت الهی است.

همو که در «کعبه» زاده شد تا گواه عظمت وجود نازنینش باشد.

همو که در مکتب محمد امین، با ایمان ترین است و در اطاعت پذیری از خدا و رسولش بی نظیرترین و علم وافرش بهره مند از قرآنی است که خود در وصفش این چنین بیان می دارد:

«وَإِنَّ الْقُرْآنَ ظَاهِرُهُ أُنِيقٌ، وَبَاطِنُهُ عَمِيقٌ، لَا تَفْنَى عَجَائِبُهُ، وَلَا تَنْقُضِي غَرَائِبُهُ» (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 18)؛ «هم او که از «لیلهاالمبیت» شجاعت و اخلاص و بندگی اش عیان شد و آیه { وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ } (بقره/207)، از سوی جبرئیل امین در وصفش نازل و در «خیر» به کمال رسید و از لحظه جانشینی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) در «غدیر» و در روز تکمیل دین تا لحظه ای که گفت «فُزْتُ وَرَبِّ الْكَعْبَةِ» جز دل بر عشق الله و رسول و تحقق آیات الهی، سودایی دیگر نداشت.

امامت او، امانت حق طلبی و ظلم ستیزی بود و رسالت او استقرار حکومت عدل و دادگستری در پهنه عالم.

جهان درویش در جهاد همواره اکبر بود و جهان بروش، جان بازی برای مهرورزی ابنای آدم و ترجمان عینی «رُهْبَانُ بِاللَّيْلِ أُسْدٌ بِالنَّهَارِ» (کلینی، الکافی، ج 2، ص 232).

کلام جاودانه اش (نهج البلاغه) منشور حکمت و حیات است و به عنوان متنی عرفانی، مشحون از اسرار و معارف ربانی الهی و حکمی، فلسفی، تاریخی، سیاسی، اخلاقی، اجتماعی و اقتصادی نیاز بنیادین و راهگشای زمانه ما و شرح منش و مرامش، کیمیای سعادت رهپویان.

ولایت علوی، نشان دارترین و پرافتخارترین حقیقتی است که شیعیان مشمول این لطف دائم اند.

رهپویی چنین امام همایی، عزتی مستدام و توفیقی بزرگ است که جمعی از دوستداران حضرتش را بر آن داشت تا با برپایی "کنگره تبیین ابعاد شخصیتی امام علی علیه السلام، وجوه پیدا و ناپیدای شخصیت ممتاز و آسمانی انسانی کامل و ملکوتی ترین انسان تاریخ بشریت از



رهگذر نسیم عنایتش مورد تأمل و مطالعه علوی پژوهان قرار گیرد. بی گمان با وجود همه آثار و اوصافی که درباره آن حضرت وجود دارد، فقط ذره ای و گوشه ای از اقیانوس معرفت و معنویت و حقیقت وجودی امام علی علیه السلام بازنموده شده و همچنان نیازمند آنیم که در ساحل شناخت پرشکوهش زانو بزینم و قبساتی از آفتاب رأفت و رحمتش بگیریم.

به یقین او حصن حصین است و هر سعادت خواه و سعادت‌مندی باید از دانشگاه علوی، درس های حقیقت و حقیقی زندگی را بیاموزد و بیاموزاند.

با چنین رویکرد و رهیافتی، دبیرخانه کنگره «بازخوانی ابعاد شخصیتی امیرالمؤمنین امام علی علیه السلام» با اعلام فراخوانی در سی و چهار محور، اندیشمندان و دانشمندان را به جریان سازی در این نهضت مقدس دعوت کرد؛ بدان امید که در سال های آتی این حرکت نورانی بتواند در جغرافیای جهان اسلام گسترش یابد و از ابعاد شخصیت جهان شمول آن حضرت، جهانیان طالب حقیقت و دانش الهی نیز توشه معرفت و دانایی بگیرند و جهان تشنه حق و عدل را پاسخی درخور و شایسته منظومه اندیشه و گفتمان آسمانی اش یابند.

موسوعه چهارده جلدی از مقالات منتخب از مقالات فراوان رسیده به دبیرخانه که عَزَّ و صول شده، تحت عناوین قرآن و امام علی علیه السلام (1)؛ قرآن و امام علی علیه السلام (2)؛ ولایت و امامت؛ امام علی علیه السلام و نهج البلاغه؛ امام علی علیه السلام از منظر دانشمندان و مستشرقان؛ امام علی علیه السلام در آینه شعر و ادب؛ امام علی علیه السلام و علوم انسانی (1) - تاریخ؛ امام علی علیه السلام و علوم انسانی (2) - تربیت؛ امام علی علیه السلام و علوم انسانی (3) - اخلاق و عرفان، امام علی علیه السلام و علوم انسانی (4) - اجتماعی، امام علی علیه السلام و علوم انسانی (5) - اقتصاد، امام علی علیه السلام و علوم انسانی (6) - مدیریت و سیاست؛ مقالات غیرفارسی (عربی، اردو، آذری، اسپانیولی) و چکیده مقالات کنگره، با یاری همه شیفتگان و دلدادگان ولایت به ویژه دبیر علمی کنگره حضرت حجت الاسلام والمسلمین دکتر محمدعلی رضایی اصفهانی دام عزه و همت عالیه پژوهشکده قرآن و عترت دانشگاه آزاد اسلامی که سپاس فراوان از این همت ستودنی شان بر

ما فرض و اجرشان در درگاه حضرت باری عزّ اسمه و حضرات ائمه معصومین<sup>^</sup> محفوظ؛ برای استفاده پژوهشگران و اندیشمندان حوزه و دانشگاه و اقشار مختلف اجتماع به زیور طبع آراسته و تقدیم می گردد.

فردا که هر کسی به شفیعی زنند دست

ماییم و دست و دامن معصوم مرتضی

حافظاگر قدم زنی در ره خاندان به صدق

بدرقه رهت شود همت شحنه نجف

سید حسین رضازاده

رئیس شورای سیاست گذاری کنگره بازخوانی ابعاد

شخصیتی امیرالمؤمنین امام علی علیه السلام

26 دی ماه 1398 مطابق با 20 جمادی الاولی 1441 ق

ص: 28

جواد سلیمانی امیری (1)، مهدی یعقوبی (2)

ص: 29

---

1- . دانشیار مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی+؛ soleimani@qabas.net

2- . دانش پژوه دکتری رشته تاریخ؛ mahdiyaghoobi83@gmail.com



در قرن های معاصر نگرش به تاریخ تغییر کرده است و در مطالعه و پژوهش تاریخ، مباحثی چون فلسفه نظری تاریخ و فلسفه علم تاریخ، اندیشه های جدیدی شکوفا شد. یکی از مباحث فلسفه نظری تاریخ، این موضوع است که آیا تاریخ بر اساس یک سری قوانین و سنت ها سیر می کند یا حوادث تاریخی بر اثر تصادف و اتفاق، روی می دهد؟ اگر پاسخ مثبت است، سنت های حاکم بر حرکت تاریخ چه اموری هستند و چگونه به حرکت تاریخ کمک می کنند؟ نگاه دین اسلام و امام علی علیه السلام به عنوان رهبری دینی به این مسئله چگونه است؟ در این پژوهش با استفاده از روش تحلیل تاریخی و با استفاده از منابع کتاب خانه ای، با مطالعه سخنان امیر مؤمنان علیه السلام به این نتیجه می رسیم که اولاً نگاه دین اسلام و متونی دینی بر سنت مند بودن تاریخ استوار است. ثانیاً امام علی علیه السلام ضمن اثبات وجود سنت های حاکم بر تاریخ، بر الهی بودن این سنت ها تأکید می کند.

کلید واژه ها: امام علی علیه السلام، تاریخ، فلسفه نظری تاریخ، سنت مندی تاریخ، سنت های الهی، حرکت تاریخ.

## مقدمه

در قرن های معاصر، با توجه به گسترش علم و دانش، نوع نگاه بشر به همه چیز دچار تحول شد. این مسئله در مورد تاریخ نیز به چشم می خورد. در قرن های گذشته، به تاریخ، به عنوان دانش نقل اخبار و سرگذشت اقوام و ملت ها و سرزمین های پیشین نگاه می شد. اما

با دگرگونی زاویه دید بشر به تاریخ، تاریخ به عنوان قافله یک پارچه بشری از آغاز تا کنون مورد نظر قرار گرفته و دانشمندان مباحث نظری جدیدی را در مورد سیر کاروان جامعه بشری از روزگار کهن تا کنون مطرح نموده اند و در مورد تحولات گذشته به صورت یک پارچه در بستر زمانی بسیار طولانی پرسش های اساسی مطرح شده است، و بدین سان شاخه ای از علم تاریخ به نام فلسفه نظری تاریخ تکوین یافته است.

از جمله مسائلی که در فلسفه نظری تاریخ مورد بحث و نظر قرار می گیرد، مسئله قانون مندی یا سنت مندی تاریخ است. این که آیا روند حرکت تاریخ، بر اساس یک سری قوانین حرکت می کند یا این که بدون قانون، حوادث روی می دهند؟ این پرسشی است که فیلسوفان و نظریه پردازان علم تاریخ بدان پاسخ می گویند.

بیشتر فیلسوفان تاریخ بر اساس اصل حکمت الهی و قانون علیت، قانون مندی تاریخ را پذیرفته اند و تنها برخی از آن ها در این باره شبهه دارند (ر.ک: والش، مقدمه ای بر فلسفه تاریخ، ص 209-229؛ زرین کوب، تاریخ در ترازو، ص 40-52؛ رضوی، فلسفه انتقادی تاریخ، ص 211-228). دلایل متعدد عقلی و نقلی یا برون دینی و درون دینی بر اثبات سنت مندی تاریخ وجود دارد. از دیدگاه متون دینی نیز قوانینی در تاریخ وجود دارد. توجه متن پیش رو، بررسی قوانین الهی حاکم بر تاریخ از منظر امام علی علیه السلام است.

### پیشینه

این موضوع در تحقیقات، دو کتاب مهم است: 1. نگرش تاریخی نهج البلاغه، نگاشته استاد یعقوب جعفری؛ 2. حرکه التاريخ عند الامام علی علیه السلام، درسه فی نهج البلاغه، نوشته استاد محمدمهدی شمس الدین؛ این کتاب با عنوان حرکت تاریخ از دیدگاه امام علی علیه السلام توسط آقای محمدرضا ناجی ترجمه شده است. در این بین، مقالاتی نیز درباره فلسفه نظری تاریخ در نهج البلاغه نگاشته شده است:

1. فلسفه تاریخ در نهج البلاغه، اثر سیده رقیه میرابوالقاسمی؛

ص: 32

2. بررسی فلسفه نظری تاریخ در نهج البلاغه، مطالعه موردی جبر و اختیار، نگاشته سید مهدی حسینی شیروانی؛

3. آموزه های تاریخ از دیدگاه امیرالمؤمنین علی علیه السلام، به قلم اکرم احمدیان.

با توجه به تلاش وافری که در این پژوهش ها صورت گرفته ولی هیچ کدام به صورت تخصصی و جزئی، بر مسئله قانون مندی تاریخ از منظر امام علی علیه السلام و برشماری قوانین الهی حاکم بر تاریخ از منظر آن حضرت تمرکز نکرده اند. بنابراین زمینه و نیاز مطالعه و پژوهش بیش تر در این باره احساس می شود.

### سنت و قانون در تاریخ

در جهان بینی اسلامی عامل محرک تاریخ و انگیزه پیدایش دگرگونی ها در جوامع بشری، حقیقتی به نام «سنت های الهی» معرفی شده است. این سنت ها در کل جریانات تاریخ حاکمیت دارد و پیدایش و افول تمدن ها و ظهور و سقوط جامعه ها و هرگونه تحولی که در زندگی انسان ها رخ می دهد، همه و همه در دایره سنت های خداوند است و هیچ حرکتی نمی تواند خارج از آن انجام پذیرد.

قرآن کریم هرگونه تغییر و تحولی را به سنت های الهی نسبت می دهد، متذکر می شود که این سنت ها تغییر ناپذیرند و بر کل تاریخ بشری در گذشته و حال و آینده حاکمیت دارد (جعفری، بینش تاریخی نهج البلاغه، ص 110)؛

{فَهَلْ يُنظَرُونَ إِلَّا سُنَّتَ الْأَوَّلِينَ فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا} (فاطر/43)

چنان چه از این آیه مشخص است قرآن کریم در خشننگی و افول تمدن ها را نتیجه سنت های قطعی الهی می داند که بر تمام اقوام و ملل حاکم است، سنت هایی که هرگز قابل تغییر و دست خوش دگرگونی نیست (سبحانی، فلسفه تاریخ، ص 141).

در ابتدا باید گفت دو معنا برای قانون قابل تصور است: معنای اول قانون اعتباری و معنای دوم قانون حقیقی. از قانون به معنای قانون اعتباری امر و نهی فهمیده می شود.

بنابراین معنا، قانون، همان مقررات وضعی است که دال بر امر و باید است. اما قانون به معنای قانون حقیقی، عبارت از یک سری قوانین حقیقی است که از ارتباطات نفسی الامری سرچشمه گرفته و وابسته به وضع و اعتبار نیستند. از این رو حقیقی اند (مصباح یزدی، جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن، ص 114). مثل این که حاصل جمع دو و دو چهار می شود، یا آب بر اثر حرارت به جوش می آید، بنابراین آگاهی، مراد ما از قانون و سنت در تاریخ، قانون حقیقی است.

همچنین مراد از سنت های الهی یک سلسله قضایای شرطی است که در صورت وجود شرط یا سبب، جزا یا مسبب هم حاصل خواهد شد. این قضیه های شرطی از طبیعت زندگی انسان و ارتباط او با جهان پیرامونش استخراج می شود.

سنت های الهی را می توان به یک اصل کلی و یک قاعده عمومی برگشت داد، که هرگاه جامعه، امکانات و توانایی های خود را در مسیری سنت هایی که از جانب خدا و به وسیله پیامبران<sup>8</sup> تعیین شده است، قرار دهد و خود را با عالم هستی که خواه ناخواه در برابر خدا خضوع دارد منطبق سازد و بین خود و اراده الهی رابطه ایجابی برقرار کند و مسئولیت خود را در برابر حق بشناسد، پیش رفت می کند و قابلیت بقا می یابد. در مقابل اگر جامعه ای با اراده الهی رابطه سلبی داشته باشد و امکانات خود را نه در راه رسیدن به تکامل انسانی بلکه در راه هوس های زودگذر قرار بدهد، چنین جامعه ای دیر یا زود تاوان این انحراف از مسیر حق را خواهد داد و دچار سرنوشتی شوم خواهد شد (جعفری، بینش تاریخی نهج البلاغه، ص 111).

اگر انسان بتواند قوانین حاکم بر جامعه را که قرآن از آن به عنوان سنت یاد می کند، کشف کند و زندگی خود را با آن هماهنگ سازد، به نتیجه های مطلوب و مثبتی خواهد رسید و زندگی خوب و استوار و جامعه ای متمدن و سعادتمند خواهد داشت و مشکلات اجتماعی را به خوبی و آسانی حل خواهد کرد (جعفری، بینش تاریخی نهج البلاغه، ص 112).

مسئله سنت مندی یا قانون مند بودن تاریخ از مسائل مهم فلسفه نظری تاریخ است. اهمیت این بحث از این روست که بسیاری از بحث های فلسفه تاریخ مانند عبرت آموزی و



قوانین حاکم بر تاریخ، بر اساس این بحث شکل می‌گیرد. اگر تاریخ را امری تصادفی و اتفاقی بدانیم دیگر نمی‌توان بحث استفاده از تجربه گذشتگان را مطرح کرد یا اینکه مسئله استفاده از تجربه پیشینیان برای ساخت آینده‌ای بهتر، بی‌معنا می‌شود. چراکه بر اساس نفی سنت مندی تاریخ، چگونه می‌توان اثبات کرد که تاریخ آینده طبق ضوابط و روال گذشته پیش می‌رود (سلیمانی امیری، فلسفه تاریخ، ص 119).

درباره حاکمیت سنت‌های الهی در تاریخ ممکن است شبهه قضا و قدر حتمی یا همان مسئله جبر تاریخ مطرح شود. به این معنا که اگر قائل به سلطه سنت‌های الهی در تاریخ باشیم، انسان‌ها مجبور بوده و از خود اختیاری در ساخت تاریخ و سرنوشت خود ندارند. در نگاه قرآن کریم حاکمیت سنت‌های الهی بر ملل و اقوام، بی‌قاعده نیست بلکه هر جامعه‌ای محکوم اعمال خویش است. یعنی سنت‌های الهی چیزی جز عکس‌العمل و واکنش اعمال جامعه نیست. هر فرد و اجتماع یک رشته واکنش‌هایی را به دنبال دارد. مثلاً جامعه‌ای که غرق در فساد و شهوت باشد، یک نوع واکنش دارد و جامعه‌ای که در نقطه مقابل است، واکنشی دیگر در پی دارد. از این رو سنت‌های قطعی الهی واکنشی به همین عملکرد جوامع است (سبحانی، فلسفه تاریخ، ص 142). در عین حال نقش انسان آزاد در این سنت‌ها قابل انکار نیست. زیرا انسان آزاد است که با اعمال و رفتار خود جامعه را به یکی از دو طرف انحطاط یا ترقی و تعالی سوق دهد (همان).

اصولاً کسانی که باور دارند انسان اختیار دارد و اصالت را با جمع می‌دانند، مانند دورکیم و مارکسیست‌ها، در قانون داشتن جامعه و تاریخ و قانون مند بودن تحولات اجتماعی و تاریخی اشکالی نمی‌بینند. هم‌چنین کسانی که به ضرورت تاریخی نه جبر تاریخی باور دارند، مثل شهید مطهری، به قانون مندی جامعه و تاریخ و تحولات آنها معتقدند (کافی، فلسفه نظری تاریخ، ص 97). شهید مطهری درباره تفاوت جبر و ضرورت معتقد است، تفاوت این دو مسئله در این است که در ضرورت، انسان با اختیار خود، چیزی را انتخاب می‌کند اما در جبر، عاملی بیرون از اختیار انسان از او سلب اراده کرده و

باعث می شود در انتخاب، از خود اختیاری نداشته باشد. مثلاً انسان ها برای خریدن جنس مرغوب و مرغوب تر، ضرورتاً سراغ جنس مرغوب تر رفته و این کار را با اختیار خود انجام می دهند. اما وقتی در رسیدن به مقصد دو راه وجود داشته باشد ولی یکی از آن ها به علت تعمیر [عاملی خارج از اختیار انسان] مسدود شود، مسافر برای رسیدن به مقصد، از خود اختیاری ندارد و مجبور است از تنها مسیر باقیمانده، به راه خود ادامه دهد (مطهری، مجموعه آثار، ج 15، ص 849).

### سنت مندی تاریخ در نگاه امام علی علیه السلام

درباره بحث سنت مندی تاریخ دو نظریه کلی وجود دارد: برخی قائل به تضاد و اتفاق در تاریخ هستند و برخی دیگر، به وجود سنت ها و قانون های ویژه بر حرکت تاریخ معتقدند. در این میان امام علی علیه السلام از جمله کسانی است که حرکت تاریخ را بر اساس قانون و سنت تبیین می نماید: «پس ای بندگان! خدا را! خدا را! پروا کنید، که دنیا با قانونمندی خاصی می گذرد» (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 190)؛ «و از حوادث گذشته تاریخ، برای آینده عبرت گیر، که حوادث روزگار با یکدیگر همانند بوده، و پایان دنیا به آغازش می پیوندد، و همه آن رفتنی است» (شریف رضی، نهج البلاغه، خ 69؛ نیز ر.ک: خطبه های 129، 15، 161 و 192).

از جمله مهم ترین بیانات امیر مؤمنان علیه السلام درباره اهمیت تاریخ، نامه ایشان به امام حسن علیه السلام است. امام علی علیه السلام با توجه دادن به مطالعه و توجه به تاریخ و پندآموزی و تجربه اندوزی از آن بر قانون مند بودن آن تأکید می کند:

«فرزندم! من گرچه در طول تاریخ همراه گذشتگان زندگی نکرده ام، ولی اخبار زندگی آن ها و آثاری که از آن ها به یادگار مانده را بررسی نموده ام و با این کار گویا من در تمام این مدت زنده بوده ام و حوادث تلخ و شیرین زندگی را از نزدیک مشاهده کرده ام. گویا عمر جاویدان داشته ام» (شریف رضی، نهج البلاغه، نامه 31).

نوع نگاه امیر مؤمنان علیه السلام به تاریخ و سنت های آن، برگرفته از کلام خداوند در قرآن کریم

است. قرآن کریم به اندیشمندان دستور می دهد که در زندگی اقوام و ملل گذشته به کنجکاوی بپردازند و از علل قوت و ضعف آنان آگاه شوند و به خاطر اهمیتی که این نوع تاریخ نگری دارد، این حقیقت را چندین بار در آیات ذکر می کند (ر.ک: یوسف/1؛ حج/46؛ غافر/21 و 82؛ محمد/10؛ آل عمران/137؛ انعام/11؛ نحل/36؛ نمل/29؛ عنکبوت/20). از این نگاه امیرمؤمنان که برگرفته از قرآن است و نیز این بیان حضرت که «روزگار همان گونه که برگذشتگان حکومت می کرد، بر شما نیز حکومت خواهد نمود» (نهج البلاغه، خطبه 157)؛ این گونه استفاده می شود که بر تاریخ بشریت یک رشته قوانین استوار و غیر قابل تغییر حاکمیت دارد که هم کلی است و هم قطعی به گونه ای که می تواند برای امت های دیگر الگو باشد (ر.ک: سبحانی، فلسفه تاریخ، ص 144).

نکته دیگر این که از دستور خداوند به عبرت گیری از سرنوشت امت ها و ملل گذشته، فهمیده می شود که اراده و آزادی انسان در ساخت تاریخ و سرنوشت بشریت، مؤثر است و الا عبرت گیری از حوادث محتوم و جبری، بی معنا بود (همان).

## انواع سنت های الهی حاکم بر تاریخ

### اشاره

با مطالعه بیانات و سخنان امیرمؤمنان علیه السلام به ویژه در نهج البلاغه، نکات مهمی درباره سنت های الهی حاکم بر تاریخ به دست می آید. برای نظم بهتر و استفاده وافر از این سخنان می توان این سنت ها را به دو دسته سنت های عام و فراگیر و سنت های خاص تقسیم نمود:

### سنت های عام

### اشاره

در میان سنت های الهی حاکم بر تاریخ، بخش مهمی از آنها عمومیت دارند و اختصاص به گروه یا بخش خاصی از جامعه ندارند. در واقع سنت های عام قوانینی هستند که اراده انسان در شکل گیری و جریان یافتن آن، بی تأثیر است و شامل همه افراد می شود (سلیمانی امیری، فلسفه تاریخ، ص 198).

ص: 37

از جمله سنت های عام الهی، سنت نصرت و امداد الهی است. این سنت که به دنبال عملکرد انسان ها جریان می یابد در میان تمام مردم جاری است. به این معنی که هم کسانی که در پی دنیای مذموم و ارضای شهوت های ناپسند مادی و دنیوی هستند و در راه باطل گام بر می دارند، از یاری الهی سود می برند و هم کسانی که خواستار آخرت و کمالات معنوی هستند. از این رو وسایل پیش رفت و رسیدن به هدف را بر هر دو دسته فراهم می سازد. البته بر اساس آیات قرآن کریم امدادهای الهی به مؤمنان به مراتب بیشتر از کمک هایی است که به غیر آنان می رسد (اسراء/18-20؛ شوری/20؛ هود/15-16؛ ر.ک: سلیمانی امیری، فلسفه تاریخ، ص 216).

امام علی علیه السلام با اشاره به این سنت الهی تصریح می کند که نصرت و کمک تنها از جانب خداوند متعال است. «وَاعْلَمَنَّ أَنَّنَا نَنْصُرُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ سَبْحَانَ» (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 11). این بیان به روشنی گویای این است که نتیجه ایمان و تکیه به خداوند، با صورت عام این خواهد بود که پیروزی از جانب خدا به عموم مؤمنین خواهد رسید.

با این بیان امام علی علیه السلام منطق خود را آشکار نموده است. منطقی که بر خلاف مشی و روش حاکمان و سلاطین ظالم تاریخ است. کسانی که در راه به دست آوردن قدرت یا حفظ آن از هر وسیله ای استفاده می کردند. اما امیر مؤمنان علیه السلام با نگاه توحیدی و باور به یکتایی خداوند، حتی پیروزی های حاصل در جنگ ها را از جانب خداوند متعال می داند. در واقع، معنای این جمله اینست که چون حیات و مرگ در اختیار خداست و بس، پس تصرف در حیات بدون مشیت الهی، جز جنایت نام دیگری ندارد و آن گاه که انسان یا انسان هایی حیات دیگران را از ارزش می اندازند و آن را می خشکانند، حیات خود آنان طبق مشیت الهی از ارزش سزاوار نابود شدن می گردد (جعفری، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج 3، ص 157).

البته با توجه به مجموع سخنان امام در این خطبه، این نکته مشخص می شود کمکی که حضرت می گویند، در صورتی نصیب انسان ها می گردد که در راه خداوند متعال گام زنند. روی سخن امیرمؤمنان علیه السلام در این خطبه به فرزندش محمد حنفیه است. ایشان در جنگ جمل فرزند خود را به جهاد و مقابله با دشمنان الهی تشویق می کند و می فرماید: « اگر کوه ها از جای کنده شوند تو ثابت و استوار باش، دندان ها را برهم به فشار، کاسه سرت را به خدا عاریت ده، پای بر زمین میخکوب کن، به صفوف پایانی لشکر دشمن بنگر، از فراوانی دشمن چشم پپوش، و بدان که پیروزی از سوی خدای سبحان است.» (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 11). بنابراین مشخصاً می توان گفت سنت کمک الهی، عموماً متوجه مؤمنین به خداوند و یاری دهندگان دین الهی هستند. نکته ای که امام علی علیه السلام در سخنی دیگر به آن اشاره نموده است:

پیروزی و شکست اسلام به فراوانی لشکر و اندکی آن نبود، آن دین خداست که خدایش پیروز کرد، و ارتش حق است که آن را مهیا نمود و یاری داد، تا رسید به آنجا که باید برسد، و طلوع کرد تا جایی که باید طلوع کند. ما را از جانب حق وعده پیروزی است، و خداوند وفا کننده به وعده خویش است، و لشکرش را یاری می دهد (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 146).

نگاه کلی و اولیه در روال طبیعی تاریخ بشر همواره این بوده که در تقابل ها و جنگ ها پیروزی از آن کسانی است که از نظر تعداد نیرو و تجهیزات وضعیت بهتری دارند. اما این نگاه در کلام امیرمؤمنان علیه السلامجایی ندارد. نمونه های فراوان در حوادث تاریخ را می توان به عنوان درستی این بیان ذکر کرد. در تاریخ صدر اسلام که مسلمانان با تعداد بسیار کم و تجهیزات ناچیز توانستند در کمتر از یک قرن بر مهم ترین امپراتوری های آن زمان پیروز آید و حکومت خود را در قرن اول قمری، تا قلب اروپا پیش ببرد. در دوران معاصر نیز تجربه انقلاب اسلامی ایران نشانه ای دیگر بر صدق و راستی این سنت الهی است. مردمی که

سال ها تحت ظلم رژیم پهلوی بودند توانستند با دستان خالی و با اتکا به ایمان الهی و وعده های او به پیروزی دست یابند.

یکی از اموری که سنت یاری الهی را حتمی می سازد و پیروزی الهی را در پی دارد، صبور بودن و صداقت داشتن در اهداف و اعتقادات الهی است.

چون خداوند راستی ما را دید دشمن ما را سرکوب کرد، و یاری خود را بر ما فرو فرستاد، تا آن وقت که اسلام همانند شتری که سینه و گردن برای استراحت به زمین نهد و در جای خود بخوابد استقرار یافت. به جانم قسم اگر ما در آن زمان رفتاری مانند رفتار امروز شما داشتیم پایه ای از بنای اسلام بر پا نمی شد، و شاخه ای از درخت ایمان سبز نمی گشت. (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 56)

در واقع امام در اینجا عامل اصلی پیروزی مسلمانان نخستین را شرح می دهد. و آن، صدق نیت است که انگیزه پایداری و پایداری و استقامت در برابر دشمن و انضباط کامل و اطاعت بی چون و چرا در برابر رهبری است. به عبارت دیگر هنگامی که نیت ها آلوده شد و خودخواهی و خودکامگی بر انسان چیره گشت هر کس به خود اجازه می دهد تصمیم مستقل و جداگانه ای طبق خواسته ها و هوس هایش بگیرد، همان چیزی که سبب متلاشی شدن یک لشکر بزرگ و نیرومند می شود. بدیهی است که لطف و عنایت خداوند و وعده کمک و یاری او هرگز شامل چنین افرادی نمی شود، بلکه آن ها ضعیف و زبون و در چنگال دشمن خوار و مغلوب خواهند شد (مکارم شیرازی، پیام امام، ج 2، ص 631).

در تاریخ بشر هرگز دیده نشده است که اسلحه کشنده راهی به دل آدمیان باز کند و مکتب و جهان بینی و شناخت حیات طبیعی و «حیات معقول» را برای آنان تقدیم نماید. چنین کار بزرگ و دگرگون کردن فرهنگ های پوسیده و جانشین ساختن فرهنگ همیشه پویا به جای آن ها، از شمشیر بر نمی آید، شمشیر فقط می برد و می درد، شمشیر تاکنون هیچ چیزی را نساخته است و نخواهد ساخت، لذا هواداران شمشیر و شمشیر بازان بیهوده

نشسته و منتظر کاربرد سلاحشان در دل های آدمیان می باشند. مغولان نمونه آشکار این مسئله اند. همان ها که با دردست داشتن شمشیر و قدرت خود در دوره ای کوتاه توانستند بر جوامع اسلامی پیروز شوند. اما چه شد که خود مغول مکتب ملت شکست خورده را پذیرفت و بعدها در اعتلای فرهنگی آن کوشش و تلاش کرد. اگر اسلام ساخته شده شمشیر بود، پس از رحلت پیامبر اکرم آن همه غائله ها و اختلافات و جنگ و خونریزی ها که با تحریکات هوی پرستان در جوامع مسلمین شیوع پیدا کرد، و آن شمشیرها را به سر و کله خودشان می نواخت، می بایست اسلام از بین برود و نابود گردد. بنا بر مطالب فوق، علت اساسی ظهور اسلام مشیت الهی بود که یک مشعل جاودانی سر راه بشر نصب کند و اخلاص و ایمان به هدف اعلاهی مستند به منطق فطرت و عقل سلیم بود که در پیامبر اکرم و در امیرالمؤمنین و یاران مخلص آن حضرت در حد اعلا به وجود آمده بود (جعفری، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج 10، ص 183).

### **ب) سنت خالی نبودن زمین از حجت خدا**

از جمله سنت های الهی و رایج در جوامع بشری، حضور همیشگی حجت الهی بر روی زمین است. این مسئله در کلام امیرمؤمنان علیه السلام اشاره شده است: خداوند سبحان بندگان را بدون پیامبر، یا کتاب آسمانی، یا حجتی لازم، یا نشان دادن راه روشن رها نساخت (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه یک).

در نگاه امام علی علیه السلام خداوند بنابر دلایلی پیامبران را میان انسان ها فرستاد: از جمله زنده کردن و تحریک انسان در جهت وفا به تعهد فطرت خدادادی؛ یادآوری نعمت های فراموش شده خداوند؛ اتمام حجت؛ به کار انداختن گنجینه های نهانی عقول انسانی؛ آشکار سازی انواع گوناگون معیشت برای تأمین حیات انسان ها؛ زنده کردن آیات الهی فراموش شده میان انسان ها؛ آموزش رفتار و کردار بر مبنای عقل و تبیین عوامل رشد و کمال انسان ها (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 93؛ ر.ک: جعفری، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج 2،

ص 188). در واقع تبیین امیرمؤمنان از اهداف رسولان الهی، بر اساس همان اهدافی است که قرآن کریم بدان اشاره نموده است (همان). معنای حجت و راهنما در این کلام امام علی علیه السلام آن حقیقتی است که انسان را از آن نقطه ای که قرار گرفته، به هدف تکاملی خود دلالت کند، به گونه ای که بدون آن دلالت آدمی در همان نقطه ای که قرار گرفته است راکد می ماند.

راهنما با این تفسیر در همه دوران ها و جوامع و برای همه افراد در هر گونه شرایط با اشکال مختلف وجود داشته است (همان، ص 192). با توجه به روایات اسلامی می توان راهنما را به دو نوع، درونی و بیرونی تقسیم کرد (ر.ک: کلینی، الکافی، ج 1، ص 16). راهنمای درونی همان نیروی اندیشه و تعقل انسان است و راهنمای بیرونی، پیشوایان الهی، مربیان و معلمان و دانشمندان هستند (جعفری، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج 2، ص 193).

در نگاه کلی به تاریخ بشریت می توان گفت در هیچ دوره ای انسان ها از این عوامل راهنمایی محروم نبوده اند. دلیل واضح این امر، ذات کمال گرا و نیاز تمام نشدنی او به هدایت و رشد در این راه است. بنابراین نوع بشر هرگز از عوامل مختلف راهنمایی محروم نبوده اما انحرافات که میان بشریت دیده می شود، به این دلیل است که اثر این راهنمایی ها تحت تأثیر شرایط محیطی و اجتماعی، یا سودجویی و هواپرستی های مادی گرایانه بشری از بین رفته است (همان، ص 193-194). نمونه بارز این امر، در تاریخ زندگی خود امیرمؤمنان علیه السلام به وضوح به چشم می خورد. در جایی که مردمان عصر ایشان به جای استفاده از راهنمایی ها و هدایت ایشان، با گرایش های مادی و شیطانی در مقابل ایشان می ایستادند و مانع هدایت جامعه اسلامی را در آن عصر می شدند.

## سنت ناپایداری دنیا

انسان ها در طول تاریخ نگاه های متفاوتی به دنیا داشته اند. برخی با این دید که دنیا



پایدار است زیست می کنند. در نگاه اینان، جهانی دیگر در ورای این دنیا وجود ندارد. بر همین اساس، تمام تلاش خود را در جهت استفاده هرچه بیشتر از لذات دنیوی به کار می گیرند. در مقابل، باور ناپایداری دنیا و اعتقاد به جهانی دیگر، در کلام امیرمؤمنان علیه السلام بدان توجه شده است:

چه بگویم از خانه ای که ابتدایش سختی، و سرانجامش نیستی است. در حلالش حساب، و در حرامش کیفر است. ثروت مندش دچار فتنه و آزمایش، و تهی دستش گرفتار اندوه است. آن که در طلبش کوشید به آن دست نیافت، و آن که زحمتی نکشید خود به او روی نمود. هر که به دیده عبرت به آن نگریست او را بینا کرد، و هر کس به چشم خریداری به آن نظر نمود او را به نابینایی دچار ساخت (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 82؛ نیز ر.ک: خطبه 45 و 54).

این سنت الهی که همواره میان جوامع و تاریخ سریان داشته، در موارد فراوان مورد غفلت انسان ها قرار گرفته است. چه بسیار حاکمان و قدرت مندان یا اقوام و ملت هایی در طول تاریخ بوده اند که با ظلم و ستم، به حکومت خود ادامه می دادند اما از این حقیقت که در نهایت روزی، مهلت آن ها به سر خواهد آمد و قدرت و دنیای شان ناپایدار است؛ غفلت کرده اند.

از سویی می دانیم که هیچ کس در این دنیا اعتقاد به زندگی جاودان ندارد و همه می دانند که این زندگی دیر یا زود خاموش می گردد و آدمی که روی خاک در حرکت است، منتقل به زیر خاک می گردد و همه اجزاء کالبدش می پوسد و خاک می گردد، با این حال قدرت تحرک حیات و شیرینی آن و نیروی فرار از آلام و مرگ به قدری در انسان ها قوی است که علم و اعتقاد به مرگ در مقابل حیات رنگ خود را می بازد (جعفری، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج 10، ص 131) و از سویی دیگر مقصود امیرالمؤمنین از دنیا خود جهان طبیعت با آن همه قوانین و شگفتی ها و عظمت هایش که نمایشگر قدرت و مشیت و

حکمت بالغه خداوندی است، نمی باشد. و هم چنین خود انسان «آن چنان که هست» نیست که به عنوان واقعیتی پیوسته با جهان طبیعت در جریان است. بلکه مقصود امیرالمؤمنین علیه السلام ارتباط حیات طبیعی محض انسانی است با رویه محسوسی از عالم طبیعت (همان، ج 12، ص 16).

### سنت های خاص

این دسته از سنت ها، قوانینی هستند که گرایش انسان ها به سوی حق یا باطل در آن مؤثر است. یعنی نوع انتخاب انسان ها در سر بیان آنها نقش دارد. از این جهت بعد از انتخاب مسیر حق یا باطل، جریان می یابد و برخی شامل اهل حق و برخی شامل اهل باطل می شود (ر.ک: سلیمانی امیری، فلسفه تاریخ، ص 198).

### سنت غلبه حق بر باطل

تاریخ بشریت همواره صحنه نبرد دائمی حق و باطل بوده است. درست است که حق و باطل دو مفهوم انتزاعی هستند و معیارهای آن در میان اندیشه ها و تفکرات گوناگون، متفاوت است. با این حال با توجه به استدلال های عقلانی و معیارهای مشترکی که میان انسان ها رایج است می توان مفهوم جامعی و مشترکی میان همه اندیشه ها برای حق و باطل تبیین کرد. در این بین، آنچه از حق و باطل مد نظر ماست، همان مفهومی است که از آن در مکتب انبیاء الهی وجود دارد. در هر صورت باید دانست که این تقابل حق و باطل، و نیروهای طرف دار هر یک در طول تاریخ بشریت به صورت متناوب جریان داشته است (جعفری، بیش تاریخ نهج البلاغه، ص 56). این نکته در بیان امیر مؤمنان علیه السلام این گونه مورد توجه قرار گرفته است:

حق و باطل همیشه در پیکارند، و برای هر کدام طرف دارانی است، اگر باطل پیروز شود، جای شگفتی نیست، از دیر باز چنین بوده، و اگر طرف داران حق اندکند، چه بسا روزی فراوان گردند و پیروز شوند، اما کمتر اتفاق می افتد که چیز رفته باز گردد (شریف

فرجام نهایی تاریخ این است که پیروزی با حق و اهل حق است (ر.ک: قرآن کریم، اسراء/81 و قصص/5). تعبیر حضرت که از دیرباز این چنین بوده که باطل در مقابل حق پیروز می شود، گویای تقابل مداوم حق و باطل در طول تاریخ است. اما این نکته بسیار مهم را باید دانست که به گواه آیات قرآن و بیانات امام علی علیه السلام همواره اهل حق در اقلیت و اهل باطل در اکثریت بوده اند. امام با اشاره به این مسئله، در جایی دیگر تأکید می کند که این کمی تعداد نباید باعث بیمناکی از حرکت در مسیر حق گردد: ای مردم در راه راست، از کمی روندگان نهراسید (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 201).

آنچه از این بیانات امام علی علیه السلام فهمیده می شود این است که کمی طرف داران یک اندیشه، نمی تواند دلیلی بر درستی و یا نادرستی آن باشد. چه بسا مکتبی که در اقلیت است اما با آگاهی راه حقی را طی می کند یا تفکری که در بی راهه قدم می زند ولی پیروان فراوانی دارد (جعفری، بینش تاریخی نهج البلاغه، ص 56).

آن چه تفکر یک جامعه را به بی راهه می کشاند، تأیید عمومی افکار و تصوره‌های آنان است. مردم ساده لوح تصور می کنند که شرکت اکثریت مردم در یک فکر یا احساس، دلیل ارزش مند بودن آن است و جز آن حقیقت دیگری در میان نیست. این تأیید هیچ گونه مبنای منطقی برای سلامت روان ندارد. همان طور که ممکن است دو نفر دارای یک فکر نادرست مشترک باشند، امکان دارد که میلیون ها نفر نیز در داشتن یک فکر نادرست شریک باشند (همان، ص 57).

جالب آن که انسان ها بر اساس فطرت پاک و الهی خود همواره دوست دار حق و دور کننده باطل هستند. اما چرا بیشتر انسان ها بر خلاف این میل فطری و ذاتی خود گام بر می دارند؟ امیر مؤمنان علیه السلام به این پرسش به دو صورت پاسخ می دهد:

یک. آمیختگی حق و باطل و این که همیشه باطل خود را در پوششی از حق و با

چهره ای معصوم جلوه می کند و آنچه از باطل عرضه می شود در واقع باطل محض نیست بلکه آمیزه ای از حق و باطل است که فریب کارانه ارائه می شود (همان).

پس اگر باطل با حق در نیامیزد، حقیقت جو آن را شناسد و داند، و اگر حق به باطل پوشیده نگردد، دشمنان را طعنه زدن نماند. لیکن اندکی از این و آن گیرند، تا به هم در آمیزد و شیطان فرصت یابد و حیلت برانگیزد تا بر دوستان خود چیره شود و از - راه شان به در برد - اما آن را که لطف حق دریافته باشد، نجات یابد و راه حق را به سر برد (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 50؛ نیز ر.ک: خطبه های 33، 72 و 104).

دو. طرف داری از حق و التزام به آن دشوار است. زیرا این کار برای انسان تعهدهایی به وجود می آورد که با نفس راحت طلب انسان سازگاری ندارد. اما باطل چنان نیست. امام علی علیه السلام ضمن بیان این حقیقت، تحمل حق و دشواری آن را شیرین و گوارا دانسته و برخوردار از آسانی باطل را دردآور و مشکل آفرین می داند: «حق سنگین است اما گوارا، و باطل سبک لیکن در کام چون سنگ خارا است» (شریف رضی، نهج البلاغه، حکمت 376).

بنابراین، بر اساس نگاه امیرمؤمنان، یکی از سنت های الهی که در تاریخ جریان دارد، تقابل حق و باطل و پیروان این دو جبهه هستند. این قانون الهی به گونه ای است که در بیشتر موارد، طرف داران باطل از نظر تعداد در اکثریت و حق مداران، در اقلیت هستند. اما سرانجام حتمی و سنت الهی تاریخ پیروزی حق بر باطل خواهد بود.

با مطالعه تاریخ جوامع و ملل جهان، به دو دسته از جوامع و تمدن ها روبرو می شویم. دسته ای از ملت ها در اوج دوران قدرت خود بوده اند و گروهی دیگر، در زمان ضعف و انحطاط می زیستند. مسئله مهمی در این باره به ذهن می رسد ریشه این فراز و فرود تمدن ها و به بیانی دیگر علل انحطاط یا قدرت گیری جوامع بشری در طول تاریخ چیست؟ آیا می توان برای این حرکت تاریخ، قانون و سنتی قائل شد یا این که باید نظریه تضاد را

پذیرفت و گفت که ملت ها به صورت اتفاقی در برهه ای از زمان، قدرت گرفته و در زمانی دیگر، رو به ضعف و انحطاط رفته اند. در اندیشه و کلام امیرمؤمنان علیه السلام آشکار است که این رویش ها و در مقابل تباهی های ملل و اقوام بشری، در نتیجه علل و عواملی در تاریخ به وقوع می پیوندد. بر اساس کلام امام علی علیه السلام می توان این عوامل را این گونه بر شمرد:

سنت تأثیر رویگردانی از حجت ها و راهنمایان الهی در انحطاط جوامع (ر.ک: شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه های 27، 87، 97، 108)

چرا در عجب نباشم از اشتباه کاری های این فرقه ها با اختلاف دلایلی که در دینشان دارند؟! از اثر هیچ پیامبری پیروی نمی کنند و به عمل هیچ جانشینی اقتدا نمی نمایند، و به هیچ غیبی ایمان نمی آورند، و از هیچ عیبی عفت نمی ورزند. به شبهات عمل می کنند، و در شهوات سیر می نمایند. معروف در میان آنان چیزی است که خود معروف دانند، و منکر نزدشان همان است که خود منکر می دانند. پناه گاهشان در مشکلات خودشان هستند، و اعتمادشان در امور مبهم بر رأی و نظرشان است، گویی هر کدام از آنان امام خود است، و هر شخصی گمان می کند در آرائش به ریسمان های محکم و سبب های استوار چنگ زده است (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 88).

یکی از مهم ترین راه های پیش روی انسان برای دستیابی به بهترین روش زندگی و دست یابی به سعادت دنیوی و اخروی، ارتباط با خداوند متعال است. این ارتباط با خداوند، دریافت هدایت او و انتخاب بهترین روش زندگی در این دنیا تنها از طریق نمایندگان و رسولان الهی میسر می شود. فرستادگانی که از راه ارتباط محکم با مبدأ و آفریدگار هستی، تمام بایدها و نبایدهای انسان را درباره روش ارتباط او با همه موجودات، خویشتن و با خداوند متعال در اختیار وی می گذارد. قرآن کریم با تأکید بر این حقیقت، تأکید می کند یکی از اهداف حیات بخش بعثت رسولان الهی، از بین بردن اختلافات میان ملت ها بوده است (آل عمران/ 103؛ ر.ک: جعفری، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج 15، ص 20).

امیر مؤمنان علیه السلام با اشاره به این نکته مهم، اشتباه بزرگ مردمان عصر خویش را در روی گردانی از پیامبران الهی و جانشینان آنها می داند. این امر باعث بروز اختلاف میان مردم و جوامع شده و به تدریج وقتی این نیاز هدایت بشریت برآورده نشود، خواه نا خواه به سمت هدایت گران دروغین یا راه های اشتباه دریافت هدایت کشیده شده و کار به جایی می رسد که به فرمایش امام علی علیه السلام هرکس خود را راهبر و راهنمای خویش می پندارد. نتیجه این امر ایجاد خود رأیی و عدم درک اشتباه درمسیریابی هدایت الهی، به مهم ترین اشتباه راهبردی حیات بشریت تبدیل می شود. سرانجام این امر به بیان امیرمؤمنان علیه السلام انحراف و انحطاط جوامع و ملت های بشری است.

خداوند متعال در قرآن کریم درباره طرد پیامبران الهی از سوی جوامع، این امر را منجر به مرگ سیاسی و نظامی جوامع و مساوی با فروپاشی جوامع می داند. خداوند خطاب به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) می فرماید: اگر مشرکان مکه تو را از زادگاه و وطنت مکه اخراج کنند، بعد از مدتی از بین می روند (ر.ک: اسراء/6). با نگاه به تاریخ اسلام می بینیم که بعد از هجرت اجباری پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) به مدینه، عزت و شوکت کفار تا چندین سال (سال هشتم هجری) باقی ماند و پس از آن مسلمان شدند. پس عذاب الهی که دچارش شدند، حذف و نابودی سراسری نبود بلکه از بین رفتن اقتدار و شوکت و مقاومت در برابر دعوت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) بود (سلیمانی امیری، فلسفه تاریخ، ص 246). بنابراین مقصود از این سنت الهی این است که کفار مکه در نتیجه راندن رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) از موطن اصلی خود، پایگاه اجتماعی آنان - و نه موقعیت مردمی و بشری - دگرگون شده و به فروپاشیدن کیان اجتماعی و از بین رفتن انسجام و هم گرایی آنان شد (همان).

بنابراین یکی از آفت های بزرگی که گاه دامن گیر یک جامعه می شود و آن را به مرز سقوط و تباهی می کشاند، سرپیچی مردم از راهنمایی مربیان و دانایان دلسوز و آگاه است. کسانی که در مواقع بروز فتنه ها و پیش آمدن تنش های سیاسی و اجتماعی، سخن آگاهان و

دلسوزان را به هیچ بشمارند و در غفلت و سستی به سربزند؛ یا دست به کارهای خودسرانه و نسنجیده بزنند؛ یا سخن فتنه انگیزان فریب کار و فرصت طلبان دروغگو را بشنوند، جز پشیمانی و تأسف و خواری و خذلان نصیبی نخواهند داشت (جعفری، بیش تاریخ نهج البلاغه، ص 145-148).

### **سنت مسلط شدن ستمگران بر امور در نتیجه بی توجهی مردم به دستورات الهی**

فرمان های خدا بر شما وارد شده و از سوی شما به مردم می رسد و باز گشت سودش به شماست، ولی اکنون طاغیان را بر منزلت خود مسلط کردید، و زمام امور خویش را به آنان سپردید، و امور الهی را به آنان واگذاشتید، آنان به شبهه ها عمل می کنند، و در شهوات ره می سپارند! به خدا سوگند اگر دشمنان جمع شما را زیر هر ستاره ای پراکنده کنند خداوند شما را برای بدترین روزی که در پیش دارند جمع خواهد کرد (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 106).

یکی از اساسی ترین ارکان تشکیل دهنده جامعه، حکومت و حاکمان هستند. اصل حکومت، چگونگی به قدرت رسیدن حاکمان، شرایط حاکمان جامعه و ... مواردی است که در شکل دهی نظام جوامع، به اقتدار و پیشرفت رساندن آن یا به تضعیف و افول آن تأثیر اساسی دارد. از دیدگاه اسلام حاکم اسلامی باید شرایطی داشته باشد و بر اساس احکام اسلام به گسترش عدالت و پاسداری از حقوق مردم بپردازد. امیر مؤمنان علیه السلام در سخنان خود درباره شرایط حاکمان و زمام داران جامعه نکات فراوانی بیان کرده است. برخی از آن ها بدین قرار است:

یک - نیرومند و عالم به دستورات الهی و دینی (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 173)؛

دو - اهل بصیرت و صبر (همان)؛

سه - کوشش در خیرخواهی مردم و جدیت در امور (شریف رضی، نهج البلاغه،

چهار- توجه به تربیت و تزکیه نفس و عمل به آن چه دستور می دهد (شریف رضی، نهج البلاغه، کلامات قصار 73).

در نگاه امیر مؤمنان، حکومت بر مردم به خودی خود هیچ ارزشی ندارد مگر این که حق مظلومان از ظالمان گرفته شود و باعث اصلاح جامعه و ایجاد آسایش و رفاه برای مردم شود (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 131). با این حال اگر حاکمان در جامعه، به وظایف خود عمل نکنند و رو به ستمگری و تضییع حقوق مردم بیاورند، این جامعه نه تنها روی سعادت نمی بیند بلکه رو به ضعف و انحطاط می گذارد (ر.ک: جعفری، بینش تاریخی نهج البلاغه، ص 70-75).

به تعبیر امیر مؤمنان علیه السلام وقتی ستمگران مسلط بر امور یک جامعه شوند در طی دو مرحله جامعه از هم می پاشد:

اول. عمل به شبهات؛

دوم. شهوت گرایی.

وقتی جامعه به سمتی پیش رود که صالحان منزوی شوند، نا اهلان بر جامعه مسلط شده و به تدریج ارزش های دینی و اجتماعی سقوط می کند. در نتیجه سقوط و انحراف جامعه پدید می آید. این وضعیتی بود که جامعه اسلامی پس از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) به آن دچار شد. امیر مؤمنان علیه السلام در سخنان متعددی به تبیین این وضعیت و آسیب شناسی آن پرداختند (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه های 131، 150 و 187).

در جایی دیگر امیر مؤمنان از جمله علل سقوط اجتماعی و اقتصادی جوامع را، مقدم داشتن فرومایگان بر فرزندان جامعه می داند: «چهار چیز باعث افول دولت ها می شود: اصول اساسی را ضایع نمودن، مغرور شدن، فرومایگان را مقدم داشتن، فرزندان را مؤخر قرار دادن» (تمیمی آمدی، تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، 342).



البته از جنبه ای دیگر می توان گفت هرکدام از این امور، ناشی از ضعف سیاسی و سوء مدیریت مسئولین آن حکومت است. در واقع یکی از دلایلی که تسلط فرومایگان مایه ضعف و انحطاط تمدن ها و جوامع است، ضعف تدبیر و سیاست آن ها است. هم چنین موارد مورد توجه امیرمؤمنان علیه السلام همان گونه که سند سقوط یک حکومت است نشانه زوال یک زندگی شخصی نیز خواهد بود چه این که بخش مهم امور یاد شده را مدیریت ضعیف و ناروا به عهده دارد؛ خواه در مسائل سیاسی باشد یا اقتصادی و اجتماعی (جوادی آملی، بنیان مرصوص، ص 352؛ همو، ص 316).

### دنیاجرایی و تأثیر آن در انحطاط جوامع

دنیا به عنوان محل ولادت و زندگی انسان، همواره مورد توجه او بوده است. نگاه به دنیا گاه، آدمی را به جایی می رساند که همه چیز را خلاصه در آن می بیند و تمام هدف او بر تأمین امور دنیوی می گذرد. در نتیجه این امر، موقت بودن و مسئله مرگ از یاد انسان به فراموشی سپرده می شود و به صورت ناخودآگاه حیات دنیا را ابدی می پندارد. این مسئله آن گاه خطرناک می شود که با آرزوهای طولانی و رفاه زدگی همراه شده و در نهایت به دنیاجرایی محض در جوامع بشری منجر شود. طبق نگاه توحیدی این جهان گذراست و آن چه پایدار است جهان آخرت است (ر.ک: اعلی / 16-17). بر همین اساس امیرمؤمنان به تبیین خصوصیات دنیاجرایان پرداخته و آن را یکی از عوامل انحطاط جوامع در طول تاریخ بشر معرفی می کند.

نتایجی که در اثر دنیاجرایی برای ملت ها به بار می آید بر اساس کلام امام علی علیه السلام بدین قرار است:

یک - آرزوهای طولانی (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه های 129، 133، 147 و 178)؛

دو - فراموشی مرگ و ناپایداری دنیا (همان)؛

سه - رفاه زدگی و کفران نعمت (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه های 151 و 187؛ نامه 31؛ کلمات قصار 13، 25، 244، 273، 328 و 425)؛

چهار - گرفتاری در دام معصیت و نافرمانی الهی (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه های 129، 133، 147 و 178)؛

پنج - از دست رفتن فرصت توبه (همان).

بنابراین از نظر امیرمؤمنان علیه السلام جوامع بشری، در یک سیر مشخص، هنگامی که مبتلا به دنیاگرایی شوند، در مرحله اول حیات ناپایدار دنیا را فراموش کرده و همه چیز را در همین جهان خلاصه می بینند. از این رو همه تلاش خود را تنها در آبادانی دنیا به کار می گیرند. در مرحله دوم به آرزوهای بلند رو آورده و با ورود به مرحله سوم، به تلاش در جهت تأمین این اهداف و آرزوها بر می آیند؛ و کسی که تنها هدفش، تأمین حیات دنیوی باشد، در این راه، از هیچ کاری کوتاهی نمی کند.

در مرحله سوم به رفاه زدگی و کفران نعمت مبتلا می شوند. درست است که تأمین رفاه و برخورداری از امکانات دنیوی از نشانه های پیشرفت و سعادت جوامع است. این مسئله ریشه در کمال طلبی انسان دارد که اگر به درستی تأمین نگردد، انسان به جایگزین های بدلی و خوش گذرانی ها و بی بند و باری ها روی می آورد. نتیجه این مسئله این است که یک جامعه رفاه زده قدرت حل مشکلات خود و شجاعت دفاع از خود در برابر دشمنان را از دست می دهد. در کنار این امر، رفاه زدگی باعث سلب قدرت ابتکار و خلاقیت شده و نیروی سازنده یک ملت را به مصرف کننده و بی توجه به تولید تبدیل می کند. نتیجه آشکار این امر، ایجاد وابستگی به بیگانه و از دست دادن استقلال اقتصادی و سیاسی جامعه است (جعفری، بینش تاریخی نهج البلاغه، ص 148).

پس از آن، ملت رفاه زده، به کفران نعمت های الهی پرداخته و در دام وسوسه های شیطانی گرفتار می شود و به معصیت الهی آلوده می شود. در نتیجه با گسترش آلودگی های

فردی، ارتکاب به گناه در جامعه شیوع می یابد و اخلاق اجتماعی در جامعه به حاشیه می رود و به آرامی مانند ویروسی مخرب، حیات اجتماعی انسان را تهدید می کند. در نهایت و در مرحله آخر، فرصت بازگشت و توبه از انسان و جوامع بشری گرفته می شود و اجتماع رو به زوال می رود.

### **سنت تأثیر ترک امر به معروف و نهی از منکر در سلطه یافتن ستم گران**

از جمله مهم ترین دستورات اجتماعی اسلام، مسئله امر به معروف و نهی از منکر است. این واجب الهی تأثیر مهمی در تقویت جامعه اسلامی یا تضعیف آن دارد. اصولاً یکی از عوامل اساسی پیوند دهنده افراد و نهادهای جامعه، توجه به ارزش ها و هنجارهای اجتماعی و مقابله با ناهنجاری ها و منکرات است (ر.ک: آقایی، آسیب شناسی جامعه دینی و نقش حکومت در آسیب زایی آن). دین اسلام با توجه به اهمیت این امر و با عنایت به نقش حیاتی زندگی اجتماعی انسان، مسئله امر به معروف و نهی از منکر را به عنوان یک فریضه عمومی مطرح نموده است.

امام علی علیه السلام اهمیت آن را این گونه بیان می فرماید:

«امر به معروف و نهی از منکر را وامگذارید که بدترین شما حکم رانی بر شما را به دست می گیرند و آن گاه هرچه دعا می کنید، از شما پذیرفته نمی شود» (شریف رضی، نهج البلاغه، نامه 47).

یا در جایی دیگر می فرماید: «به درستی که خداوند سبحان دوران گذشته را که پیش از شما بودند، مورد لعن قرار نداد مگر به سبب آن که آنان امر به معروف و نهی از منکر را ترک کردند، پس او سفیهان و نادانان را به سبب ارتکاب معصیت و تحمل کنندگان گناه را به سبب ترک بازداشتن آن ها مورد لعن قرار داده است.» (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 129) در جامعه ای که این واجب الهی ترک شود، نتیجه ای جز افول جریان انقلاب و دین در پی ندارد:

«آگاه باشید که در روند کنونی، باید افول جریان انقلابتان، گسستن پیوندها و حاکمیت کوچک ترانتان را منتظر باشید. و آن به هنگامی خواهد بود که مست شوید؛ نه از می خوارگی بلکه از تن آسایی و گشایش در زندگی. و سوگند خورید نه از روی بی اختیاری و دروغ گوئید نه از روی ناچاری و آن هنگامی است که بلا شما را چنان گزد که دوش شتر را از جهاز آسیب رسد که این رنج چقدر طولانی است» (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 243).

از نتایج مخرب و بنیان کنی که در نتیجه بی توجهی یا کم توجهی به امر به معروف و نهی از منکر گریبان گیر جوامع بشری می شود؛ رواج بی تفاوتی و عدم توجه به حمایت از حق و حقیقت و کوتاهی در مقابله با باطل است. مسئله ای که امیر مؤمنان علیه السلام به آن اشاره می کند: «ای مردم، اگر یک دیگر را از یاری کردن حق فرو نمی گذاشتید، و از سست کردن پایه باطل سستی نمی کردید، آنان که همشان شما نبودند در امور شما طمع نمی کردند، و آن که بر شما مسلط شد قوی نمی گشت» (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 166).

### **سنت تأثیر دون همتی در فروپاشی جامعه**

دست یابی به پیروزی و ایجاد نظام بر اساس حق و عدل در یک فضای باز انسانی و نیل به جامعه سعادت مند، به خودی خود میسر نمی شود. رسیدن به این اهداف والا تلاش و کوشش می طلبد و هرگز شانس و تصادف، آن را ایجاد نمی کند. اساساً سنت الهی بر این است که اگر نیروهای فعال یک جامعه خوب عمل کنند و به موقع دشمنان سعادت آن جامعه را از بین ببرند و خطرهای در کمین را دفع نمایند، آن جامعه می تواند روی پای خود بایستد و پیروزی را تجربه کند. اما این آغاز راه و گام نخستین است. برای دوام و بقای پیروزی و از آن مهم تر برای ساختن جامعه سعادت مند تلاش و جهاد مداوم لازم است.

ملتی که روح کوشش و جهاد داشته باشد و نیروهای آن همواره آمادگی خود را برای کار و پیکار حفظ کند، همیشه زنده می ماند و با سربلندی و افتخار به حیات خود ادامه می دهد و نیروهای مخرب و معاند هرگز نمی تواند در میان آن ملت رخنه کند. اما اگر در مقابل،

ملتی دچار سستی و تبلی شد و روح جهادگری را از دست داد و به عیش و نوش خو گرفت، به زودی فساد و تباهی در میان آن رخنه می کند و عزت آن تبدیل به ذلت می شود و در نهایت به هلاکت و نابودی می رسد (یعقوب جعفری، بینش تاریخی نهج البلاغه، ص 124): «کسی که از روی بی میلی جهاد را ترک کند خداوند لباس ذلت بر او می پوشاند و بلا او را فرا می گیرد و حقیر و کوچک می شود و عقل و درک او تباه می گردد و به سبب ضایع کردن جهاد، حق از او روی گردان می شود. نشانه های خواری در وی آشکار و از عدالت محروم می گردد» (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 27).

این مسئله دقیقاً مشکلی بود که جامعه عصر امیر مؤمنان علیه السلام دچار آن بود. وقتی که پس از 25 سال آن حضرت به خلافت رسید، دسیسه ها و فتنه های دشمنان به سرکردگی معاویه جامعه اسلامی را با مشکل مواجه کرده بود. در این بین آن چه بر مشکلات می افزود، کم کاری و سهل انگاری مسلمانان و پیروان امام علی علیه السلام بود.

از منظر امام علی علیه السلام در میان اقشار و اصناف و طبقات مختلف جامعه سستی عالمان و دانشمندان تأثیر ویژه ای در انحطاط دارد، چنان که آن حضرت در کلامی کوتاه ولی پر مغز عامل پیروزی های ظاهری مخالفان خویش را کم کاری دانایان و تلاش و کوشش نادان ها می داند (شریف رضی، نهج البلاغه، کلمات قصار 283).

از این فرمایش حضرت پیداست که یکی از شاخصه های افول و فروپاشی جامعه خود را در این می داند که جاهلانش پرتلاش ولی عالمانش کم تلاشند. این مسئله آن قدر برای امیر مؤمنان علیه السلام درد آورد بود که در مواردی فراوان در سخنان خود به آن اشاره می کرد و آن را از جمله عوامل افول کوفیان می دانست:

آیا دینی نیست که بر محور خود شما را جمع کند؟ و حمیتی نیست که شما را آماده کار نماید؟ آیا عجیب نیست که معاویه ستم گران فرومایه را دعوت می کند و آنان بدون دریافت کمک و حقوق از او اطاعت می نمایند، و من شما را - که باز مانده اسلام و باقی مانده

مسلمانان هستید - به گرفتن کمک و قسمتی از حقوق بیت المال دعوت می نمایم ولی از دورم پراکنده می شوید و با من مخالفت می ورزید. دستوری مورد پسند از من به شما نمی رسد که همگی بپسندید، و دستوری ناپسند نمی رسد که همگی بر ناپسندی آن اجتماع کنید. قطعاً محبوب ترین چیزی که دوست دارم با آن روبرو شوم مرگ است. کتاب خدا را به شما آموختم، راه دلیل و برهان را به رویتان گشودم، آنچه را نمی شناختید به شما شناساندم، آنچه را از دهان بیرون می انداختید به مذاقتان گوارا کردم، ای کاش کور می دید، و خفته بیدار می شد! چه نزدیک اند به بی معرفتی نسبت به حضرت حق ملّتی که رهبرشان معاویه، و آموزگارشان پسر زن زانیه (عمر و عاص) است! (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 181)

### سنت تأثیر تفرقه و از هم گسیختگی در فروپاشی اجتماعی

یکی دیگر از عوامل بسیار مهم در فروپاشی و سقوط جوامع، پیدایش گروه بندی ها و تفرقه ها و اختلاف های سیاسی در میان مردم است. این عامل مانند یک بیماری، امکانات و استعداد های جامعه را از بین برده و آن را از درون می پوساند. یک جامعه وقتی زنده و پایدار است که در میان افراد آن اتحاد و تفاهم باشد و با همسو کردن نیرو های فعال و امکانات موجود، از منافع خود دفاع کند و پایه های قدرت و پیشرفت خود را تثبیت نماید. هنگامی که وحدت یک جامعه از بین رفت، آن جامعه به صورت طبیعی محکوم به فناست. از این رو همواره استعمارگران و زورگویان برای شکستن قدرت یک جمعیت متشکل در میان آنان اختلاف می کنند و پایه های حکومت و قدرت خود را بر آن اساس محکم می سازند (جعفری، بینش تاریخی نهج البلاغه، ص 155). قرآن کریم به این نکته مهم اشاره می کند و جامعه اسلامی را از اختلاف بیم می دهد:

«و از خدا و پیامبرش اطاعت کنید و با یک دیگر در ستیز نباشید که از هم می پاشید و نیروی شما از بین می رود و صبر و استقامت کنید که خداوند با صابران است» (انفال/46).

امیر مؤمنان علیه السلام با تکیه بر مسئله وحدت، وجود تفرقه را میان مردم، عامل سقوط و از

بین رفتن ملک و مملکت و در هم ریختن قدرت و شوکت معرفی می کند:

«بنگرید که آن ها چگونه بودند هنگامی که جمعیت هایشان متحد و خواسته هایشان در راه کمک به یک دیگر بود، و دیده هایشان نافذ و اراده هایشان واحد بود. آیا آن ها صاحبان اقطار زمین نشدند و آیا زمام داران جهانیان نگشتند؟ اما به پایان کار آن ها نیز بنگرید هنگامی که پراکندگی در میان آن ها به وجود آمد و الفت از بین رفت و سخن ها و دل ها اختلاف پیدا کرد و به گروه های متعددی تقسیم شدند و در پراکندگی با یک دیگر به جنگ و ستیز برخاستند. در این هنگام بود که خداوند لباس کرامت را از تشنه بیرون کرد و انبوهی نعمت را از آنان گرفت و داستان آن ها به صورت درس عبرتی برای عبرت گیرندگان باقی ماند» (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 191).

اختلافات دوره حکومت امیر مؤمنان علیه السلام در جامعه اسلامی ناشی از افزون طلبی ها و جاه طلبی های یک گروه و فتنه انگیزی های گروه دیگر بود. این اختلاف همواره امام علی علیه السلام را رنج می داد و او را از آینده امت اسلامی نگران می کرد. از این رو ایشان در خطبه های متعدد به این مسئله اشاره می کند (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه های 25، 27، 192 و 194):

«به خدا قسم قلب را می میراند و غصه را فراهم می آورد این که این قوم (یاران معاویه) در باطل خود متحد هستند و شما در حق خود پراکنده اید» (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 2)؛ «به خدا قسم من گمان می کنم که این قوم (یاران معاویه) به زودی بر شما مسلط خواهند شد و زیرا آن ها در باطل خود متحد هستند و شما در حق خود پراکنده اید و به امام خود در حق نافرمانی می کنید و آن ها از امام خود در باطل اطاعت می کنند» (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 25).

اهمیت مسئله اختلاف به عنوان عامل مهم از بین برنده ملت ها پژوهشگر را به این وا می دارد که به ریشه یابی عوامل اختلاف های اجتماعی پردازد. در نگاه امام علی علیه السلام می توان سه عامل را به عنوان اصلی ترین زمینه های بروز تفرقه در جامعه و در نتیجه انحطاط آن برشمرد:

## وسوسه های شیطان که ناشی از هواپرستی ها و قدرت طلبی ها است

«شیطان راه های خود را برای شما هموار می کند و می خواهد پیمان دین شما را گره به گره بگشاید و به جای اتحاد، میان شما تفرقه اندازد و به وسیله تفرقه فتنه انگیزی کند» (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 121).

## فتنه انگیزی اهل نفاق در جهت ایجاد اختلاف در جامعه

«شما را از اهل نفاق بر حذر می دارم زیرا آن ها گمراه و گمراه کننده و لغزش کار و لغزش اندازند، به رنگ های مختلف در می آیند و به فتنه انگیزی می پردازند» (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 194).

## استکبار و خود برتر بینی

« مردم! از آن چه که بر ملت های متکبر گذشته، از کیفرها و عقوبت ها و سختگیری ها، و ذلت و خواری فرود آمده عبرت گیرید، و از قبرها و خاکی که بر آن چه ره نهادند، و زمین هایی که با پهلوها بر آن افتادند پند پذیرید و از آثار زشتی که کبر و غرور در دل ها می گذارد به خدا پناه ببرید، همان گونه که از حوادث سخت به او پناه می برید» (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 192).

## نتیجه

با مطالعه و بررسی سخنان امیرمؤمنان علیه السلام در موضوع تاریخ می توان به نتایج ذیل رسید:

تاریخ از منظر امام علی علیه السلام بسیار مهم و مطالعه آن ضروری و عبرت آموز است.

تأکید آن حضرت بر مطالعه و عبرت گیری از تاریخ نشان دهنده این است که از نگاه ایشان، تاریخ قانون مند بوده و بر اساس سنت هایی مشخص سیر می کند، و مطالعه آن می تواند مایه عبرت فرد و جامعه گردیده و از لغزش ها جلوگیری نماید.

نگاه توحیدی و الهی در کلام امام علی علیه السلام نشان دهنده این است که قوانین حاکم بر تاریخ ریشه در سنت های الهی دارند به گونه ای که محرک اصلی تاریخ هستند.



این سنت های الهی حاکم بر تاریخ را می توان به دو دسته تقسیم کرد:

الف) سنت های عام که شامل همه افراد می شود؛

ب) سنت های خاص که شامل انسان های حق مدار یا انسان های اهل باطل است.

از جمله سنت های عمومی حاکم بر تاریخ، سنت نصرت الهی و خالی نبودن زمین از حجت خدا می باشد.

در میان سنت های خاص، سنت غلبه حق بر باطل و سنت انحطاط جوامع و عوامل این شکست از نگاه امام علی علیه السلام قابل بررسی و تحلیل است.

از جمله علل و عوامل اصلی انحطاط جوامع در کلام امیرمؤمنان علیه السلام این موارد است: رویگردانی از حجت ها و راهنمایان الهی؛ مسلط شدن ستم گران بر امور جوامع؛ دنیاگرایی ملت ها؛ ترک امر به معروف و نهی از منکر؛ کم کاری و سهل انگاری مردم و تفرقه و از هم گسیختگی جوامع.

ص: 59

قرآن کریم، ترجمه دکتر محمدعلی رضایی اصفهانی و گروهی از اساتید جامعه المصطفی، قم: انتشارات المصطفی، 1388 ش.

1. نهج البلاغه، شریف رضی، ترجمه: محمد دشتی، تهران، ایران، پیام عدالت، 1388.
2. احمدیان، اکرم، آموزه های تاریخ از دیدگاه امیرالمؤمنین علی علیه السلام، پژوهشنامه علوی، ش 2، 1392.
3. آقای، محمدرضا، آسیب شناسی جامعه دینی و نقش حکومت در آسیب زایی آن، معرفت، ش 51، 1380.
4. تمیمی آمدی، عبدالواحد، تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، قم، دفتر تبلیغات، 1366.
5. جعفری، محمدتقی، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، چ هفتم، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، 1376.
6. جعفری، یعقوب، بینش تاریخی نهج البلاغه، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، 1372.
7. جوادی آملی، عبدالله، بنیان مرصوص، چ ششم، قم، اسراء، 1384.
8. حسینی شیروانی، سید مهدی و دیگران، بررسی فلسفه نظری تاریخ در نهج البلاغه، مطالعه موردی جبر و اختیار، پژوهش های اعتقادی - کلامی، ش 25، 1396.
9. رضوی، سید ابوالفضل، فلسفه انتقادی تاریخ، قم، پژوهشگاه اندیشه و فرهنگ اسلامی، 1391.
10. زرین کوب، عبدالحسین، تاریخ در ترازو، تهران، امیرکبیر، 1370.
11. سبحانی، جعفر، فلسفه تاریخ، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام، 1385.
12. سلیمانی امیری، فلسفه تاریخ، قم، المصطفی، 1392.
13. شمس الدین، محمد مهدی، حرکه التاریخ عند الامام علی علیه السلام، (حرکت تاریخ از دیدگاه امام علی علیه السلام)، ترجمه محمدرضا ناجی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، 1380.
14. کافی، مجید، فلسفه نظری تاریخ، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و سمت، 1393.
15. کلینی، محمدبن یعقوب، الکافی، تهران، اسلامیه، چ دوم، 1362.
16. مصباح یزدی، محمدتقی، جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، 1379.
17. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، قم، صدرا، بی تا.

18. مکارم شیرازی، ناصر، پیام امام، تهران، دارالکتب الاسلامیه، 1375.

19. میرابوالقاسمی، سیده رقیه، فلسفه تاریخ در نهج البلاغه، تاریخ اسلام، ش 21، 1384.

20. والش، دبلیو اچ، مقدمه ای بر فلسفه تاریخ، ترجمه ضیاءالدین علایی طباطبائی، تهران، امیرکبیر، 1363.

ص: 60





امامان شیعه جزء نخستین گردآوردندگان و مؤلفان علوم اسلامی هستند و در این میان نقش امام علی علیه السلام، به عنوان جانشین پیامبر بسیار برجسته است. این نوشتار، با استفاده از روش توصیفی - تحلیلی و مطالعه منابع اسلامی، در پی بررسی نقش امام علی علیه السلام در پیدایش و گسترش علوم اسلامی می باشد. یافته های تحقیق نشان می دهد هرچند گستره علم امام علی علیه السلام قابل احصاء نیست، لکن از میان سخنان حضرت به علوم جامع نزد ایشان پی برد. آثار بسیاری به حضرت منسوب است که مصحف، کتاب علی، مسند، أحكام الدیات و کتاب السنن الأحکام و القضا یا از آن جمله اند. امام علی علیه السلام در پایه گذاری برخی از علوم مانند علم فقه، تفسیر، کلام، نحو و قرائت نقش اساسی داشته است. در کنار این، امام علی علیه السلام با رویکرد علمی و توجه به تعلیم و تعلم و ترویج روحیه خردگرایی، مکتب علمی کوفه را بنا نهاد.

کلیدواژه ها: امام علی علیه السلام، نقش امامان شیعه، پیدایش، گسترش، علم و دانش.

## مقدمه

شیعه معتقد است منبع علوم نزد اهل بیت علیهم السلام است و ائمه هدی علیهم السلام مخازن علم الهی اند (بحار الأنوار، ج 25، ص 58؛ ج 26، ص 18-66). در این میان جایگاه امام علی علیه السلام به عنوان جانشین پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) و نخستین امام، بسیار مهم است. این مقاله در پی پاسخ به این سؤال اصلی است که امام علی علیه السلام چه نقشی در پیدایش و گسترش علوم داشت؟

اهمیت این پژوهش در آن است که بازشناسی نقش امام علی علیه السلام در پیدایش و گسترش

علوم، ابعاد دیگری از شخصیت امام علی علیه السلام را مشخص می‌سازد و مهم‌تر از آن، نقش و سهم شیعه را در تمدن اسلامی وضوح بیشتری می‌بخشد.

جرجی زیدان، نویسنده معروف فرانسوی، در کتاب تاریخ آداب اللغه العربیه، مدعی شده بود که شیعه طایفه کوچکی است که کارنامه درخشان فرهنگی ندارد و تأثیر شیعیان در علوم اسلامی کم‌رنگ بوده است. همین ادعا شیخ آقابزرگ طهرانی و دو تن از دوستانش، سیدحسن صدر و شیخ محمدحسین کاشف الغطاء را برانگیخت تا در نقد ادعای جرجی زیدان و معرفی شیعه و فرهنگ غنی آن، سه کتاب عظیم و ماندگار «الذریعه إلى تصانیف الشیعه»، «تأسیس الشیعه لعلوم الإسلام» و «النقود والرّود» را بنگارند (آقابزرگ تهرانی، الذریعه، ص 22-24).

هرچند تاکنون اثر مستقلی در زمینه این موضوع تدوین نشده است؛ با این حال در برخی آثار ابعادی از موضوع مورد بررسی قرار گرفته است: سیدعبدالحمید ابطحی، محمدفرید

انصاری و حسن طارمی راد در مقاله «جایگاه امام علی علیه السلام در نشر علوم دین، در مراکز علمی جامعه اسلامی قرن اول» مطالب خوبی درباره موضوع تحقیق گردآورده‌اند، ولی این مقاله خواننده را به نقش محوری امام علی علیه السلام بر نشر علوم رهنمون نمی‌سازد؛ چنان‌که در مورد امام علی علیه السلام بیشتر بر محور نشر برخی علوم توسط شاگردان امام، در سه حوزه کوفه، بصره و مکه محدود مانده است. محمدرضا کاشفی نیز در مقاله «تأثیر امام علی علیه السلام بر فرهنگ و تمدن اسلامی» مطالبی درباره موضوع تحقیق آورده است، ولی ابعاد گوناگون موضوع را بررسی نکرده است. نوآوری این مقاله در این است که افزون بر معرفی آثار منتسب به امام علی علیه السلام، به نقش حضرت در پیدایش برخی علوم و هم‌چنین فراگیری فرهنگ تعلیم و تعلّم و خردورزی در جامعه آن زمان پرداخته است.

مقاله در سه محور موضوع را پی می‌گیرد: ابتدا به گستردگی علم امام علی علیه السلام اشاره می‌شود. سپس با معرفی آثار منتسب به حضرت، نقش ایشان در پایه‌گذاری برخی علوم بررسی می‌شود و در نهایت مصادیقی از رویکرد علمی و تمدن‌ساز ایشان در ترویج خردگرایی و تعلیم و تعلم در جامعه تبیین می‌شود.

در زمینه نقش شیعیان و خصوصاً امامان شیعه در پیدایش و گسترش علوم اسلامی، آثار متعددی به نگارش درآمده است. در این باره در سال 1396 کنگره ای بین المللی به زعامت مرجع عالی قدر جهان تشیع، حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی برگزار شد و بیش از پنجاه جلد کتاب مجموعه مقالات در زمینه های گوناگون علمی به چاپ رسید که می توان به مجموعه مقالات این کنگره و نرم افزار مربوط به «کنگره بین المللی نقش شیعه در پیدایش و گسترش علوم اسلامی» مراجعه کرد. در ادامه به مهم ترین آثاری که در مورد موضوع مقاله به چاپ رسیده است، اشاره می شود:

1. «تأسیس الشیعه الکرام لعلوم الإسلام»، صدر، سیدحسن، ترجمه: محمدجواد محمودی، قم، کتابشناسی شیعه (وابسته به موسسه فرهنگی کتابشناسی بزرگ شیعه)، 1395 ش.
2. «مجموعه مقالات علمی کنگره بین المللی نقش شیعه در پیدایش و گسترش علوم اسلامی، (اهداف، قلمرو، ساختار و موضوعات)»، تهیه کننده دبیرخانه کنگره، قم: انتشارات امام علی بن ابی طالب علیه السلام، 1396 ش.
3. «منبع شناخت نقش شیعه در علوم اسلامی»، اکبر محمودی، با نظارت: محمدعلی رضایی اصفهانی؛ سرویراستار محتوایی محمد امینی تهرانی، قم: انتشارات امام علی بن ابی طالب علیه السلام، 1397 ش.
4. «جایگاه امام علی علیه السلام در نشر علوم دین در مراکز علمی جامعه اسلامی قرن اول»، سیدعبدالحمید ابطحی و دیگران، فصلنامه فرهنگ و تمدن اسلامی، سال چهارم، ش 10، بهار 1392، ص 7-28.
5. «حیات علمی امام علی علیه السلام از منظر اندیشمندان غیرمسلمان و مستشرقان»، محمدرضا احمدی ندوشن، دوفصلنامه تاریخ در آینه پژوهش، سال هشتم، ش 3، پائیز و زمستان 1390، ص 49-70.



6. «نقش امامان شیعه در شکل گیری و توسعه تمدن اسلامی»، غلام حسن محرمی، قم، موسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی، 1390ش.

7. «نقش امامان معصوم در پیدایش و گسترش علم کلام»، برنجکار، رضا؛ رضایی، محمدجعفر، زمستان 1396، شماره 104، علمی - پژوهشی (حوزه علمیه/34 ISC صفحه؛ از 49-82).

### 1. گستردگی علم امام علی علیه السلام

امام علی علیه السلام، پرورش یافته دامان پیامبر و شاگرد برجسته مکتب رسالت، (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 192، ص 399؛ مجلسی، بحار الانوار، ج 40، ص 127-200؛ قوشچی، شرح تجرید الاعتقاد، ص 376). امام علی علیه السلام فرمود: من به نکته مجهولی برنخوردم جز آن که درباره آن از رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) سؤال کردم و پاسخ آن را در خاطر من نگه داشتم (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 210، ص 435). و می فرمود: هر چه از رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) شنیدم آن را حفظ کردم و هیچ گاه چیزی را فراموش نکردم (بلاذری، أنساب الأشراف، ج 2، ص 121). از چنان مرتبه علمی بهره مند است که گستره علم ایشان قابل احصا نیست (برای آشنایی بیشتر با دانش امام علی علیه السلام ر.ک. شوشتری، إحقاق الحق و إزهاق الباطل، ج 7، ص 577 به بعد؛ ج 14 و 15 (حدیث مدینه العلم)؛ ج 17، ص 421-573؛ موسوی هندی، عبقات الأنوار فی إمامه الأئمه الأطهار، ج 5 و 6؛ محمدی ری شهری، موسوعه الإمام علی بن ابی طالب، ج 10، القسم الحادی عشر، علوم الإمام علی علیه السلام؛ العاملی، الصحیح من سیره الإمام علی علیه السلام، ج 12، الباب الخامس: علم و قضاء و احکام) و در این جا نیز ما به ذره ای از آن اشاره می کنیم، که گفته اند:

درباره شخصیت علمی حضرت علی علیه السلام فقط این حدیث متواتر در بین شیعه و اهل سنت کافی است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود: «أَمَّا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بِأَبْهَا فَمَنْ أَرَادَ الْعِلْمَ فَلْيَأْتِ الْبَابَ» (ابن اثیر، أسد الغابه، ج 4، ص 22؛ ابن عبدالبر، الإستیعاب فی معرفتها لأصحاب، ج 3، ص 1102؛ مجلسی، بحار الأنوار، ج 10، ص 120؛ و نیز رک: الطبرانی، المعجم الكبير،

ج 11، ص 55؛ حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج 3، ص 126 و 127؛ الهیثمی، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج 9، ص 114؛ من شهر دانشم و علی دروازه آن، هرکس دانش می خواهد باید از دروازه اش وارد شود.» پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در حدیث دیگری فرمود: «أَعْلَمُ أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ»؛ «داناترین امت من بعد از من علی بن ابی طالب است.» (شوشتری، إحقاق الحق و إزهاق الباطل، ج 4، ص 318-320؛ المتقی الهندی، کنز العمال، ج 11، ص 614؛ امینی، الغدير فی الكتاب والسنة والأدب، ج 3، ص 139). و نیز درباره گستردگی علم علی علیه السلام فرمود: «خداوند آن قدر از فهم و دانش به او (علی علیه السلام) عطا فرمود که اگر فهم و دانش او را بین زمینیان تقسیم کنند، همه را در بر خواهد گرفت (همه دانا می شوند).» (مجلسی، بحار الأنوار، ج 39، ص 37). ایشان در حدیث دیگری می فرماید: «حکمت به ده بخش تقسیم شده است، به علی ده قسمت آن داده شده و بقیه مردم یک بخش.» (الإصبهانی، حلیه الأولیاء و طبقات الأصفیاء، ج 1، ص 65).

سخنان امام علی علیه السلام که به مناسبت های مختلف فرموده است، بیانگر علوم جامعی در نزد ایشان است که پس از قرآن و کلام رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نظیر ندارد.

امام علی علیه السلام در آغاز خطبه شتشیقه در بیان شخصیت علمی خود می فرماید:

«أَمَّا وَاللَّهِ لَقَدْ تَقَمَّصَ هَا فُلَانٌ (ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ) وَإِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّي مِنْهَا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَا. يَنْحَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ، وَلَا يَرْقَى إِلَيَّ الطَّيْرُ...» (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 3) آگاه باشید! به خدا سوگند که پسر ابی قحافه جامه خلافت را بر تن کرد، در حالی که خوب می دانست جایگاه منتسب به حکومت اسلامی، چون محور آسیاب است. و من چون کوهساری بلند هستم که جویبارهای فضیلت و دانش سیل آسا از درونم فرو می ریزد و مرغان بلندپرواز اندیشه را در فضای گسترده دانشم، یارای پرواز و دست یابی به اوج آگاهی نیست.

حضرت در جای دیگری درباره وسعت علم خویش فرمود: اگر بخواهم آن قدر تفسیر و تأویل و نکته در فواید «بسم الله الرحمن الرحيم» بگویم که نوشته های آن بار هفتاد شتر می شود (ابن جوزی، تذکره الخواص، ص 16).

علم و دانشی که در وجود مبارک حضرت علی علیه السلام انباشته است، بسان سرچشمه ای جوشان درآمیخته به اقیانوس بی کران معارف الهی بوده «این که مبنای علم امام، الهی است و از جانب خداوند متعال به ایشان عرضه شده است، بحث بسیار مهمی است. برخی به دلایل مختلفی هم چون ناآگاهی از جایگاه امامت و علم امامان و در مواردی به شکل مغرضانه، در بعضی از ابواب دانش امام تشکیک کرده و به خرده گیری پرداخته اند. (ر.ک. ابن تیمیه، منهاج السنه النبویه، ج 8). حال آن که، در اسلام برای کسب علم از دو طریق الهامی و کسبی نام برده شده و علمی که امامان به عنوان رهبران عالی و الهی دارند، از جانب خداوند به آن ها الهام شده و کسبی نیست (حسینی طهرانی، امام شناسی، ج 4، ص 24)». و گستره علوم و اندوخته های فکری آن حضرت فراتر از زمین و اهل آن است و حتی عالم ملکوت و آسمان ها را نیز دربر می گیرد و بر همین اساس به مردم می فرماید:

«أَيُّهَا النَّاسُ سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَقْفِدُونِي، فَلَا تَأْتُوا بِطُرُقِ السَّمَاءِ اعْلَمُ مِنِّي بِطُرُقِ الْأَرْضِ» (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 189، ص 373؛ هم چنین ر.ک. همان، خطبه 93؛ ابن عبدربه، عقدالفرید، ج 2، ص 218)؛ ای مردم پیش از آن که مرا از دست بدهید، (هر پرسشی دارید) از من پرسید؛ چراکه من راه های آسمان را بهتر از راه های زمین می دانم».

امام علی علیه السلام به مناسبت های گوناگون، در بین سخنرانی های خود عبارت: «سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَقْفِدُونِي...» را به کار برده و در پی آن از فتنه ها و حوادث آینده خبر داده اند (ابن واضح یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 97؛ طوسی، تجریدالاعتقاد، ص 264). در منابع و روایات آمده است که هیچ کس غیر از علی بن ابی طالب علیه السلام «سَلُونِي» را نگفت (قرطبی، جامع بیان العلم و فضله، ج 1، ص 463). این موضوع، تنها یکی از عواملی است که بیانگر عظمت و مقام علمی آن حضرت است و بی مناسبت نبوده که گروهی از مردم در محبت و دوستی علی علیه السلام راه افراط پیش گرفتند و وقتی که از این همه کرامات و فضایل و آگاهی می دیدند که قدرت بشری توان رسیدن به آن را ندارد، درباره او به انحراف و اولوهیت

می‌رسیدند (عظیم پور، امام علی علیه السلام در نهج البلاغه، ص 74). نکته دیگر آن که علی علیه السلام با این عبارات جامعه را در معرض بارش علمی خویش قرار می‌داد و فرهنگ بسط علم را ترویج می‌کرد.

دوست و دشمن نیز به شخصیت علمی حضرت علی علیه السلام اعتراف کرده‌اند (برای نمونه ر.ک. «حیات علمی امام علی علیه السلام از منظر اندیشمندان غیرمسلمان و مستشرقان»، ص 49-70). بسیاری از مخالفان در لابه لای تحقیقاتشان جایگاه و شخصیت و عظمت علمی علی علیه السلام را در ابواب گوناگونش ستوده‌اند. افزون بر اخبار و روایات وارده، واقعیت‌های تاریخی نیز این مسئله را مورد تأیید قرار می‌دهند که هیچ‌کس از مراجعه به علی علیه السلام و بهره‌گرفتن از علم نافذ و سودمند او در تمام زمینه‌ها بی‌نیاز نبوده است. معاویه هرگاه به مسائل و مبهمات در معارف اسلامی برمی‌خورد، آن‌ها را یادداشت می‌کرد تا برایش از علی بن ابی طالب علیه السلام سؤال کنند. وقتی که خبر شهادت این ابرمرد تاریخ بشریت به او رسید گفت: با مرگ فرزند ابی طالب فقه و علم نیز رخت بر بست (ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج 42، ص 583؛ الخوارزمی، المناقب، ص 391). ابن عبدالبر اندلسی، دانشمند سنی مذهب و صاحب کتاب الإستیعاب فی معرفه الأصحاب می‌نویسد: معاویه به ضرار صدایی گفت: ای ضرار! علی را برایم توصیف کن. گفت: ای امیر مؤمنان عذر مرا در این امر بپذیر. معاویه گفت: غیر ممکن است، حتماً باید توصیفش کنی. ضرار گفت: حالا که چاره‌ای به غیر از وصف او ندارم، به خدا قسم او شخصی دوراندیش و قدرتمند بود، به حق سخن می‌گفت و به عدالت داوری می‌کرد. جویبار علم از اطرافش به شدت در جریان بود و تمام وجودش از حکمت بی‌نظیر او حکایت می‌کرد. معاویه پس از شنیدن سخنان ضرار، بگریست و گفت: خدا اباالحسن را رحمت کند (ابن عبدالبر، الإستیعاب، ج 3، ص 1107-1108).

ابن ابی الحدید در جلد چهارم کتاب خود، در شرح نامه امام علی علیه السلام به عبدالله بن عباس پس از شهادت محمد بن ابی بکر در مصر در سال 38 هجری (شریف رضی، نهج البلاغه، نامه 35، ص 541) می‌نویسد: فصاحت را ببین که چگونه افسار خود را به دست این مرد

داده و مهار خود را به او سپرده است. نظم عجیب الفاظ را تماشا کن؛ یکی پس از دیگری می آیند و در اختیار او قرار می گیرند، مانند چشمه ای که خودبه خود و بدون زحمت از زمین می جوشد؛ سبحان الله جوانی از عرب در شهری مانند مکه بزرگ می شود، با هیچ حکیمی برخورد نکرده است، اما سخنانش در حکمت نظری بالادست سخنان افلاطون و ارسطو قرار گرفته است؛ با اهل حکمت عملی و معاشرت نکرده است، اما از سقراط بالاتر است (مطهری، سیری در نهج البلاغه، ص 32-33).

پس از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام، امام حسن علیه السلام در خطبه ای منزلت امام علی را برای مردم توصیف کرد. این روایت در منابع اهل سنت، از جمله در چند جای مسند احمد حنبل و المعجم الکبیر طبرانی روایت شده است: «لَقَدْ فَارَقَكُمْ رَجُلٌ بِالْأَمْسِ لَمْ يَسِقَهُ الْأَوْلُونَ وَلَا يَدْرِكُهُ الْآخِرُونَ» (احمد بن حنبل، مسند احمد حنبل، ج 1، ص 425؛ طبرانی، معجم الکبیر، ج 3، ص 81، ح 2719؛ برای آگاهی بیشتر ر.ک. شوشتری، إحقاق الحق، ج 11، ص 183) دیروز مردی شما را ترک کرد که پیشینیان بر او پیشی نگرفتند و پسینیان به او نمی رسند.

## 2. آثار منتسب به امام علی علیه السلام

### اشاره

پیش از پرداختن به موضوع، ذکر دو نکته ضروری است: نخست آن که کتاب هایی را که به ایشان نسبت داده اند، برخی نگارش خود حضرت بوده و برخی را از سخنان ایشان گردآوری نموده اند و برخی را هم آن حضرت املاء کرده و دیگران نوشته اند (نقش امامان شیعه در شکل گیری و توسعه تمدن اسلامی، ص 73). دیگر آن که در تنظیم اسناد سیاسی و تاریخی و نامه های تبلیغی، که هم اکنون متن بسیاری از آن ها در کتاب های سیره و تاریخ مضبوط است، آن حضرت نخستین دبیر اسلام به شمار می رود، حتی صلحنامه تاریخی حدیبیه به املاي پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) و خط علی علیه السلام تنظیم شده است (احمدی میانجی، مکاتیب الرسول، ج 1، ص 403).

ص: 70

در اصطلاح علوم قرآنی منظور از مصحف، قرآنی است که صحابه آن را جهت قرائت خود نوشته یا فراهم آورده بودند (بررسی و نقد اسناد مصحف امام علی علیه السلام در منابع فریقین، ص 25). مصحف امام علی علیه السلام که نسخه دست نوشته آن حضرت از قرآن کریم به املاء پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) می باشد، جزء میراث و منابع گران بهای علوم امامان شیعه است (مجلسی، بحار الأنوار، ج 36، ص 275؛ نوری، مستدرک الوسائل، ج 2، ص 342). وجود این مصحف بر طبق روایات هر دو مذهب شیعه و اهل سنت، مورد تأیید قرار گرفته و غیرقابل انکار می باشد.

براساس گزارش منابع تاریخی، امام علی علیه السلام از نخستین کاتبان و گردآورندگان قرآن بوده است (الإصبهانی، الطبقات الکبری، ج 2، ص 338؛ ابن ندیم، الفهرست، ص 30؛ صدر، تأسیس الشیعه لعلوم الإسلام، ص 318). ارتباط تنگاتنگ امام علی علیه السلام با پیام آور وحی الهی سبب شد هر آن چه را خدای متعال به پیامبر تعلیم می نمود، علی علیه السلام نیز آن را فراگیرد؛ چنان که اگر شبانگهان فرشته وحی بر پیامبر فرود می آمد و آیات الهی را بر پیامبر می خواند، رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) پیش از دمیدن صبح، علی علیه السلام را از آن آگاه می کرد و اگر در روز بر او فرود می آمد، پیش از رسیدن شب، علی علیه السلام را از آیات خدا باخبر می ساخت (مجلسی، بحار الأنوار، ج 40، ص 151). بر همین اساس علی علیه السلام می فرمود: به خدا سوگند آیه ای فرود نیامد، مگر آن که من آگاهم که درباره چه و در کجا نازل شده است (بلاذری، أنساب الأشراف، ج 2، ص 99؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج 42، ص 398؛ الإصبهانی، الطبقات الکبری، ج 2، ص 338؛ قوشچی، شرح تجرید الاعتقاد، ص 377).

میان مصحف علی علیه السلام با قرآن موجود، در چینش آیات و سُور تفاوتی نبود، بلکه صرفاً در مصحف علی علیه السلام تفسیر، تأویل و شأن نزول آیات ذکر شده است. گفته شده که مصحف امام علی علیه السلام قرآنی است که امام علی علیه السلام در حاشیه آن، نکات تفسیری و قرآنی ای را که از پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) فرا گرفته بود، نوشته است. برخی نیز گفته اند این مصحف دارای اطلاعاتی درباره

آیات نسخ شده قرآن بوده است (سیوطی، الإقتان فی علوم القرآن، ج 1، ص 204؛ مجلسی، بحار الأنوار، ج 90، ص 4؛ آقابزرگ تهرانی، الذریعه إلى تصانیف الشیعه، ج 24، ص 8).

منابع شیعی گزارش می کنند که پس از رحلت رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم)، امام علی علیه السلام مصحف خود را به مردم عرضه کرد، و فرمود: این، کتاب پروردگار شماست، همان گونه که بر پیامبرش نازل شد، از آن حرفی کاسته نشده و بر آن چیزی افزوده نگردیده است، اما حاکمان وقت آن را نپذیرفتند و ایشان مجبور شد آن را به خانه بازگرداند (صفار، بصائر الدرجات، ص 193؛ طبرسی، الإحتجاج، ج 1، ص 107 و 225؛ کلینی، الکافی، ج 2، ص 633؛ معرفت، التمهید فی علوم القرآن، ج 1، ص 225). از آن پس این اثر، همواره امانتی در اختیار امامان شیعه<sup>8</sup> بوده است (جمعی از اساتید، مباحث مقدمی علوم حدیث، ص 50). ابن ندیم می گوید: این مصحف در خاندان جعفر (امام صادق) بود و من در این زمان، نزد ابی یعلی حمزه حسینی مصحفی را دیدم که به خط علی بن ابی طالب بود و چند ورق آن افتاده بود. این مصحف را فرزندان (امام) حسن از همدیگر به ارث برده اند (ابن ندیم، الفهرست، ص 30).

### (ب) کتاب علی علیه السلام

به حضرت علی علیه السلام کتابی (صحیفه ای) منتسب است که املائی پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) و خط امام علیه السلام بوده (نجاشی، فهرست أسماء مصنفی الشیعه (رجال نجاشی)، ص 360؛ صفار، بصائر الدرجات، ص 162؛ مجلسی، بحار الأنوار، ج 26، ص 22؛ کلینی، الکافی، ج 6، ص 349؛ الذریعه إلى تصانیف الشیعه، ج 2، ص 306-307) و مشتمل بر احکام فقهی و نیازمندی های امت اسلام و جامعه بشری بوده است (ر.ک. میراث مکتوب شیعه از سه قرن نخستین هجری، ص 26-31؛ سجادی زاده، در جستجوی کتاب امام علی علیه السلام، ص 24 و 32).

احادیث فراوانی در مجامع حدیث شیعه از متقدمان و متأخران آمده است که امامان شیعه به صراحت اشاراتی درباره کتاب علی علیه السلام یا کتب و صحف آن بزرگوار داشته اند.

(ر.ک. سجادی زاده، در جست وجوی کتاب امام علی علیه السلام، ص 73-76؛ معارف، پژوهشی در تاریخ حدیث شیعه، ص 36-51).

کتاب امام علی علیه السلام، که به نام های گوناگون چون: جامعه، صحیفه، کتاب رسول الله و کتاب امیرالمؤمنین خوانده شده (امین عاملی، اعیان الشیعه، ج 1، ص 338) دارای ویژگی های جامعیت، جاودانگی و از اسرار امامت بوده است (ر.ک: سجادی زاده، در جست وجوی کتاب امام علی علیه السلام، ص 31-42). امامان معصوم علیهم السلام به آن اهمیت فراوانی می دادند و با سایر موارث امامت، از امامی به امام دیگر منتقل می شده (حسینی جلالی، تدوین السنه الشریفه، ص 62-63) و دارابودن آن را از شرایط امام می دانستند (ر.ک: سجادی زاده، در جست وجوی کتاب امام علی علیه السلام، مقدمه).

### ج) نهج البلاغه

مهم ترین اثر منتسب به امام علی علیه السلام، نهج البلاغه (نهج البلاغه، یعنی راه روشن بلاغت، عنوانی است که سیدرضی برگزیده است. وی در وجه تسمیه آن نوشته است: «پس از تمام شدن کتاب، چنین دیدم که نامش را «نهج البلاغه» بگذارم؛ زیرا این کتاب درهای بلاغت را به روی بیننده خود می گشاید و خواسته هایش را به او نزدیک تر می سازد. هم دانشمند و هم دانشجورا بدان نیاز است، و هم مطلوب سخنور و پارسا در آن هست» (شریف رضی، نهج البلاغه، مقدمه، ص 29)) است که محمدبن حسین موسوی معروف به «سیدرضی» در 400 هجری، با جمع آوری خطبه ها و نامه ها و کلمات قصار حضرت، به تألیف آن پرداخت. بسیاری از محتویات نهج البلاغه در منابع پیشین آمده است که به برخی منابع در خود نهج البلاغه هم اشاره شده است. نکته مهم در این است که سید رضی بخش هایی از خطبه ها و نامه ها و کلمات قصار آن حضرت را جمع آوری کرده است و همه آن ها نیست. چنان که در نهج البلاغه تنها 239 خطبه از امام علی علیه السلام نقل شده است، در حالی که مسعودی، که تقریباً صدسال پیش از سید رضی می زیسته، در مروج الذهب می نویسد: آن چه مردم از خطبه های علی به خاطر سپرده اند، بالغ بر چهارصد و هشتاد و

ص: 73



چند خطبه می شود که فی البداهه یاد می کرد و مردم آن را به حفظ و ثبت از هم می گرفتند (مسعودی، مروج الذهب، ج 1، ص 778).

## د) کتاب الدیات

این متن منسوب به امام علی علیه السلام، درباره دیه نفس یا اعضای بدن، براساس دستوالعملی است که ایشان به عنوان رهنمود برای عمال خویش فرستاده بود (ر.ک. مدرسی طباطبائی، میراث مکتوب شیعه از سه قرن نخستین هجری، ص 36).

## ه- (مسند)

مسند، مجموعه احادیثی است که براساس راوی اول تدوین شده، برخلاف روش شایع تری که به صورت موضوعی به تدوین اخبار و احادیث پرداخته می شد. افزون بر خطبه ها و نامه ها و گفته های امام علی علیه السلام، که گزیده

آن ها در نهج البلاغه گرد آمده، سخنان حضرت درباره فقه و اخلاق و عقاید در آثاری به نام مسند علی علیه السلام گرد آمده است که در آن روایات نقل شده از امام علی علیه السلام و مشتمل بر احادیث پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) و افعال ایشان آمده است (ر.ک. همان، ص 39).

## و) کتاب السنن و الاحکام و القضايا

کتاب مزبور شامل قوانینی در موضوع «قضاوت» و در بردارنده احکام فقهی در ابواب متعدد است که راویانی مانند عبیدالله بن ابی رافع و محمد بن قیس بَجَلِی آن را روایت کرده اند (فهرست اَسْمَاءِ مَصْنُفِي الشَّيْخِ (رجال نجاشی)، ص 6؛ صدر، تأسیس الشیعه لعلوم الإسلام، ص 283؛ یوسفی غروی، آشنایی با منابع تاریخ اسلام و تاریخ تشیع و روش نقد اخبار، ص 21؛ برای آگاهی بیشتر از راویان این کتاب ر.ک. «عبیدالله بن ابی رافع و کتاب السنن و الأحکام و القضايا»، ص 105-130).

به نقل برخی منابع، حضرت علی علیه السلام آیین نامه ای نیز برای قضاوت تدوین کرده بود که در آن صلاحیت های قضایی قضات و از جمله شیوه تشکیل دستگاه قضایی در

سرزمین های اسلامی را تبیین کرده بود. این از کهن ترین آیین نامه های قضایی به شمار می رود (عالیه، علم القانون و الفقه الإسلامی، ص 320). ابن ملیکه (متوفای 117ق) (ذهبی درباره وی می نویسد: «ابوبکر/ابومحمد عبدالله بن عبیدالله بن ابی ملیکه القرشی، التیمی، المکی، امام، حجت، حافظ [حدیث] و فقیه توانمند بود. او سی تن از صحابه را درک کرد. ابن زبیر او را به قضاوت گمارد») (ذهبی، سیر أعلام النبلاء، ج 5، ص 88) می گوید: «در نامه ای به ابن عباس از او درخواست کردم که برایم نامه ای بنویسد...، ابن عباس گفت که قضای علی - رضی الله عنه - را بیاورند. سپس شروع کرد به نوشتن مطالبی از آن...» (مسلم بن الحجاج، صحیح مسلم، ج 1، ص 24). این نشان می دهد که مسائل و قضاوت های آن حضرت در کتابی جمع آوری شده و در محافل علمی آن دوران، مورد مراجعه فقها بوده است.

کتاب أفضیه علی علیه السلام، کتابی است حاوی دستورات قضایی حضرت علی علیه السلام که به احتمال برخی نوشته اصبع بن نباته بوده است؛ گفته می شود این کتاب مبنای عمل اهل بیت<sup>ا</sup> بوده است (ضاهر، أفضیه الخلیفه الراشد، علی بن ابی طالب، ص 98). ابن قیم در کتاب خود الطرق الحکمیة فی السیاسه الشرعیة، در موارد بسیاری قضاوت های حضرت علی علیه السلام را نقل می کند و به دانش فراوان و بی مانند حضرت استناد می کند، علاوه بر این در چند مورد، با این عبارت که «در کتاب أفضیه علی، دیدم که...» به بیان قضاوت های حضرت علی علیه السلام می پردازد (ر.ک: ابن قیم الجوزیه، الطرق الحکمیة فی السیاسه الشرعیة، ص 45 و 54 و 176).

### 3. پایه گذاری علوم اسلامی

#### اشاره

چنان که جرج جرداق نوشته: علی بن ابی طالب قطب اسلام و سرچشمه معارف و علوم عرب بود، دانشی در عرب وجود ندارد، مگر آن که اساسش را علی پایه گذاری کرده یا در وضع آن، سهم و شریک بوده است (جرداق، امام علی علیه السلام صدای عدالت انسانی،

ص 165). برهمین اساس، خواجه نصیرالدین طوسی در تجرید الاعتقاد می نویسد: همه فضلا در همه علوم به علی علیه السلام استناد می کردند (طوسی، تجرید الاعتقاد، ص 266؛ هم چنین ر.ک. قوشچی، شرح تجرید الاعتقاد، ص 377).

## الف) علم فقه و حقوق

علمای شیعه و اهل سنت روایت کرده اند که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) در مورد علی علیه السلام فرمود: «أَفْضَاكُمْ عَلِيٌّ» (الطبری، الرياض النضرة فی مناقب العشرة، ج 3، ص 167؛ احمد بن حنبل، المسند، ج 1، ص 83 و 111؛ طوسی، تجرید الاعتقاد، ص 266؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج 42، ص 1؛ امینی، الغدير، ج 3، ص 140-141). عبدالله بن مسعود گوید: ما در صحبت هایی که با هم داشتیم می گفتیم که داناترین اهل مدینه به امر قضاء علی بن ابی طالب علیه السلام است (ابن اثیر، أسد الغابه، ج 4، ص 22؛ ابن عبدالبر، الاستیعاب، ج 3، ص 1103). از خود امام نیز روایتی است که می فرمود: به خدا سوگند اگر تکیه گاه (کرسی قضاوت) برایم فراهم شود، در میان اهل تورات طبق توراتشان و اهل زبور براساس زبورشان، اهل انجیل موافق انجیلشان و اهل قرآن به قرآنشان حکم می کردم (قوشچی، شرح تجرید الاعتقاد، ص 377). و قضا به معنای فقه است، بنابراین، فقیه ترین آن ها علی علیه السلام بوده است (العزیزی، الإمام علی أسد الإسلام وقديسه، ص 75). برهمین اساس، فقهای صحابه، مانند عبدالله بن عباس، از علی علیه السلام علم فقه را گرفته اند (مجلسی، بحار الأنوار، ج 41، ص 141). نویسندگان نامعلوم أخبار الدوله العباسیه در ذکر علم عبدالله بن عباس از کسب علم و شاگردی ابن عباس در محضر امام علی سخن رانده است (مجهول، أخبار الدوله العباسیه، ص 28). ابن عباس می گوید: «هرگاه چیزی برای ما از علی علیه السلام ثابت می شد، به سخن دیگری عدول نمی کردیم» (ابن عبدالبر، الاستیعاب، ج 3، ص 1104؛ النووی، تهذیب الأسماء و اللغات، ج 1، ص 317).

از عمر بن خطاب نقل است که می گفت: «لَا يَفْتِيَنَّ أَحَدٌ فِي الْمَسْجِدِ وَعَلِيٌّ حَاضِرٌ» (امینی، الغدير، ج 3، ص 98). وقتی علی علیه السلام در مسجد حاضر است، هیچ کس حق فتوا دادن را

ندارد. به نقل منابع، عمر بر بالای منبر با تعبیر «أفضانا علی» حضرت علی علیه السلام را در امر قضاوت برتر از همه صحابه می داند (الإصبهانی، الطبقات الكبرى، ج 2، ص 339؛ ابن عبدالبر، الاستیعاب، ج 3، ص 1104). چنین اذعان هایی از سوی عمر بیانگر این است که تنها مرجع علوم فقهی و معارف اسلامی در بین بزرگان صحابه، حضرت علی علیه السلام بوده است. ابن ابی الحدید در مقدمه شرح نهج البلاغه می نویسد:

«از جمله علوم، علم فقه است که امام علی علیه السلام اصل و اساس آن بوده است و هر صاحب فقهی در اسلام از فقه او بهره برده و به او منتهی می شود. اصحاب ابی حنیفه مانند ابی یوسف و محمد و امثال آن دو فقه را از ابی حنیفه گرفته اند. شافعی از محمد بن حسن گرفته است که فقه او نیز به ابی حنیفه برمی گردد و هم چنین احمد بن حنبل که نزد شافعی تعلیم دیده است، علوم فقهی اش باز هم به ابی حنیفه برمی گردد و ابوحنیفه از جعفر بن محمد علیه السلام و جعفر از پدرش که نهایت امر به خود علی علیه السلام می رسد، آموخته است. و اما مالک بن انس این علم را از ربیع و ربیع از عکرمه و عکرمه از عبداللّه بن عباس و عبداللّه بن عباس از علی علیه السلام گرفته است و اگر فقه شافعی را از مالک بدانیم، باز هم نتیجه این خواهد شد که منبع اصلی فقه شافعی علی علیه السلام است. در هر حال این فقهای چهارگانه که صاحب مذاهب چهارگانه اهل سنت می باشند، آیشخور علوم فقهی شان به کوثر زلال علم امام علی علیه السلام منتهی می شود. و اما منبع و مرجع فقه شیعه پر واضح و مسلم است» (ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 1، ص 17).

### ب) علم تفسیر

از جمله علوم دیگری که علی علیه السلام سرآغاز آن بود، علم تفسیر قرآن است. وی نخستین کسی بود که پس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) به تفسیر قرآن پرداخت و لقب «صدرالمفسرین» شایسته ایشان است (سیوطی، الإیتقان، ج 4، ص 233؛ صدر، تأسیس الشیعه لعلوم الإسلام، ص 316-318).

پس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) حقایق بی کران قرآن در اختیار علی علیه السلام بود و دیگران برای تفسیر قرآن به علی علیه السلام رجوع می کردند. بزرگ ترین مفسران صحابه پس از حضرت علی علیه السلام مانند ابن عباس، ابن مسعود و ابی بن کعب نیز به علم امام علی علیه السلام در زمینه تفسیر اعتراف کرده، دانش خود را وام دار ایشان می دانند (ذهبی، التفسیر و المفسرون، ج 1، ص 60 - 62).

روایات فراوانی در منابع متعدد، هم چون: الإقتان، مجمع البیان، بحار الأنوار، التفسیر و المفسرون و ... درباره علم و آگاهی بی نظیر علی علیه السلام از تفسیر قرآن، آگاهی از ظاهر و باطن آیات، شأن نزول و محل نزول آیات و ... آمده است (حجتی، سه مقاله در تاریخ تفسیر و نحو، ص 82-86). سلیم بن قیس گوید: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: خدای را سوگند هیچ آیه ای بر پیامبر در شب و روز و آسمان و زمین و دنیا و آخرت و بهشت و دوزخ و دشت و کوه و روشنایی و ظلمت نازل نشد، جز آن که آن را برای من خواند و تأویل و تفسیر و محکم و متشابه آن را به من آموخت و من آن را نوشتم (مجلسی، بحار الأنوار، ج 40، ص 139). پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) با وصف همراهی امام علی علیه السلام و قرآن، شایسته ترین تعبیر را درباره علم امام علی علیه السلام به قرآن وصف کرده، فرموده است: «علیّ مع القرآن و القرآن مع علیّ» (الإربلی، کشف الغمه فی معرفه الأئمه، ج 1، ص 142).

غالب بزرگان صحابه در فهم مسائل پیچیده و مشکلات به علی علیه السلام مراجعه می کردند، زیرا به اتفاق همه صحابه (کسانی چون عبدالله بن عباس، عبدالله بن مسعود، ابی بن کعب و زیدبن ثابت از این جمله اند و همگی به پیشگام بودن امام علی علیه السلام در این عرصه اعتراف دارند.) و کلیه محققان اسلامی، علی عالم ترین اصحاب پیغمبر در فهم قرآن بوده است، چون افزون بر فتوی بر طبق کتاب خدا، به اسرار و رموز و تأویل آن آگاه و اعلمیت او در این مسائل و هرگونه مطالب، محرز بوده است (حجتی، سه مقاله در تاریخ تفسیر و نحو، ص 84). به اذعان قاطبه دانشمندان مسلمان، ابن عباس مهم ترین مفسر قرآن در میان اصحاب پیامبر بود؛ ابن سعد در روایاتی از قول دانشمندان گذشته او را «ترجمان القرآن» خوانده است (الإصبهانی، الطبقات الکبری، ج 2، ص 338). از این رو، وقتی به کتاب های

تفسیری نگاه می‌کنیم، بیشتر روایات تفسیری از قول عبدالله عباس نقل شده است؛ با این حال، او شاگرد و همنشین امیرمؤمنان علیه السلام بوده است. خود او نیز اعتراف کرده است که «بیشتر آن چه در تفسیر فرا گرفته ام از علی بن ابی طالب علیه السلام است.» حتی هنگامی که از او پرسیدند: علم تو در مقایسه با علم پسر عمویت چگونه است؟ گفت: «علم من در مقابل او، مانند قطره ای است از دریای بی کران» (ابن طاووس، سعد السعود للنفوس منضود، ص 285).

## ج) علم نحو

از دیگر علومی که امام علی علیه السلام پایه گذار آن بود، علم نحو و قواعد عربی را می‌توان نام برد (همایی، تاریخ علوم اسلامی (تقریرات استاد علامه جلال الدین همایی)، ص 6). به نقل ابن ابی الحدید «همه مردم نیک می‌دانند که علی علیه السلام کسی بود که علم نحو را بنیان نهاد و جوامع و اصول آن را بر ابوالاسود دوئلی املا فرمود» (ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 1، ص 6).

پس از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) به دلیل گسترش قلمرو حکومت اسلامی و اختلاط اعراب با ملت های دیگر، گاه کلماتی برخلاف قاعده صحیح بر زبان اعراب جاری می‌شد. ابوالاسود دوئلی (وفات 69ق) این مطلب را بر حضرت علی علیه السلام عرضه کرد و این جریان باعث تدوین علم نحو شد (اصفهانی، الأغانی، ج 12، ص 299؛ ذهبی، سیر أعلام النبلاء، ج 4، ص 84؛ سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص 213؛ صدر، تأسیس الشیعه لعلوم الإسلام، ص 40؛ معارف، پژوهشی در تاریخ قرآن کریم، ص 465). دلیل نامگذاری این علم به «نحو» این است که وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام قواعد آن را به ابوالاسود دوئلی آموخت، به او فرمود: «أُنحُ علی هذا»؛ «به این روش برو.» این ندیم می‌نویسد: علم نحو را از آن رو بدین اسم نامیده اند که علی علیه السلام از ابوالاسود دوئلی، که آن حضرت اصول و قواعد نحو را به او آموخته بود، درخواست که به نحو آن چه او تاسیس کرده، چیزی درست کند و بنویسد. به هر روی، چون ابوالاسود در رقعہ ای چند قائده ای به هم رساند، امام به او فرمود: «ما احسن هذا النحو؛ چقدر این شیوه پسندیده است.» از آن رو این دانش نحو نام گرفت (ابن ندیم، الفهرست، ص 46).

عصر رسالت نخستین مرحله ای بود که دانش کلام ظهور کرد و دلیل آن نیز روایاتی بود که از حضرت رسول (صلی الله علیه و آله وسلم) در باب توضیح و دفاع از عقاید دینی وجود داشت. مرحله دوم این دانش بعد از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) آغاز شد که بحث های کلامی به صورت آموزش، مناظره و مجادله، پرسش و پاسخ بود. حضرت علی علیه السلام نخستین کسی بود که در سخنانش به عمده مسائل کلامی چون توحید، صفات خدا قضا و قدر، جبر و اختیار و... پرداخته است (محرمی، امامان و علوم اسلامی، ص 244). آن حضرت پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) مهم ترین مدافع فکری و عقیدتی اسلام بود، همواره در مقابل اهل کتاب از اسلام دفاع می کرد و به پرسش ها و شبهه های آنان پاسخ می گفت (مطهری، سیری در نهج البلاغه، همان، ص 47).

عبدالقاهر بغدادی می نویسد: نخستین متکلم اهل سنت از صحابه علی بن ابی طالب است؛ به سبب مناظره اش با خوارج در مسائل وعد و وعید و مناظره اش با قدریه درباره قضا، قدر، مشیت و استطاعت... قدریه ادعا کرده اند علی علیه السلام از آن هاست و رهبر آنان واصل بن عطا، مذهبش را از محمد و عبدالله پسران علی گرفته است (بغدادی، اصول الدین، ص 321). در پاسخ برخی که کلام شیعی را متأثر از کلام اعتزالی می دانند، باید گفت حضرت علی علیه السلام، و شیعیانی چون رشید هجری، کمیل، میثم تمار در بحث های کلامی پیشینه ای قدیم تر از اهل سنت دارند؛ چرا که معتزله در آغاز قرن دوم هجری در بصره و اشاعره در نیمه دوم قرن سوم هجری ظهور کرد، حال آن که پس از رحلت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) در سال دهم هجرت، مباحث کلامی از سوی امیر مؤمنان علیه السلام و تابعان او در میان مسلمانان رایج گشته بود. علی علیه السلام پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) این وجه از تفکر یا شاخه ای از علوم را بنیاد نهاده و توسعه داده و تعمیق بخشید. از همین رو به عنوان نخستین متکلم اسلامی شهرت یافته است (امین عاملی، اعیان الشیعه، ج 1، ص 190؛ کاشفی، «تأثیر امام علی علیه السلام بر فرهنگ و تمدن اسلامی»، ص 341؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 1، ص 17؛ نعمه، فلاسفه الشیعه، ص 43).

امام علی علیه السلام یکی از بهترین و باسابقه ترین قاریان قرآن بود (مجلسی، بحار الأنوار، ج 40، ص 41؛ تقی زاده داوری، تصویر امامان شیعه در دائرهالمعارف اسلام، ص 3؛ رستمی، شیعه و قرآن، ص 238). چنان که ذهبی نام و شرح حال آن حضرت را در ردیف قاریان طبقه اول ثبت کرده است (ذهبی، معرفه الکبار القراء علی الطبقات والأعصار، ص 30). هم چنین شماری از مؤلفان درباره قراءات قرآنی گفته اند که قرائت حفص از عاصم (یکی از قراء سبعة) که از اعصار نخستین اسلامی قرائت رایج قرآن بوده، در واقع قرائت امام علی علیه السلام است که عاصم بن بهدله از ابوعبدالرحمن سلمی و سلمی از امام علی علیه السلام فراگرفته بود (ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 1، ص 18؛ ابن ندیم، الفهرست، ص 35؛ معرفت، التمهید فی علوم القرآن، ج 2، ص 232). هر چند برخی شیعیان قرائت عاصم را به عنوان قرائت امام علی علیه السلام به رسمیت نمی شناسند (ر.ک: مدرسی طباطبائی، میراث مکتوب شیعه از سه قرن نخستین هجری، ص 24-25). یک دانشمند سنی به نام ابوطاهر عبدالواحد بن عمر بغدادی بزاز کتابی درباره قرائت امام علی علیه السلام نوشته بود (نجاشی، فهرست أسماء مصنفی الشیعه (رجال نجاشی)، ص 247).

#### 4. مرکزیت علمی کوفه و تربیت شاگردان

کوفه از مراکز علمی تأثیرگذار و از نخستین محافل آموزش مسائل دینی و ادبی در تاریخ متقدم اسلامی است (غنیمه، تاریخ دانشگاه های بزرگ اسلامی، ص 384) که آموزه های امام علی علیه السلام و ابن مسعود پایه نخستین این آموزش ها بوده است (خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج 13، ص 334). ابن مسعود نخستین معلم کوفه بود که به مردم قرآن آموخت (الإصبهانی، الطبقات الکبری، ج 3، ص 218). براین اساس، محققان اهل سنت معتقدند ابن مسعود مؤسس مدرسه علمی کوفه است (ابن حجر عسقلانی، الإصابه فی تمییز الصحابه، ج 1، ص 59). با این نقش علمی ای که ابن مسعود در کوفه داشت؛ همواره



خود را در مقابل علی علیه السلام و علم وی خاضع نشان می داد (ر.ک. الإصبهانی، الطبقات الكبرى، ج 2، ص 338؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج 42، ص 400-401 و 408؛ شوشتری، إحقاق الحق، ج 17، ص 425؛ ابن عقده، فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام، ص 45؛ الطبری، ریاض النضره فی مناقب العشره، ج 3، ص 200؛ الإربلی، کشف الغمه فی معرفه الائمه، ج 1، ص 106 و 132).

یک از اقدامات اساسی تربیت شاگردانی بود که معارف ناب اسلامی را از راه نقل حدیث و ایراد خطابه و برپایی حلقه های درس در میان مردم گستراندند (شمس الدین، حرکةالتاریخ عندالإمام علی علیه السلام، ص 50). امام علی علیه السلام چون ابوالأسود دؤلی، علی بن ابی رافع (علی ابن ابی رافع مهرداد و مسئول بیت المال امام علی بود (ر.ک. داداش نژاد، خاندان های شیعه؛ خاندان ابورافع، ص 34). عبیدالله بن ابی رافع (عبیدالله بن ابی رافع صحابی مشهور و کاتب امام علی علیه السلام و از کارگزاران حکومتی ایشان بود (الإصبهانی، الطبقات الكبرى، ج 4، ص 74؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 3، ص 183؛ داداش نژاد، خاندان های شیعه؛ خاندان ابورافع، ص 21).)، سلمان فارسی و حارث همدانی (ر.ک. کاشفی، «تأثیر امام علی علیه السلام بر فرهنگ و تمدن اسلامی»، ص 322). کوفه را به مرکز علمی تبدیل کرد و مکتب علمی کوفه را بنا نهاد (در این زمینه ر.ک. «جایگاه امام علی علیه السلام در نشر علوم دین در مراکز علمی جامعه اسلامی قرن اول»، ص 7-28). هم چنین موقعیت جغرافیایی کوفه سبب شد در کنار سایر شهرهای عراق، مأمنی برای جذب متفکران نبطی، سریانی، ایرانی شود (محرمی، نقش امامان شیعه در شکل گیری و گسترش تمدن اسلامی، ص 225).

## 5. رهنمودهای علمی و ترویج خردگرایی

### الف) ترویج علم در جامعه

حرکت به سوی علم و عقلانیت، حرکت به سمت کمال مطلق است. انسان ها به اندازه بزرگی آرمانی که دارند، پیشرفت می کنند و راه رسیدن به آرمان بزرگ اسلامی از طریق عقل

و علم میسر می شود. هرچه انسان آگاهی بیشتری به حقایق و علوم داشته باشد، از ناآگاهی دیگران بیشتر رنج می برد؛ علی علیه السلام از جمله این انسان هاست. او که در علم و خرد، انسان بی همتاست، بر ناآگاهی افراد نادان شورید و با اندیشه های متعالی خود تحولی نوین در حیطه دانش و علم افزایی بشر پدید آورد و در این راه دیگران را به پیروی از خود فراخواند. ایشان علم را سلطان و عامل پیش برندگی و پیش روندگی جامعه می داند (ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 20، ص 319).

یکی از اقدامات مهم حکومتی امیر مؤمنان علیه السلام ایجاد یک بینش مبتنی بر علم در بین عموم مردم بود؛ اهمیت این موضوع را در این جمله امام علی علیه السلام خطاب به یکی از یاران با وفای خویش، کمیل بن زیاد نخعی، می توان فهمید:

«يَا كَمِيلُ، الْعِلْمُ خَيْرٌ مِنَ الْمَالِ، الْعِلْمُ يَحْرُسُكَ وَأَنْتَ تَحْرُسُ الْمَالَ، وَالْمَالُ تَنْقُصُهُ التَّفَقُّهُ وَالْعِلْمُ يَزُكُّوْا عَلَى الْإِنْفَاقِ، وَصَدَّيْعُ الْمَالِ يَزُولُ بِزَوَالِهِ»؛ «(کمیل بن زیاد گوید: امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام دستم را بگرفت و مرا به طرف بیابان برد، چون به صحرا رسید، آهی از صمیم جان برکشید و گفت:); ای کمیل! دانش بهتر از مال است، زیرا علم، نگهبان تو است و مال را تو باید نگهبان باشی، مال با بخشش کاستی پذیرد، اما علم با بخشش فزونی گیرد و مقام و شخصیتی که با مال به دست آمده با نابودی مال، نابود می گردد.» (شریف رضی، نهج البلاغه، حکمت 147، ص 660. برای توضیح بیشتر ر. ک. ابن واضح یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 122؛ العاملی، منیها المرید، ص 76-77).

حضرت بر این عقیده است که کارها در سطح فردی و جمعی باید دارای مبنای علمی بوده و از یک شناخت عمیق علمی نشئت گرفته باشد؛ در غیر این صورت، آن کار موجب گمراهی می شود (تمیمی آمدی، غررالحکم و دررالکلم، ج 4، ص 239). در جای دیگر همین مفهوم را قابل درک تر و ملموس تر برای مردم بیان کرده تا بفهماند که علم باید با زندگی آنان عجین گردد و این که انسان در تمام مراحل زندگی به شدت به آن ها نیازمند است؛ امام علی علیه السلام علم را چراغ عقل می داند و می فرماید: «تعجب می کنم که مردم وقتی

شب غذایی جلوشان می گذارند چراغ روشن می کنند تا ببینند چه چیزی در شکم خود داخل می کنند، ولی به غذای روح اهتمام نمی ورزند به این که به وسیله علم چراغ خردهایشان را روشن کنند، تا از پیامدهای جهالت در امان بوده و اعمال و اعتقاداتشان از گناهان مصون بماند.» (شیخ الإسلامی، هدایه العلم فی تنظیم غررالحکم، ص 422).

## ب) تعلیم و تعلم

خداوند سبحان پیش از آن که از جاهلان پیمان تعلم بگیرد، از اهل علم تعهد تعلیم اخذ کرده: «مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى أَهْلِ الْجَهْلِ أَنْ يَتَعَلَّمُوا، حَتَّى أَخَذَ عَلَى أَهْلِ الْعِلْمِ أَنْ يَعْلَمُوا»؛ «خدا از مردم نادان عهد نگرفت که بیاموزند تا آن که از دانایان عهد گرفت که آموزش دهند.» (شریف رضی، نهج البلاغه، حکمت 478، ص 743)، و دانش آن ها را دینی برعهده آنان قرار داده است که باید ادا گردد: «مَعْرِفَةُ الْعِلْمِ دِينٌ يَدَانُ بِهِ، بِهِ يَكْسِبُ الْإِنْسَانُ الطَّاعَةَ فِي حَيَاتِهِ»؛ «شناخت علم راستین (علم الهی) آیینی است که با آن پاداش داده می شود و انسان در دوران زندگی با آن خدا را اطاعت می کند.» (شریف رضی، همان، حکمت 147، ص 661).

از این رو، امیرالمؤمنین علیه السلام یکی از وظایف اصلی کارگزاران دستگاه حکومتی خویش (قثم بن عباس در مکه) را تعلیم جاهلان می داند: «وَعَلِّمِ الْجَاهِلَ»؛ «ناآگاه را آموزش ده.» (شریف رضی، همان، نامه 67، ص 609). در این صورت جاهل متعلم نظیر عالم خواهد بود: «سَلِّ تَقُّهَا، وَلَا تَسْأَلْ تَعْتَسًا، فَإِنَّ الْجَاهِلَ الْمُتَعَلِّمَ شَبِيهٌ بِالْعَالِمِ»؛ «برای فهمیدن پرس، نه برای آزار دادن که نادان آموزش گیرنده، همانند داناست.» (شریف رضی، همان، حکمت 320، ص 707).

حضرت به جابر بن عبدالله انصاری نیز می فرماید: «يَا جَابِرُ، قِوَامُ الدِّينِ وَالدُّنْيَا بِأَرْبَعَةٍ، عَالِمٍ مُسْتَعْمِلٍ عِلْمَهُ، وَجَاهِلٍ لَا يَسْتَنْكِفُ أَنْ يَتَعَلَّمَ، وَجَوَادٍ لَا يَبْخُلُ بِمَعْرُوفِهِ، وَفَقِيرٍ لَا يَبِيعُ آخِرَتَهُ بِدُنْيَا»؛ «ای جابر! استواری دین و دنیا به چهار چیز است: عالمی که به علم خود عمل کند و جاهلی که از آموختن سرباز نزند، بخشنده ای که در بخشش بخل نرزد و فقیری که آخرت را به دنیا نفروشد.» (شریف رضی، همان، حکمت 372، ص 719).

ظرف دانش، جان مجرد انسانی است که با افزایش مظروف، گنجایش آن افزوده

می‌گردد: «كُلٌّ وَعَاءٌ يَضِيْقُ بِمَا جُعِلَ فِيهِ، إِلَّا وَعَاءَ الْعِلْمِ فَإِنَّهُ يَتَّسِعُ بِهِ»؛ «هر ظرفی با ریختن چیزی در آن پر می‌شود، جز ظرف دانش که هرچه در آن جای دهی، وسعتش بیشتر می‌شود.» (شریف رضی، همان، حکمت 205، ص 673). لذا طبق فرمایش پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم)، طلب علم محدود به هیچ زمانی نخواهد بود: «أَطْلُبُوا الْعِلْمَ مِنَ الْمَهْدِ إِلَى اللَّحْدِ» (پاینده، نهج الفصاحه، ح 327، ص 64). چه این که منحصر به هیچ زمینی نخواهد بود: «أَطْلُبُوا الْعِلْمَ وَلَوْ بِالصَّيِّئِ» (پاینده، همان، ح 324).

حضرت در تشویق تعلم می‌فرماید: «فَبَادِرُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِ تَصْوِيحِ نَبْتِهِ، وَمِنْ قَبْلِ أَنْ تُشْغَلُوا بِأَنْفُسِكُمْ عَنْ مُسْتَنَارِ الْعِلْمِ مِنْ عِنْدِ أَهْلِهِ»؛ «به سوی کشتزارهای دانش بشتابید، پیش از آن که بوته آن خشک شود و پیش از آن که به خود بیردازید و فرصت گرفتن علم از منبع و اهل آن را از دست دهید.» (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 105، ص 195).

مسئله تعلیم و تعلم چنان ارزشی نزد امیرالمؤمنین علیه السلام داشت که افزون بر سفارش به دیگران، خود نیز مجلس درس داشت. امام باقر علیه السلام می‌فرماید: هنگامی که علی علیه السلام نماز صبح را به جا می‌آورد، تا طلوع خورشید در حال تعقیب نماز بود؛ هنگام طلوع خورشید تهی دستان و مستمندان و دیگر قشرهای مردم نزد او جمع می‌شدند و او به آنان دین شناسی و قرآن می‌آموخت و در ساعتی خاص از این جلسه برمی‌خاست (ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 4، ص 109).

### ج) ارج نهادن به مقام دانشمندان

علی علیه السلام در بیان شیوایی در مورد مقام دانشمندان می‌فرماید:

«يَا كَمِيلَ، هَلَكَ خُزَّانُ الْأَمْوَالِ وَهُمْ أَحْيَاءُ وَالْعُلَمَاءُ بِأَقْوَنَ مَا بَقِيَ الدَّهْرُ. أَعْيَانُهُمْ مَفْقُودَةٌ، وَأَمْثَالُهُمْ فِي الْقُلُوبِ مَوْجُودَةٌ...»؛ «ای کمیل! مال اندوزان اگرچه به ظاهر در قید حیاتند، اما در واقع مرده هستند، و دانشمندان تا روزگار پابرجاست، باقی و پایدار هستند، گرچه وجود ظاهری آن‌ها از بین رفته است، اما نام و نشانه‌های آن‌ها در دل‌ها جاودانه است» (شریف رضی، همان، حکمت 147، ص 661).

امام علی علیه السلام علما را فرمانروایان بر مردم می داند: «الْعُلَمَاءُ حُكَّامٌ عَلَى النَّاسِ» (نوری، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج 17، ص 321؛ حکیمی، الحیاه، ج 2، ص 449)؛ یعنی مردم باید که حکم ایشان را قبول کنند و از آن تجاوز نکنند (خوانساری، شرح غررالحکم و دررالکلم، ج 1، ص 137).

امام علی علیه السلام در خطبه «ششقیه» نیز در این زمینه (حق حاکمیت علما بر مردم) می فرماید: ... اگر نبود پیمانی که خداوند از علمای امت گرفته که در برابر پر خواری ستمگران و گرسنگی ستمدیدگان سکوت نکنند، من افسار شتر خلافت را رها می ساختم و از آن صرف نظر می نمودم و پایان آن را با جام آغازش سیراب می کردم؛ آن وقت (خوب) می فهمیدید که دنیای شما در نظر من از آب بینی بز بی ارزش تر است.» (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 3، ص 48).

امام علی علیه السلام در منشور حکومتی اش (نامه مالک اشتر) (از معروف ترین نامه های حضرت، نامه 53 نهج البلاغه ایشان خطاب به مالک اشتر است که می توان آن را منشور حکومتی ایشان دانست. جرج جرداق مسیحی، در کتاب امام علی علیه السلام؛ صدای عدالت انسانی، با مقایسه بین منشور مالک اشتر و منشور سازمان ملل، از چهار جهت، اولی را بر دیگری برتری داده است: یکی این که حضرت علی علیه السلام منشور خود را در بیش از هزار سال پیش نوشته است، زمانی که هنوز علم و دانش این اندازه وسعت پیدا نکرده بود؛ دوم این که علی علیه السلام آن را به تنهایی نوشت، ولی وقتی که خواستند منشور سازمان ملل را بنویسند، آرای متفکرین و نویسندگان سراسر دنیا را جمع کردند و بعد از حک و اصلاح و آن هم در عرض چندسال منشور مورد نظر را نوشتند؛ سوم این که علی علیه السلام متنی بر سر مردم نگذاشت و منشور را نوشت و آن را با کمال تواضع در اختیار مالک اشتر گذارد، ولی نویسندگان منشور سازمان ملل، همه مردم را وام دار خود دانسته و می دانند؛ و بالاخره چهارم و مهم تر از همه این که حضرت علی علیه السلام این را نوشت و تا آخرین قطره خون به پای آن ایستاد و عمل کرد، ولی هنوز مرکب منشور سازمان ملل خشک نشده بود که همان نویسندگان و پشتیبانان آن ها

خون‌ها ریختند و فسادها برانگیختند)، در بیان لزوم مشورت با دانشمندان به مالک می‌فرماید: «وَأَكْثَرُ مَدَارِسِهِ الْعُلَمَاءِ، وَمُنَاقَشَةُ الْحُكَمَاءِ، فِي تَثْبِيتِ مَا صَلَحَ عَلَيْهِ أَمْرُ بِلَادِكَ، وَإِقَامِهِ مَا اسْتَقَامَ بِهِ النَّاسُ قَبْلَكَ»؛ «با دانشمندان، فراوان گفت‌وگو کن و با حکیمان فراوان بحث کن، که مایه آبادانی و اصلاح شهرها و برقراری نظم و قانونی است که در گذشته نیز وجود داشت.» (شریف‌رضی، نامه 53، ص 573).

## د) خردورزی

اگر کسی خواهان آن است که به جنبه عقلانیت و خردمحوری مکتب اهل بیت علیهم السلام آگاه شود و نقش آفرینی آن‌ها در تمدن اسلامی در حوزه خردگرایی را مرور کند، کافی است که به خطبه‌ها و سخنان توحیدی و آموزه‌های خداشناسی و هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی امام علی علیه السلام در نهج البلاغه آگاه شود، نکته مهمی که در سخنان و خطبه‌های امیر خردمندان علی علیه السلام جلوه‌ای ویژه دارد و بیانگر عقلانیت ژرف ایشان است.

در سخنان گهربار ایشان، از عقل، به منشأ شرافت و شخصیت انسانی، زیور و زینت آدمی، ریشه و سرچشمه همه خوبی‌ها، عامل سعادت انسانی، ابزار و سلاح همه کارها، درمان و علاج ناکامی‌ها، حیات و زندگی روح، اصل و ریشه دانش و انگیزه فهم و درک انسان و در یک جمله سرچشمه ادب و دین‌داری و تعهد و ایمان یاد شده است (خوانساری، شرح غررالحکم و دررالکلم، ج 1، ص 210). تمام این تجلیل‌ها از عقل، نشانه ارج و عظمتی است که آن حضرت برای به‌کارگیری آن در حیات و زندگی انسان‌ها قائل است.

تمام تلاش امام علی علیه السلام این بود که انسان‌ها را آگاه نموده و خرد خفته آنان را بیدار کرده و آن‌را بر تفکرات و اعمال انسان حاکم قرار دهد و یکی از امتیازهای برجسته حکومت علوی، اهمیت دادن به خردگرایی در موضوعات عقیدتی و شناخت وظایف و تکالیف است. از این رو، گفتار و کردار امیرمؤمنان علیه السلام از مهم‌ترین منابع ناب است که همگان را به تفکر و پیشه ساختن بینش فرمان می‌دهد (کاشفی، «تأثیر امام علی علیه السلام بر فرهنگ و تمدن اسلامی»، ص 316).

امام علی علیه السلام از چنان مرتبه علمی بهره مند است که دوست و دشمن به شخصیت علمی ایشان اعتراف کرده اند. هرچند گستره علم امام علی علیه السلام قابل احصا نیست، لکن از میان سخنان ایشان، که به مناسبت های مختلف فرموده است، می توان به علوم جامع نزد ایشان پی برد.

امام علی علیه السلام جزء نخستین گردآورندگان و مؤلفان علوم اسلامی محسوب می شود و آثار بسیاری به ایشان منسوب است. کتاب هایی را که به حضرت نسبت داده اند، برخی نگارش خودشان بوده و برخی را از سخنان ایشان گردآوری نموده اند و برخی را هم آن حضرت املاء کرده و دیگران نوشته اند. مصحف، کتاب علی، مسند، نهج البلاغه، احکام الدیات و کتاب السنن الأحکام و القضايا از آثار منتسب به امام علی علیه السلام است.

علی علیه السلام در پایه گذاری برخی از علوم نیز نقش اساسی داشته است که علم فقه، تفسیر، کلام، نحو و قرائت از آن جمله اند. در کنار این، امام علی علیه السلام با رویکرد علمی و تربیت شاگردانی چون ابوالأسود دوئلی، علی بن ابی رافع، عبیدالله بن ابی رافع، سلمان فارسی و حارث همدانی، کوفه را به مرکز علمی تبدیل کرد و مکتب علمی کوفه را بنا نهاد.

رهنمودهای علمی امام علی علیه السلام و توجه به تعلیم و تعلم، ارج قائل شدن به مقام شامخ دانشمندان و ترویج خردگرایی از امتیازهای برجسته حکومت علوی است که در گسترش علم و دانش و شکل گیری تمدن اسلامی بسیار تأثیرگذار بوده است.

نهج البلاغه، سید رضی، ترجمه محمد دشتی، قم: نشر مشهور، 1379 ش.

1. ابطحی، سید عبدالحمید، «جایگاه امام علی علیه السلام در نشر علوم دین در مراکز علمی جامعه اسلامی قرن اول»، فصلنامه فرهنگ و تمدن اسلامی، سال چهارم، ش 10، بهار 1392، ص 7-28.
2. ابن تیمیه، احمد بن عبد الحلیم، منهاج السنه النبویه، تحقیق: محمد رشاد سالم، مؤسسه قرطبه، 1406ق.
3. ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله بن محمد، الإستیعاب فی معرفهالأصحاب، تحقیق: علی محمد البجاوی، بیروت، دارالجمیل، 1412ق/1992م.
4. ابن عبدربه، احمد بن محمد، العقد الفرید، قاهره، انتشارات دارالکتب العربیه.
5. ابن واضح یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، وزارت فرهنگ و آموزش عالی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، 1366ش.
6. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، دار احیاء التراث العربی، 1385ق/1965م.
7. ابن اثیر، أسدالغابه، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
8. ابن جوزی، سبط، تذکره الخواص، بیروت، مؤسسه اهل البيت، 1401ق/1981م.
9. ابن حجر عسقلانی، شهاب الدین، الإصابه فی تمییز الصحابه، بیروت، دارالکتب العلمیه، 1415ق.
10. ابن سعد، محمد، الطبقات الکبری، بیروت، دار صادر، بی تا.
11. ابن طاووس، علی بن موسی، سعد السعود للنفوس منضود، قم، دار الذخائر، بی تا.
12. ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله بن محمد، الإستیعاب فی معرفه الأصحاب، مصر، مطبعه المصطفی، 1358ق.
13. ابن عساکر، علی بن حسن بن هبالحه بن عبدالله، تاریخ مدینه دمشق، تحقیق: علی شیری، بیروت، دارالفکر، 1417ق/1996م.
14. ابن عقده، فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام، قم، دلیل ما، 1424ق.
15. ابن قیم الجوزیه، محمد بن ابی بکر بن ایوب بن سعد شمس الدین، الطرق الحکمیة فی السیاسه الشرعیة، مکتبه دار البیان، بی تا.



16. ابن ندیم، محمدبن اسحاق، الفهرست، تحقیق: رضا تجدد، تهران، مولف، بی تا.
17. احمدبن حنبل، المسند، بیروت، دارصادر، 1969م.
18. احمدی میانجی، علی، مکاتیب الرسول، قم، دارالحديث، 1998م.
19. احمدی ندوشن، محمدرضا، «حیات علمی امام علی علیه السلام از منظر اندیشمندان غیر مسلمان و مستشرقان»، دوفصلنامه تاریخ در آینه پژوهش، سال هشتم، ش 3، پائیز و زمستان 1390، ص 49-70.
20. الإربلی، ابی الحسن علی بن عیسی بن ابی الفتح، کشف الغمّه فی معرفها لأئمه، بیروت، دارالکتاب الاسلامی، بی تا.
21. استادان دانشکده علوم حدیث، مباحث مقدمی علوم حدیث، قم، مؤسسه علمی و فرهنگی دارالحديث، 1390ش.
22. الإصبهانی، احمدبن عبدالله، حلیه الأولیاء و طبقات الأصفیاء، بیروت، دارالکتاب العربی، 1405ق.
23. اصفهانی، ابوالفرج، الأغانی، بیروت، مؤسسه جمال للطباعه و النشر، بی تا.
24. امین عاملی، سیدمحسن، أعیان الشیعه، دمشق، ابن زیدون، 1363ق.
25. امینی نجفی، عبدالحسین احمد، الغدیر فی الکتاب و السنه و الأدب، قم، تحقیق مرکز الغدیر للدراسات الاسلامیه، 1416ق/1995م.
26. آقابزرگ تهرانی، محمدرضا حکیمی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، بی تا.
27. بغدادی، عبدالقاهر، أصول الدین، بیروت، دارالکتب العلمیه، 1423ق.
28. بلاذری، احمدبن یحیی بن جابر، أنساب الأشراف، تحقیق: شیخ محمدباقر محمودی، بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، 1974م.
29. پاینده، ابوالقاسم، نهج الفصاحه، تهران، سازمان انتشارات جاویدان، 1354ش.
30. تقی زاده داورى، محمود، تصویر امامان شیعه در دائرهالمعارف اسلام، قم، مؤسسه شیعه شناسی، 1385ش.
31. تمیمی آمدی، عبدالواحد، غررالحکم و دررالكلم: مجموعه من کلمات و حکم الإمام علی علیه السلام، تصحیح: مهدی الرجالی، قم، دارالکتاب الاسلامی، 1426ق.
32. جرداق، جرج، امام علی علیه السلام صدای عدالت انسانی، ترجمه: سیدهادی خسروشاهی، قم، بوستان کتاب، 1387ش.
33. حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، بیروت، دارالفکر، 1398ق/1978م.



34. حجتی، سیدمحمدباقر، پژوهشی در تاریخ قرآن کریم، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، 1389 ش.
35. حجتی، سیدمحمدباقر، سه مقاله در تاریخ تفسیر و نحو، تهران، بنیاد قرآن، 1360 ش.
36. حسینی جلالی، سیدمحمدرضا، تدوین السنه الشریفه، قم، مکتب الإعلام الإسلامی، 1376 ش.
37. حسینی طهرانی، سیدمحمدحسین، امام شناسی، تهران، حکمت، 1405 ق.
38. حکیمی، محمدرضا، الحیاه، ترجمه: احمد آرام، قم، دلیل ما، 1385 ش.
39. خطیب بغدادی، احمد، تاریخ بغداد، قاهره، مطبعه السعاده، 1349 ق.
40. الخوارزمی، الموفق بن احمد بن محمد المکی، المناقب، تحقیق: شیخ مالک المحمودی، قم، موسسه النشر الإسلامی، 1414 ق.
41. خوانساری، جمال الدین محمد، شرح غررالحکم و دررالکلم، تصحیح: میرجلال الدین حسینی ارموی، تهران، دانشگاه تهران، 1346 ش.
42. داداش نژاد، منصور، خاندان های شیعه؛ خاندان ابورافع، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، 1395 ش.
43. ذهبی، شمس الدین محمد بن احمد، معرفهالکبار القراء علی الطبقات و الأعصار، محمد سید جاد الحق، مصر، دارالحديثه، بی تا.
44. ذهبی، محمدحسین، التفسیر و المفسرون، تحقیق: احمد الزعبی، بیروت، دارالارقم، بی تا.
45. ذهبی، شمس الدین، سیر اعلام النبلاء، بیروت: مؤسسه الرساله، چاپ یازدهم، 1417 ق.
46. رحمتی، محمدکاظم، «عبیدالله بن ابی رافع و کتاب السنن و الأحکام و القضايا»، دوفصلنامه حدیث پژوهی، سال چهارم، ش 7، بهار و تابستان 1391، ص 105-130.
47. رستمی، علی امین، شیعه و قرآن، قم، موسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی+.
48. سجادی زاده، سیدعلی، در جست و جوی کتاب امام علی علیه السلام، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، 1394 ش.
49. السیوطی، جلال الدین عبدالرحمن، الإقتان فی علوم القرآن، منشورات الشریف الرضی، بیدار، عزیزی، بی تا.
50. سیوطی، جلال الدین، تاریخ الخلفاء، به کوشش: رحاب خضری عکاوی، بیروت، موسسه عزالدین، 1992 م.
51. شمس الدین، محمد مهدی، حرکت التاریخ عند الإمام علی علیه السلام، بیروت، موسسه الجامعیه للدراسات، 1985 م.

52. شوشتری، قاضی سیدنورالله حسینی مرعشی، إحقاق الحق و إزهاق الباطل، قم، مکتبه آیت الله مرعشی، 1409ق.
53. شیخ الإسلامی، سیدحسین، هدايهالعلم فی تنظیم غررالحکم، قم، موسسه انصاریان، 1371ش/1412ق.
54. صدر، سیدحسن، تأسیس الشیعه لعلوم الإسلام، بی جا، الأعلمی، بی تا.
55. ضاهر، محمد فؤاد، أقضیه الخلیفه الراشد علی بن أبی طالب، محمد فؤاد ضاهر، چاپ اول، کویت، 1436ق.
56. الطبرانی، ابی القاسم سلیمان بن احمد، المعجم الکبیر، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
57. الطبری، محب، الریاض النضره فی مناقب العشره، بیروت، دارالکتب العلمیه، بی تا.
58. طوسی، خواجه نصیرالدین، تجرید الإعتقاد، تحقیق: محمدجواد الحسینی الجلالی، تهران، مرکز النشر، مکتب الإعلام الإسلامی، 1407ق.
59. طهرانی، آقابرگ، الذریعه إلى تصانیف الشیعه، بیروت، دارالاضواء، بی تا.
60. عالیه، سمیر، علم القانون و الفقه الإسلامی، بیروت، الموسسه الجامعیه، 1416ق.
61. العاملی (شهید ثانی)، زین الدین بن علی، منیهالمیرید، تحقیق: المختاری، قم، مکتب الإعلام الإسلامی، 1409ق.
62. العاملی، سیدجعفر مرتضی، الصحیح من سیره الإمام علی علیه السلام، قم، ولاء المنتظر، 1430ق.
63. العزیزی، روکس بن زائد، الإمام علی علیه السلام أسدالإسلام و قدیسسه، بیروت، دارالکتب العربی، 1399ق/1979م.
64. عظیم پور، عظیم، امام علی علیه السلام در نهج البلاغه، قم، زمزم هدایت، 1384ش.
65. غنیمه، عبدالرحیم، تاریخ دانشگاه های بزرگ اسلامی، ترجمه: نورالله کسای، تهران، دانشگاه تهران، 1364ش.
66. فروخ صفار، محمدبن الحسن، بصائرالدرجات، قم، منشورات المکتبه آیهاالله العظمی المرعشی النجفی، 1404ق.
67. قرطبی، ابوعمر یوسف بن عبدالله نمری، جامع بیان العلم و فضلہ، مملکه العربیه السعودیه، دار ابن الجوزی، 1414ق.
68. قوشچی، علاءالدین علی بن محمد، شرح تجرید الإعتقاد، قم، منشورات رضی.

69. کاشفی، محمدرضا، «تأثیر امام علی علیه السلام بر فرهنگ و تمدن اسلامی»، دانشنامه امام علی علیه السلام، جلد یازدهم: سیره، زیرنظر: علی اکبر رشاد، تهران، مرکز نشر آثار پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه، 1380 ش.
70. الکلینی، ابی جعفر محمدبن یعقوب بن اسحاق، الأصول من الکافی، تحقیق: علی اکبر الغفاری، بیروت، دارصعب، دارالتعارف، بی تا.
71. المتقی الهندی، علاء الدین علی بن حسام الدین، کنز العمال فی سنن الأقول و الأفعال، بیروت، دارالکتب العلمیه، 1419 ق.
72. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، بیروت، موسسه الوفاء، 1403 ق.
73. مجهول، أخبار الدوله العباسیه، تحقیق: عبدالعزیز الدوری و عبدالجبار المطلیبی، بیروت، دارالطلیعه للطباعه و النشر، 1971 م.
74. محرمی، غلام حسن، امامان شیعه علیه السلام و علوم اسلامی، سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، 1397 ش.
75. محرمی، غلام حسن، نقش امامان شیعه در شکل گیری و توسعه تمدن اسلامی، قم، موسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی، 1390 ش.
76. محمدی ری شهری، محمد، موسوعه الإمام علی بن ابی طالب قم، دارالحديث، 1425 ق.
77. مدرسی طباطبائی، سیدحسین، میراث مکتوب شیعه از سه قرن نخستین هجری، ترجمه: سیدعلی قرائی و رسول جعفریان، قم، نشر مورخ، 1386 ش.
78. مسعودی، علی بن الحسین، مروج الذهب ومعادن الجواهر، تحقیق محمد محی الدین عبدالحمید، بیروت، دارالفکر، 1409 ق.
79. مسلم بن الحجاج، صحیح مسلم، قاهره: دار ابن حزم، 1429 ق.
80. مطهری، مرتضی، سیری در نهج البلاغه، تهران، صدرا، 1380 ش.
81. معارف، مجید، پژوهشی در تاریخ حدیث شیعه، تهران، موسسه فرهنگی و هنری ضریح، 1376 ش.
82. معرفت، محمدهادی، التمهید فی علوم القرآن، قم، مرکز مدیریت حوزه علمیه قم، بی تا.
83. موسوی هندی، میرحامدحسین، عباة الأنوار فی إمامه الأئمه الأطهار، قم، سیدالشهداء، 1404 ق.
84. نجارزادگان، فتح الله، «بررسی و نقد اسناد مصحف امام علی علیه السلام در منابع فریقین»، مجله مقالات و بررسی ها، ش 68، 1379، ص 23-44.
85. نجاشی، احمدبن علی، فهرست أسماء مصنفی الشیعه (رجال نجاشی)، تحقیق: سیدموسی الشیبیری الزنجانی، قم، موسسه النشر الإسلامی، 1407 ق.



86. نعمه، عبدالله، فلاسفه الشيعة، بيروت، دارالفكر اللبناني، 1987م.

87. نوري طبرسي، ميرزا حسين، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، قم، موسسه آل البيت لإحياء التراث، 1407ق.

88. نووي، يحيى بن شرف، تهذيب الأسماء و اللغات، غضبان، عامر، دار الرساله العالميه، دمشق - سوريه، 1430ق.

89. همایي، جلال الدين، تاريخ علوم اسلامي (تقريرات استاد علامه جلال الدين همایي)، تهران، موسسه نشر هما، 1363ش.

90. الهيتمي، نورالدين علي بن ابي بكر، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، بيروت، دارالكتاب العربي، 1402ق/1982م.

91. يوسفى غروي، محمد هادي، آشنایي با منابع تاريخ اسلام و تاريخ تشيع و روش نقد اخبار، تحقيق و تدوين: ساجده يوسفى، قم، معارف، 1394ش.

ص: 94

## کاربست روش های آموزشی در خطبه های امیرالمؤمنین (علیه السلام)

اشاره

وجیهه میری (1)

ص: 95

---

1- . دانشجوی دکتری تاریخ تشیع دانشگاه اصفهان؛ vajih.miri@gmail.com





خطابه یا «سخنرانی» از قدیمی ترین روش های آموزش است؛ روشی که در ادغام با سایر روش های آموزشی، می تواند به طریقی فعال در آموزش تبدیل شود؛ مسئله ای که در خطب امیرالمؤمنین (علیه السلام) قابل اثبات است، چراکه ایشان مطالب موردنظر خویش را در ترکیب روش های متنوع آموزشی ارائه می فرمود. با رجوع به منابع تاریخی و نهج البلاغه از یک سو و تلفیق داده های تاریخی با تحلیل های آموزشی از سوی دیگر، و بر مبنای روش توصیفی - تحلیلی، این نظر قابل ارائه است که امام به بهترین صورت از فن خطابه جهت آموزش عمومی استفاده فرمود، تا مطالب برای مستمعینی که قادر به درک احتجاجات پیچیده نبودند، قابل فهم ارائه شود؛ در این راستا شیوه های متعدد و متنوعی چون پرسش و پاسخ، مباحثه، عقل گرایی و تفکر، سازمان دهی مطالب و... را به منظور دوسویه کردن فضای جلسه، تسهیل و تسریع یادگیری به کار گرفت که به فعال شدن ذهن مستمع، منظم کردن اندیشه او و نیز استدلالی کردن قوای تفکر وی منجر می شد.

کلیدواژه ها: آموزش، امیرالمؤمنین (علیه السلام)، خطابه، راهبرد، روش.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) با قرارگرفتن در رأس حکومت اسلامی و با اعتقاد بر این مسئله که آموزش مردم یکی از حقوق ایشان بر حاکم اسلام است (بلاذری، أنساب الاشراف، ج 2، ص 379) از فرصت دست داده در آموزش مردمی که به صورت انبوه پای منبرش حضور می افتند (علوی، المناقب، ص 125)، بهره جست؛ از این رو خطبه هایی ایراد می فرمود که با

حسن بیان، شوق استماع را در مخاطبین تهییج کرده، مایه شگفتی مردم می‌گردید (کلینی، الکافی، ج 1، ص 141)؛ چراکه «هیچ صنعتی از صناعات خمس (1) در افاده تصدیق اقناعی به درجه خطبه نمی‌رسد، زیرا عقول عامه از ادراک قیاسات برهانی قاصر است.» (طوسی، اساس الإقتباس، ص 536). در این بین، امام با مردمی مواجه بود که بسیاری از ایشان به سبب اقدامات خلفای پیشین، یا حضرتش را نمی‌شناختند و یا فضائل او را به فراموشی سپرده بودند، تا جایی که حتی گاه پس از معرفی خود به عنوان برادر و وصی پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم)، با واکنش تند برخی مستمعین مواجه می‌شد که حاضر به قبول سخنان آن حضرت نبودند (طبری، المستترشد فی إمامه علی بن ابی طالب (علیه السلام)، ص 263)؛ غربت امام (علیه السلام) در جامعه آن روز به اندازه ای بود که بالغ بر هزار بار در خطب خود فرمود: «أنا عبدالله و أخو رسوله لا یقولها بعدی إلا الکاذب؛ من بنده خدا و برادر رسولش هستم، پس از من هیچ کس را چنین منزلتی نیست مگر به دروغ» (الکوفی، تفسیر فرات الکوفی، ص 328). نظیر این معرفی در منابع دیگری نیز گزارش شده است (ابن عقده، فضائل امیرالمؤمنین، ص 122؛ منقری، وقعه صفین، ص 314 و 224) که در بسیاری از موارد، بر دانش خویش و اهل بیت (علیه السلام) تأکید می‌فرمود (صفار، بصائر الدرجات، ج 1، ص 306-364؛ مفید، الارشاد، ج 1، ص 229) تا مستمع، ضمن اعتماد نمودن بر علم آن حضرت، بر اخذ آن نیز حریص گردد؛ در واقع، سیره، اخلاق، کلمات، سخنان امیرالمؤمنین (علیه السلام) به تمام معنا نمونه‌هایی عالی برای آموزش و اقتداء هستند (الغرابی، التریبه عند أهل البیت (ع)، ص 248).

با توجه به این امر که از مسائل تأثیرگذار در خطبه، چگونگی انتقال مطالب به مستمع است، نوشتار حاضر به روش توصیفی - تحلیلی در مقام پاسخ‌گویی به دو پرسش اساسی است:

1. امیرالمؤمنین (علیه السلام) به منظور آموزش مستمعین، در خطب خویش چه شیوه‌هایی را به کار گرفت؟

ص: 98

---

1- . صناعات خمس عبارتند از: برهان، جدل، مغالطه، خطابه و شعر (مظفر، 1382: 2/168).

2. هریک از شیوه های مورد استفاده حضرت دارای چه راهبرد آموزشی است؟

ذکر این مطلب ضروری است که ثبت خطب امام در زمان آن حضرت و توسط افراد متعدد صورت می گرفت، اما متأسفانه این آثار هنگام ورود طغرل بیک سلجوقی به بغداد، به علت تعصب وی با به آتش کشیدن تعدادی از کتابخانه های شیعه از بین رفت (عطاردی، گردآوردندگان سخنان امام امیرالمؤمنین (ع) قبل از علامه شریف رضی، ص 7)؛ با وجود این، در منابع برجسته تاریخی به خصوص منابع متقدم بر نهج البلاغه یا معاصر آن، می توان موارد متعددی از این خطب را مورد مطالعه قرار داد، از این رو پژوهش حاضر ضمن بهره بردن از خطب نهج البلاغه، اساس کار را بر مصادر تاریخی قرار داده است.

### پیشینه

در رابطه با تاریخ آموزش و تعلیم و تربیت در اسلام، کتب متعددی به رشته تحریر درآمده، اما آن چه شایسته توجه است این که بیشتر این کتب به خصوص آن چه حاصل کار مؤلفان اهل سنت است، فاقد توجه به نقش ائمه (ع) در فرایند آموزش هستند که در نتیجه بحثی نیز در رابطه با روش های آموزشی آن بزرگواران ندارند؛ در این بین، پیرامون مسئله راهبرد آموزشی امیرالمؤمنین (ع) از رهگذر فن خطابه تحقیقی به دست نیامد؛ در واقع از یک سو آثاری در دست است که به اجمال به خطبه به عنوان یکی از روش های مورد توجه امامان شیعه (ع) در زمینه تدریس پرداخته است، مانند:

1. التریبه عند ائمه اهل البيت (ع)، از مهنا نادر عبد محسن الغرابی؛

2. المنهج التربویة عند أهل البيت (ع)، از سید شهاب الدین العذاری؛

3. سیره تربیتی پیامبر (ص) و اهل بیت (ع)، از محمد داوودی و سید علی حسینی زاده؛

4. جلد دوم تاریخ تشیع دولت ها، خاندان ها و آثار علمی و فرهنگی شیعه، اثری از احمد رضا خضری؛

اما به شیوه هایی که امام در خطب خود برای آموزش مستمعین بدان اهتمام داشت

توجهی نشده است؛ از سوی دیگر در آثاری که به تحلیل محتوای خطبه های امام پرداخته اند، بررسی سبک خطب با رویکرد تحلیل ادبی مورد توجه قرار گرفته و بسیاری از خطب با این رویکرد مورد تحقیق واقع شده اند و توجهی به شیوه های آموزشی امام که در خطب خود به آن ها اهتمام داشته، نشده است. خطبی هم چون:

خطبه شقشقیه (سبک شناسی خطبه شقشقیه، عباس عرب، مجموعه مقالات برگزیده نخستین همایش ملی نهج البلاغه و ادبیات، قم: زمستان 91)؛

خطبه متقین (بررسی سبک شناسی خطبه همام، حجت رسولی و ولی امیدی پور، شماره 17 پژوهشنامه نهج البلاغه)؛

خطبه جهاد (تحلیل گفتمان ادبی خطبه جهاد، سعیده محمودی و دیگران، شماره 16 فصلنامه پژوهشنامه نهج البلاغه).

## 1. مفاهیم

### الف) روش آموزش

#### اشاره

راه به کارگیری قواعد، شیوه ها و فنون آموزشی است که آموزگار برای رسیدن به اهداف آموزشی خود از آن ها بهره می گیرد (حسینی زاده، سیره تربیتی پیامبر (ص) و اهل بیت (ع)، ص 313). انتخاب مناسب روش آموزش باعث تسریع (حیبی، روش های تدریس پیشرفته، ص 16) و تسهیل (حیبی، همان، ص 73) در یادگیری می شود؛ این روش ها را می توان بر مبنای متغیرهای مختلف طبقه بندی کرد که دو نوع آن دارای کاربرد بیشتری هستند:

#### یک. معلم محور

روشی که در آن معلم فعال است؛ روش هایی چون سخنرانی، روخوانی و در کل انتقال مطالب به حالت یک طرفه، جزء این دسته از روش های آموزشی می باشند.

#### دو. مربی محور

روش هایی که در آن به متریان نقش بیشتری داده می شود، یا اینکه راهنمایی می شوند تا

ص: 100

خود به نتیجه گیری برسند. از این نوع روش ها می توان به حل مسئله ای، پرسش و پاسخ و مباحثه اشاره کرد (فتوحی آذر، روش ها و فنون تدریس، ص 203).

## **ب. راهبردهای یاددهی و یادگیری و معیار انتخاب**

به مجموعه فعالیت هایی گفته می شود که نقش معلم و شاگرد برای تحقق یادگیری مؤثر، در آن مشخص شده است (ملکی، مبانی برنامه ریزی درسی آموزش متوسطه، ص 104). آن چه در انتخاب این راهبردها معیار است این که یادگیری به شیوه «متربی محور» ارائه شود و متربی در روند آموزش خود مشارکت داشته باشد (شفیعی، مبانی آموزش بزرگسالان، ص 12).

راهبردهای متربی محوری زمینه پدیدآیی تفکر انتقادی و مهارت های استدلال در یادگیری را ایجاد می کند (آقازاده، راهنمای روش های نوین تدریس، ص 155)؛ در واقع، اهل بیت(ع) به آموزش یاران و شاگردان خود و هدایت ایشان به راه درست، به منظور تحقق اصول، اخلاق، احکام و مفاهیم اسلامی اهتمام داشتند. هدف ایشان آموزش مسلمانان و تربیت آن ها براساس کتاب خدا و سنت پیامبر(ص) به منظور ساختن شخصیت های ممتاز اسلامی بود که قادر به حمل پرچم هدایت و دعوت جامعه انسانی به سمت اسلام راستینی شوند که مبتلا به عوامل تخریب و تحریف شده بود (الغرابی، التریبه عند ائمه اهل البیت(علیهم السلام)، ص 10).

## **خطابه (سخنرانی)**

خطابه فنی است مشتمل بر اصول و قوانین خاص (ابوزهره، بی تا، ص 7)؛ «فنی که خطیب، توسط آن قادر می شود، مخاطب را با کلام قانع کند یا به آن چه خود می خواهد راغب سازد» (طوسی، اساس الإقتباس، ص 529) و مطلب برای مستمعینی که نمی توانند احتجاجات پیچیده ای را دریابند، یا رشته استدلالی طولانی را دنبال کنند، قابل فهم ارائه شود (ارسطو، فن خطابه، ص 27). پیش از اسلام، خطبه بیش از همه به تقاضای ارزش های جاهلی و قبیله ای اختصاص داشت و نزد عرب از جایگاه ویژه ای برخوردار بود (ابوزهره،

بی تا، ص 181) به گونه ای که آن را در مرتبه نخست علم بیان شمرده اند (همو، ص 184) و به دلیل عدم سواد عمومی و چیرگی فرهنگ شفاهی، از مهم ترین روش های برقراری ارتباط در سطح جمعی به شمار می رفت (فروخ، تاریخ الأدب العربی، ج 2، ص 73)؛ این فن با ظهور اسلام، در ساختار و درون مایه متحول گردید (التهناوی، 1996، ج 1، ص 752).

خطابه مترادف با «سخنرانی» از قدیمی ترین روش های آموزش است (فتحی آذر، روش ها و فنون تدریس، ص 207) و اولین شیوه در دسته بندی سبک های مستقیم تدریس محسوب می شود (اچسون، مدیریت، نظارت و راهنمایی تعلیماتی، ص 42). در این روش، یک نوع انتقال یادگیری و رابطه ذهنی میان معلم و شاگرد ایجاد (رحال زاده، روش شناسی در تدریس، ص 37) و مطلب با مقدمه ای مناسب و توضیحی کامل به متربیان عرضه می شود (فایضی، کار معلم و تیپ شناسی وی، ص 37). خطابه به دلیل کاربرد خاص در محافل پرجمعیت، توفیق در برانگیختن احساسات و داشتن انعطاف در شرایط مختلف زمانی و مکانی (صفوی، روش ها، فنون و الگوهای تدریس، ص 121؛ الغرابی، التریبه عند ائمه أهل البیت(ع)، ص 252) روشی مناسب در آموزش محسوب کرده و نسبت به روش های دیگر مؤثرتر دانسته اند (شعبانی، مهارت های آموزشی و پرورشی، ص 306؛ یغما، کاربرد روش ها و الگوهای تدریس، ص 13)؛ اما معلم محوری، عدم فعالیت متربی، خسته کننده بودن جلسه درس، عدم توانایی هر معلمی در ارائه سخنرانی مطلوب (خنیفر، نگاهی دوباره به روش و فنون تدریس، ص 150؛ سیلور، برنامه ریزی درسی، ص 397) و نیز فاصله گرفتن متربی از روش مباحثه که به خلاقیت ذهن او می انجامد (Sutherland. 1976:30)) از نقاط ضعف وارد شده بر این روش است؛ با این وجود، خطابه می تواند با تکیه بر تبحر خطیب، به روشی فعال و بارور در آموزش تبدیل شود؛ به این معنا که خطیب می تواند این روش را با سایر روش های تدریس، از جمله پرسش و پاسخ و مباحثه ترکیب کرده، تدریس را از حالت یک طرفه خارج و به صورت دوسویه ارائه نماید و

به این ترتیب متربی را در فهم دقیق و سریع تر مطالب یاری رساند (فتحی آذر، روش ها و فنون تدریس، ص 225)؛ ضمن این که ادغام روش سخنرانی با سایر روش های آموزشی باعث پویایی، جلب توجه و کاهش میزان خستگی مستمع می شود (فتحی آذر، همان، ص 241)؛ این همان نظری است که در خطب امیرالمؤمنین (علیه السلام) قابل اثبات است؛ در واقع تلاش آن حضرت بر این بود که مستمع را در روند آموزش شریک نماید؛ ضعفی که متخصصین آموزش امروزی بر فن خطابه وارد کرده اند، در خطب امام دیده نمی شود، چراکه ایشان مطالب خود را در ترکیب روش های متنوع آموزشی ارائه می فرمود.

## 2. کاربرد روش های آموزشی در خطبه های امیرالمؤمنین (علیه السلام)

### الف) پرسش و پاسخ

#### اشاره

تأکید بر طرح پرسش از مهم ترین راهبردهای آموزشی است که با هدف ترغیب متربی به تفکر، کنج کاوی، کاوش گری (آقازاده، راهنمای روش های نوین تدریس، ص 22) تقویت قدرت استدلال و ایجاد اعتمادبه نفس بیان می شود (شعبانی، روش تدریس پیشرفته، ص 310). وقتی متربیان به سؤال کردن تشویق شوند و به نوعی چگونگی طرح سؤال را یاد بگیرند، درک آن ها از مواد آموزشی به مراتب بیشتر خواهد شد (فتحی، روش ها و فنون تدریس، ص 255). از مزایای این شیوه، رفع ابهام متربی، تکمیل معلومات ناقص قبلی، تصحیح آموزه های اشتباه و تشویق او جهت کسب اطلاعات بیشتر است؛ ضمن این که طی فرایند پرسش و پاسخ، از پاسخ هایی که به سؤالات سایرین داده می شود نیز استفاده می کند و بر دامنه اطلاعات خود می افزاید (صفوی، کلیات روش ها و فنون تدریس، ص 271). از این شیوه در سیره معصومان برای آموزش احکام و معارف دینی، بسیار استفاده می شد (داوودی و حسینی زاده، سیره تربیتی پیامبر (ص) و اهل بیت (ع)، ص 343).

آن چه سخنرانی را در زمره روش های خطی قرار می دهد، آن است که این روش، جنبه مباحثه ندارد (صفوی، روش ها، فنون و الگوهای تدریس، ص 119) و این برخلاف خطب



موجود از امام است که با اعتقاد بر این مسئله که «هرکس پرسش کند، آگاه می شود» (آمدی، غرر الحکم و درر الکلم، ص 575) و «هرکس پرسش کند، بهره مند می گردد» (آمدی، همان، ص 577) متر بیان خود را به طرح سؤال ترغیب می فرمود؛ چه از نشانه های سیر ارتجاعی امت اسلام را، عدم پرسش درباره نادانسته ها می دانست (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 32). روش امام (ع) در این زمینه را می توان به چند مورد تفکیک کرد:

### یک. ترغیب متربی به طرح پرسش

ترغیب برای طرح سؤال، می تواند متر بیان را در امر یادگیری فعال کند (فتحی آذر، روش ها و فنون تدریس، ص 241). در روش سخنرانی اگر سخنران، متر بیان را برای طرح مسئله و سؤال تشویق کند، روش قدم به قدم سخنرانی - مباحثه شکل می گیرد که کارایی و اثربخشی این روش را به مراتب بیشتر از قبل می کند و آن را از حالت خطی به روشی دوسویه تبدیل می نماید (فتحی آذر، روش ها و فنون تدریس، ص 227). در این شیوه، فعالیت اصلی به عهده شاگرد بود و می بایست با طرح پرسش های لازم و مناسب در محضر امام (علیه السلام) پاسخ لازم را از آن حضرت دریافت می کرد که این نوع آموزش، متربی محور است (داوودی و حسینی زاده، سیره تربیتی پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) و اهل بیت (علیهم السلام)، ص 335) در همین رابطه جمله مشهور امیرالمؤمنین (علیه السلام) قابل استناد است که فرمود: «سلونی قبل أن تفقدونی؛ از من پرسید، پیش از آن که مرا از دست دهید» (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 93)؛ جمله ای که به طرق مختلف، ادبیات متنوع و در خطبی با موضوعات متفاوت گزارش شده است: «از من پرسید؛ پس به خدا سوگند نمی پرسید از چیزی مگر آن که شما را از آن آگاه می کنم...» (کوفی حبری، تفسیر الحبری، ص 157)؛ «سؤال نمایید از من از مسائل مشکله و مطالب معضله پیش از آن که نیابید مرا...» (یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 193؛ صفار، بصائر الدرجات، ص 298)؛ «از من پرسید؛ چه در سینه من جمیع علوم نهفته است...» (مفید، الاختصاص، ص 235؛ صدوق، الأمالی، ص 341)؛ «میراث علم انبیا نزد

من حاضر است پس از من پرسید» (ابن حیون، شرح الأخبار، ج 1، ص 370)؛ «سؤال های خود را برای دریافت جواب از من پرسید» (مسعودی، اثبات الوصیه، ص 154). طبق نقلی امام در یک خطبه 5 (مفید، الاختصاص، ص 235-237) و به نقلی 4 مرتبه (صدوق، الأمالی، ص 342-343) و به نقلی 3 مرتبه (راوندی، الخرائج و الجرائح، ج 3، ص 1133) بر این جمله تأکید فرمود که «سلونی قبل أن تفقدونی» و در هر بار یک مرتبه برخاست و سؤالات خود را مطرح کرد که امام پاسخ می فرمود؛ پاسخ هایی که رضایت متربیان را در پی داشت (مفید، الاختصاص، ص 235-237؛ صدوق، الأمالی، ص 343)؛ این امر نشان از تلاش امام بر دوسویه کردن فضای بحث در جلسات خطابه آن حضرت دارد. منابع دیگری نیز این کلام امام را با ادبیات متفاوت ضبط نموده اند (مفید، الجمل، ص 420؛ ابن بطریق، عمده، ص 264؛ حلبی، تقریب المعارف، ص 359). نکته اینجاست که تشویق امام مبنی بر پرسش از جانب متربیان سبب جسارت ایشان در طرح سؤال می شد (کوفی حبری، تفسیر الحبری، ص 540؛ صدوق، الأمالی، ص 342)؛ به گونه ای که به نقل ثقفی پس از این سخن امام، 4 مستمع به ترتیب، به ذکر پرسش های متعدد پرداخته و امام در کمال صبوری پاسخ فرمود (ثقفی، الغارات، ج 1، ص 12-13).

### دو. مهیا بودن فضای پرسش و پاسخ

یکی از روش های آموزشی مورد استفاده اهل بیت (ع)، روش پرسش و پاسخ در قالب مباحثه است که به منظور تصحیح آراء، روشن شدن حجت ها و دلایل، اثبات حق، دفع شبهه، رفع فساد از گفتار و اندیشه و با هدف نهایی رسیدن به حقیقت، مورد استفاده قرار می گرفت (الغرابی، التریبه عند اهل البیت (علیهم السلام)، ص 257). براساس نقل مصادر، خطب امام حالت یک طرفه نداشته و هرگاه در ذهن مستمع پرسشی ایجاد می شد، هر چند در میان خطبه بود، می توانست آن را مطرح کرده و جواب دریافت کند (داوودی و حسینی زاده، سیره تربیتی پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) و اهل بیت (علیهم السلام)، ص 318) که در این رابطه پرسش موسوم به «مسئله

منبریه» قابل ذکر است (ابن جوزی، تذکره الخواص، ص 115)؛ در واقع، امام حتی در خطبه نیز اولویت را به پرسش می داد که این امر نشان می دهد هدف آن حضرت، اعتلای بیش و آموزش عموم مردم بوده است: «چندی پس از ورود به بصره، امیرالمؤمنین خطبه خواند، پس مردی برخاست و از ایشان خواست تا اهل جماعت، اهل تفرقه، اهل بدعت و اهل سنت را به او بشناساند»؛ پس از پاسخ به سؤالات این متربی، امام به پاسخ های متربیان دیگری نیز پاسخ فرمود (طبرسی، الاحتجاج، ج 1، ص 168)؛ «در حالی که امام مشغول ایراد خطبه بود، مردی از ایشان خواست تا دنیا را برای وی توصیف کند. پس امام (علیه السلام) پاسخ داد:...» (عاصمی، العسل المصفی، ج 1، ص 220). «از امام بر منبر کوفه در مورد آیه (مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ) پرسیده شد...» (ابن مردویه، مناقب علی بن ابی طالب (علیه السلام)، ص 299)؛ «امام (علیه السلام) در خطبه ای در مورد حضرت یونس (ع) فرمود: اگر از مقربین به خدا نبود، در شکم نهنگ تا روز رستاخیز می ماند، پس شخصی برخاست و از امام [سؤال] پرسید... پس حضرت بدو جواب داد...» (کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ص 265)؛ «مردی [در میان خطبه] برخاست و به حضرت گفت: پروردگاران را برای ما توصیف کن تا محبت و معرفت ما به حضرتش بیشتر گردد، پس جواب داد...» (عیاشی، تفسیر العیاشی، ج 1، ص 163)؛ «امیرالمؤمنین بر منبر کوفه در حال خطبه خواندن بود که مردی بنام ... برخاست و از حضرت پرسید: آیا پروردگارت را دیدی؟ پس پاسخ داد...» (کلینی، الکافی، ج 1، ص 138)؛ «در حالی که همه گردآمده بودیم امیرالمؤمنین برای ما خطبه می خواند، ابن الکواء از امام در مورد ویژگی های اسلام و ایمان و کفر و نفاق پرسید، پس حضرت جواب داد...» (کلینی، الکافی، ج 2، ص 49)؛ «... شخصی [در میان خطبه] به امیرالمؤمنین (علیه السلام) گفت: در مورد ائمه کفر و رهبران باطل ما را آگاه ساختی، پس در مورد ائمه حق و سنت و راستی پس از خود ما را نیز آگاه کن، پس گفت...» (خزاز، کفایه الأثر، ص 217)؛ در خطبه ای امام به طور مکرر در زمینه های متنوع مورد پرسش واقع شد،

به گونه ای که یک متربی 19 سؤال از آن حضرت پرسید و پاسخ دریافت کرد (تقفی، الغارات، ج 1، ص 180-178)؛ صاحب کتاب فضائل امیرالمؤمنین خطبه ای را گزارش کرده که امام (علیه السلام) بر فراز منبر با 24 پرسش از سوی متربی دیگری مواجه شد که پاسخ فرمود و پس از او نیز یک متربی وارد مباحثه با آن حضرت شد (ابن عقده، فضائل امیرالمؤمنین، ص 119)؛ در واقع در خطب ثبت شده از امام، به خوبی می توان فضای مباحثه حاکم بر جلسه را درک نمود (خزاز، کفایه الأثر، ص 218-217؛ مفید، الجمل، ص 420؛ صدوق، الأمالی، ص 343-342؛ تقفی، الغارات، ص 188-184). در جریان این شیوه متربیان از یک سو مطالب علمی را می آموزند و از سوی دیگر با شرکت در بحث به پرورش قدرت فکری خود اقدام می نمایند (شریعتمداری، تعلیم و تربیت اسلامی، ص 123).

### سه. طرح پرسش های پی در پی

طرح سؤال های مکرر خطیب، سبب جلب توجه می شود، جلب همکاری مستمعین را در تحقق مطلب مورد بحث در سخنرانی، صورت خواهد داد؛ و حس کنجکاوی حضار را کاملاً بیدار می سازد (مظلومی، آموزش فن سخن گفتن، ص 25) و در این بین، هدف از پرسش های پی در پی توسط خطیب، تحریک ذهن و راهنمایی او برای رسیدن به پاسخ مورد نظر است که با تمرکز حواس و تفکر بیشتر مسئله را بررسی کند و به سطوح بالاتر یادگیری برسد (صفوی، کلیات روش ها و فنون تدریس، ص 272). این شیوه، از روش های مورد استفاده امام در خطب آن حضرت و فرایند آموزش بود، به گونه ای که گاه با پرسش هایی ذهن متربی را تحریک می کرد تا با تعمق بیشتری مسئله را بررسی نماید: «مردم، کجا می روید؟ چرا از حق منحرف می شوید؟ چون گمراهان به کجا می روید؟ چرا سرگردانید؟ در حالی که عترت پیامبر شما میان شماست». (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 87)؛ در بیان عجز انسان از درک فرشته مرگ، به منظور آگاه نمودن انسان از عجز در شناخت خدا، از همین شیوه استفاده فرمود: «آیا هنگامی که فرشته مرگ به خانه ای درآمد، از آمدن او آگاه

می شوی؟ آیا هنگامی که کسی را قبض روح می کند، او را می بینی؟ بچه را چگونه در شکم مادر می میراند؟ آیا از راه یکی از اندام های مادر وارد می شود؟ یا روح به اذن خدا به سوی او می آید؟ یا همراه کودک در شکم مادر به سر می برد؟ آن کس که آفریده، چون خود را نتواند وصف کند؛ چگونه می تواند خدای خویش را وصف نماید؟» (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 112). در پرهیز از دنیادوستی نیز از همین شیوه استفاده فرمود: «شما را چه می شود که دنیا دوستید؟ ... آیا در آثار پیشینیان و پدران در گذشته عبرت آموزی و پندی نیست، اگر اهل اندیشه اید؟ آیا نمی بینید مردگان شما باز نمی گردند و زندگان شما جاودان نمی مانند؟ آیا نمی بینید مردمان دنیا صبحگاه و شامگاه خود را در حالات مختلف به سر می برند؟» (شافعی، مطالب السنول فی مناقب آل الرسول، ج 1، ص 188)؛ این شیوه در خطب متعددی مورد استفاده قرار گرفته است: (ابن أعثم، الفتوح، ج 4، ص 257، ج 4، ص 260؛ خطبه 129؛ اسکافی، المعیار و الموازنه فی فضائل امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع)، ص 200).

#### **چهار. اصول مورد نظر امامان معصوم (علیه السلام) در استخدام روش پرسش و پاسخ**

#### **اشاره**

با تأمل در سخنان و خطابه های باقی مانده از امام علی (علیه السلام) این حقیقت روشن می شود که آن حضرت، اصولی را در استفاده از روش آموزش پرسش و پاسخ لحاظ کرده و به متریان خود نیز می آموخت. اصولی که می توان در موارد زیر تفکیک کرد:

#### **اول. داشتن حضور ذهن در پاسخ دهی**

پاسخ های امام در حین خطابه، «بی تأمل» و «در همان لحظه، جواب گفتن» صورت می گرفت (القرشی، موسوعه الإمام امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام)، ج 1، ص 130)؛ این مسئله ضمن ریشه داشتن علم امام در منبع وحی، از منظر آموزش متربی محور نیز فراهم آورنده محیط آموزشی و تسهیل کننده رشد برای متربی تلقی شده است؛ به این معنا که مریبان باید توانمند در پاسخ دادن سریع و مناسب در هر زمان به متریان باشند، به گونه ای که

آن ها به طور مداوم محدوده تعاملات متریان را با مواد آموزشی و دیگر متریان به دقت بررسی نمایند، چراکه پاسخ سریع و مناسب به یادگیری و رشد متربی کمک می کند (Schairo, 2008: 139)

### **دوم. توجه به استعداد متربی**

امام در ارائه پاسخ، مراعات ظرفیت فهم متربی را می کرد و پاسخی که خارج از توان ذهنی او بود ارائه نمی فرمود؛ به عنوان نمونه؛ وقتی در یکی از خطب خود مورد سؤال مردی واقع شد که از قدر می پرسید «أخبرنا عن القدر»، فرمود: «دریای ژرف است، بدان نزدیک نشو» چون متربی دوباره از ایشان درخواست کرد فرمود «خانه ای تاریک است، پس وارد آن نشو» و در برابر اصرار متربی در مرتبه سوم فرمود «راز خداست، در مورد آن کنج کاوی نکن» و در مرتبه چهارم چون متربی مجاب نشد فرمود «قدر الهی، نه تحت جبر محض است و نه اختیار محض، بلکه آمیخته ای از دو وضعیت است» (شافعی، مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول، ص 113).

در نمونه ای دیگر نیز امام در ضمن خطبه خود با پرسش های مکرر یک متربی مواجه شد که از «کیمیا» می پرسید. آن حضرت به چند سؤال در این زمینه پاسخ فرمود، اما سرانجام در پاسخ به خواست او که اظهار داشت «بیشتر به ما بیاموز» فرمود: «بیش از این پاسخی ندارد، و آن چه حکمای نخست بیش از این بر آن افزوده اند، مردم را بدان به بازی گرفتند» (ابن شهر آشوب، المناقب آل ابی طالب، ج 2، ص 52).

### **سوم. اصلاح اشتباهات**

گاه در جریان پرسش و پاسخ، اشتباهات متریان اصلاح می شد. در ادامه روایت مذکور آمده است که وقتی امام قدر را به امر بین الامرین تعبیر فرمود، متربی، کلام آن حضرت را مغایر با نظر یکی از حاضران در مجلس دانست که قدر را به استطاعت تعبیر کرده بود؛ «پس علی (علیه السلام) گفت: او را نزد من بیاورید، پس او را پیش آوردند، امام چون او را دید گفت: تو استطاعت را با یاری خدا به دست آورده ای یا بدون یاری خدا؟ در صورتی که

باید بر حذر باشی که هر یک از دو جواب را بپذیری مرتد می شوی! پس آن شخص از امام پرسید: نظر درست چیست؟ فرمود: بگو توانایی بر انجام کارهای خویش را از خدایی که اگر بخواهد توانایی بر افعال را به من عطا می کند، دارا هستم» (شافعی، مطالب السنول فی مناقب آل الرسول، ص 113).

در نمونه ای دیگر، امام با استناد به آیات قرآن، یک متربی را که در رابطه با مصادیق «روح» دچار اشتباه شده بود آگاه فرمود: «مردی از امام در مورد روح پرسید و گفت: آیا روح همان جبرئیل نیست؟ و امام پاسخ داد:

جبرئیل از ملائکه می باشد و روح غیر از جبرئیل است. مرد هم چنان در تردید بود و توضیح امام بر او گران آمد، پس گفت: مسئله بزرگی را بیان نمودی، چه هیچ کس از مردم گمان نمی کند روح چیزی جز جبرئیل است، امام جواب داد: تو مردی گمراه هستی که از طرف گمراهان سخن می گویی. خدا به پیامبرش می گوید: (آتَى أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ) (نحل/1)؛ (يُنزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ) (نحل/2) پس روح غیر از ملائکه است، و گفت: (لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ) (قدر/3)؛ (تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ) (قدر/4) و گفت (يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا) (نبا/38) (تقفی، الغارات، ج 1، ص 185-184).

#### چهارم. اخلاق پرشی و پاسخ

نکته مهم برخورد توأم با احترام و صمیمیت امام با فرد سؤال کننده بود. عباراتی هم چون «یا آخا کلب» (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 128؛ قندوزی، ج 1، ص 206)؛ «یا آخا بنی أسد» (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 162)؛ «یا آخا بکر» (طبرسی، الاحتجاج، ج 1، ص 169) در پاسخ به سؤال کنندگان گویای آن است که امام در گام نخست به متربی خود اخلاق می آموخت.

#### پنجم. آموزش آداب طرح سؤال

امام(علیه السلام) در میان مباحث خطب خود، به متربی آداب پرسش را نیز می آموخت؛ به عنوان

نمونه در برابر مستمعی که به طرح سؤال های پی در پی پرداخته بود فرمود: «برای فهمیدن پرس، نه برای غرض ورزی» (ثقفی، الغارات، ج 1، ص 104؛ صدوق، صفات الشیعه، ج 1، ص 209)؛ و یا «چون پرسش گری در مقام پرسش برآید، قبل از آن باید نیک در سؤال خود بنگرد، و چون از کسی سؤالی پرسیده شود، پاسخ گو باید با تأمل و استواری پاسخ دهد» (ثقفی، الغارات، ج 1، ص 8)؛ «از مسئله ای پرس که در دنیا و آخرت به تو سود برساند» (مفید، الجمل، ص 420)؛ «ای سؤال کننده! پیرامون آن چه می پرسی تعقل کن» (عاصمی، العسل المصفی، ج 1، ص 169)؛ «از حقوق دانشمند این است که پرسش خود را از او زیاد نکنی و چون خسته شد دامن گیرش نباشی» (کلینی، الکافی، ج 1، ص 37).

## ب) پرورش تفکر و عقل گرایی

### اشاره

پرورش تفکر، به عنوان رویکردی جدید در فرایند تدریس - یادگیری دانسته می شود و این که محصول نهایی تعلیم و تربیت باید «ذهن کاوشگر» (شعبانی، روش تدریس پیشرفته، ص 11) و پرورش دانش آموزان «فکور» باشد (آقازاده، راهنمای روش های نوین تدریس، ص 40)؛ باید گفت در حالی این رویکرد به عنوان رویکردی جدید شناخته می شود که امامان شیعه به ایجاد زمینه تفکر تعقلی و استدلالی در میان شیعیان خود علاقه فراوانی داشته اند (مدرسی طباطبایی، 1368، ص 30)؛ در واقع، پرورش نیروی تفکر و قدرت عقلانی از مهم ترین هدف های نظام تربیتی اسلام است (شریعتمداری، تعلیم و تربیت اسلامی، ص 165) و مقصد آن است که تربیت شدگان این نظام اهل تفکر صحیح باشند (دلشاد تهرانی، سیری در تربیت اسلامی، ص 200) چراکه مهم ترین هدف نزول وحی الهی تربیت انسان است و تربیت انسان نیز جز از راه تفکر میسر نیست و انسان را جز قلمرو فکر و اندیشه راهی برای تکامل وجود ندارد (جوادی آملی، تفسیر موضوعی قرآن، ج 4، ص 95). بر پایه اصل تعقل، شیوه های آموزشی و تربیتی نیز باید به گونه ای باشد که تلاش و پویش فکری انسان را به درستی تنظیم کند، تا هدایت وی به سمت حقیقت هستی



میسر شود (باقری، نگاهی دوباره به تربیت اسلامی، ص 202).

با توجه به آن چه ذکر شد، متریبان امیرالمؤمنین (ع) نیز از سوی آن حضرت به تفقه، تدبر و تفکر فراخوانده می شدند (کلینی، الکافی، ج 1، ص 36). امام ضمن تأکید بر لزوم بهره گیری از خرد (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 120) فقدان صاحبان تفکر را نخستین نقص جامعه بیان می کند (یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 106) چراکه تفکر را مبنای بصیرت می داند (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 153 و 103)؛ و اهل بصیرت را ره یافتگان به اسرار می شناسد (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 108)؛ این تفکر، ابزار اندیشه به منظور فهم قوانین زندگی، علل هستی و سنت های خدا در خلقتش است و همان چیزی است که علم جدید آن را آموزش حقیقی دانسته است (نقیب زاده، درآمدی به فلسفه آموزش و پرورش، ص 12).

تأمل کننده در ابعاد و جهات مختلف خطب امام (علیه السلام) به خوبی تلاش آن حضرت را در تربیت عقلی، استدلالی و تفکر علمی مستمعین ملاحظه می کند؛ تفکر علمی منظم یعنی استدلال عقلی که از طریق مشاهده، ملاحظه، تحلیل، ترکیب، استنتاج و درنهایت صدور حکم حاصل می شود (محمود، برنامه درسی، ص 82). شیوه امام را در این زمینه می توان در دو مرحله تفکیک نمود:

### **اول. تشویق و ترغیب متریبان جهت بهره گیری دقیق تر از حواس بشری به منظور وصول به علم و شناخت**

در همین راستا بود که از متریبان می خواست در حواس انسان دقت کنند: «خداوند شما را گوش عطا کرد، تا آن چه را که درخور شنیدن و نگه داشتن است بشنوید و نگه دارید. و چشم داد تا ظلمت نابینایی را فروغ بینایی بخشد. و اندام هایی بخشید که خود اجزایی دربردارند و هریک از اندام ها را در جای مناسب خود قرار داد...» (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 83).

### **دوم. استدلال از طریق مشاهده و تجربه و به کارگیری تفکر منطقی (استنتاج)**

ص: 112

انسان متفکر از مرحله نظر در کائنات از طریق چشم سر به مرتبه نظر به آفریننده آن ها از طریق چشم اندیشه نائل می شود و این همان مطلبی است که در قرآن نیز بر آن تأکید شده و خردمندان به تفکر و تدبر درباره آفرینش فراخوانده شده اند (آل عمران/191-190). از نظر امیرالمؤمنین (علیه السلام) نیز به واسطه نشانه هایی که خالق برای شناساندن خود به مخلوق عرضه نموده است، می توان به وجود او پی برد و در خطب خود بر این مسئله تأکید می فرمود: «...مخلوقات خدا دال بر وجود خدا است» (کلینی، الکافی، ج 1، ص 139)؛ «مخلوقات با نشانه های خود بر وجود خدا دلالت می کنند» (کلینی، الکافی، ج 1، ص 141؛ صدوق، التوحید، ص 32-31)؛ «آیات و نشانه هایش دلیل وجود اوست» (طبرسی، الاحتجاج، ج 1، ص 201)؛ «خدا را به مصنوعاتش توان شناخت، با اندیشه، دلیل و برهانش ثابت گردد و با نشانه ها و علائم خود بر خلقش حجت آورده است» (ابن شعبه، تحف العقول عن آل الرسول، ص 62)؛ «با زبان هستی از آفرینندگی خود سخن گویند...» (ابن شعبه، همان، ص 65)؛ سخنان امام به خوبی بازگوی استفاده از عقل و بازیابی فرایندهای ذهنی برای شناسایی قدرت و عظمت خالق و ایمان به یگانگی اوست.

امام به منظور شناساندن خالق یکتا برای مستمعینی که اکثر ایشان عوام بودند، از آن ها می خواست به آفرینش موجودات دقت کنند «پس به خورشید و ماه و گیاهان و درختان و سنگ و آمدوشد شب و روز و جوشیدن این دریاها و رودها و فراوانی کوه ها و ارتفاع قله ها و تفاوت زبان ها و گویش ها بنگر، پس وای بر کسی که منکر خدا شود یا با او به ستیز برخیزد...» (طبرسی، الاحتجاج، ج 1، ص 205) تا از طریق شگفتی هایی که در خلقت آن ها وجود دارد، به شناخت خدا نائل شوند؛ بیان شگفتی های مخلوقاتی هم چون خفاش (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 155)؛ طاووس (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 163) و مورچه (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 165)؛ شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 182) می توانست بهترین راه جهت بیدارکردن اندیشه خفته بسیاری از آنانی شود که

برای یافتن خدا در جست و جوی نشانه بودند؛ ژرف نگری در کلام امام گویای این حقیقت است که آن حضرت از مستمعین خود می خواست براساس شناخت عقلی بین اسباب و مسببات، وجود مدبر عالم را نتیجه گیری کنند. درواقع، اسلوب تفکر از منظر آن حضرت بر پایه مشاهدات، جمع ادله، نتیجه گیری و کاربردی کردن نتیجه بحث است.

### 3. سازمان دهی مطالب

#### اشاره

راهبرد سازمان دهی به منظور دست یابی به دو هدف اساسی انجام می گیرد: انتخاب و انتقال اطلاعات به حافظه بلندمدت و ارتباط دادن اطلاعات انتخاب شده با اطلاعات پیشین در حافظه. این فرایند رمزگذاری، «ایجاد ارتباطات درونی» نامیده شده است که فرایند آموزش را تسهیل می کند (آقازاده، راهنمای روش های نوین تدریس، ص 136). بر جای نهادن آثار آموزشی مثل سهولت در یادگیری و حفظ؛ عدم مشقت متربی و فرمول بندی ذهن او بر نظم منطقی (حسینی زاده، سیره تربیتی پیامبر(ص) و اهل بیت(ع)، ص 147) از مزایای این شیوه است و آن را بهترین و کامل ترین نوع راهبرد یادگیری دانسته اند (سیف، روان شناسی پرورشی، ص 292). این شیوه علاوه بر تقویت حافظه کوتاه مدت، به یادگیرنده کمک می کند تا اطلاعات جدید را به طریقی به حافظه بلندمدت بسپارد که به راحتی قابل بازیابی باشد (سیف، همان، ص 292). با تأملی در خطب امام به این حقیقت می توان رسید که ایشان سخنان خود را به گونه ای ایراد می فرمود که متربی می توانست مطالب را به حافظه بسپارد، به گونه ای که به نقل مسعودی، مردم بالغ بر 480 خطبه از آن حضرت حفظ کرده بودند (مسعودی، مروج الذهب، ج 2، ص 419). شیوه امام را در این زمینه می توان به طرق زیر ارائه کرد:

#### الف) روش شماره گذاری

زمانی که رئوس مطالب در شکلی سازمان یافته و با حروف الفبایی یا شماره گذاری مشخص شوند فراگیران برای یادداشت برداری یا به خاطر سپردن آن ترغیب می شوند (فتیحی،

روش‌ها و فنون تدریس، ص 238)؛ بدین معنا که سازماندهی نصوص آموزشی و تقسیم آن‌ها به اقلام عددی و الفبایی تأثیر بزرگی بر فهم دانشجو و حفظ آن نصوص توسط فراگیر دارد. در واقع، ساده‌ترین شکل سازمان‌دهی این است که اطلاعات را در دست‌هایی قرار دهیم تا آن‌ها را آسان‌تر یاد بگیریم و راحت‌تر به یاد آوریم. گنجایش حافظه کوتاه مدت یا حافظه فعال محدود است و بنابراین نمی‌توانیم در یک زمان بر تعداد زیادی ماده یادگیری تمرکز کنیم. وقتی که ماده‌های متعدد یادگیری را دسته‌بندی می‌کنیم از بار حافظه فعال خود می‌کاهیم و قدرت تمرکزمان را بیشتر می‌کنیم. همین امر علت اصلی تسهیل یادگیری از راه دسته‌بندی اطلاعات است (سیف، روان‌شناسی پرورشی، ص 304). این مسئله را می‌توانیم در حدیثی که از رسول خدا(ص) نقل شده است بهتر درک کنیم. در این گزارش به نقل از جابر بن عبدالله انصاری آمده است که او از رسول خدا(ص) می‌خواهد مطلب را به نوعی برای وی بازگو فرمایند که در حافظه وی ثبت شود و رسول خدا از شیوه تقسیم‌بندی استفاده فرمود «جَاءَ أَبُو أَيُّوبَ الْأَنْصَارِيُّ - وَاسْمُهُ خَالِدُ بْنُ زَيْدٍ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ (ص) فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَوْصِنِي بِأَقْلَلٍ لَعَلِّي أَنْ أَحْفَظَ. قَالَ: أَوْصِيكَ بِخَمْسٍ: بِالْيَأْسِ عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ فَإِنَّهُ الْغِنَى، وَإِيَّاكَ وَالطَّمَعِ فَإِنَّهُ الْفَقْرُ الْحَاضِرُ، وَصَلِّ صَلَاةَ مُودَعٍ، وَإِيَّاكَ وَمَا تَعْتَذِرُ مِنْهُ، وَأَحَبُّ لِأَخِيكَ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ؛ أَبُو أَيُّوبَ انصاری خدمت رسول خدا(ص) آمد، عرض کرد: یا رسول الله! درود بر شما! مرا پند دهید! و کمتر بفرمایید شاید به خاطر بسپارم! پیامبر فرمود: تو را به پنج چیز سفارش می‌کنم: به ناامیدی از آن چه در دست مردم است که این خود توانگری است! و زنهار را از طمع که آن تنگدستی حاضر است و هر نمازی را نماز وداع بخوان! و دوری کن از کاری که به دنبالش عذرخواهی کنی! و بر برادرت بپسند آن چه را که بر خود می‌پسندی (طوسی، اساس الإقتباس، ص 508).

امام علی(علیه السلام) نیز از این روش به منظور آموزش متربیان خود استفاده و مطالب موردنظر را در دسته‌های 3، 4، 5 و یا بیشتر تنظیم و ارائه می‌کردند که نمونه‌های متعددی از این شیوه

در خطب آن حضرت گزارش شده است: «شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 32؛ شافعی، مطالب السئول فی مناقب آل الرسول، ص 129؛ طبرسی، الاحتجاج، ج 1، ص 264؛ مفید، الاختصاص، ص 237؛ صدوق، الأمالی، ص 344؛ فتال نیشابوری، روضه الواعظین، ج 2، ص 386؛ الکلبینی، الکافی، ج 1، ص 10 ح 37؛ اربلی، کشف الغمه فی معرفه الائمه، ج 1، ص 370 و 535؛ طوسی، اساس الإقتباس، ص 146؛ ابن شعبه، تحف العقول عن آل الرسول، ص 88؛ آبی، 1424، ج 1، ص 190 و 200).

شماره گذاری

مؤلفه

منبع:

ج اص

«یهلک فی ثلاثه، و ینجو فی ثلاثه؛ سه کس در مورد (خصوص) من

هلاک می شوند و سه کس نجات می یابند...»

ثقفی،

الغارات، ج 2، ص 589

«إِنَّ أَخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ اتِّبَاعُ الْهَوَىٰ وَ

طُولُ الْأَمَلِ»؛ ترسناک ترین چیزی که از آن بر شما می ترسم، دو خصلت است؛ پیروی

از هوای نفس و آرزوهای طولانی.»

منقری،

وقعه صفین، ص 3؛ عاصمی، العسل المصنفی، ج 1، ص 197؛ بلاذری، أنساب الاشراف، ج 2، ص 115

«أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ فِي الْإِنْسَانِ عَشْرَ خِصَالٍ

يُظْهِرُهَا لِسَانُهُ؛ ای مردم در انسان ده خصلت موجود می باشد که بر زبان او

آشکار می شود....»

ابن شعبه،

تحف العقول عن آل الرسول، ص 94

«خداوند به ما اهل البیت ده خصلت مرحمت فرموده که برای هیچ کس جز

ما نیست...»

کوفی،

بی تا، ص 178

ص: 116

اشاره

یکی از راهبرهای مؤثر جهت یادگیری، استفاده از «یادگیری جفت های متداعی» است (آفازداه، راهنمای روش های نوین تدریس، ص 132) که تضاد و تعریف را نیز می توان در این راهبرد، ارائه کرد. این دو، از

روش های مؤثر در آموزش هستند که میزان ماندگاری مطلب را در ذهن فراگیر بالا می برد و در واقع ارتباطی منطقی بین دو جزء ایجاد می کند. وقتی ما یکی را شناخته یا تصور کنیم، به راحتی می توانیم دومی را شناسایی نماییم. «تضاد» که به معنای ضد هم بودن است و «تعریف» نیز در اصطلاح امری است که موجب روشن شدن مطلب می شود و یکی از راه های آن توسط کلام صورت می گیرد (ابن سینا، منطق المشرقیین، ص 29). استفاده از این دو روش به آفرینش جفت های متداعی می انجامد که یادآوری یکی، سبب به یادآوردن دیگری می شود و مطلب را در حافظه بلندمدت نهادینه می نماید. نمونه های متعددی از این اسلوب را در سیره امامان معصوم (علیهم السلام) داریم:

تضاد

مؤلفه

منبع:

ج/ص

«بدانید که تقوا حصار و بارویی بلند و غیرقابل تسلط است و بی تقوایی

حصار و بارویی پست است.».

ابن صباغ،

1422، ج 2، ص 771

«اینها الناس، من جاد ساد، و من بخل ذل»؛ ای مردم! بخشنده عالی مقام

شد و بنخیل حقیر گشت.».

اربلی،

کشف الغمه فی معرفه الائمه، ج 1، ص 573؛ ابن صباغ، 1422، ج 2، ص 770

«وَإِنَّ أَنْصَحَكُمْ لِنَفْسِهِ أَطُوعُكُمْ لِرَبِّهِ وَ

أَغَشَّكُمْ لِنَفْسِهِ أَعْصَاكُمْ لِرَبِّهِ؛ به درستی که ناصح ترین شما به

نفسش، مطیع ترین شما به پروردگارش است و خائن ترین شما به نفسش، عاصی ترین شما

نسبت به پروردگارش است...».

کلینی،

الکافی، ج 1، ص 45

ص: 117



نکته مهم آن است که امام علی (علیه السلام) به منظور آگاهی بخشی به فراگیران خود، به طور شاخص در دو عرصه، از جفت های متضاد بیشترین استفاده را می کرد:

## یک. معرفی دنیا و آخرت

«به درستی که دنیا روی بازگردانده و وداع خویش را اعلام داشته است و آخرت روی آور شده و طلایه آن آشکار شده است... هرکس پیش از رسیدن اجلش در همان دوران آرزوها به عمل پردازد، اعمالش به او سود می بخشد و فرارسیدن مرگش به او زیانی نمی رساند و کسی که در ایام آرزوها پیش از رسیدن مرگ در عمل کوتاهی کند، گرفتار خسران شده و فرارسیدن مرگش برای او زیان خواهد داشت» (مسعودی، مروج الذهب، ص 434؛ بلاذری، أنساب الاشراف، ج 2، ص 115؛ مفید، الارشاد، ج 1، ص 235؛ عاصمی، العسل المصفی، ج 1، ص 197).

«همانا امروز روز عمل است و نه حساب و فردا روز حساب است و نه عمل» (مفید، الارشاد، ج 1، ص 236؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج 42، ص 494؛ تلمسانی، بی تا، ص 79؛ کلینی، الکافی، ج 8، ص 58).

«ای مردم دنیا خانه ای فانی و آخرت خانه ای جاودان است؛ اینک از این خانه که گذرگاه شماست برای خانه همیشگی خود توشه بگیرید... در دنیا زندگی می کنید، اما برای آخرت آفریده شده اید» (صدوق، الأمالی، ص 110؛ فتال، روضه الواعظین، ج 2، ص 405).

## دو. تفاوت های خالق و مخلوق

«از مواردی که مایه تمایز بین خالق و مخلوق، نامحدود و محدود، پروردگار و پروریده

ص: 118

است، اوست خدای یکتای بی انباز، خالق که نیازی به حرکت ندارد، بینایی که چشمی ندارد، شنوایی که نیاز به گوش ندارد...» (کلینی، الکافی، ج 1، ص 140؛ ابن شعبه، تحف العقول عن آل الرسول، ص 65-64).

«و اما خدا شنوایی است بدون گوش، و بینایی است بدون چشم و نیرومندی است بی نیاز از قوت آفریدگانش، چشم مردمان او را نمی بیند و گوش مردمان، بر شنیده هایش احاطه ندارد» (کلینی، الکافی، ج 8، ص 31).

نمونه های متعددی از این شیوه در خطب امام موجود است (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 23؛ خطبه 27؛ خطبه 35؛ خطبه 42؛ خطبه 86؛ خطبه 103؛ خطبه 103؛ خطبه 105؛ خطبه 110؛ خطبه 114؛ خطبه 141؛ خطبه 126).

تعریف

مؤلفه

منبع:

ج/ص

«فَإِنَّ مَعْصِيَةَ النَّاصِحِ الشَّفِيقِ الْمُجْرَبِ تُورِثُ

الْحَسْرَةَ، وَتَعْقُبُ النَّدَمَ؛ نافرمانی نصیحت گر دلسوز دانای باتجربه،

حسرت و پشیمانی به بار می آورد».

بلاذری،

أنساب الاشراف، ج 2، ص 366

«فَإِنَّ مَعْصِيَةَ النَّاصِحِ الشَّفِيقِ الْمُجْرَبِ تُورِثُ

الْحَسْرَةَ، وَتَعْقُبُ النَّدَمَ؛ نافرمانی نصیحت گر دلسوز دانای باتجربه،

حسرت و پشیمانی به بار می آورد».

بلاذری،

أنساب الاشراف، ج 2، ص 366

«أَنَّ فِي الْفِرَارِ سَخَطًا عَلَيْهِ، وَالدَّلَّ الْإِلَازِمَ لِأَهْلِهِ، وَالْعَارَ

الْبَاقِي»؛ فرار از جبهه، خشم خدا است و خواری حتمی برای فراری را در پی دارد».

اسکافی،

المعیار و الموازنه فی فضائل امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع)، ص 150؛ ابن اَعمش،

الفتوح، ج 4، ص 236

«إِنَّ أَفْضَلَ الْفِعَالِ صِيَانَهُ الْعَرِضِ بِالْمَالِ؛

همانا برترین کارها، پاسداری از آبرو به وسیله دارایی است.»

کلینی،

الکافی، ج 4، ص 49

ص: 119

«انّ الراسخون في العلم هم الذين أغنيهم الله عن الافتحام على

السدود المضروبه دون الغيوب إقرار بجهل ما جهلوا تفسيره من الغيب المحجوب؛ راسخون

در علم، کسانی هستند که خداوند ایشان را از تلاش برای رخنه در علمی که مربوط به

غیب نیست، بی نیاز ساخت تا بدین وسیله بر ناآگاهی خویش از تفسیر غیبی که خدا آن

را از ایشان پوشیده داشت، واقف شوند».

عیاشی،

تفسیر العیاشی، ج 1، ص 163

«أَلَا إِنَّ أَبْغَضَ عِبْدِ خَلْقِهِ اللَّهُ لَعَبْدٌ

وَكَلَّهُ إِلَى نَفْسِهِ، وَرَجُلٌ قَمَشَ فِي أَشْبَاهِ النَّاسِ عِلْمًا

فَسَمَّاهُ النَّاسُ عَالِمًا؛ آگاه باشید که نفرت بارترین بنده نزد خدا کسی است

که خدا او را به حال خود رها ساخت و مردی که در بین مردم نمایان علمی را گرد

آورد، پس مردم او را عالم نامیدند».

طبری،

المسترشد فی إمامه علی بن أبی طالب (ع)، ص 405

«و بدانید جایگاه صبر نسبت به ایمان: همانند منزلت سر نسبت به

بدن است».

یعقوبی،

تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 124

«الإيمان إقرارٌ باللسانِ و معرفةٌ بالقلبِ

و عملاً بالأركان؛ ایمان اقرار به زبان، معرفت با قلب و عمل به وسیله

ارکان است».

صدوق،

الأمالی، ص 268

«الإیمانُ إقرارٌ باللسانِ و معرفةٌ بالقلبِ

و عملاً بالأزکان؛ ایمان اقرار به زبان، معرفت با قلب و عمل به وسیله

ارکان است».

صدوق،

الأمالی، ص 268

### سه. تصویرسازی ذهنی

تصویرسازی ذهنی یعنی برقراری ارتباط معنادار بین مطالب از طریق ایجاد یک رابطه ذهنی بین آن‌ها (سیف، روان‌شناسی پرورشی، ص 288)؛ تدبیری آموزشی که یادگیری متربی را بهبود می‌بخشد، چراکه گنجایش اطلاعات تصویری ذهن بیش از گنجایش مواد کلامی است (سیف، همان، ص 289). در این بین، تجسم خلاق یعنی توانایی آفریدن آرمان

ص: 120

یا تصویری در ذهن. به عبارت دیگر، تجسم یعنی بازبینی تصاویری که قبلاً دیده ایم، اما تجسم خلاق یعنی دیدن چیزهایی که تاکنون ندیده ایم (گواپن، تجسم خلاق، ص 17)؛ شیوه ای که به خوبی سبب ثبت اطلاعات در ذهن متربی می شود، چراکه آموختن و به کار بردن تجسم خلاق می تواند به فرایند رشدی ژرف و پرمعنا بدل شده و بخش مکمل روند اندیشه متربی گردد (گواپن، همان، ص 24). قوت شیوه تجسم ذهنی در این است که امکان بازیابی تصاویر مقدور است و مانع فراموشی می شود (فتحی آذر، روش ها و فنون تدریس، ص 212).

با تأملی در خطب امام (علیه السلام) می توان گفت که بسیاری از آن ها دارای زبان تصویری است تا با استفاده از قدرت ذهن و خیال مستمع حقایقی هم چون لحظات مرگ، قیامت یا درون قبر را که هرگز به چشم ندیده بود برای وی عینیت سازی نماید و به این طریق، او را نسبت به عاقبت امر آگاه ساخته و به علم و معرفت رهنمون شود؛ این تصویرسازی سبب ملموس شدن مسئله می شد و عدم فراموشی و انتقال آن به حافظه بلندمدت را ره آورد داشت؛ به عنوان نمونه آن حضرت لحظات مرگ را چنین به تصویر می کشد: «سختی جان کندن و حسرت از دست دادن دنیا، به دنیاپرستان هجوم آورد. بدن ها در سختی جان کندن سست شده و رنگ باختند. مرگ آرام آرام همه اندامشان را فراگرفته، زبان را از سخن گفتن باز می دارد و او در میان خانواده اش افتاده با چشم خود می بیند و با گوش می شنود و با عقل درست می اندیشد که عمرش را در پی چه کارهایی تباه کرده و روزگارش را چگونه سپری کرده است؟ به یاد ثروت هایی که جمع کرده می افتد؛ همان ثروت هایی که در جمع آوری آن ها چشم بر هم گذاشته و از حلال و حرام و شبهه ناک گرد آورده و اکنون گناه جمع آوری آن همه بر دوش اوست که هنگام جدایی از آن ها فرارسیده و برای وارثان باقیمانده است تا از آن بهره مند گردند» (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 109؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 7، ص 201)؛ امام تنهایی قبر را نیز به منظور انداز مستمع نسبت به عاقبت امر چنین

مجسم می نماید: «از سطح زمین، قبرها و از خاک کفن ها و از استخوان های پوسیده، همسایگانی پدید آمدند که هیچ خواننده ای را پاسخ نمی دهند و هیچ ستمی را باز نمی دارند و نه به نوحه گری توجهی دارند. نه از باران خوشحال و نه از قحط سالی ناامید می شوند. گرد هم قرار دارند و تنهائند. همسایه یکدیگرند اما از هم دورند. فاصله ای با هم ندارند، اما هیچ گاه به دیدار یکدیگر نمی روند... درون زمین را به جای سطح آن برای ماندن انتخاب کردند و خانه های تنگ و تاریک را به جای خانه های وسیع برگزیدند» (ابن شعبه، تحف العقول عن آل الرسول، ص 182؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 7، ص 277؛ خطبه 11). «گویی هر یک از شما در دل زمین به خانه مخصوص خود رسیده و در گودالی که کنده اند آرمیده اید، و! که چه خانه تنهایی! و چه منزل وحشتناکی! و سیاه چال غربتی! گویی هم اکنون بر صور اسرافیل دمیدند قیامت فرارسیده و برای قضاوت و حسابرسی قیامت بیرون شده اید...» (ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 9، ص 210؛ خطبه 157؛ خوارزمی، المناقب، ص 371).

### چهار. موسیقی کلام

استفاده از توان موسیقایی در کلام برای آن است تا متکلم به بیانی مؤثر دست پیدا کند (آدونیس، پیش درآمدی بر شعر عربی، ص 104) و در همین رابطه، موسیقی زیبای واژه ها باعث شیوایی کلام شده و به درک عمیق تر مخاطب کمک می کند (رسولی و امیدی پور، بررسی سبک شناسی خطبه همام، ص 15-16). وجود آهنگ دلنواز در کلام، ضمن حصول التذاذ هنری، فرایند انتقال معانی را از متکلم به مخاطب تسریع می بخشد (لاوژ، مطالعه موردی سجع در آثار عرفانی و ادبی، ص 6) و در کنار بهره مندی از معانی عمیق، به سهولت به حافظه منتقل شده و ثبت می گردد (بهار، سبک شناسی یا تاریخ تطور نثر فارسی، ج 2، ص 156). در واقع، موزون و مسجع بودن خطبه های امیرالمؤمنین (ع) افزون بر این که عاملی برای خسته نشدن مخاطبان است آنان را بر یادگیری و حفظ مطالب کمک می کند (داوودی

استفاده از موسیقی در کلام از شیوه های مورد استفاده امام و یکی از دلایلی بود که سخنان آن حضرت را در حافظه مستمع ماندگار می ساخت. برای درک بهتر این مطلب گزیده ای از برخی آرایه های مورد استفاده امام ارائه می شود:

اول. سجع: این آرایه در لغت به معنای آواز کبوتر و فاخته و در اصطلاح، اتفاق دو فاصله بر یک حرف پایانی در نثر است (هاشمی، 1383، ص 286)؛ در واقع، بهترین نوع گزینش برای کاربردهای آموزشی - ذوقی، کلام مسجع است (زرین کوب، ارزش میراث صوفیه، ص 159)؛ با تأملی در خطب امام درمی یابیم که بیشتر آن ها مسجع است؛ به عنوان نمونه در شناساندن خالق برای مستمع از این شیوه بهره برد «و أشهد أنّ الأَین لا- تدرکک و الأوهام لا- تلحقک و العقول لا تصفک و المكان لا یسعک.» (مسعودی، اثبات الوصیه، ص 128)؛ «الذی لیس لصفته حدٌ محدودٌ و لا نعتٌ موجودٌ و لا وقتٌ معدودٌ و لا أجلٌ ممدودٌ.» (طبرسی، الاحتجاج، ج 1، ص 198)؛ «عبادالله! و ما انتم من هذه الدنيا .... کان أطول منکم أعمارا، و أشد منکم بطشا و أعمر دیارا، و أبعد آثارا... و أجسادهم بالیه و دیارهم خالیه و آثارهم عافیه...» (ابن جوزی، تذکره الخواص، ص 117؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج 42، ص 500)؛ «فاستروا فی بیوتکم و أصلحوا ذات بینکم، فالموت من ورائکم و التوبه امامکم» (ابن حیون، شرح الأخبار، ج 1، ص 373).

ب) ترصیع: هم وزن بودن الفاظ، همسان بودن حروف پایانی کلمات یا تقارب آن هاست (الهاشمی، همان، ص 288)؛ این آرایه توان آهنگ کلام را قوت می بخشد؛ به عنوان نمونه امام در خطبه متقین به زیبایی از این شیوه در بیان ویژگی های پرهیزکاران استفاده فرمود: «شُرُورُهُمْ مَأْمُونَةٌ وَقُلُوبُهُمْ مَحْزُونَةٌ- أَنْفُسُهُمْ عَفِيفَةٌ وَ حَوَائِجُهُمْ خَفِيفَةٌ» (کلینی، الکافی، ج 2، ص 132؛ ابن همام، 1404، ص 71). در این عبارت شرورهم و قلوبهم، مأمونه و محزونه هم وزن هستند و انفسهم و حوائجهم، عفیفه و خفیفه نیز با هم.



در توصیف قرآن نیز از همین شیوه استفاده فرمود «إِنَّ الْقُرْآنَ ظَاهِرُهُ أُنِيقٌ وَبَاطِنُهُ عَمِيقٌ» (حلوانی، نزّهه الناظر و تنبيه الخاطر، ص 113).  
ظاهره و باطنه از سویی و انیق و عمیق از سوی دیگر هم وزن هستند.

دوم. موازنه: برابری دو فاصله در وزن بدون توافق در قافیه است (الهاشمی، ص 288). به عنوان نمونه امام در معرفی صفات متقین چنین بیان فرمود: «حَاضِرًا مَعْرُوفُهُ صَادِقًا قَوْلُهُ حَسَنًا فَعَلُهُ مُقْبَلًا خَيْرُهُ مُدْبِرًا شَرُّهُ فَهُوَ فِي الزَّلَازِلِ وَقُورٌ وَفِي الْمَكَارِهِ صَبُورٌ وَفِي الرَّخَاءِ شَكُورٌ» (ابن همام، التمهيص، ص 7؛ صدوق، صفات الشيعه، ص 20) خیر و شر در این عبارت بر یک وزن هستند؛ نیز در عبارت «إِنْ صَمَتَ لَمْ يَغْمَهُ صَمْتُهُ وَإِنْ ضَحِكَ لَمْ يَغْلُ صَوْتُهُ» (صدوق، همان؛ فتال، روضه الواعظین، ج 2، ص 398) صمته و صوته هم وزن محسوب می شوند. در خطبه عید فطر نیز در ستایش خداوند از همین شیوه استفاده فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ غَيْرَ مَقْنُوطٍ مِنْ رَحْمَتِهِ وَلَا مَخْلُوفٍ مِنْ نِعْمَتِهِ وَلَا مَأْيُوسٍ مِنْ مَغْفِرَتِهِ وَلَا مُسْتَكْفٍ عَنْ عِبَادَتِهِ الَّذِي لَا تَبْرُحُ مِنْهُ رَحْمَةٌ وَلَا تَفْقَدُ لَهُ نِعْمَةٌ» (صدوق، من لا يحضره الفقيه، ج 1، ص 514؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 3، ص 152)؛ کلمات «مَقْنُوطٍ»، «مَأْيُوسٍ» و «مَخْلُوفٍ» دارای موازنه هستند. هم چنین میان «رَحْمَتِهِ» و «مَغْفِرَتِهِ» و نیز «نِعْمَتِهِ» و «عِبَادَتِهِ» صنعت موازنه وجود دارد. و در پایان میان کلمات «رَحْمَةٌ» و «نِعْمَةٌ» نیز از این آرایه استفاده شده است.

#### 4. ارائه الگو

از آن جاکه ارائه الگو و اسوه به عنوان روشی تربیتی محسوب می شود، خداوند تبارک و تعالی نیز به این مهم عنایت داشته و رسول اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) را به عنوان بهترین الگو معرفی فرموده است (احزاب/21). ارائه الگو روش مناسبی برای آموزش و بهره گیری است؛ به گونه ای که بیان ویژگی های فرد الگو، در روح شنونده تأثیر گذاشته و مسیر رسیدن به صفات متعالی را به او می آموزد (مظلومی، آموزش فن سخن گفتن، ص 61)؛ انسان بنا به

فطرت خود که عاشق کمال مطلق است، الگوطلب و الگوپذیر است و بدین سبب یکی از بهترین و کوتاه ترین روش های تربیت، ارائه الگو و تربیت عملی است و هرچه نمونه ارائه شده از کمال بیش تر و جاذبه فراگیرتری بهره مند باشد، این روش از کارایی بیشتری برخوردار خواهد بود (دلشاد تهرانی، سیری در تربیت اسلامی، ص 243) و این شیوه ای است که امام بارها در خطب خود و به منظور آموزش مخاطب استفاده می فرمود؛ به عنوان نمونه، آن حضرت در بیان ویژگی های انسان مؤمن چنین فرمود: «انسان مؤمن به آن چه که موجب خشنودی خداوند است، میل و رغبت دارد و به آن چه از بین می رود، بی رغبت است. صبر و بردباری را با علم و علم را با عمل درمی آمیزد. از کسالت و تبلی دور است؛ همیشه بانشاط و طراوت است. آرزوی او کوتاه و نزدیک است. (آرزوهای طولانی دنیایی و... ندارد) قلب مؤمن زنده است و زبان او به ذکر و یاد خداوند گویا است» (شافعی، مطالب السئول فی مناقب آل الرسول، ص 194)؛ «مؤمنان اهل فضایل اند، شیوه آنان سکون و آرامش است، و شکوهشان خشوع و نشانشان فروتنی است؛ متواضعینی هستند که چشم های ایشان بر آن چه خداوند بر ایشان حرام کرده پوشیده است؛ اسامی ایشان در وادی دانش اوج گرفته است و...» (شافعی، مطالب السئول فی مناقب آل الرسول، ص 192)؛ چنین الگوسازی هایی در کلام امام به تکرار صورت گرفته است؛ معرفی رسول خدا (ص) و اعمال ایشان به عنوان بهترین الگو (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 169)؛ بیان ویژگی های مسلمان (منقری، وقعه صفین، ص 224؛ اربلی، کشف الغمه فی معرفه الائمه، ج 1، ص 364)؛ خصوصیات انسان مؤمن (ابن عقده، فضائل امیرالمؤمنین، ص 116)؛ معرفی انسان پرهیزکار (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 83)؛ ویژگی های متقین در جامعه مسخ شده (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 32)؛ بیان صفات بنده پرهیزکار (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 76)؛ معرفی انسان کامل (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 87)؛ معرفی دوستان خدا (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 114) و معرفی

## نتیجه

خطابه به عنوان یکی از قدیمی ترین روش های آموزش، ضمن داشتن مزایا، دارای معایبی مانند محوریت معلم و فاصله گرفتن متری از روش مباحثه است. با این وجود، این روش می تواند با تکیه بر تبحر خطیب و از پرتو امتزاج با سایر روش های آموزشی، به شیوه ای فعال و بارور تبدیل گردد، به گونه ای که به فهم دقیق و سریع مطالب توسط متری منجر شود؛ مسئله ای که در خطب امیرالمؤمنین (علیه السلام) قابل اثبات است؛ در واقع ضعفی که متخصصین معاصر آموزش بر فن خطابه وارد کرده اند در خطب امام دیده نمی شود، چراکه ایشان مطالب مورد نظر خویش را در ترکیب روش های متنوع آموزشی ارائه می فرمود.

با رجوع به داده ها و مستندات تاریخی - حدیثی از یک سو و تحلیل آن ها بر مبنای مباحث آموزشی از سوی دیگر، این نتیجه حاصل آمد که امیرالمؤمنین (علیه السلام) توانست به بهترین صورت از فن خطابه جهت آموزش عمومی استفاده فرماید تا مطالب برای مستمعینی که قادر به درک احتجاجات پیچیده نبودند، قابل فهم ارائه شود؛ در این راستا شیوه های متعدد و متنوعی را به منظور دوسویه کردن فضای جلسه، و نیز تسهیل و تسریع یادگیری به کار گرفت؛ شیوه هایی مانند پرسش و پاسخ، پرورش تفکر و عقل گرایی، سازمان دهی مطالب و موسیقی کلام که جسارت، تفکر و تخیل متری را فعال می ساخت و زمینه پدید آیی مهارت های استدلال را در مستمع ایجاد می کرد. راهبرد عمده آن حضرت ارائه روش هایی بود تا انتقال مطالب از حالت یک طرفه خارج شده و متری در روند آموزش مشارکت داشته باشد. تأکید امام، استفاده مستمع از عقل و بازیابی فرایندهای ذهنی برای حل مسائل، به ویژه، شناسایی قدرت و عظمت خالق و ایمان به یگانگی او براساس شناخت عقلی بین اسباب و مسببات آن هاست؛ اسلوبی که بر پایه مشاهدات، جمع ادله، نتیجه گیری و کاربردی کردن نتیجه بحث قرار دارد.

- قرآن کریم، ترجمه: محمدعلی رضایی اصفهانی و گروهی از اساتید قرآن پژوه جامعه المصطفی، قم: انتشارات المصطفی، 1388ش.
- شریف رضی، نهج البلاغه، ترجمه: محمد دشتی، قم: نشر مشهور، 1379ش.
1. ابن ابی الحدید، عبدالحمید، شرح نهج البلاغه، تحقیق: محمدابوالفضل ابراهیم، قم: مکتبه آیةالله المرعشی النجفی، 1404ق.
  2. ابن اعثم، احمد، الفتوح، بیروت: دارالاضواء، 1411ق.
  3. ابن بطریق، یحیی، عمده عیون صحاح الأخبار فی مناقب امام الأبرار، قم: جامعه مدرسین، 1407ق.
  4. ابن حیون، نعمان، شرح الأخبار فی فضائل الائمة الأطهار، تحقیق: محمدحسین حسینی جلالی، قم: جامعه مدرسین، 1409ق.
  5. ابن سینا، حسین، منطق المشرقیین و القصیده المزدوجه فی المنطق، قم: کتابخانه آیةالله مرعشی، 1364ش.
  6. ابن شاذان قمی، ابوالفضل، الفضائل، قم: رضی، 1363ش.
  7. ابن شعبه حرانی، حسن، تحف العقول عن آل الرسول، قم: جامعه مدرسین، 1404ق.
  8. ابن شهر آشوب، محمد، المناقب آل ابی طالب، تصحیح: سیدهاشم رسولی محلاتی، قم: علامه، 1379ش.
  9. ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، بیروت: دارالفکر، 1415ق.
  10. ابن عقده کوفی، احمد، فضائل امیرالمؤمنین، تحقیق: عبدالرزاق محمدحسین حرزالدین، قم: دلیل ما، 1424ق.
  11. ابن مردویه، ابوبکر احمد، مناقب علی بن ابی طالب (ع)، قم: دارالحدیث، 1424ق.
  12. ابن همام اسکافی، محمد، التمهیص، تحقیق: مدرسه الإمام المهدي (عج)، قم: مدرسه الإمام المهدي (عج)، 1404ق.
  13. اچسون، ا. کیت و دامین گال، مدیریت، نظارت و راهنمایی تعلیماتی، ترجمه: محمدرضا بهرنگی، تهران: انتشارات کمال تربیت، 1374ش.
  14. ادونیس، احمدعلی سعید، پیش درآمدی بر شعر عربی، ترجمه: کام برگ نیسی، تهران: فکر روز، 1376ش.

15. اربلی، علی، کشف الغمه فی معرفه الائمه، قم: رضی، 1421ق.
16. ارسطو، فن خطابه، ترجمه: پرخیده ملکی، تهران: اقبال، 1371ش.
17. اسکافی، ابوجعفر، المعیار و الموازنه فی فضائل امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع)، بیروت: بی نا، 1402ق.
18. اسکایرو، مایکل استیفن، نظریه برنامه درسی، ترجمه: افسانه کلباسی، تهران: شونار، 1393ش.
19. آقازاده، محرم، راهنمای روش های نوین تدریس، تهران: آبیژ، 1385ش.
20. آمدی، عبدالواحد، غرر الحکم و درر الکلم، تصحیح: مهدی رجایی، قم: دارالکتب الاسلامیه، 1410ق.
21. باقری، خسرو، نگاهی دوباره به تربیت اسلامی، تهران: مؤسسه فرهنگی مدرسه برهان، 1392ش.
22. بلاذری، احمد، أنساب الاشراف، بیروت: دارالفکر، 1417ق.
23. بهار، محمدتقی، سبک شناسی یا تاریخ تطور نثر فارسی، تهران: بدیهه، 1376ش.
24. تهنوی، محمدعلی بن علی، موسوعه کشف اصطلاحات الفنون و العلوم، تحقیق: دحروج علی فرید، بیروت: مکتبه لبنان ناشرون، 1996م.
25. ثقفی، ابراهیم، الغارات، تحقیق: عبدالزهراء حسینی، قم: دارالکتب الاسلامی، 1410ق.
26. جوادی آملی، عبدالله، تفسیر موضوعی قرآن، تهران: مرکز نشر فرهنگی رجاء، 1374ش.
27. حبیبی، شراره، روش های تدریس پیشرفته، تهران: انتشارت آوای نور، 1390ش.
28. حسینی زاده، سیدعلی، سیره تربیتی پیامبر (ص) و اهل بیت (ع)، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، 1395ش.
29. حسینی زاده، علی، النظرة إلى التعليم الديني، قم: مرکز البحوث للحوزه و الجامعه، 1424ق.
30. حلبی، ابوالصلاح، تقریب المعارف، فارس تبریزیان، قم: الهادی، 1404ق.
31. حلوانی، حسین بن محمد، نزهه الناظر و تنبیه الخاطر، تحقیق: مدرسه الإمام المهدی (عج)، قم: مدرسه الإمام المهدی (عج)، 1408ق.
32. خزاز رازی، علی بن محمد، کفایه الأثر فی النصّ علی الأئمه الإثنی عشر، تحقیق: عبداللطیف حسینی کوه کمری، قم: بیدار، 1410ق.
33. خنیفر، حسین، نگاهی دوباره به روش و فنون تدریس، قم: موسسه بوستان کتاب، 1395ش.

34. خوارزمی، موفق، المناقب، قم: جامعه مدرسین، 1411ق.

ص: 128

35. دلشاد تهرانی، مصطفی، سیری در تربیت اسلامی، تهران: دریا، 1382 ش.
36. راوندی، سعید، الخرائج و الجرائح، تحقیق: موسسه الامام المهدي (عج)، قم: مدرسه الامام المهدي (عج)، 1409 ق.
- 637 رحال زاده، رضا، روش شناسی در تدریس، تهران: نشر ترمه، 1375 ش.
38. رسولی، حجت و ولی امیدی پور، «بررسی سبک شناسی خطبه همام»، پژوهشنامه نهج البلاغه، شماره 17، ص 1-19، 1396 ش.
39. زرین کوب، عبدالحسین، ارزش میراث صوفیه، تهران: امیرکبیر، 1369 ش.
40. سبط ابن جوزی، تذکره الخواص، قم: منشورات الشریف الرضی، 1418 ق.
41. سیف، علی اکبر، روان شناسی پرورشی، تهران: آگاه، 1391 ش.
42. سیلور، جی و دیگران، برنامه ریزی درسی، ترجمه: غلامرضا خوی نژاد، تهران: انتشارات آستان قدس رضوی، 1371 ش.
43. شافعی، محمد، مطالب السئول فی مناقب آل الرسول، بیروت: البلاغ، 1419 ق.
44. شریعتمداری، علی، تعلیم و تربیت اسلامی، تهران: امیرکبیر، 1365 ش.
45. شعبانی، حسن، روش تدریس پیشرفته (آموزش مهارت ها و راهبردهای تفکر)، تهران: سمت، 1389 ش.
46. شعبانی، حسن، مهارت های آموزشی و پرورشی (روش ها و فنون تدریس)، تهران: سمت، 1372 ش.
47. شفیعی، ناهید، مبانی آموزش بزرگسالان، تهران: انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی، واحد اسلامشهر، 1386 ش.
48. صدوق، محمدبن علی، الأمالی، تهران: کتابچی، 1376 ش.
49. صدوق، محمدبن علی، التوحید، تحقیق: هاشم حسینی، قم: جامعه مدرسین، 1398 ش.
50. صدوق، محمدبن علی، صفات الشیعه، تهران: أعلمی، 1362 ش.
51. صدوق، محمدبن علی، من لایحضره الفقیه، مصحح: غفاری، علی اکبر، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، 1413 ق.
52. صفار، محمد، بصائرالدرجات فی فضائل آل محمد(ص)، تحقیق: محسن کوچه باغی. قم: مکتبه آیةالله المرعشی النجفی، 1404 ق.

53. صفوی، امان الله، روش ها، فنون و الگوهای تدریس، تهران: سمت، 1395 ش.
54. صفوی، امان الله، کلیات روش ها و فنون تدریس، تهران: انتشارات معاصر، 1369 ش.
55. طبرسی، احمد، الاحتجاج علی أهل اللجاج، مشهد: مرتضی، 1403 ق.
56. طبری امامی، محمد، المسترشد فی إمامه علی بن أبی طالب (ع)، تحقیق: احمد محمودی، قم: کوشان پور، 1415 ق.
57. طوسی، نصیرالدین، اساس الإقتباس، تهران: دانشگاه تهران، 1366 ش.
58. عاصمی، احمد، العسل المصفی من تهذیب زین الفتی فی شرح سوره هل اتی، قم: مجمع إحياء الثقافه الإسلامیه.
59. عطاردی قوچانی، عزیزالله، گردآورندگان سخنان امام امیرالمؤمنین (ع) قبل از علامه شریف رضی «مؤلف نهج البلاغه»، تهران: بنیاد نهج البلاغه، 1379 ش.
60. علوی، محمد، المناقب، قم: دلیل ما، 1428 ق.
61. عیاشی، محمد، تفسیر العیاشی، تحقیق: هاشم رسولی محلاتی، تهران: مطبعه العلمیه، 1380 ش.
62. الغرابی، مها نارد عبد محسن، التریبه عند ائمه أهل البيت (ع)، کربلاء، العتبه الحسینیة المقدسه، 1438 ق.
63. فائضی، علی، کار معلم و تیپ شناسی وی، تهران: انتشارات طراحان نشر، 1376 ش.
64. فتال نیشابوری، روضه الواعظین و بصیرها المتعلمین، قم: دلیل ما، 1423 ق.
65. فتحی آذر، اسکندر، روش ها و فنون تدریس، تبریز: انتشارات دانشگاه تبریز، 1391 ش.
66. فرّوخ، عمر، تاریخ الأدب العربی: أدب القديم، بیروت: دارالعلم للملایین، 1981 م.
67. القرشی، باقر شریف، موسوعه الإمام أميرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع)، قم: موسسه الكوثر للمعارف الاسلامیه، 1423 ق.
68. کلینی، محمد، الکافی، تحقیق: علی اکبر غفاری، تهران: دارالکتب الاسلامیه، 1407 ق.
69. کوفی حبری، حسین، تفسیر الحبری، بیروت: آل البيت، 1408 ق.
70. کوفی، فرات، تفسیر فرات الکوفی، تحقیق: محمد کاظم، تهران: وزارت ارشاد اسلامی، 1410 ق.
71. کوفی، محمد، مناقب الإمام أميرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع)، قم: مجمع إحياء الثقافه الإسلامیه.
72. گواين، شاگتی، تجسم خلاق، ترجمه: گیتی خوش دل، تهران: گیتی خوش دل، 1371 ش.





73. لاوژه، طاهر، «مطالعه موردی سجع در آثار عرفانی و ادبی»، فصلنامه پژوهش های ادبی و بلاغی، شماره 7، ص 120-134، 1393ش.
74. محمود، محمد مهدی، برنامه درسی، تهران: آستان قدس رضوی، 1390ش.
75. مسعودی، علی، اثبات الوصیه للإمام علی بن ابی طالب، قم: انصاریان، 1426ق.
76. مسعودی، علی، مروج الذهب و معادن الجواهر، تحقیق: اسعد داغر، قم: دارالهجره، 1409ق.
77. مظفر، محمدرضا، المنطق، تصحیح و تحقیق: علی شیروانی، قم: دارالعلم، 1382ش.
78. مظلومی، رجبعلی، آموزش فن سخن گفتن، تهران: بنیاد بعثت، 1360ش.
79. مفید، محمد الف، الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، قم: کنگره شیخ مفید، 1413ق.
80. مفید، محمد ب، الاختصاص، قم: کنگره شیخ مفید، 1413ق.
81. مفید، محمد ج، الجمل و النصره سید العتره فی حرب البصره، قم: کنگره شیخ مفید، 1413ق.
82. ملکی، حسن، مبانی برنامه ریزی درسی آموزش متوسطه، تهران: انتشارات سمت، چاپ دوم، 1380ش.
83. منقری، نصر، وقعه صفین، تحقیق: هارون عبدالسلام محمد، قم: مکتبه آیةالله العظمی المرعشی النجفی، 1404ق.
84. نقیب زاده، میرعبدالحسین، درآمدی به فلسفه آموزش و پرورش، تهران: طهوری، 1372ش.
85. هری، شفیلد، کلیات فلسفه آموزش و پرورش، ترجمه: غلامعلی سرمد، تهران: قطره، 1375ش.
86. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، بیروت، دار صادر.
87. یغما، عادل، کاربرد روش ها و الگوهای تدریس، تهران: انتشارات مدرسه، 1374ش.
88. Schairo, Michael Stephan (2013). Curriculum Theory, SAGE Publications, Inc.
89. Sutherland, Thomas. M (1976). The Lecture Method, NACTA journal. Page 29-33.







جنگ های سه گانه جمل، صفین و نهروان، از وقایع مهم دوران حکومت اسلامی امام علی (ع) است که توجه به زوایای مختلف آنها اهمیت بسیاری دارد. از جمله نقش مردم کوفه در شکل گیری این سه جنگ که می تواند در بسترشناسی وقایع سیاسی قرن نخست اسلام و شناخت ماهیت جریان های مردمی مؤثر باشد.

مقاله حاضر با شیوه تاریخی و توصیفی، با هدف بررسی یکی از عوامل مؤثر در این جنگ ها که بافت انسانی کوفه است، به بررسی نقش مردم کوفه در جنگ های سه گانه امام علی (ع) پرداخته است. در هر سه جنگ، جز افرادی معدود که همواره در رکاب امام علی (ع) و گوش به فرمان ایشان بودند، اکثر مردم کوفه، مردمانی دنیا پرست و بی بصیرت بودند و رهنمودهای امیرالمؤمنین (ع) را جدی نگرفته یا نمی پذیرفتند.

کلیدواژه ها: امام علی (ع)، مردم کوفه، جنگ جمل، جنگ صفین، جنگ نهروان.

## مقدمه

کوفه از شهر های مهم تاریخی است که در تاریخ اسلام نقش مهمی دارد. با توجه به محوریت سیاسی این شهر در سال های حکومت خلیفه دوم و سوم و نیز مرکزیت حکومت امام علی (ع)، کوفه شاهد وقایع تاریخی بسیاری بوده است. مهم ترین وقایع سیاسی در دوران حکومت امام علی (ع) جنگ های سه گانه آن حضرت، یعنی جمل، صفین و نهروان در طول مدّت پنج سال حکومت ظاهری ایشان است که از جهات مختلف قابل بررسی و واکاوی است.

این تحقیق با هدف بررسی یکی از عوامل مؤثر در این جنگ‌ها که بافت انسانی کوفه است، به بررسی نقش مردم کوفه در جنگ‌های سه گانه امام علی (ع) پرداخته است.

## پیشینه

درباره نقش مردم کوفه در دوران حکومت امام علی (ع) آثار متعددی نوشته شده است که در این جا به اختصار به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌شود:

- امیرالمؤمنین علی (ع) و مردم کوفه در بستر تاریخ، سیدعلاءالدین شاهرخی، خرم‌آباد، دانشگاه لرستان، 1398 ش.

- حضرت علی (ع) و مردم کوفه، غلامرضا گلی زواره، مجله مسجد، ش 54، بهمن و، اسفند 1379 ش.

- رفتارشناسی سیاسی - اجتماعی مردم مکه، مدینه، بصره، کوفه و شام در زمان خلافت امیرالمؤمنین (ع) با تأکید بر نهج البلاغه، طاهره بابائی، دانشگاه یزد، دانشکده علوم انسانی، گروه فقه و حقوق اسلامی.

- رفتارشناسی مردم کوفه از منظر نهج البلاغه، سکینه ساروخانی و سمیه شورابی مزرعه‌آخوند، یزد، توز و قلم، 1397 ش.

- کوفه از منظر مولا؛ اندیشه سیاسی علوی در نامه‌های نهج البلاغه، احمد بهشتی، درس‌هایی از مکتب اسلام، سال 45، ش 3، خرداد 1384 ش.

- تأثیر اندیشه‌های رایج بر رفتار سیاسی مردم کوفه از سال 35 تا 61 هجری، علی محمد ولوی و سیمین قربان‌پور، مجله مطالعات تاریخ اسلام، تابستان 1388 ش.

- بررسی علل تفاوت گفتار امیرالمؤمنین (ع) درباره مردم کوفه، فاطمه هاشمی زاده و حمیدرضا فهیمی تبار، مجله پژوهش‌نامه علوی، سال پنجم، شماره 2، پاییز و زمستان 1393 ش.

- مردم کوفه از زبان امیر مؤمنان علی (ع)، سید جعفر شهیدی، مجله پژوهش‌های

## مفاهیم

### الف) کوفه

«کوفه» نام شهری در کشور عراق است که از شرق به شهر نجف، از غرب به شهر بغداد و از جنوب به شهر بصره منتهی می شود (جنّابی، تخطیط مدینه الکوفه، ص 31). درباره نام کوفه نظر های مختلفی ارائه شده است. بعضی این لغت را کلمه ای سَریانی دانسته اند که از لغت «عاقولا» یا «پاکیولا» به معنای حلقه و دایره گرفته شده است. اما این نظر پذیرفته نیست؛ زیرا «عاقول» نام مکان دیگری در کوفه بوده است. برخی آن را لغتی آرامی و اشتقاق یافته از «کوبا» دانسته اند؛ بدون آن که برای آن معنایی ارائه دهند (همان، ص 15).

### ب) جنگ جمل

«جمل» در لغت یعنی شتر نر (ریگی، فرهنگ جدید عربی به فارسی، ص 75). جنگ جمل در ادبیات اسلامی، به ویژه در متون تاریخی، اشاره به نخستین جنگی است که پس از به خلافت رسیدن امیرالمؤمنین (ع) در سال 35 هجری میان ایشان و ناکثین که در رأس آنان طلحه، زبیر و عایشه قرار داشتند، در حومه شهر بصره رخ داد. لذا جنگ با ناکثین، به «جنگ جمل» مشهور گردید.

### ج) جنگ صفین

«صفین» نام محلی در عراق، نزدیک رقه، بر کرانه رود فرات است که جنگ میان سپاه امیرالمؤمنین (ع) و معاویه، که به خاطر پذیرش حکمیت به زیان هواداران امیرالمؤمنین (ع) پایان گرفت، در این محل درگرفت (افشار و حکمی، فرهنگ معاصر فارسی، ج 2، ص 1830). معاویه و لشکر او در این جنگ به نام «قاسطین» شهرت یافتند. این جنگ در سال 37 ق روی داد.



«نهروان» مجموعه روستاهایی بر کرانه رود دجله در عراق بین واسط و بغداد بود که سومین جنگ دوران حکومت امیرالمؤمنین(ع) بین ایشان و خوارج در آن جا رخ داد (دشتی، معارف و معاریف، ج 9، ص 254). گروه خوارج به اسم «مارقین» شهرت یافتند.

### مردم کوفه در جنگ جمل

#### اشاره

امام علی بن ابی طالب(ع) پس از پذیرش خلافت اسلامی و بر عهده گرفتن حکومت مسلمانان، با فتنه ها و دشمنی های گوناگون مخالفان اهل بیت(علیهم السلام) روبه رو گردید و ناخواسته، متحمل چند نبرد سرنوشت ساز شد. نخستین و مهم ترین فتنه مخالفان آن حضرت، ناکثین بودند که به جنگ بزرگ «جمل» انجامید. در این جنگ، گروهی به رهبری طلحه و زبیر در حالی که عایشه همسر رسول خدا(ص) را نیز با خود همراه کرده بودند، بر علیه امام شوریدند و به سوی عراق حرکت کردند.

چون امیرالمؤمنین(ع) از حرکت عایشه و طلحه و زبیر به سوی عراق آگاه شد، با شتاب به دنبال آنان حرکت کرد و امید داشت به آن ها برسد و آنان را به مدینه بازگرداند. هنگامی که به ربه رسید، خبر یافت که آن ها دور شده اند و چون اطلاع یافت که به سوی بصره می روند، آسوده خاطر شد و فرمود: مردم کوفه را بیشتر دوست دارم؛ زیرا سران عرب در میان آن ها هستند (طبری، تاریخ الامم والملوک، ج 3، ص 493). حضرت در تعقیب ناکثین با چهارصد نفر از اصحاب پیغمبر(ص) از مدینه خارج شد و ابوحنسن بن عمرو از قبیله بنی نجار را جانشین خود کرد. هنگامی که به سرزمین بنی اسد و طیّ رسید، ششصد نفر از مردم آن دو قبیله نیز به حضرت پیوستند، تا این که لشگر به ذی قار رسید (یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 128). روایت دیگری حاکی از آن است که امیرالمؤمنین(ع) با هفتصد سوار، که چهارصد نفرشان از مهاجران و انصار و هفتاد نفرشان از اصحاب بدر بودند، از مدینه حرکت کرد و سهل بن حنیف انصاری را به جای خویش گماشت و چون به

ریزه رسیدند، طلحه و یارانش از آن جا گذشته بودند. در آن هنگام عده ای از اهل مدینه که خزیمه بن ثابت (ذوالشهادتین) از آن جمله بود، به حضرت ملحق شدند و از طایفه طیّ نیز سیصد سوار به آنان پیوست (مسعودی، مروج الذهب، ج 2، ص 367).

مردم کوفه در مراحل مختلف جنگ جمل نقش داشتند که آن را در قالب چند محور بررسی خواهیم کرد:

### **الف) اعزام نمایندگان امام علی (ع) به کوفه**

امام علی (ع) در ذی قار یا ریزه فرود آمد و از آن جا نمایندگانی به کوفه اعزام کرد تا نسبت به بسیج نیروهای مستقر در کوفه اقدام کنند. در این که نمایندگان حضرت چه کسانی بوده اند، اختلاف است، ولی مسلم است که حضرت بیش از یک بار نماینده به کوفه اعزام داشت و آخرین مرتبه نیز قطعاً امام حسن (ع) حضور داشته است. مردم کوفه برای مشورت درباره حرکت خود و پیوستن به امام علی (ع) نزد ابوموسی آمدند و از وی نظر خواستند. ابوموسی گفت: راه آخرت این است که برجای خود بمانید و راه دنیا این است که حرکت کنید. نمایندگان امیرالمؤمنین (ع) از او دوری کردند و سخنان درشتی به وی گفتند. ابوموسی گفت: به خدا سوگند که بیعت عثمان بر گردن من و امام شماست. اگر بخواهیم جنگ کنیم تا قاتلان عثمان در هرجا که باشند، کشته نشوند، نمی جنگیم.

امام علی (ع) پس از اطلاع از عدم همکاری ابوموسی، عبدالله بن عباس و مالک اشتر را به کوفه فرستاد. آن ها با ابوموسی سخن گفتند و چون نتیجه نگرفتند، از بعضی مردم کوفه برای رام کردن وی کمک خواستند. ابوموسی نطقی ایراد کرد و جنگ با ناکشین را فتنه خواند و مانع بسیج مردم شد. پس از بازگشت بی نتیجه ابن عباس، امیرالمؤمنین (ع) امام حسن (ع) و عمار یاسر را به کوفه فرستاد. آن ها به مسجد کوفه وارد شدند. امام حسن (ع) به ابوموسی فرمود: چرا مردم را از یاری ما باز می داری؟ ولی ابوموسی همچنان مخالفت می کرد، تا این که زید بن صوحان و حجر بن عدی و عدی بن حاتم و هند بن عمر برخاستند و مردم را به اطاعت از امام علی (ع) و بیعت با آن حضرت فراخواندند و مردم

بسیج شدند. در همین حال مالک اشتر که به اجازه امام علی(ع) مجدداً به سوی کوفه حرکت کرده و قبایل بین راه را با خود همراه نموده بود، به دارالاماره کوفه رسید، در حالی که عمار یاسر و ابوموسی اشعری باهم بحث می کردند. غلامان ابوموسی به مسجد آمدند و فریاد زدند که مالک اشتر به قصر آمد و ما را بیرون کرد. همین که ابوموسی وارد قصر شد، مالک بر او فریاد زد: ای بی مادر! از قصر بیرون شو تا خدا جانت را بگیرد. تو از آغاز منافق بودی. ابوموسی گفت: تا شب به من مهلت بده. مالک پذیرفت، ولی گفت: امشب در قصر نخواهی خفت. در این حال مردم به دارالاماره ریختند و به غارت اموال ابوموسی پرداختند؛ ولی مالک آن ها را از قصر بیرون کرد (طبری، تاریخ الامم والملوک، ج3، ص492-501).

هاشم بن عتبّه در ریزه نزد امام علی(ع) آمد و برخورد محمد ابن ابی بکر و ابوموسی را نقل کرد. حضرت، هاشم مرقال را به کوفه فرستاد و به ابوموسی نوشت که من هاشم بن عتبّه را فرستادم تا کسانی را که آن جا هستند، بسیج کند. مردم را اعزام کن. من این حکومت را به تو سپردم تا در کار حق، از یاران من باشی؛ ولی ابوموسی اشعری باز مخالفت کرد. آن گاه هاشم به امیرالمؤمنین(ع) نوشت: من نزد مردی دغل آمده ام که دشمنی وی آشکار است. پس امام علی(ع)، امام حسن(ع) و عمار یاسر را فرستاد و ابوموسی را عزل و قرظّه بن کعب انصاری را به حکومت کوفه منصوب کرد و به ابوموسی نوشت: «علاقه تو به این کار(زاممداری کوفه) که خدا تو را از آن بی نصیب کند، مانع از آن می شود که دستور مرا اجرا کنی. حسن و عمار را فرستادم تا مردم را حرکت دهند و قرظّه بن کعب را زمامدار شهر کردم. از کار ما با مذمت و خفت کناره گیری کن. اگر کنار نروی، دستور داده ام تو را بیرون کنند و اگر مقاومت کنی و بر تو غلبه یابند، پاره پاره ات کنند» چون نامه امیرالمؤمنین(ع) به ابوموسی رسید، کناره گیری کرد و مردم به سوی امام علی(ع) حرکت کردند(همان، ص512).

برخی از مورخان، تنها به اعزام امام حسن(ع) و عمار یاسر به کوفه اشاره کرده و در

مورد نمایندگانی که قبل از آن دو بزرگوار اعزام شده اند، سخنی نگفته اند (یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 128). احتمال دارد آنها به منظور رعایت اختصار، فقط به ذکر اعزام نمایندگانی اکتفا کرده باشند که موفق به طرد ابوموسی اشعری و بسیج مردم کوفه شده اند.

## ب) حرکت نیروهای کوفه به جانب امیرالمؤمنین علی (ع)

در شمار نیروهای اعزامی از کوفه به جانب امام علی (ع) نیز مورخان اختلاف نظر دارند. طبری در یک روایت، آن هارا نزدیک به نه هزار تن دانسته است که با امام حسن (ع) حرکت کردند که شش هزار تن از آنان از دشت و 2800 نفر دیگر از راه آب رفتند (دینوری، اخبار الطوال، ص 181). در روایت دیگری سپاه کوفه را دوازده هزار نفر در هفت دسته (قبایل هفت گانه کوفه) ذکر کرده است (طبری، تاریخ الامم والملوک، ج 4، ص 485) هم چنین شمار کوفیان را در جنگ جمل و در رکاب امام علی (ع) شش هزار (به دلیل برخورد ابوموسی و خودداری از یاری حضرت) (همان، ص 500) و 6560 تن (مسعودی، مروج الذهب، ج 2، ص 368) و 9650 نفر (دینوری، اخبار الطوال، ص 182) نیز نوشته اند.

گرچه شمار سپاه کوفه (حداکثر دوازده هزار نفر) در مقایسه با استعداد بسیج نیرو از این اردوگاه نظامی بزرگ اسلامی، مطلوب نبود، ولی نظر به آرایشی که حضرت به هنگام جنگ جمل به سپاه خود می دهد، معلوم می شود که عمده نیروهای امام علی (ع) از کوفیان بودند. از هشت دسته ای که سپاه حضرت را تشکیل می دادند، هفت دسته از گروه های هفت گانه قبایل مختلف مستقر در کوفه و یک دسته نیز از مردم حجاز سازمان یافته بود. ترکیب سپاه امیرالمؤمنین (ع) از این قرار بود:

1. قبایل حمیر و همدان به فرماندهی سعید بن قیس همدانی با پرچمی که حضرت برای ایشان بست.

2. پرچمی برای قبیله طیّ به فرماندهی عدی بن حاتم طایی.

3. پرچمی برای قبایل مذحج و اشتری ها به فرماندهی زیاد بن نصر حارثی.

4. پرچمی برای قبایل قیس و عبس و ذبیان به فرماندهی سعد بن مسعود ثقفی، عمومی

5. پرچمی برای قبایل کِنِدِه، حضرموت، قضاعه و مهره به فرماندهی حجر بن عدی کندی.

6. پرچمی برای قبایل ازد و بجیله، خثعم و خزاعه به فرماندهی مخنف بن سلیم ازدی.

7. پرچمی برای قبایل بکر و تغلب و ربیعہ به فرماندهی محدوج ذهلی.

8. پرچمی برای قریش و انصار و دیگر مردم حجاز که عبدالله بن عباس بر آنان فرماندهی داشت.

لشکرهای هفت گانه (کوفه) به همین صورت در جنگ های جمل و صفین و نهروان نیز شرکت داشتند (همان).

پس از پایان جنگ و پیروزی امیرالمؤمنین (ع) یکی از یاران آن حضرت گفت: یا علی! چگونه کشتن اینان برای ما حلال است، ولی اموال و اسیرکردنشان حرام؟ حضرت فرمود: «مسلمانان را نمی توان به اسارت گرفت و اموال آن ها را به غنیمت برد، جز آنچه را در جنگ به کار برده اند» (همان، ص 188). برخی از سپاهیان امام علی (ع) در اسیر گرفتن زنان آن ها اصرار داشتند، تا جایی که حضرت فرمود: «بگویند عایشه نصیب کدام یک از شما می شود؟» آن گاه قانع شدند (امین، اعیان الشیعه، ج 1، ص 462).

اصحاب جمل، پس از چند ساعت نبرد و دادن کشته بسیار، شب هنگام مغلوب شدند (بلاذری، انساب الاشراف، ج 2، ص 171).

## مردم کوفه در جنگ صفین

### اشاره

هنگامی که امام علی (ع) به خلافت رسید، معاویه حاکم شام بود. سال ها پیش از آن (در سال 18ق) خلیفه دوم او را امیر دمشق کرده بود (ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 1720) و در زمان خلیفه سوم نیز به حکم خلیفه جدید بر حکومت منطقه شام باقی ماند (ابن عساکر، تاریخ دمشق، ج 2، ص 81). امام علی (ع) پس از رسیدن به خلافت

ظاهری، تصمیم گرفت عبدالله بن عباس را حاکم شام کند؛ پس نامه ای به معاویه نوشت و در آن نامه، از او خواست تا همراه اشراف به مدینه بیاید و با امیرالمؤمنین(ع) بیعت کند؛ اما معاویه نه تنها از بیعت سر باز زد، بلکه خون خواهی عثمان را پیش کشید. امیرالمؤمنین(ع) در نامه فرموده بود: «مردم بدون مشورت او، عثمان را کشتند، ولی اکنون از روی مشورت و اجتماع، من را به خلافت انتخاب کرده اند». در یکی از نامه هایی که امام علی(ع) به معاویه نوشت، آمده است: «بیعت من، یک بیعت عمومی است و شامل همه می شود؛ اعم از کسانی که در موقع بیعت در مدینه حاضر بوده و یا کسانی که در بصره و شام و شهرهای دیگر باشند و تو گمان کرده ای که با تهمت زدن قتل عثمان به من، می توانی از بیعت من سرپیچی کنی. همه می دانند که او را من نکشته ام تا قصاصی بر من لازم آید و ورثه عثمان در طلب خون او از تو سزاوارترند و تو خود از کسانی هستی که با او مخالفت کردی و در آن موقع که از تو کمک خواست، وی را یاری نکردی، تا کشته شد» (ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 3، ص 89). معاویه پاسخی به این نامه نداد. (بلاذری، انساب الاشراف، ج 3، ص 5-6) پس از آن که امام علی(ع) مطمئن شد معاویه قصد بیعت و اطاعت ندارد و بزرگان کوفه مدافع حضرت در جنگ با شام هستند، در خطبه ای عمومی، مردم را به جهاد فرا خواند.

پس از پایان جنگ جمل که امام علی(ع) به کوفه آمد، نخست جریر بن عبدالله بجلی را به شام فرستاد تا از نزدیک با معاویه سخن بگوید و او را از سرکشی و سرپیچی خلیفه منتخب مردم بازدارد. چون او متهم به سازش با معاویه شد و از سوی دیگر، نامه معاویه مبنی بر آمادگی جنگ با حضرت و ادعای برتری خود بر امیرالمؤمنین(ع) برای خلافت، به کوفه رسید، امام علی(ع) فرمان بسیج قوا را برای رفتن به شام صادر کرد. در واقع امیرالمؤمنین(ع) از ماه رجب سال 36 ق که از بصره به کوفه آمد، هفده ماه در آن جا بود. در این مدت، میان او و معاویه و عمرو عاص مکاتباتی جریان داشت، تا این که حضرت به

سوی شام حرکت کرد (ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 4، ص 102).

### الف) واکنش کوفیان در برابر فرمان آماده باش امیرالمؤمنین (ع)

امام علی (ع) پس از تصمیم برای حرکت به سوی شام، روز جمعه بر منبر رفت و چنین فرمود: «ای مردم! به سوی دشمنان قرآن و سنت حرکت کنید. به سوی قاتلان مهاجران و انصار حرکت کنید. به سوی ستمکاران پست، که اسلام آوردن آنها از ترس و اجبار بود، حرکت کنید. به سوی کسانی حرکت کنید که برای به دست آوردن دل های شان به آن ها گفت: امیرالمؤمنین علی (ع) با مردم عراق به سوی شما می آید؛ چه می گوئید؟ آیا حاضرید به جنگ امام علی (ع) بروید؟ مردم چانه ها را روی سینه آوردند و هیچ نگفتند. در این موقع ذوالکلاع حمیری (از فرماندهان معاویه) بر خاست و گفت: از تو فرمان دادن و از ما عمل کردن. معاویه هم از منبر فرود آمد و فرمان داد که مردم مهیا شوند و به لشکرگاه های خود بروند».

مردی کوفی که شاهد این واقعه بود، بازگشت و ماجرا را به امام علی (ع) خبر داد. حضرت هم فرمان داد که مردم را در مسجد حاضر کنند. چون گرد آمدند، برخاست و به منبر رفت و فرمود: «فرستاده ای که به شام اعزام داشته ام، به من خبر داده که معاویه با اهل شام به سرعت به سوی عراق می آید. نظر شما چیست و چه باید کرد؟ آیا حاضرید به مقابله او بروید؟» مردم مضطرب شدند. یکی می گفت: باید چنین کرد؛ دیگری می گفت: باید چنان کرد. سر و صدا و جر و بحث آن ها باعث شد که حضرت چیزی از سخنان آن ها نشنود. امیرالمؤمنین (ع) نمی دانست چه کسی موافق و چه کسی مخالف است. سپس در حالی که می فرمود «إِنَّا لِلَّهِ وَأَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، خلافت را پسر هند جگرخوار برد» از منبر به زیر آمد (همان، ج 3، ص 95).

با این اوصاف، به همت سرداران لایق، بیشتر مردم حرکت با امیرالمؤمنین (ع) را پذیرفتند. اما عده ای از یاران عبدالله بن مسعود، مانند عبیده سلمانی و ربیع بن خثیم همراه

چهارصد تن از قاریان کوفه به حضور امام رسیدند و گفتند: با این که به برتری شما معترفیم، در مورد این جنگ شک و تردید داریم. از آن جا که شما و مسلمانان به گروهی نیاز دارید که با مشرکان جنگ کنند، ما را (به جای عزیمت به صفین) برای نگه داری یکی از مرزهای مملکت اسلامی اعزام کن تا در آن جا جهاد کنیم. حضرت نیز آن ها را به مرزبانی ری و قزوین فرستاد. ربیع بن خثیم ثوری را به فرماندهی این گروه برگزید و برایش پرچمی بست. این پرچم اولین پرچمی بود که در کوفه بسته شد (دینوری، اخبار الطوال، ص 205).

امام علی (ع) به اهل کوفه فرمود: «هر کس از شما که از جنگیدن با معاویه کراهت دارد، عطا و مقرری خود را دریافت کند و به جنگ دیلمیان برود». با این سخن حضرت، چهارهزار مرد از جنگ با معاویه خودداری و مقرری خود را دریافت کردند و به سمت دیلم رهسپار شدند. روایتی دیگر حاکی از اعزام چهارهزار مسلمان توسط امیرالمؤمنین (ع) به فرماندهی ربیع بن خثیم ثوری به سوی دیلم است (بلاذری، انساب الاشراف، ص 450).

### **(ب) حرکت سپاه با امام علی (ع) به صفین**

سرانجام، حضرت با همراهی تقریباً نودهزار نفر (مسعودی، مروج الذهب، ج 2، ص 384) که 2800 تن آنان از صحابه بودند، حرکت کرد. در میان این صحابه، 87 نفر از مجاهدان بدر شرکت داشتند که هفده نفر مهاجر و هفتاد تن از انصار بودند که زیر درختی در حدیبیه با پیغمبر (ص) بیعت کرده بودند (همان، ج 2، ص 361). به روایتی دیگر، هفتاد نفر از اصحاب بدر، هفتصد نفر از بیعت کنندگان «شجره» و چهارصد مرد از دیگر مهاجران و انصار به همراهی امیرالمؤمنین (ع) بودند؛ درحالی که از انصار، جز مسلم بن مخرم و نعمان بن بشیر، کسی همراه معاویه نبود (یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 134).

امام علی (ع) هنگام حرکت به سوی صفین، ابومسعود انصاری را که از بیعت کنندگان در شب عقبه با پیغمبر (ص) بود، جانشین خود در کوفه کرد و به نخيله (اردوگاه سپاه) رفت (دینوری، اخبار الطوال، ص 206). آن گاه با سپاه حرکت کرده و از مدائن گذشت و به شهر



انبار رسید. سپس تا شهر رقه رفت و در آن جا برای او پُلی بستند و پس از عبور از آن، به سوی شام رفت (مسعودی، مروج الذهب، ج2، ص384) معاویه نیز از تمام قلمرو خود در شامات (شامل سوریه، لبنان، اردن، فلسطین و جزیره قبرس کنونی) 120 هزار نفر تحت فرمان آورد. دو لشکر در صفین، محلی در غرب رود فرات، واقع در خاک شام فرود آمدند.

واقعه صفین هجده ماه طول کشید که چهار ماه آن به مکاتبه و گفت وگو میان امیرالمؤمنین(ع) و معاویه و سفیران آن ها سپری شد و چون این گفت وگوها به نتیجه نرسید، جنگ درگرفت. در این جنگ هفتاد هزار نفر کشته شدند که 55 هزار نفر از اهالی شام و 25 هزار نفر از مردم عراق بودند. از میان صحابه ای که با امیرالمؤمنین(ع) بودند، 25 نفر کشته شدند؛

از جمله ابوالیقظان، عمار بن یاسر، معروف به ابن سمیه بود که هنگام شهادت 93 سال داشت (همان، ج2، ص361).

### ج) تحمیل حکمیت بر امیرالمؤمنین(ع)

در حالی که جنگ در صفین به پیروزی نهایی سپاه امیرالمؤمنین(ع) نزدیک بود، به واسطه نیرنگ عمرو عاص و معاویه که قرآن ها را بر سر نیزه کردند و شعار می دادند که ما پیرو قرآنیم و جنگ نمی خواهیم، عده ای از مردم عراق به سرکردگی اشعث بن قیس و مسعر بن فدکی تمیمی و زید بن حصین طایی فریب خوردند و با گروهی از قاریان که هم رأی شان بودند و بعدها «خوارج» نام گرفتند، گفتند: ای علی! اینک که تو را به کتاب خدا دعوت می کنند، قبول کن، وگرنه تو و یارانت را به آن ها تسلیم می کنیم؛ یا با تو همان کاری را می کنیم که با پسر عفان کردیم. ما مکلف به عمل به آن چیزی هستیم که در قرآن است و آن را می پذیریم. به خدا اگر نپذیری، با تو همان که گفتیم، خواهیم کرد (طبری، تاریخ الامم والملوک، ج4، ص34).

با اصرار و پافشاری این گروه، حضرت به اجبار و اکراه، توقف جنگ و مذاکره و تعیین داور را پذیرفت. آن گاه به امام علی(ع) گفتند که کسی را در پی مالک بفرستد و دستور

عقب نشینی بدهد. حضرت به یزید بن هانی فرمود: «نزد مالک اشتر برو و بگو جنگ را رها کند و به نزد من بازگردد». یزید پیغام را به مالک اشتر داد. مالک که در پهلوی راست سپاه مشغول جنگ بود، به یزید گفت: به امیرالمؤمنین (ع) بگو کار جنگ بالا گرفته و بازگشت در این موقع، صحیح نیست. یزید بن هانی به حضور امیرالمؤمنین (ع) رسید و پاسخ مالک را به اطلاع آن حضرت رساند.

در این موقع سر و صدا و گرد و غبار از محلی که مالک در حال نبرد بود، برخاست. کوفیان به امیرالمؤمنین (ع) گفتند: به خدا تصور می کنیم تو به او دستور ادامه جنگ داده باشی. حضرت فرمود: «چطور امکان دارد فرمان نبرد داده باشم، در حالی که سخنی مخفیانه به او نگفته ام». سپس به یزید فرمود: «به مالک بگو بازگرد که فتنه رخ داده است. اگر می خواهد مرا زنده ببیند، بازگردد». مالک از صحنه نبرد بازگشت و نزد آن گروه رسید و گفت: ای مردم عراق! ای اهل ذلت و ناپایداری! زمانی که شما بر دشمن برتری یافتید و آنان یقین پیدا کردند که بر آن ها پیروز می شوید، قرآن ها را بالا بردند و شما را به آن دعوت کردند؛ در حالی که خودشان آنچه را قرآن فرمان داده و نیز سنت پیغمبر (ص) را رها کردند. به آن ها گوش ندهید و به اندازه یک اسب دواندن به من فرصت دهید که امید فتح و پیروزی دارم.

آن ها گفتند: در این صورت ما نیز شریک گناه تو هستیم. مالک گفت: اکنون که سرشناسان شما کشته شدند و اراذلان مانده اند، بگوئید چه زمانی بر حق بوده اید؟ آیا هنگامی که می جنگیدید و خوبان شما کشته می شدند؟ اگر چنین باشد و شما دست از جنگ بردارید، بر باطل خواهید بود، یا این که بر حق هستید و کشته شدگان آن که منکر فضیلت و برتری آن ها نیستید و بهتر از شما بودند، در جهنم هستند؟

گفتند: ای مالک! ما را رها کن که به خاطر خدا با آن ها جنگیدیم و اکنون نیز به خاطر خدا از جنگ با آن ها دست می کشیم؛ چرا که فرمانبردار تو و یارانت نیستیم. از ما حذر کن.

مالک گفت: به خدا به شما نیرنگ زدند و فریب خوردید. شما را به ترک جنگ دعوت کردند و پذیرفتید. ای سیه رویان! تصور می کردم نمازتان از بی رغبتی به دنیا و شوق دیدار خدا بود، اما می بینم که از مرگ به سوی دنیا می گریزید. لعنت بر شما که چون شتران سرگین خوارید. پس از این دیگر سربلندی نخواهید دید. ملعون باشید همان گونه که قوم ستمگران به لعنت دچارند.

پس از قبول حکمیت و توقف جنگ، اشعث بن قیس و آن هایی که بعد ها به خوارج پیوستند، گفتند: ما ابو موسی را برای حکمیت برمی گزینیم. حضرت فرمود: «در آغاز، نافرمانی کردید؛ اکنون دیگر نافرمانی نکنید. رأی من این نیست که ابو موسی را به این کار بگمارم». اشعث بن قیس و زید بن حصین و مسعر بن فدکی گفتند: ما به جز او به شخص دیگری رضایت نمی دهیم؛ زیرا ابو موسی ما را از آنچه در آن افتاده ایم، برحذر می داشت.

آن گاه این گروه پس از رد حکمیت ابن عباس و مالک اشتر، که از سوی امیرالمؤمنین (ع) برای شرکت در حکمیت پیشنهاد شده بودند، ابو موسی را به عنوان نماینده عراق اعلام کردند (همان، ج 4، ص 34-37)

بنا شد که نمایندگان شام و عراق در محلی اجتماع و در فرصت مناسب گفت و گو کنند و ببینند چه کسی باید خلیفه مسلمانان باشد. هر نظری که آنان دادند، باید مورد قبول همگان باشد. هر کدام از نمایندگان چهارصد نفر از سپاهیان را همراه داشتند. پس از چهار ماه مذاکره بر اثر دسیسه و نیرنگ عمرو عاص، نماینده معاویه نتیجه ای که مورد قبول همه مسلمانان باشد، به دست نیامد و دو طرف به عراق و شام بازگشتند. امام علی (ع) در عراق، خلیفه رسمی و منتخب از جانب مردم بود و معاویه نیز در شام دعوی خلافت داشت. پس از نیرنگ عمرو عاص، مردم شام، معاویه را به عنوان خلیفه «امیرالمؤمنین» خطاب می کردند.

به سبب ماجرای حکمیت، دو سپاه از هم کناره گرفتند و معاویه توانست از مخمصه

شکست رهایی یابد. امیرالمؤمنین(ع) پس از آن، هرچه در صدد تشکیل سپاه برای حمله به شام برآمد، مردم کوفه و حجاز از وی چندان فرمان بری نکردند و گروهی به نام خوارج نیز در کوفه به وجود آمدند که جنگ نهروان را به وجود آوردند.

## مردم کوفه در جنگ نهروان

### اشاره

پس از این که واقعه حکمیت با نیرنگ عمرو عاص برای جهان اسلام بی نتیجه گشت و معاویه هم چنان به عنوان حاکم شورشی سرزمین شام و خون خواه عثمان باقی ماند، امیرالمؤمنین(ع) تصمیم به بسیج نیروی سراسری به منظور یکسره کردن کار معاویه گرفت؛ اما مردم کوفه رغبتی نشان ندادند. حضرت در جمع سران هفت ناحیه یا هفت دسته تشکیل دهنده کوفه سخنانی ایراد فرمود که باعث پیشیمانی سران مرکز خلافت و اعلام آمادگی آن ها در یاری امیرالمؤمنین(ع) شد. سپس آمار رزمندگان خود را تهیه و به امیرالمؤمنین(ع) ارائه کردند.

### الف) بسیج نیرو برای اعزام به شام

بسیج نیرو به گونه ای انجام شد که رزمندگان کوفه فرزندان، غلامان و وابستگان (حلیف) خود را آماده حرکت کردند و گفتند هیچ کس نباید برجای بماند. شمار جنگجویان اصلی کوفه، چهل هزار نفر و تعداد فرزندان آن ها که به سن جنگ کردن رسیده بودند، هفده هزار تن و غلامان و وابستگان کوفیان، هشت هزار نفر گفته می شد. سران کوفه به حضرت گفتند نام جنگجویان و فرزندان ایشان را که به سن رشد رسیده اند و توان جنگیدن دارند، نوشته و اعلام کرده ایم که با ما حرکت کنند و عده ای که توان جنگ نداشتند، باقی می ماندند که به کارهای لازم مشغول شوند. هم چنین 3200 نفر از بصره به حضرت پیوستند.

### ب) اصرار مردم کوفه برای جنگ با خوارج

به امیرالمؤمنین(ع) خبر رسید که بعضی کوفیان می گویند بهتر بود اول به جنگ خوارج

می رفتیم و پس از فراغت از آن ها به سوی منحرفان شام حرکت می کردیم. امیرالمؤمنین (ع) در میان آن ها به سخن ایستاد و فرمود: «شنیدم که گفته اند بهتر بود شما را به سوی خوارج، که بر ضد من قیام کرده اند، می بردم و از آن ها شروع می کردیم، سپس به سوی منحرفان می رفتیم؛ اما به نظر من منحرفان شام از خوارج مهم ترند. سخن از این ها را رها کنید و به سوی کسانی بروید که با شما می جنگند؛ زیرا ملوک اگر جبار شوند، بندگان خدا را بنده خود می کنند».

با این سخن حضرت، بانگ اطاعت از او امر امیرالمؤمنین (ع) برخاست، ولی با اقداماتی که خوارج کردند و از جمله کشتن عبد الله بن خباب و همسر و فرزندش، مردم به حضرت گفتند: چرا این افراد را در هنگامی که ما به جنگ شام برویم، پشت سر ما باقی می گذاری که بر اموال و زنان و فرزندان ما چیره شوند؟ اول به سوی آن ها برویم و پس از سرکوبی به سوی دشمنان شامی خود می رویم. اشعث بن قیس نیز برخاست و سخنانی به این مضمون گفت: تا آن هنگام، مردم تصور می کردند که اشعث، عقیده خوارج دارد، اما با تأکیدی که برای حرکت به سوی آن ها داشت، شبیه مردم برطرف شد.

### ج) تصمیم امام علی (ع) به رویارویی با خوارج

با اصرار مردم، امام علی (ع) نیز تصمیم به رویارویی با خوارج گرفت و فرمان حرکت داد. آن گاه از جسر کوفه گذشت و نزدیک آن جا دو رکعت نماز گزارد. سپس در دیر عبدالرحمن فرود آمد و بعد به دیر ابوموسی رفت و بعد از آن جا از دهکده شاهی عبور کرد و به سوی نهروان راند (همان، ج 4، ص 58-61). وقتی حضرت به دوفرسخی نهروان رسید، غلام مخصوص خود را خواست و به او فرمود: برو با آن ها صحبت کن و بگو: مگر من به شما چنین نگفتم و شما مخالفت کردید؛ اکنون چه می گوئید؟ غلام نزد خوارج رفت و سخنان حضرت را به آن ها گفت. خوارج به او گفتند: برگرد که ما هرگز به علی جواب نمی دهیم و می ترسیم با سخنان نافذی که دارد، همان طور که برادران ما، عبدالله کواء و

یارانش را در حروراء بازگرداند، مارا نیز بازگرداند. خدا هم می فرماید: (بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِيْعُونَ) (منافقون/57) سرورت علی هم از این دشمنان است. به سوی او بازگرد و بگو که اجتماع ما در این جا فقط برای جنگ و جهاد با توست (کوفی، کتاب الفتح، ج 4، ص 125).

#### **(د) آخرین تلاش امام علی (ع) برای جلوگیری از خون ریزی**

امیرالمؤمنین (ع) پس از این اقدام و نیز فرستادن نامه ای برای سران خوارج، که به منظور تسلیم آن ها و جلوگیری از خون ریزی و جنگ بود و هر دو بی نتیجه ماند، عبدالله بن عباس را به سوی آن ها فرستاد؛ ولی آن ها به سخن او نیز گوش نکردند. سرانجام خود حضرت به سوی خوارج رفت و با آن ها به تفصیل سخن گفت. امام درباره علت جنگ با معاویه و قبول حکمیت و اثبات این که منشأ این وقایع، خوارج بودند و او را ناگزیر به قبول حکمیت کردند، سخن گفت؛ سپس فرمود: «اکنون آمده اید و با من احتجاج می کنید؟!» چون امیرالمؤمنین (ع) از سخن گفتن ساکت شد، از هر سو صدا برخاست که یا امیرالمؤمنین توبه، توبه. پس هشت هزار نفر به حضرت پیوستند و چهار هزار نفر باقی مانده آماده جنگ شدند (همان).

#### **(ه) دستور نبرد**

سرانجام امام علی (ع) پرچم را به دست ابویوب انصاری داد و او به خوارج بانگ زد که هرکس از شما به سوی این پرچم بیاید و کسی را نکشته باشد و از راهزنان نباشد، در امان است. هر کس نیز از این گروه جدا شود و به کوفه یا مدائن برود، در امان است. فروه بن نوفل اشجعی که از بزرگان خوارج بود، گفت: به خدا نمی دانم برای چه با امام علی (ع) جنگ می کنیم؟ اندیشه درست این است که برویم و درباره جنگ یا پیروی از او بصیرت یابیم. ابن نوفل با پانصد سوار رفت و در «بند نیجین» (نام فارسی آن «وندنیکان») است که عرب آن را بند نیجین می خواند. شهری مشهور از توابع بغداد در طرف نهر روان و جانب ناحیه جبل است. حموی، معجم البلدان، ج 1، ص 499) و دسکره (قریه بزرگی در غرب

بغداد است. همان، ج2، ص488) مستقر شد. عده دیگری هم به طور پراکنده به کوفه بازگشتند که حدود صد نفر از آن ها نیز به امام علی(ع) پیوستند (طبری، تاریخ الامم والملوک، ج4، ص64).

حضرت به پناهندگان فرمود: «از من فاصله بگیرد و مرا با آن ها تنها گذارید». آنها نیز کنار رفتند و امام علی(ع) با چند نفر از اصحاب به نزدیک خوارج رفتند. عبدالله بن وهب هم جلو آمد و بین دو دسته ایستاد و گفت:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ (انعام/1) ای مردم! آنهایی که از خدای خود برگشته اند، علی و اصحابش هستند که عمرو عاص و عبدالله بن قیس (ابوموسی اشعری) را در دین خدا حاکم قرار دادند؛ در حالی که خدا می گوید: از آنچه خدا به تو وحی می کند، پیروی کن».

در این هنگام مردی به نام ابوحنظله از اصحاب حضرت فریاد زد: ای دشمن خدا! در چنین موقعی مانند خطبا سخن می گویی؟! به خدا تو چیزی از دین خدا نمی دانی. تو از ابتدا مردی سبک و بی ارزش بودی. مادرت به عزایت بنشیند پسر وهب! آیا می دانی با چه کسی طرف سخن هستی و برای چه نزاع می کنی؟ آیا نمی دانی که امیرالمؤمنین(ع)، برادر پیغمبر خدا(ص) و پسر عموی او و جانشین و برگزیده او و شوهر دختر او و پدر دو نواده اوست؟!!

حضرت فرمود: «ای ابوحنظله او را رها کن. اگر او کوری و گمراهی را که در اوست بداند، می فهمد از سخنی که درباره من گفت، بزرگ تر است». در این جا حرقوص فریاد زد و گفت: به خدا ای پسر ابوطالب تو از جنگ با ما رضایت خدا و آخرت را نمی خواهی؟ حضرت در جوابش این آیه خواند: (قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا \* الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا) (کهف/103-104) به خدای کعبه اهل نهروان از اینها هستند (کوفی، کتاب الفتوح، ج4، ص25).

جندب بن زهیر ازدی از یاران مخصوص و سرداران بزرگ امام علی (ع) ماجرای خوارج و جنگ نهروان را چنین روایت می کند:

وقتی خوارج از سپاه امام علی (ع) کناره گرفتند و بر آن حضرت شوریدند، به اتفاق امام به جنگ آن ها رفتیم. وقتی به لشکرگاه خوارج نزدیک شدیم، افرادی وارسته در میان آن ها دیدیم. من از تماشای آنان ناراحت شدم؛ لذا از آن ها کناره گرفتم و پیاده شدم، در حالی که افسار اسبم را گرفته و به نیزه ام تکیه داده بودم، با خود گفتم: پروردگارا! اگر پیکار با اینان خدمتی به دین توست، مرا به آن رهبری کن و چنانچه گناه است، مرا از آن برحذر دار. در همان حال امام علی (ع) سر رسید. همین که حضرت به من نزدیک شد، فرمود: «ای جندب! از خشم الهی پرهیز کن». سپس پیاده شد و به نماز ایستاد. در این هنگام مردی آمد و گفت: یا علی! با خوارج کاری دارید؟

فرمود: چطور؟ گفت: برای این که آن ها از نهر گذشتند و رفتند. حضرت فرمود: نه، از نهر نگذشته اند. آن مرد گفت: سبحان الله! چند نفر دیگر نیز همین پیام را آوردند، ولی امام همان پاسخ را دادند و فرمود: «آن ها از نهر نگذشتند و نمی گذرند؛ چنان که خدا و پیغمبر او فرموده اند در این سوی نهر کشته خواهند شد».

سپس حضرت سوار شد و به جندب فرمود: «ای جندب! من مردی را به سوی آن ها می فرستم که ایشان را به کتاب خدا و سنت پیغمبرشان دعوت کند، ولی آنها به وی اعتنا نمی کنند و تیربارانش می کنند. ای جندب! ده نفر از ما کشته نمی شوند و از آنها نیز حتی ده نفر جان به سلامت نمی برند». سپس فرمود: چه کسی این قرآن را می گیرد و می رود که این عده را به کتاب خدا و سنت پیغمبر دعوت کند و در این راه کشته شود و در عوض خداوند او را وارد بهشت کند؟» جوانی از قبیله بنی عامر بن صعصعه پاسخ مثبت داد. جوان قرآن را گرفت و به سوی خوارج رفت. همین که به آن ها نزدیک شد، بارانی از تیر بر وی بارید و شهید شد. امیرالمؤمنین (ع) فرمان حمله داد. جندب ادامه می دهد: من با دست های خودم قبل از نماز ظهر هشت نفر آن ها را کشتم. همان طور که حضرت فرموده بود، ده نفر از ما



بیشتر کشته نشدند و از آن‌ها نیز بیش از ده تن نجات نیافتند. جوانی که از سپاه امیرالمؤمنین(ع) قرآن به دست توسط خوارج به شهادت رسید، حارث بن مرّه عبدی نام داشت (مسعودی، مروج الذهب، ج 2، ص 415).

## نتیجه

با بررسی این سه جنگ امام علی(ع) آشکار می‌شود که به جز افرادی معدود که همواره در رکاب امام علی(ع) و گوش به فرمان ایشان بودند، اکثر مردم کوفه مردمانی دنیاپرست و بی بصیرت بودند و رهنمودهای امیرالمؤمنین(ع) را جدی نگرفته یا نمی پذیرفتند.

مردم کوفه در این سه جنگ اهمیتی به دستورات امام علی(ع) ندادند و حتی از دستورات آن حضرت تخلف می‌ورزیدند. در جنگ جمل وقتی امام علی(ع) در منطقه «ذی قار» بود و نمایندگانش را برای یاری خواستن از مردم برای شرکت در جنگ به سوی کوفه فرستاد و آنان نیز پیام آن حضرت را به مردم کوفه رساندند، آنها به جای یاری کردن امام علی(ع) برای مشورت نزد ابوموسی رفتند. نظر ابوموسی این بود: «راه آخرت این است که به جای خود بمانید و راه دنیا این است که حرکت کنید». به راحتی می‌توان بی بصیرتی مردم کوفه را از این سخنان فهمید؛ درحالی که امام علی(ع) نهایت تلاش خود را برای دعوت مردم کوفه به جهاد انجام می‌داد.

در جنگ صفین وقتی معاویه شکست خود را نزدیک دید و در حالی که پیروزی نهایی سپاه امام علی(ع) نزدیک بود، به واسطه نیرنگ عمرو عاص و معاویه که قرآن‌ها را بر سر نیزه کردند و شعار می‌دادند: «ما پیرو قرآنیم و جنگ نمی‌خواهیم» مردم کوفه فریب خوردند و امیرالمؤمنین(ع) را وادار به صلح کردند و آن حضرت برخلاف میل باطنی، مجبور به صلح با معاویه شد.

پس از جنگ صفین نیز کوفیان از دستور امیرالمؤمنین(ع) سر باز زدند و بسیاری از آنان خوارج نامیده شدند؛ در مقابل آن حضرت ایستادند و با وی جنگیدند. ابن ملجم نیز از

همین خوارج بود که از جنگ جان سالم به در برد و بعد ها امیرالمؤمنین (ع) را با شمشیر زهرآلوده به شهادت رساند.

ص: 155

قرآن کریم، ترجمه محمدعلی رضایی اصفهانی و گروهی از اساتید جامعه المصطفی، انتشارات المصطفی، قم، 1388 ش.

شریف رضی، نهج البلاغه، ترجمه: محمد دشتی، نشر مشهور، قم، 1379 ش.

1. ابن اثیر، الكامل فی التّاریخ، دار الصّادر، بیروت، 1385 ق.

2. ابن عساکر، تاریخ دمشق الكبير، دار الفکر، بیروت، 1404 ق.

3. ابن کثیر، عماد الدین ابو الفداء اسماعیل، البدايه و النهايه، دار الاحیاء و التراث العربی، بیروت، 1417 ق.

4. افشار، غلام حسین صدری، نسرین حکمی و نسترن حکمی، فرهنگ معاصر فارسی، انتشارات فرهنگ معاصر، تهران، 1392 ش.

5. بلاذری، احمد بن یحیی، فتوح البلدان، نقره، تهران، 1337 ش.

6. بلاذری، احمد بن یحیی، أنساب الاشراف، تحقیق: محمدباقر محمودی، دارالفکر، بیروت، 1417 ق.

7. جتّابی، کاظم، تخطیط مدینه الکوفه، مقدمه احمد فکری، مجمع العلمی، عراق، 1386 ق.

8. حموی بغدادی، یاقوت بن عبدالله، معجم البلدان، دار صادر، بیروت، 1995 م.

9. حسینی دشتی، مصطفی، معارف و معاریف (دایرهالمعارف اسلامی)، مؤسسه فرهنگی آرایه، تهران، 1379 ش.

10. دینوری، ابوحنیفه احمد بن داوود، اخبار الطوال، انتشارات الشریف الرضی، قم، 1409 ق.

11. ریگی، محمد بندر، فرهنگ جدید عربی به فارسی، اسلامی، تهران، 1361 ش.

12. شرتونی لبنانی، سعید الخوری، اقرب الموارد فی فصیح العربیه و نوادر، منشورات مکتبه آیت الله العظمی مرعشی، قم، 1403 ق.

13. طبری، محمد بن جریر، تاریخ الامم و الملوک، دارالتراث، بیروت، دوم، 1967 م.

14. عاملی، سید محسن امین، اعیان الشیعہ، دارالتعارف، بیروت، 1421 ق.

15. کوفی، ابن اعثم، کتاب الفتوح، دارالاضواء، بیروت، 1411 ق.

16. مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه: ابوالقاسم پاینده، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، دوم،

1356 ش.

17. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، مؤسسه الاعلمی، بیروت، 1358 ق.







با رحلت پیامبر (ص) جامعه اسلامی دچار التهاب شدیدی شد که به دنبال آن، رخدادها به همراه اختلافات اساسی در نگرش صحابه به رهبری و حاکمیت و همچنین خطرات بالقوه ای که از جانب دشمنان داخلی و خارجی موجودیت اسلام را تهدید می کرد. در بستر این رخدادها و در میان مشاجره ها و مخالفت ها، ماجرای سقیفه شکل گرفت و ابوبکر به عنوان جانشین پیامبر (ص) و خلیفه اول تعیین گردید. در قیاس با سایر مخالفین، مواضع امام علی (ع) و یارانش، سبک و سیاق خاص خویش را دارد. موضعی که در دو قالب اعتراض (تقابل) و همراهی مسالمت جویانه (تعامل) به صورت مستمر، پایدار و متوازن شکل می گیرد. در این مقطع امام با تحمل ناملايمات به اهداف والاتر و دغدغه های عالی تری می اندیشد. از جمله این دغدغه ها، خطرات عظیمی است که وحدت امت اسلام و اساس نو بنیاد دین خدا را نشانه گرفته است. علاوه بر این، عدم امکانات کافی جهت مقابله و نبود زمینه اجتماعی مناسب برای حاکمیت، امام (ع) را وامی دارد که به سیاست صبر و سکوت و در نهایت بیعت و با هدف تقویت جبهه واحد امت اسلامی، در برابر خطرات داخلی و خارجی روی آورد. که می توان آن را، بنیاد اندیشه تقریب مذاهب نامید. این مقاله ضمن بررسی شرایط پس از عصر نبوت، به علل و چگونگی تعامل علی (ع) با خلافت می پردازد، امام برای حفظ مصالح اسلام و با احترام به خواسته عمومی پس از بیعت نهایت تعامل را با خلیفه داشت و کوچک ترین مانع و سنگ اندازی را در این زمینه به وجود نیاورد. یافته پژوهش با استفاده از روش کتابخانه ای و تحلیلی - توصیفی نشان

می دهد که تعامل امام با خلافت یک تاکتیک و استراتژی بوده و از اعتقادات او سرچشمه گرفته بود، به همین علت همکاری لازم و مشاوره شایسته را در زمینه های مختلف با حکومت داشته است.

کلیدواژه ها: تشیع، امام علی (ع)، ابوبکر خلیفه اول، سقیفه، بیعت، تقابل، تعامل.

## مقدمه

با رحلت پیامبر اکرم (ص)، امت اسلام در آستانه یک آزمایش بزرگ قرار می گیرد. آزمایشی که جهت گیری آینده امت اسلام را در دو شاخه متفاوت رقم زد. جامعه نوپای اسلامی پس از 23 سال جنگ و جهاد، به ظاهر بر دشمنان داخلی غلبه یافته و ساختار اولیه یک تمدن نوین را پی ریزی کرده بود؛ اما در درون با آشفتگی های فراوانی درگیر شد و از بیرون نیز در معرض تهدید قرار گرفت، که می توان به برخی از موارد آن اشاره نمود:

نخست. اختلاف اساسی در نگاه به جانشینی و حاکمیت اسلامی در بین صحابه اعم از انصار و مهاجرین. اختلاف دیدگاه صحابه، در جریان اعزام سپاه شام به فرماندهی اسامه و در حیات پیامبر (ص)، بروز کرد و در جریان سقیفه و مشاجرات بین انصار و مهاجرین عینیت یافت. عدم بیعت جمع کثیری از صحابه با خلیفه اول، به ویژه بنی هاشم و در رأس آنان امام علی (ع) در روزهای آغازین، گواه بارز این اختلافات است. از طرفی مقایسه شخصیت ها و نوع مواضع اصحابی چون عمار، ابوذر، مقداد و سلمان با مسلمانان تسلیم شده ای چون ابوسفیان و افرادی از این قبیل، گواه بارز دیگری بر این اختلافات مبنایی است.

دوم. گسترش فتنه پیامبران دروغین و ارتداد جمعی قبایل. مرتدین پس از رحلت پیامبر (ص) را به چهار گروه می توان دسته بندی کرد: مدعیان نبوت (اسود عنسی - مسیلمه بن حبیب - طلحه بن خویلد). قبایلی که به سنت جاهلی بازگشتند. معتقدین به اسلام و منکرین خلافت ابوبکر با انگیزه های سیاسی و گاه اعتقادی (طایفه مالک بن نویره)؛



کسانی که خلافت را قبول داشتند؛ اما حاضر به پرداخت زکات نبودند و آن را نوعی باج خواهی می دانستند (رک: یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج 4؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج 8، ص 38).

سوم. بروز تعصبات قومی و عشیره ای و غلبه آن بر عقاید و باورهای دینی. تبعیت جمعی از رهبران قبایل، هم در گرایش به اسلام در جریان موسوم به "وفود" رخ داد و هم بلافاصله پس از رحلت پیامبر (ص) در

ارتداد جمعی آنان از دین اسلام اتفاق افتاد. در نظام قبیله ای، گرایش و ارتداد هر دو تابع تصمیم رهبر قبیله است. آنچه در سقیفه رخداد - سهم خواهی اوس و خزرج در قدرت و حاکمیت و استدلال مهاجرین بر سیادت و برتری قریش در مشاجرات سقیفه و حتی اصرار عباس عموی پیامبر بر بیعت با امام علی (ع) - همه را باید از منظر همین تفکر قبیله ای جستجو کرد. «تصمیم سقیفه، با روش معمول و سنت قدیمی اعراب، حداقل برای یک گروه عمده از میان آنها مطابقت داشت. اکثریت اعراب شمالی، اسلام را دست کم در مرحله نخست قبول آن، به صورت یک نظام اجتماعی - سیاسی مبتنی بر تعالیم مذهبی محمد (ص)، فهمیده بودند، اوس و خزرج اسلام را اساساً به عنوان نظامی مذهبی همراه با حرکت سیاسی - اجتماعی می فهمیدند. بنابراین زمانی که پیامبر رحلت نمود مسئله جانشینی او به عنوان ترکیبی از رهبری سیاسی و مذهبی جلوه کرد... اکثریت مسلمین که با آمادگی ابوبکر را پذیرفتند، بیشتر بر جنبه سیاسی - اجتماعی در روش متداول جانشینی تأکید نهادند آن گونه رهبری و ریاست قبیله ای که به وسیله خلیفه اول تفسیر گردید» (محمد جعفری، تشیع در مسیر تاریخ، 27).

چهارم. خطر بالقوه دو امپراتوری بزرگ ایران و روم در همسایگی سرزمین های اسلامی. جرقه های اولیه این برخوردها در حیات پیامبر (ص) زده شده است. نامه پیامبر به خسرو پرویز، جنگ تبوک و اعزام سپاه اسامه، از جمله این موارد است. این برخوردها در زمان خلیفه دوم استمرار یافت. اعزام سپاه اسامه بلافاصله پس از رحلت پیامبر و جانشین

شدن ابوبکر و جنگ یرموک آخرین جنگ در زمان خلافت ابوبکر همه در راستای این نظریه است.

### پیشینه

در زمینه تعامل و همکاری امام علی (ع) در دوران خلافت خلفای سه گانه آثار مهم و متعددی به نگارش درآمده است که در اینجا به مهمترین آثار اشاره می شود:

امام علی علیه السلام و تأیید خلفا؟ سبحانی، جعفر، مجله: درسهایی از مکتب اسلام « اردیبهشت 1393 - شماره 636 (7 صفحه - از 52 تا 58).

مواضع امام علی علیه السلام در برابر فتوحات خلفا، رنجبر، محسن، مجله: تاریخ اسلام در آینه پژوهش « بهار 1382 - شماره 2 (34 صفحه - از 53 تا 86).

تعامل امام علی علیه السلام با خلفا در جهت وحدت اسلامی، دانش، اسماعیل، مجله: اندیشه تقریب « پاییز 1384 - شماره 4 (27 صفحه - از 88 تا 114).

امام علی و جریان های اجتماعی عصر خلفاء (بخش دوم)، نویسنده: احمدی، حبیب الله، مجله: فرهنگ کوثر « بهمن 1379 - شماره 47 (4 صفحه - از 42 تا 45).

امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام از دیدگاه خلفا، تألیف مهدی فقیه ایمانی، اصفهان: حسینیه عمادزاده، 1378.

امام علی و خلفا، عبدالرحیم قنوات، مشهد: جهاد دانشگاهی (واحد مشهد)، 1382.

امیرالمؤمنین علی (ع) و اقتدار نظام اسلامی در دوران خلفا، ایزدی، حجت الله، مصباح، ش 40 (زمستان 1380): ص 91 - 103.

### ماجرای سقیفه

در بستر تمامی آشفتگی هایی که پس از رحلت پیامبر (ص) رخ داد، ابوبکر به عنوان خلیفه اول، بر مسند جانشینی تکیه زد و امام علی (ع)، که خود و بسیاری از صحابه، جانشینی را حق مسلم او می دانستند، از این حق محروم و خانه نشین گردید. جانشینی

ص: 162

ابوبکر، با مجموعه مشاجره ها، دسته بندی ها و منازعاتی در درون سقیفه رقم خورد. به همین علت ماجرای سقیفه، با اهمیت ترین و تعیین کننده ترین رخدادی است که، بلافاصله پس از رحلت پیامبر (ص) و قبل از کفن و دفن ایشان، به وقوع پیوست (طبری، تاریخ الامم والملوک، ج 4/ 1328 تا 1335؛ ص 1342 تا 1351؛ ابن هشام، سیره ابن هشام، ص 657 تا 660). آنچه از برخی از روایات استنباط می گردد و خلیفه دوم نیز تأیید می کند، این انتخاب یک امر تصادفی، حساب نشده و ناگهانی بود (ذهبی، تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام، ج 3، ص 8؛ ابن کثیر، البدایه و النهایه، ج 5، ص 245-246).

متأسفانه تشکیل سقیفه در ابتدا توسط انصار و بدون حضور مهاجرین، صورت گرفت. انصار از یک سو به دلیل: حضورشان در غزوات متعدد، پذیرش و یاری پیامبر (ص) و مهاجرین در آغاز هجرت و همچنین سفارش های مکرر و مؤکد ایشان مبنی بر رعایت حقوق انصار، رهبری را حق خویش می پنداشتند و از سوی دیگر به دلیل ترس از حاکمیت مهاجرین، احیای تعصبات قومی و انتقام خون کسانی از اهالی مکه که به دست انصار در غزوات متعدد کشته شده بودند، تلاشی شتاب زده را برای کسب جانشینی آغاز کردند (نظام الحکم و الإدارة فی الإسلام، ص 48).

انصار بدون مشورت و حضور مهاجرین، در شرایطی که هنوز پیکر پیامبر (ص) کفن و دفن نشده بود، برای اخذ تصمیم نسبت به آینده جانشینی در این محل گرد آمدند؛ اما اختلافات درونی دو قبیله اوس و خزرج مانع تصمیم گیری سریع در این امر مهم بود.

حضور جمع سه نفره ابوبکر، عمر و ابو عبیده جراح که مستشرقانی مانند مادلونگ و کایتانی از آن به نام مثلث قدرت یاد کردند. در سقیفه، جریان مباحثات را به نفع مهاجرین و این گروه تازه وارد رقم زد. نتیجه این مجادلات، تا مرز شمشیر کشیدن بر روی یکدیگر پیش رفت (طبری، تاریخ الامم والملوک، ج 4 / 1349). در نهایت با اصرار عمر و ابو عبیده و پیش دستی بر بیعت، ابوبکر خلیفه گردید. (دینوری، الامامه و السیاسه، ص 1380).

در همان جمع اولیه سقیفه، افرادی از انصار ابتدا با این تصمیم به مخالفت برخاستند. گروهی به زعامت انصار می‌اندیشیدند و گروهی امام علی (ع) را شایسته این منصب می‌دانستند. اگرچه در نهایت همه حاضران بیعت کردند (همان)؛ اما سعد بن عباد، بزرگ خزر جیان، تا آخر عمر بیعت نکرد، به تبعیدی خودخواسته تن داد و در آخر جان خویش را نیز بر سر این مخالفت گذاشت (طبری، تاریخ الامم والملوک، ج 4، ص 1348).

انتخاب ابوبکر که در یک "جمع محدود از صحابه" و نه در یک "اجماع عمومی" شکل گرفته بود، خیلی سریع در مدینه منتشر شد. همزمان با فراخوانی عمومی جهت بیعت (همان، ص 1337)، دامنه مخالفت‌ها از درون سقیفه، به جمع‌های دیگر در مدینه گسترش یافت. مخالفت‌هایی که هر یک با انگیزه‌ای متفاوت با دیگری بروز می‌کرد.

ابوبکر در مدت دو سال و چهار ماه خلافت (مسعودی، مروج الذهب، ج 1، ص 654)، تمام دوران خلافت خود را با جنگ سپری نمود (ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج 8، ص 26)؛ و در پایان عمر خویش برخلاف سنت شورا و اجماع (بیضون، الامام علی (ع) فی رؤیه النهج و روایه التاریخ، ص 35) که خود با این سنت به خلافت رسیده بود، با یک وصیت کتبی، زمام امور را به خلیفه دوم سپرد.

### مواضع امام علی (ع) در مقابل جانشینی خلیفه اول

مواضع امام علی (ع) در دوران تثبیت خلافت و در برابر جانشینی خلیفه اول و همچنین استمرار آن در برابر دو خلیفه بعد، در دو قالب: "اعتراض و مخالفت" (تقابل) و "همراهی و مسالمت" (تعامل)، شکل می‌گیرد. مواضعی که ظاهری متضاد دارند اما در واقعیت، اموری متوازن بودند که در راستای یک هدف کلی و عالی، شکل گرفتند. در تقابل‌های امام علی (ع) می‌توان به موارد زیر اشاره کرد.

الف - امام در ابتدا بیعت نمی‌کند و با عدم حضور در مسجد، در برابر جریان سقیفه علناً به مخالفت برمی‌خیزد (طبری، تاریخ الامم والملوک، ج 4، ص 1332 و 1329 و

ب - در آغاز نه تنها بیعت نمی کند، بلکه دست به افشاگری میزند و بر حقانیت خویش استدلال می کند (دینوری، 1380: 27)

ج - از مهاجرین گله می کند و همراه زهرا (س) درب خانه انصار مراجعه و از آنان طلب یاری می کند (همان: 28)

د - در ماجرای غصب فدک، شجاعانه در کنار زهرا (س) می ایستد و از حق مسلم او دفاع می کند (یعقوبی، تاریخ یعقوبی، 2/1. شهیدی، 1377: 97)

ه - با آنکه دسته جمعی به خانه اش حمله می کنند، خانه و اهلش را تهدید به آتش زدن می کنند (دینوری، 1380: 29) و در مرحله ای خاص تهدید به قتل می گردد، در برابر بیعت اجباری، مقاومت می کند.

و - در هیچ جنگی شرکت نمی کند و هیچ مسئولیت و کارگزاری را نمی پذیرد (دینوری، 1380: 30)

موارد ذکر شده، به همراه ده ها مورد دیگر، مجموعه ای از رفتارهای اعتراضی یا تقابلی است که از سوی امام علی (ع) شکل گرفته است. این تقابلی ها، با هدف اثبات عدم مشروعیت نظام خلافت، تا آخر عمر آن حضرت و در برابر هر سه خلیفه، استمرار داشته است.

تقابل های امام علی (ع) به گونه ای شکل می گیرد که هرگز جامعه را دچار التهاب و تنش نمی کند. از رودررویی و درگیری پرهیز می کند.

سکوت و خانه نشینی را برمی گزیند و به امر خطیر «جمع آوری قرآن» می پردازد. (واقدی، 1374: 324/2)

### **الف. مواضع تعاملی امام علی (ع) با خلافت**

امام علی (ع) دغدغه عظیمی، اندیشه و افکار امام علی (ع) را پس از رحلت پیامبر (ص) در برگرفته بود. عمده ترین دغدغه های امام: نوپا بودن نهال جامعه اسلامی، خطرات

بالقوه اند امپراتوری ایران و روم، پیامبران دروغین، مرتد شدن قبایل متعدد، گسترش جریان نفاق، شبهه ای فکری و کلامی علمای انصار و یهود است (طبری، تاریخ الامم والملوک، ج 4، ص 1370؛ مفید، الارشاد، ص 188 و 189).

صبر و سکوت با انگیزه وحدت گرایی اصلی ترین و اصولی ترین موضع تعاملی امام علی (ع)

مجموعه این دغدغه ها، خطراتی بس بزرگ بودند که، نابودی موجودیت اسلام را نشانه گرفته بودند. در چنین شرایطی مخالفت و رودررویی امام علی (ع) با خلیفه اول، به ضرر دین تمام می شد، در نتیجه امام سیاست صبر صبری تلخ و بصیر پیشه کرد (نهج البلاغه: خطبه 217). امام علی (ع) خود دست پرورده اسلام و پیامبر (ص) است. او اولین کسی است که به پیامبر (ص) و دین او ایمان آورده است، در این راه رنج ها کشیده، جنگ ها کرده و لحظه به لحظه عمرش با رشد اسلام عجین یافته است. در این راستا برخوردهای تعاملی امام علی شکل می گیرد. برخوردهایی که عمدتاً با هدف تقویت جبهه واحد امت اسلام در برابر خطرات خارجی و داخلی توجیه پذیر می گردد. موضوعی که اندیشه تقریب مذاهب در جهان اسلام، به ویژه در قرون اخیر، توسط اندیشمندان مصلح، از سوی هر دو جریان شیعه و سنی دنبال می شود.

### مواردی از مواضع تعاملی امام علی (ع)

یک. امام علی (ع) هرگز جذب نظام خلافت نگردید، کارگزاری خلیفه را در هیچ ردهای نپذیرفت، اما مانع همکاری سایر صحابه و یاران خویش نیز با خلیفه، نشده است. مؤلف کتاب تشیع در مسیر تاریخ به نقل از منابع تاریخی نام یازده تن از این یاران را با معرفی اجمالی ذکر می کند. در بین این صحابی نام سلمان فارسی، مقداد، ابوذر و عثمان بن حنیف به چشم می خورد (محمدجعفری، 1386: 68 و 69)

دو. هرکجا لازم بوده، جهت پیشرفت جامعه اسلامی مشاوره لازم را ارائه داده است. در

ص: 166

نبرد با مرتدین مانع شرکت مستقیم خلیفه در نبرد شد و در مواردی امور کتابت را به عهده گرفت (بیضون، الامام علی (ع) فی رؤیه النهج و روایه التاريخ، ص 37). حتی ابوبکر پیش از آنکه سپاه را روانه شام کند، همه اصحاب رسول خدا (ص) را گردآورد تا با آنان شور کند. آنها نتوانستند نظری قاطع بدهند و دچار تردید شدند؛ ولی علی (ع) در اعلام موضع خود کاملاً روشن عمل کرد و پیشنهادش به خلیفه انجام این اقدام بود؛ و به گفته به خلیفه گفت: «اگر چنین کنی پیروز خواهی شد» (یعقوبی، تاریخ یعقوبی، 12/2)

سه. در دوران خلفا، در هیچ جنگی شرکت نکرد؛ اما نه تنها مانع حضور مسلمانان در این جنگ ها نشده است

چهار. اقدام به رویارویی نظامی نمی کند و پیشنهاد مخالفین جهت مقابله نظامی را نیز، رد می کند. وقتی ابوبکر به خلافت رسید ابوسفیان به علی گفت: «ای ابوالحسن، دست پیش آر تا با تو بیعت کنم.» اما علی دست پیش نبرد و او را سرزنش کرد و گفت: «از این کار جز فتنه منظوری نداری، به خدا برای اسلام جز بدی نمی خواهی ما را به نصیحت تو حاجت نیست.» (طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج 4، ص 1336).

پنج. در جریان حمله قبایل مرتد به مدینه، در صف اولیه مدافعان خلیفه، از شهر حفاظت می کند. بیضون به نقل از ابن اثیر آورده است وقتی مرتدین به نزدیکی مدینه رسید. طلحه بن خویلد در عین بزاخه ارتداد پیشه کرد و از قبایل غطفان، طی، فزاره، عبس و ذبیان افراد بسیاری به او پیوسته و برخی از ایشان تا ذی القصه پیش تاختند و آماده هجوم به مدینه بودند. ابوبکر سریعاً به حرکت درآمد و چهار نفر از صحابه بزرگ یعنی علی (ع)، طلحه، زبیر و ابن مسعود را بر پایین مدینه یعنی راه کوهستانی آن گمارد. درحالی که نیروی اساسی مسلمانان برای جلوگیری از هجوم مرتدین و ممانعت از شکست، به حرکت درآمد. پذیرش مسئولیت دفاع از مدینه با طبیعت نقش علی (ع) در مقدم شمردن اسلام سازگار است (بیضون، الامام علی (ع) فی رؤیه النهج و روایه التاريخ، ص 39).

مواضع تعاملی امام علی (ع) در شکل نهایی و عالی آن، منجر به بیعت با خلیفه اول می‌گردد. بیعتی که با امتناع اولیه از آن، به صورت تقابل جدی با خلیفه درآمد و با استدلال‌های امام علی (ع) در برابر خلیفه و انصار، مشروعیت خلافت را به چالش کشید؛ اما در نهایت، بنا بر دلایل متعدد و در رأس آن تقویت جبهه واحد امت اسلام در برابر خطرات خارجی و داخلی به تحقق عملی پیوست.

تعاملات امام نه نوعی سازش و تسلیم شدن بود نه ترس از مرگ و برای حفظ جان. سازش و تسلیم در منازعات سیاسی به معنی دست کشیدن از آرمان‌ها و اهدافی است که قبل از تسلیم برای آن مبارزه می‌شود. در این حرکت افراد یا نیروهای مبارز در خدمت اهداف طرف مقابل درمی‌آیند. تسلیم شدن، در جنگ‌ها مفهوم دیگری نیز دارد و آن وقتی است که نیروهای مبارز، در محاصره کامل دشمن قرار گرفتند، آذوقه و اسلحه برای ادامه جنگ ندارند و برای حفظ جان خویش به ناچار تسلیم می‌شوند؛ اما فلسفه سکوت امام علی (ع)، سازش و تسلیم برای حفظ جان خویش و ترس از مرگ نیست. فلسفه سکوت از زبان امام علی (ع) این است: «فَإِنْ أَقْلُ، يَقُولُوا: حَرَّصَ عَلَيَّ الْمُلْكَ، وَإِنْ أَسْكُتُ يَقُولُوا: جَزَعَ مِنَ الْمَوْتِ...»؛ در شرائطی قرار دارم که اگر سخن بگویم میگویند بر حکومت حریص است و اگر خاموش باشم میگویند از مرگ ترسید. هرگز! من و ترس از مرگ؟ پس از آن همه جنگ‌ها و حوادث ناگوار؟! سوگند به خدا انس و علاقه فرزند ابیطالب به مرگ در راه خدا از علاقه طفل به پستان مادر بیشتر است. این که سکوت برگزیدم از علوم و حوادث پنهانی آگاهی دارم که اگر بازگویم مضطرب می‌گردید چون لرزیدن ریسمان در چاه‌های عمیق! (شریف رضی، نهج البلاغه خطبه/5).

در نگاه وحدت‌جویانه می‌توان گفت مواضع امام در این زمان هم تاکتیک بود و هم استراتژی. یعنی در نگاه درازمدت مهمترین هدف، حفظ اسلام و وحدت جامعه اسلامی است. حکومت در نگاه امام علی (ع) یک ابزار است. برای تحقق این هدف در صورتی که



خود حاکم نباشی می توان گونه ای عمل کرد که هدف در مسیر دیگری ولو در حداقل شرایط محقق شود. رفتار مسالمت جویانه امام با خلیفه را می توان یک تاکتیک به حساب آورد؛ اما تاکتیکی که در راستای همان استراتژی اولیه معنی پیدا می کند.

نگاه امام علی (ع) به حاکمیت، غیر تحمیلی و متکی به خواست مردم است. شایستگی و توانمندی برای حکومت شرط لازم است اما کافی نیست. شرط کافی و مکمل برای حاکمیت همان اقبال اجتماعی است که بدون آن حاکمیت تحمیلی و دیکتاتوری است. امام در خطبه 173 به این امر اشاره دارد که... ای مردم، سزاوارترین شخص به امر خلافت آن است که در تدبیر و سیاست از همه تواناتر، و در احکام خداوند داناتر باشد، پس اگر آشوبگری دست به آشوب زد نکوهش شده، و از او درخواست می شود تا به سوی حق بازگردد، و اگر امتناع نمود کشته می گردد. به جان خودم سوگند، اگر قرار این باشد که انتخاب برای امامت و خلافت انجام نگیرد مگر با حضور همه مسلمانان- چون چنین کاری ممکن نیست- هرگز این امر صورت نگیرد. به این سبب، حکم و رأی صاحب نظران و شایستگان در این کار- در غیبت سایرین- بجا و رواست. و در نامه 6 به معاویه می فرماید: پس اگر (مردم- شوری مهاجرین و انصار) بر امامت کسی گرد آمدند، و او را امام خود خواندند، خشنودی خدا هم در آن است، حال اگر کسی کار آنان را نکوهش کند یا بدعتی پدید آورد، او را به جایگاه بیعت قانونی بازمی گردانند، اگر سرباز زد با او پیکار می کنند، زیرا که به راه مسلمانان درنیامده، خدا هم او را در گمراهی اش رها می کند

### بیعت امام با خلیفه اول

به دلیل اعتراض به روند اجرایی سقیفه و اصرار بر حقانیت خویش از سوی امام علی (ع)، بیعت با خلیفه در ماه های اولیه پس از رحلت پیامبر (ص)، صورت نگرفته است. وقتی امام را نزد ابوبکر آوردند و گفتند: با ابوبکر بیعت کن. علی گفت: من از شما بدین کار سزاوارترم، با شما بیعت نمی کنم و شما باید با من بیعت کنید. شما خلافت را از انصار

گرفتید. با آنان احتجاج کردند (دینوری الامامه و السیاسه، ص 28). زمان ذکرشده برای بیعت، در اسناد تاریخی: هفتاد روز، سه ماه و یا شش ماه پس از رحلت پیامبر (ص) ذکرشده که زمان شش ماه و یا به عبارتی پس از وفات زهرا (س)، از اعتبار بیشتری برخوردار است (ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج 8، ص 21).

آنچه از منابع شیعه و نهج البلاغه و برخی منابع دیگر استخراج می شود که ابتدا فشار برای بیعت اجباری صورت گرفته و امام علی (ع) با این اجبار مقابله کرده است و آنگاه که شرایط آرام می شود با اختیار اقدام به بیعت می کند. که عمده ترین هدف اما از این اقدام تقویت جبهه واحد امت اسلام در برابر خطرات داخلی و خارجی است. بیعت تا آخر عمر خلیفه اول استمرار داشته و موردی بر نقض آن گزارش نشده است. استمرار بیعت، در قالب همکاری، مشاوره و حضور در نماز جماعت خلیفه نیز، گزارش شده است.

چرایی بیعت را می توان از مواضع امام در خطبه ها و نامه های مندرج در نهج البلاغه و سایر متون جستجو کرد. مواضعی که ناشی از دیدگاه وحدت جویانه امام علی (ع) و شرایط تلخ حاکم بر جامعه است.

امام علی (ع) در نامه ای بعد از شهادت محمد بن ابوبکر می نویسد:

«بعد از آنکه پیامبر خدا جهان را وداع کردند، و به جوار رحمت حق رفتند، مسلمانان در جانشینی او اختلاف کردند، به خداوند سوگند هرگز در فکر و ذهن و عقل من نمی گذشت که عرب خلافت را از خاندان او بیرون بیاورد و یا آن را از من بازدارند و مرا از آن دور کنند.

ناگهان مشاهده کردم که مردم به طرف ابوبکر رفته اند و شتابان با او بیعت کرده اند، من از بیعت خودداری کردم چون خود را از همگان به مقام رسول خدا شایسته تر می دانستم، من مدتی صبر کردم تا آنگاه که مشاهده نمودم گروهی از اسلام برگشتند و از دین اسلام دست برداشتند.

جماعتی بر ضد اسلام قیام کردند و در نظر داشتند دین خدا و ملت محمد (ص) و

ابراهیم (ع) را از میان بردارند، در این هنگام ترسیدم اگر به یاری اسلام و مسلمانان نشتابم در اسلام رخنه ای ایجاد می گردد و اساس آن واژگون می شود، و مصیبتی پیش می آید که از موضوع غصب خلافت هم مهم تر خواهد بود.

من با خود در اینجا به مصلحت اسلام فکر کردم، و دیدم اکنون مسئله مهم تر از موضوع خلافت پیش آمده، و خلافت در اینجا چندان اهمیتی ندارد، خلافت چند روزی بیش نیست و مانند سراب و ابری است که از آسمان عبور می کند و زود از دیدگان محو می گردد.

در این هنگام برای حفظ اسلام به طرف ابوبکر رفتم و با او بیعت نمودم و از شریعت اسلام دفاع کردم تا آنگاه که باطل از میان رفت و نابود گردید و کلمه خدا بار دیگر بر جامعه تسلط پیدا کرد. اگرچه کافران از این موضوع راضی نبودند و کراهت داشتند.

ابوبکر زمام خلافت را به دست گرفت. گاهی به نرمی و گاهی تشدد با مردم رفتار کرد، او خود را به مردم نزدیک ساخت و با میانه روی حکومت نمود، من او را نصیحت کردم و در کارها راهنمایی نمودم و در کارهایی که مرضی خداوند بود، با او همکاری کردم (تقفی، الغارات، ص 160).

و نیز در بخشی از نامه امام علی (ع) به مردم مصر، که همراه مالک اشتر در سال 38 هجری فرستاد نیز همین مضمون با اندک تفاوت نقل شده است: تا آنجا که دیدم گروهی از اسلام بازگشته، می خواهند دین محمد صلی الله علیه و اله و سلم را نابود سازند، پس ترسیدم که اگر اسلام و طرفدارانش را یاری نکنم، رخنه ای در آن بینم یا شاهد نابودی آن باشم، که مصیبت آن بر من سخت تر از رها کردن حکومت بر شماست، که کالای چند روزه دنیاست و به زودی ایام آن می گذرد چنانکه سراب ناپدید شود، یا چنان پاره های ابر که زود پراکنده می گردد. پس در میان آن آشوب و غوغا پنا خاستم تا آن که باطل از میان رفت، و دین استقرار یافته، آرام شد (شریف رضی، نهج البلاغه، نامه 62).

در آخرین سال حیات پیامبر (ص) رخدادهایی نظیر: حجه الوداع، غدیر خم، ظهور پیامبران دروغین، جریان ارتداد قبایل، حواشی ایام بستری شدن پیامبر (ص)، اعزام نیمه تمام سپاه اسامه و... به وقوع پیوست که تأثیرات فراوانی در روند حوادث پس از رحلت گذاشت. علاوه بر این رخدادها، اختلافات اساسی در نگرش صحابه به مسئله جانشینی - که غالباً از غلبه تفکر قبیله ای بر اندیشه دینی نشأت گرفته بود- و همچنین خطرات بالقوه ای که از جانب دشمنان داخلی و خارجی، موجودیت اسلام را تهدید می کرد، در بستر این رخدادها بود که، سقیفه شکل گرفت و با مجموعه مذاکره ها، مشاجره ها، موافقت ها و مخالفت های درون و برون آن، ابوبکر، به عنوان جانشین پیامبر (ص) و خلیفه اول تعیین گردید.

در قیاس با مخالفین بیعت با خلیفه، مواضع امام علی (ع) و یارانش سبک و سیاق خاص خویش را داشت. مواضع امام علی (ع) در دو شکل اعتراض (تقابل) و برخورد مسالمت جوینانه (تعامل)، به صورت مستمر، پایدار و متوازن شکل گرفت و تا آخر حاکمیت خلیفه اول - حتی در زمان خلفای دوم و سوم - ادامه داشت. امام علی (ع) در ابتدا با روند سقیفه و حوادث پس از آن نظیر تصرف فدک توسط خلیفه اول، به مخالفت برمی خیزد. با ابوبکر بیعت نمی کند از مهاجرین گله و شکایت می کند، از انصار طلب یاری می کند و علیرغم همه فشارها، از جمله یورش جمعی به خانه اش و انتقال اجباری به مسجد برای اخذ بیعت اجباری، تسلیم نمی شود. در ورای همه این فشارها و برخوردهای غیر مسالمت آمیز، امام علی (ع) دغدغه های والاتری دارد. دغدغه ناشی از خطرات عظیمی که از درون و برون وحدت امت اسلام و موجودیت دین خدا را نشانه گرفته است. این دغدغه ها از یکسو نبود نیرو و امکانات کافی جهت مقابله از سوی دیگر و همچنین فراهم نبودن زمینه اجتماعی مناسب برای اعمال حاکمیت، امام علی (ع) سیاست صبر و سکوت

را در راستای سفارش پیامبر (ص) در پیش می گیرد.

امام علی (ع) تنها به سیاست صبر و سکوت اکتفا نکرد، زیرا از یکسو باید روند نادرست رخدادها را در سیاست حاکم نشان می داد و از سوی دیگر می بایست مانع التهاب در بین مردم و ازهم پاشیدگی امت واحده اسلام می گردید. در این راستا است که امام علی (ع) تعامل متوازن را اتخاذ می کند. تحت این سیاست بود که: بیعت با خلیفه اول شکل گرفت. بیعتی که عمده ترین هدف آن: تقویت جبهه واحد امت اسلامی در برابر تهدیدات داخلی و خارجی بود.

ص: 173

- قرآن کریم، ترجمه محمدعلی رضایی اصفهانی و گروهی از اساتید جامعه المصطفی، قم: انتشارات المصطفی، 1388 ش.
- شریف رضی، نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، قم: نشر مشهور، 1379 ش.
1. ابن اثیر، ابوالحسن عزالدین، الكامل فی التاریخ یا کامل التواریخ، ترجمه ابو القاسم حالت و عباس خلیلی، تهران، مؤسسه مطبوعاتی علمی، 1371 ش.
  2. ابن هشام، سیرت رسول الله (سیره ابن هشام)، ترجمه و انشای رفیع الدین اسحاق بن محمد همدانی قاضی ابرقوه، تحقیق اصغر مهدوی، تهران، خوارزمی، 1377 ش.
  3. ابن کثیر، أبو الفداء اسماعیل بن عمر بن کثیر الدمشقی، البدایه والنهایه (م 774)، بیروت، دار الفکر، 1986/1407.
  4. الذهبی، شمس الدین محمد بن احمد، تاریخ اسلام ذهبی (تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام) تحقیق عمر عبد السلام تدمری- بیروت- دار الكتاب العربی- ط الثانیه، 1413/1993.
  5. بیضون، ابراهیم، الامام علی (ع) فی رؤیه النهج و روایه التاریخ، (رفتار شناسی امام علی در آینه تاریخ) مترجم: اصغر محمدی سیجانی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، 1379 ش.
  6. ثقفی، ابو اسحاق ابراهیم بن محمد، الغارات، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، وزارت ارشاد، 1374 ش.
  7. دینوری، ابن قتیبه، الإمامه و السیاسه، ترجمه سید ناصر طباطبایی، تهران، ققنوس، 1380 ش.
  8. شمس الدین، محمد مهدی، نظام الحکم و الإدارة فی الإسلام.
  9. طبری، ابو جعفر محمد بن جریر، تاریخ الامم والملوک معروف به تاریخ طبری. ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، اساطیر، 1375 ش.
  10. مفید، محمد بن محمد، الإرشاد، ترجمه محمد باقر ساعدی خراسانی، تهران، اسلامیه، 1380 ش.
  11. مسعودی، أبو الحسن علی بن الحسین، مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه ابو القاسم پاینده، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، 1374 ش.
  12. واقدی، محمد بن سعد کاتب، طبقات الکبری، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران، فرهنگ و اندیشه، 1374 ش.
  13. یعقوبی، احمد بن یعقوب، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، 1371 ش.







یکی از مهم ترین مسائل در زمینه سیره حکومتی امیرالمؤمنین، نحوه برخورد ایشان با اهل بغی و معیارهای اولویت بندی دشمنان برای امام است. پس از پایان نبرد، امام با اهل جمل و نهروان، رفتار متفاوتی را نسبت به سپاه شام از خود نشان داد. این پژوهش با استناد به شواهد تاریخی و روایات در صدد اثبات این موضوع است که چرا امام علی علیه السلام در زمان خلافت خود، به نبرد با معاویه و سپاه شام، نسبت به سایر دشمنان، بیشتر اصرار داشت. در این نوشتار، با روش توصیفی-تحلیلی، به بررسی و دلایل اهمیت نبرد با سپاه بنی امیه از دیدگاه امام علی علیه السلام پرداخته شده است. آنگاه به این نتیجه رسیده است که مهم ترین دلایل امام برای نبرد با سپاه شام، تلاش بنی امیه برای از بین بردن شعائر و اصل اسلام، کوشش معاویه برای گسترش سلطنت ظالمانه، حمایت و تأمین مالی از فتنه گران، ایجاد ناامنی در جامعه اسلامی و ترغیب دیگران به آشوب و کمک کردن به کفار برای از بین بردن اسلام محمدی می تواند باشد.

کلیدواژه ها: امام علی (ع)، دشمن شناسی، معاویه، جمل، نهروان، صفین، کفر، نفاق، جنگ.

دشمن شناسی و مبارزه با دشمن از نگاه امیرالمؤمنین جایگاه ویژه ای دارد. تا جایی که امام اعتماد به هیچ دشمنی را روا نمی شمارد، حتی اگر آن گروه، به ظاهر سپاسگزاری هم بکنند. حضرت در بیاناتی دیگر نسبت به شناخت دشمن و عدم مماشات با آن، مطالبی را

ذکر کرده اند؛ اما در میان دشمنان، گروهی که عداوت و بغض خود را پنهان کرده و در زیر لوای دین، به مبارزه با دین می پردازند، اهمیت ویژه ای دارد. امام علی علیه السلام در این باره فرمود: «کسی که دشمنی خود را اظهار و آشکار کند مکر و حيله اش اندک شود.» (تمیمی آمدی، غررالحکم و درر الکلم، ج 1، ص 588) همچنین در کلامی دیگر می فرمایند: «بدترین دشمنان آن دشمنی است که دقت و فرورفتن او در مسائل از همگان دورتر و دقیق تر و کید و مکرش پنهان تر باشد» (همان، غررالحکم و درر الکلم، ج 1، ص 415) در نتیجه سیاست جنگی امام بر این امر استوار است که ابتدا دشمنی که مکر و حيله خود را پنهان می کند، باید از میان برداشته شود. از همین رو، امام جنگ با دشمن پنهانی را به دلیل داشتن این ویژگی و خصوصیات دیگری که در این مقاله خواهیم گفت، اولویت خود می داند. در این پژوهش، با رویکرد توصیفی-تحلیلی به واکاوی علت اولویت نبرد با بنی امیه که همان جبهه نفاق که به کفر نزدیک بود، می پردازیم.

## پیشینه

در زمینه دشمن شناسی علوی و نحوه تعامل حضرت با مخالفان خود آثار متعددی به نگارش درآمده است که در اینجا به مهمترین آنها اشاره می شود.

سخنان معصومین؛ دشمن شناسی در کلام امام علی، مجله: پاسدار اسلام، مهر 1381 - شماره 250 (1 صفحه - از 5 تا 5).

جایگاه دشمنان و مخالفان در نگرش سیاسی امام علی (ع)، علیخانی، علی اکبر، مجله: روش شناسی علوم انسانی « بهار 1380 - شماره 26، (18 صفحه - از 46 تا 63).

اصول و مبانی اخلاقی در سیاست عملی امام علی (ع)، علیخانی، علی اکبر، مجله: فرهنگ، بهار - زمستان 1379 - شماره 33 - 36 (30 صفحه - از 385 تا 414).

آغازی بر شناخت حق و باطل از دیدگاه امام علی علیه السلام، مروجی طبسی، حمید، مجله: حسنا، زمستان 1390 - شماره 11 (37 صفحه - از 58 تا 94).

امام علی (ع) و اصول برخورد با دشمنان، داعی نژاد، سید محمدعلی، مجله: حکومت اسلامی، زمستان 1379 - شماره 18، (13 صفحه - از 387 تا 399).

تکنیک های عملیات روانی امام علی (ع) در رویارویی با دشمنان؛ مطالعه موردی خطبه های نهج البلاغه، نویسنده: فرخی، میثم؛ شهبازی، امین، مجله: پژوهشنامه نهج البلاغه، زمستان 1396 - شماره 20 علمی -

پژوهشی، (19 صفحه - از 33 تا 51)

توصیف دشمن در نهج البلاغه، محمدحسن معصومی، علی صادق نژاد، قم: مشهور، 1394.

دشمن شناسی از دیدگاه امام علی (ع)، زرگران، فرخنده، پیام حوزه، ش 28، 29، (بهار 1380): ص 300 - 326.

دشمن شناسی در نهج البلاغه: از دیدگاه مقام معظم رهبری (مدظله العالی)، محمد فرج پور، شهری: دانشیاران ایران، 1394.

دشمن شناسی علوی: جستاری در باب راهکارهای شناخت دشمن و مقابله ی با دشمن از منظر امیرالمؤمنین، شهین بصیری جویباری، ساری: علیم نور، 1394.

راهبردهای دشمن شناسی، تهیه کننده پژوهشکده علوم اسلامی امام صادق (ع)؛ آیت مظفری؛ ناظر علمی: احمد شفیعی؛ ویراستار: جواد احمدی، قدرت الله فرقانی، قم: سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، نمایندگی ولی فقیه، پژوهشکده تحقیقات اسلامی، انتشارات زمزم هدایت، 1392.

## 1. دسته بندی دشمنان امام

امام علی علیه السلام بعد از رسیدن به خلافت، همان طور که خود ایشان پیش بینی کرده بود با اموری مواجه شد که دارای رنگ ها و وجوه مختلفی بود (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 92). ماهیت این دشمنان با دشمنان زمان رسول خدا نیز تفاوت داشت. هنگامی که پیامبر به نبوت رسید و تا زمانی که در مکه بود، عموم دشمنان ایشان را کفار و

ص: 179

مشرکین تشکیل می دادند. حتی هنگامی که حضرت در مدینه، حکومت تشکیل داد، باز هم برای مبارزه با منافقین دست به شمشیر نبرد. اصولاً، بستر جامعه و ظرفیت مدینه در آن روز به گونه ای بود که امکان نبرد با منافقین را نمی داد و هر جنگی با این گروه، خطر ارتداد دسته ای از مسلمانان را در پی داشت. همین موضوع بعد از رحلت ایشان نیز وجود داشت و هنگامی که امیرالمؤمنین با غضب خلافت مواجه شد، یکی از علت های عدم قیام خود با حزب نفاق را ترس از بازگشت مسلمانان از دین اعلام فرمود. در یکی از نامه های نهج البلاغه آمده است (شریف رضی، نهج البلاغه، نامه/62) که حضرت فرمود: «دیدم گروهی از مردم از آیین اسلام بازگشته اند و درصددند آیین محمد صلی الله علیه و آله را نابود سازند. ترسیدم اگر اسلام و اهلش را یاری نکنم، باید شاهد شکاف و ویرانی در اسلام باشم که مصیبت آن برای من بزرگ تر از رها کردن حکومت چندروزه ایست که با سرعت مانند سراب یا ابر از بین می رود.» همچنین شیخ مفید در ارشاد آورده است: «آن حضرت نمی توانست دخالتی در کارها و احکام اسلام بنماید و همواره در تقیه بود (و از اظهار نظر و بیان حقائق خودداری فرموده، با آن ها که سر کار بودند) مدارا می کرد؛ و پنج سال و شش ماه دیگر را (نیز که خود بر سر کار آمد) گرفتار جنگ با منافقین بود.» (مفید، الارشاد، ج 1، ص، 7).

هنگامی که حضرت به خلافت رسید، جنس دشمنان ایشان با اکثر دشمنان زمان رسول خدا تفاوت داشت. این بار امیرالمؤمنین با گروه هایی مواجه شد که بسیاری از آنان تا قبل از ایشان، سابقه نداشتند؛ مانند حزب دنیاطلب جمل که حریص برای به دست آوردن اموال و مقام دنیوی، اولین جنگ میان مسلمانان را به راه انداختند. به علاوه ظهور افرادی مانند خوارج که مقدس نماهای جاهل آن روز بودند که به دلیل نادانی از فهم حقیقت بازمانده و سبب کشتار گروهی از مسلمین شدند. در روایتی از امام باقر علیه السلام نیز نقل شده که حضرت فرمود: «کسانی که با علی علیه السلام جنگیدند، گناه بیشتری را نسبت به کسانی

که با پیامبر جنگیدند، مرتکب شدند. روای پرسید ای پسر رسول خدا چگونه می شود؟ حضرت فرمود: زیرا در زمان پیامبر، آن ها در جاهلیت بودند، ولی در زمان علی، قرآن می خواندند و فضیلت اهل حق را می شناختند و بعد از آگاهی و بصیرت، [علیه علی] قیام کردند.» (نوری، مستدرک الوسائل، ج 11، ص 66). همچنین رسول خدا صلی الله علیه و اله نیز در روایتی علت مبارزه امام علی با سه گروه از دشمنانش را این گونه بیان فرمود: «به دلیل بدعت در دینشان، جدایی از دستور من و اینکه خون عترت مرا حلال می دانند.» (همان، ص 69).

هنگامی که امام علی علیه السلام به حکومت رسید، از یک سو، معاویه با ارسال نامه ای سفید به امام که چیزی غیر از «بسم الله الرحمن الرحیم» در آن نوشته نشده بود (دینوری، الأخبار الطوال، ص 141)، به نوعی اعلام کرد که حاضر نیست زیر بار خلافت مرکزی برود و با تحریک برخی از طمع ورزان و دنیاطلبان مانند طلحه و زبیر کوشید تا مدتی امام را سرگرم فتنه ای داخلی کند تا بتواند نیرو و تجهیزات لازم را برای رویارویی با نبرد احتمالی از جانب امام آماده کند. از طرف دیگر، عده ای نیز بهانه خونخواهی عثمان، علم مخالفت با امام را برداشتند و قائله ای را به پا کردند که بیشترین نفع آن برای معاویه بود. در آخرین سال های حکومت امام نیز، ایشان با گروه تندرو و خشن خوارج روبه رو شدند که بعد از آن نیز اتفاقات معروف به الغارات و تاراج سرزمین های اسلامی رخ داد که همه این حوادث، امام را با چالش هایی مواجه کرد که پیش از آن، سابقه نداشت.

در یک تقسیم بندی کلی می توان دشمنان آن حضرت را در 4 گروه جای داد:

گروه دنیاطلب و طمع ورزان که به تحریک معاویه و با بهانه خونخواهی عثمان، فتنه جمل را راه اندازی کردند.

این گروه از نظر امام، مسلمان تلقی شده و حتی بعد از جنگ نیز رفتار امام با آن ها مانند مسلمین بود؛ به این نحو که دستور داد تا فراریان آن ها را تعقیب نکنند و مجروحان آن ها را

نکشند و هرکسی که سلاح بر زمین گذاشت در امان باشد. به این ترتیب اشخاصی مانند مروان بن حکم که از سران این فتنه بودند توانستند با شفاعت حسنین نزد امام، جان سالم به در ببرند. در این باره در قسمت های بعدی بیشتر توضیح خواهیم داد.

گروه قاسطین که معاویه و لشکریان او بودند که حاضر به بیعت با امام و طاعت وی نمی شدند.

این طایفه، اصلی ترین و خطرناک ترین دشمن امام محسوب می شد. ما در این مقاله درصدد اثبات این مطلب هستیم آنچه از دیدگاه امام، دشمن اصلی محسوب می شود، همین گروه است. در بخش های بعد در مورد این مسئله بیشتر سخن خواهیم گفت.

گروه مارقین که مردم سفیه و نادانی بودند که از دین جز ظاهر آن چیزی نمی فهمیدند.

فرقه یادشده یا همان خوارج، به تعبیر پیامبر «اشرار امت» بودند (ابن کثیر، البدایه و النهایه، ج 7، ص 303) که در سال های آخر حکومت امام توانستند با دست اندازی در مسیر مبارزه امام با نفاق حاکم در شام، برای معاویه فرصت آفرینی کنند تا بار دیگر این شخص ستمگر بتواند بعد از صفین، قوای خود را تجدید کند. به نظر می رسد بعید نیست معاویه یا به طور کلی بنی امیه، سرانی از خوارج را برای نبرد با امام تحریک کرده باشند تا از این طریق امام را به نبرد داخلی، مشغول کرده و به سلطنت ظالمانه خود ادامه دهند. این موضوع قرائن تاریخی نیز دارد. به عنوان مثال، بعد از شهادت امام علی علیه السلام، معاویه به امام حسن پیشنهاد داد تا با تجهیزات و نیرویی که معاویه در اختیار ایشان می گذارد، با خوارج بجنگد؛ اما امام حسن ضمن رد این پیشنهاد فرمود: «اگر بخواهم با احدی از اهل قبله بجنگم، ابتدا از تو شروع می کنم.» (ابن اثیر، الکامل، ج 3، ص، 409)

از اینجا معلوم می شود که معاویه درصدد بود با راه اندازی جنگ داخلی، خودش به آسانی در شام به سلطنت ادامه دهد و از این منظر، مطمئن بود تعدادی از مخالفان حکومتش نیز در این جنگ کشته خواهند شد. در نتیجه آغاز جنگ خوارج با سپاه امام امیرالمؤمنین نیز منافی برای معاویه در پی داشت.

شورشیان متمرّد: این گروه افرادی بودند که در گوشه و کنار قلمروی حکومت امام علی، سر به شورش برداشته و از اطاعت امام سرباز می زدند. نظیر آنچه در سیستان روی داد. این حادثه بعد از جنگ جمل و در همان سال اتفاق افتاد. امیرالمؤمنین برای مبارزه با این گروه نیز لشکری را اعزام نمود تا به بررسی و در صورت نیاز به سرکوب شورش پردازند. این افراد نیز خطر چندانی برای حکومت نداشتند.

## 2. اولویت امام علی در مبارزه

از نظر امام، دشمن پنهان خطرهایی بسیار بیشتری نسبت به دشمن آشکار دارد. در نتیجه از همین نکته می توان پی برد که اهل نفاق که در ظاهر مسلمان واقع می شوند و در حقیقت قصد براندازی اسلام و نظام اسلامی را دارند بیشترین ضربه را به حاکمیت خواهند زد. این جبهه علیرغم تظاهر به رعایت احکام شرع، با همکاری عناصر خود فروخته و مخالف یا دنیا طلب داخلی، تلاش می کنند تا اصل اسلام را از بین ببرند؛ به نحوی که از اسلام جز نامی باقی نماند. از مجموع آنچه در کتب تاریخ برمی آید می توان فهمید معاویه و سپاه شام، به عنوان کانون فرماندهی و کنترل تمام فتنه ها و آشوب های داخلی حکومت امام علی بوده و با تقویت عناصر مخالف، سعی بر براندازی نظام تحت امر امام داشتند. آن ها نه تنها قصد از بین بردن نظام، بلکه می خواستند اسلام را به طور کلی دفن کنند. گزارش زیر به خوبی نشان می دهد نفاق مرکزی در شام که سردمدار آن معاویه بود چگونه قصد داشت نام پیامبر را از بین ببرد و به عبارت دیگر، آرزوی محو اسلام را داشت.

«مطرف بن مغیره بن شعبه می گوید شبی پدرم از نزد معاویه بازگشت و گفت از نزد خبیث ترین مردم بازمی گردم. به او گفتم چه شده است؟ گفت در حالی که با معاویه خلوت کرده بودم به او گفتم ای امیرالمؤمنین ما شنیده ایم که تو عدالت را آشکار و بساط خیر را گسترش دادی و اکنون پیر شدی. اگر به برادران خود از بنی هاشم نیز صله ای بدهی به خدا قسم چیزی که تو از جانب آنان بترسی در امروز وجود ندارد. معاویه گفت: هیهات هیهات!»

برادر تیمی به عدالت رفتار کرد، پس شد آنچه شد (از دنیا رفت و چیزی از او باقی نماند) و یادش از بین رفت. سپس برادر عدی به حکومت رسید و 20 سال تلاش کرد او هم چنین شد؛ اما برادر هاشمی (رسول خدا) نامش هر روز 5 مرتبه در اذان گفته می شود. پس کدام عمل باوجود این نام [برای ما] باقی می ماند؟ نه ای بی مادر، راهی جز دفن کردن این نام (نام پیامبر) وجود ندارد.» (مسعودی؛ مروج الذهب، ج 3، ص 454).

### 3. دلایل امام برای مبارزه با جبهه شام به عنوان کانون اصلی فساد

امام از همان روزهای آغازین خلافت، هنگامی که مغیره به او پیشنهاد دادند تا معاویه را برای مدتی در سمت خود در شام ابقا کند، مخالفت خود را نسبت به این موضوع اعلام کرد و فرمود: «خیر به خدا قسم هرگز معاویه را دو روز نیز به کار نمی گیرم.» (مسعودی، مروج الذهب، ج 2، ص 356)؛ این موضوع نشان می دهد سازش با جبهه ای که سعی در تخریب و از بین بردن اصل اسلام دارد، ندارد و تا این مرکز فساد باقی است، هیچ گونه اصلاحات اساسی صورت نخواهد پذیرفت. حضرت در همان روزها، ابتدا نیروی نظامی خود را برای نبرد با اهل شام آماده می کرد که متأسفانه قائله جمل به راه افتاد و امام مجبور شد مدتی این جنگ مهم را برای از بین بردن فتنه ای دست و پا گیر به تأخیر اندازد. امیرالمؤمنین در نبرد جمل و نهروان، ابتدا اقدام به لشکرکشی علیه دشمن نکرد. اما هنگام قتال با اهل شام، ابتدا حضرت شروع به لشکرکشی به سمت صفین نمود. این موضوع نشان می دهد ماهیت سپاه شام، متفاوت از ماهیت اهل جمل و نهروان است. هرچند حضرت هیچ گاه آغازکننده نبرد نظامی در میدان جنگ نبود.

به علاوه، هنگامی که مردم معتقد بودند باید ابتدا با خوارج جنگید، امام فرمود: «إِنَّ قِتَالَ أَهْلِ الشَّامِ أَهْمٌ عَلَيْنَا؛ نَبْرِدُ بِأَهْلِ شَامٍ بِرَأْسِ مَا مَهْمٌ تَرَأْسُ.» (ابن خلدون، تاریخ، ج 2، ص 639). در حقیقت امام با استفاده از رهنمود پیامبر صلی الله علیه و آله و گفتار ایشان که فرمود: «اذا رایتم معاویه علی منبری فاقتلوه» (بلاذری، انساب الاشراف، ج 5، ص 128)،



قصده داشت این جرثومه فساد و نفاق را از بین ببرد تا بتواند اصلاحات اساسی خود را در جامعه پیاده کند.

همچنین امام که در روایتی از ادامه جنگ با خوارج بعد از خودش نهی فرمود (شریف رضی، نهج البلاغه، ج 1، ص 48)، در جای دیگر دستور می دهد که «با اهل شام، به همراه هر امامی بعد از من، بجنگید.» (تقی کوفی، الغارات، ج 2، ص 580). این موضوع بیانگر این است که جبهه خوارج، افراد مذهبی اما سفیه و نادان بودند که نبرد با آنان، بعد از امام نمی توانست، تمایز حق از باطل را نشان دهد و موجب می شد تا ظرفیت های لشکر امام به جای به کارگیری برای از بین بردن ریشه فساد و کفر، صرف قتال با نیروهایی شود که از لحاظ نظامی، ضعیف و خطر آن ها نیز به اندازه بنی امیه برای اسلام نبود.

ما در اینجا درصدد واکاوی علل اهمیت و اولویت نبرد با اهل شام که همان جبهه نفاق و شیطان عصر حضرت و به عبارتی نهاد توسعه فساد و فتنه است، پردازیم. ذیلاً به بررسی این موارد می پردازیم.

### **الف. توسعه سلطنت طلبی و استثمارگری**

حضرت در بیانی چنین فرمود: «آن ها، با شما می جنگند تا پادشاهان ستمگر باشند و بندگان خدا را به بردگی بگیرند.» (همان).

این روایت شریف می رساند که جبهه شام، دارای خوی سلطنت طلبی ظالمانه و استثمارگری بود. یکی از ویژگی های اهل جمل مانند طلحه و زبیر نیز دنیاطلبی بود؛ اما امام خطر آن دورا به اندازه معاویه نمی دانست؛ زیرا کسی که طلحه و زبیر را برای جنگ با امام ترغیب و تحریک می کرد نیز معاویه بود. او بود که برای توسعه سلطنت خود، سران جمل را تحریک و از این طریق، آن ها را نیز به دنیاطلبی تشویق کرد (ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 1، ص 231). گزارش تاریخی زیر به خوبی نشان می دهد جنگ جمل نیز با تحریک معاویه و فریب طلحه و زبیر اتفاق افتاد. معاویه برای فریب زبیر و طلحه و

شوراندن آن‌ها علیه امام‌نامه‌ای به زبیر فرستاد و در آن نوشت که برای زبیر و طلحه از اهل شام بیعت گرفته است:

«من از مردم شام برای تو (زبیر) بیعت گرفتم و آن‌ها اجابت کردند. آن‌ها نیز جمع شدند. کوفه و بصره را دریاب، مبادا علی بن ابی طالب از تو بر این دو شهر سبقت بگیرد که پس از این دو، دیگر چیزی وجود ندارد. بعد از تو برای طلحه نیز بیعت گرفتم. پس برای خونخواهی عثمان قیام کنید و مردم را به سوی آن دعوت کنید... هنگامی که این نامه به زبیر رسیدم خوشحال شد و طلحه را نیز آگاه کرد و هیچ کدام نسبت به خیرخواهی معاویه شک نکردند. پس از آن بود که بر مخالفت با علی جمع شدند.»

به علاوه یک گزارش تاریخی نشان می‌دهد چگونه حزب معاویه قصد داشت با استفاده از شخصیت عایشه، بهانه‌ای را برای جنگ با امام علی به دست بیاورد و این حزب، خواهان کشته شدن عایشه در جنگ جمل بود؛ زیرا در این صورت آن‌ها می‌توانستند همانند پیراهن عثمان از این موضوع علیه امام علی تبلیغات کنند. مرحوم طبرسی این روایت را در احتجاج آورده است که «عمر و بن عاص به عایشه گفت: آرزو داشتیم که تو در جنگ جمل مرده بودی. عایشه گفت: ای بی پدر برای چه؟! گفت: تو به خاطر هدف خود کشته شده و به بهشت می‌رفتی و من مرگ تو را بزرگ‌ترین رسوایی و سرزنش علیه علی قرار می‌دادم.» (طبرسی، احتجاج، ج 1، ص 353).

در نتیجه فتنه داخلی جمل که اولین جنگ میان مسلمین بود، در اثر تحریکات معاویه اتفاق افتاد. به عبارت دیگر، معاویه برای رسیدن به اهداف خود تلاش کرد تا از طلحه و زبیر و ایجاد اختلاف داخلی در حکومت مولا، به سلطنت خود ادامه دهد. در اینجا گزارش دیگری حاکی از آن است که امام بعد از دیدن تمرد اهل شام از پذیرفتن سهل بن حنیف، بر جنگ با معاویه مصمم شد و این نکته نشان می‌دهد امام قصد داشت ابتدا ریشه ظلم را از بن درآورد تا در نتیجه میوه‌های آن نیز نابود شوند. گزارش زیر به خوبی این مطلب را نشان

«چون سهل بن حنیف از شام (ناامید) برگشت و از همه جا خبر (تمرد) رسید. علی طلحه و زبیر را نزد خود خواند و گفت: کاری که من شما را از وقوع آن بر حذر می کردم واقع شده هر چه هم رخ داده تسویه نخواهد شد مگر با کندن ریشه آن. فتنه هم مانند آتش سوزان است هر چه بیشتر بماند بیشتر می سوزاند.» (ابن اثیر، الکامل، ج 3، ص 202).

### معاویه و حکومت خودمختار

گزارش دیگری نشان می دهد معاویه برای اینکه به سلطنت خود ادامه دهد، از امام خواست تا منطقه شام را به او واگذارد و در عوض معاویه نیز امام را به عنوان خلیفه قبول کند. معاویه تصمیم داشت قلمروی خودمختار برای خود در شام تشکیل دهد و در عوض، با امام بیعت کند. امام ضمن رد این پیشنهاد، هم چنان بر مواضع خود تأکید کرد و حاضر نشد برای ادامه ظلم معاویه به او باج بدهد و به پیشنهاد مغیره برای ابقای معاویه در آغاز خلافت اشاره فرمود و افزود که حاضر نیست معاویه را برای نصرت در خلافت خود به کار بگیرد. ابن قتیبه در کتاب خود می نویسد:

«معاویه به جریر گفت: من نظری دارم.

- بگو.

- نامه ای برای علی بنویس و از او بخواه که سرزمین شام و مصر را در مقابل گرفتن مالیات به من بدهد. در موقع مرگ من نیز، آن دو سرزمین را برای کسی قرار نمی دهم. در مقابل آن بیعت با علی را قبول می کنم و او را به عنوان خلیفه می شناسم.

- هر چه خواهی بنویس.

معاویه درخواست شام و مصر را داشت تا بیعت علی بر گردن او نباشد و هر طور که می خواهد در مورد مردم این دو ناحیه رفتار کند؛ بنابراین در نامه ای برای علی نظر خود را به آگاهی وی رساند. وقتی که نامه معاویه به دست علی رسید، وی دانست که این نامه حيله ای

از طرف معاویه است.» در ادامه امام نیز برای جریر نوشت:

«معاویه در پی این است که بیعت من بر گردن او نباشد، وی آنچه را که دوست داشته است خواسته است. زمانی که من در مدینه بودم، مغیره بن شعبه در خصوص گماردن معاویه بر شام با من سخن گفته بود. آن موقع من این نظر را قبول نکردم، من هرگز گمراهان را به عنوان یار و یاور نخواهم گرفت. جریر، اگر معاویه با تو بیعت نکرد بازگرد (دینوری، الإمامه والسیاسة، ج 1، ص 116-115).

گزارش های فوق همگی اشاره به همان خوی سلطنت طلبی معاویه است که می خواست برای رسیدن به منافع خود، بندگان خود را در خدمت بگیرد و در جهت رسیدن به مقاصد ظالمانه اش، از آن ها استفاده ابزاری کند و آن ها در بند استثمار بکشد. امام بر این باور بود که ابقای معاویه هرچند برای مدت کوتاه، مانند آتشی است که به تدریج فراگیر شده و ظلم آن همه جا را خواهد گرفت و باید هرچه زودتر باید جلوی توسعه ظلم و سلطنت جائرانه او گرفته شود. این ویژگی معاویه به قدری بارز بود که حتی عمر نیز از آن آگاه بود و او را «کسرای عرب» نامید. حتی معاویه بعد از صلح با امام حسن علیه السلام، هنگامی که بر منبر مسجد کوفه خطبه خواند، صریحاً اعلام کرد هدف او، جنگ برای نماز و روزه نیست، بلکه قصد دارد بر مردم پادشاهی کند. (مجلسی، بحار الانوار، ج 44، ص 49).

### **معاویه، عمداً مردم شام را در جهالت نگه می داشت**

از موارد دیگری که نشان می دهد معاویه تلاش می کرد تا بندگان خدا را به استثمار بگیرد، ایجاد فضای غبار آلود برای فهم حقیقت بود. برای مثال، گزارش تاریخی زیر نشان می دهد معاویه تا چه حد مردم شام را در جهل نگه داشته بود که توانایی تشخیص امورات ساده را نیز نداشتند، چه رسد به تشخیص اینکه سپاه امام بر حق است یا سپاه معاویه.

«پس از ختم صفین یکی از اهل کوفه سوار بر شتر نر خود به دمشق رفت و یکی از مردم دمشق در او آویخت که این شتر ماده از من است و در صفین از من گرفته ای. دعوی

پیش معاویه بردند و دمشق پنجاه شاهد آورد و همه شهادت دادند که این شتر ماده از اوست. معاویه به ضرر کوفی حکم داد و بگفت تا شتر را به دمشق تسلیم کنند. کوفی گفت «خدایت به صلاح رهبری کند این شتر نر است و ماده نیست معاویه گفت این حکمی است که داده شده است. پس از آنکه قوم پراکنده شدند، کس فرستادند و کوفی را احضار کرد و قیمت شتر او را پرسید و دو برابر آن را به او داد و نکوئی کرد و گفت «به علی بگو من با صد هزار نفر که شتر ماده را از نر تشخیص نمی دهند با او جنگ خواهم کرد» (مسعودی، مروج الذهب، ج 2، ص: 36).

در حقیقت معاویه، شام را به بردگی فکری گرفته بود و آن قدر آن ها در جهل نگه می داشت که برخی از ایشان نمی دانستند پیامبر کیست. مسعودی از جاحظ نقل کرده که «دوستی به او گفته بود که یکی از شامیان که شنیده بود او بر محمد صلی الله علیه و سلم صلوات می فرستد، از او پرسیده بود: درباره این محمد چه میگویی آیا او خدای ماست؟» (همان، ج 2، ص 37).

علاوه بر این ها، معاویه قصد داشت یک حکومت مستقل در شام داشته باشد تا بتواند بدون نظارت حکومت مرکزی، به اعمال و رفتارهای ظالمانه خود ادامه دهد. در خلال جنگ صفین، معاویه نامه ای به امام علی فرستاد و از ایشان خواست تا شام را به او واگذارد و از ادامه جنگ پرهیز کند. امام ضمن رد جدی درخواست او، فرمود: «اگر من به خاطر ذات الهی هفتاد بار کشته شوم و باز زنده گردم از سخت کوشی برای پروردگار و پیکار با دشمنان خدا دست بردارم؛ اما اینکه دیگر بار شام را درخواست کردی، من چیزی را که دیروز از تو منع داشتم امروز نیز به تو نخواهم داد.» (نصر بن مزاحم، وقعه الصفین، ص 648).

این نامه نشان می دهد امام به هیچ وجه حاضر به مصالحه با خوی سلطنت طلبی معاویه نیست و حتی او را دشمن خدا می داند. این تعبیر برخلاف تعابیری است که برای اهل جمل

و نهروان از سوی امام به کار رفته است. در قسمت های دیگر درباره این موضوع بیشتر خواهیم نوشت.

اصولاً در سیاست امیرالمؤمنین، موضوعی به نام نرمش با دشمنی که قصد براندازی نظام اسلامی با رویکرد نابودی دین خدا را دارند، معنی ندارد و امام به هیچ عنوان حاضر به مدارا نمی شود و با قاطعیت رفتار می کند. برای امام مهم بود که بتواند موانعی که منجر به عدم فهم حقیقت برای بندگان خدا می شود را از بین ببرد. یقیناً جنگ با این دسته برای امام اولویت داشت؛ زیرا آن ها برخلاف اهل نهروان که در فهم حقیقت به خطا رفته بودند، آشکارا جلوی حقیقت را می گرفتند و باعث می شدند بندگان خدا نتوانند اسلام ناب را فرا بگیرند.

### **اهل شام، دشمنان دین بودند**

امام در روایاتی نورانی، هنگامی که مردم را برای نبرد صفین ترغیب می کرد به صفاتی از لشکر شام اشاره فرمود که به خوبی بیانگر این است که آن ها در صدد مبارزه با اسلام و از بین بردن قرآن و سنت رسول خدا بودند. به علاوه، روایات و قرائن دیگری وجود دارد که نشان می دهد بنی امیه، از اساس، کافر بودند و اصولاً نه تنها با امیرالمؤمنین، بلکه با اصل اسلام مشکل داشتند. ما ابتدا این روایت را بررسی و سپس آن را با صفات اهل جمل و نهروان مقایسه می کنیم.

### **روایات امام علی علیه السلام درباره اینکه سپاه شام (بنی امیه) دشمن دین بودند.**

ابن اعثم در الفتوح آورده است که امام فرمود: «به سوی جنگ با اهل شام، انسان های کور و طاعی، حرکت کنید. حرکت کنید به سوی اولیای شیطان و دشمنان سنت و قرآن. حرکت کنید به سوی دروغ گویان گناهکار و قاتلین مهاجرین و انصار.» (الفتوح، ابن اعثم، ج 2، ص 550).

ص: 190

امام در یکی از نامه های خود که در نهج البلاغه آمده است در مورد معاویه و اعوانش فرمود: «اینان از روی حقیقت اسلام نیاوردند، اسلامشان از روی ترس بوده و کفر را در درون خود پنهان داشتند و چون یار و یاور یافتند آن را ظاهر نمودند!» (نصر بن مزاحم، وقعه صفین، ص 215).

امام در خلال جنگ صفین فرمود: «من نه به ایمان و نه به اسلام معاویه و اصحابش اقرار نکردم.» (همان، ص 209).

امام درباره آیه شریفه «فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَ مِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ» (بقره/253)؛ فرمود: «ما کسانی هستیم که ایمان آوردیم و بنی امیه کفر ورزیدند» (همان، ص 323).

امام در جنگ صفین فرمود: «باقیمانده احزاب را بکشید، اولیای شیطان را بکشید. بکشید کسانی را که می گویند خدا و رسولش دروغ گفتند... آن ها چیزی را اظهار کردند که آن را پنهان می داشتند و می گویند [به دروغ که] خدا و رسول راست گفتند.» (نوری، مستدرک الوسائل، ج 11، ص 66، نعمان مغربی، دعائم الاسلام، ج 1، ص 389-390). نکته جالب توجه در این روایت اینکه امام از سپاه شام به عنوان بقیه احزاب یاد می کند. با توجه به اینکه نبرد احزاب را یهودیان نیز پشتیبانی می کردند و کفار نیز برای جنگ با مسلمانان کمر همت بسته بودند، اشاره به باقیمانده احزاب می تواند بیانگر این مطلب باشد که لشکر معاویه نیز همانند همان کفار و یهودیانی هستند که در زمان رسول خدا به نبرد با ایشان برخاستند و اکنون تعدادی از آن ها باقی مانده اند. در روایتی دیگر نیز امام به عقیل فرمود همه عرب در برابر برادرت ایستاده اند همان طور که در برابر رسول خدا ایستادند. این تعبیر نیز می تواند به نکته فوق اشاره داشته باشد که گروه باقیمانده از کفار زمان رسول خدا که بنی امیه از ایشان بود و تنها به ظاهر اسلام آورد، امروز در برابر وصی پیامبر قد علم کرده اند.

امام علی بعد از نبرد با خوارج فرمود: «از اینجا به طرف معاویه و گروه طغیانگر او روانه

شوید، کسانی که کتاب خدا را در قبال اندکی پول فروختند.» (دینوری، الإمامه والسیاسه، ج 1، ص 170). تعبیر فروختن کتاب خدا در برابر ثمن قلیل، در چند جای قرآن آمده است. یکی از این ها آیه 174 سوره بقره است که وعده عذاب به چنین افرادی داده شده است. روشن است که بدعت هایی که معاویه در دین گذاشت و در قسمت های بعد به کمی از آن ها اشاره می شود، مصداق بارزی از فروش کتاب خدا به ثمن قلیل است که برای دوام سلطنت خود چنین اقداماتی را انجام داد. نمونه دیگر آن نیز جعل روایات مختلف در مورد شأن نزول آیاتی است که در مورد امام علی نازل شده است؛ مانند آیه اشرا نفس در ليله المبيت که معاویه با پول دادن به برخی یارانش، خواست تا با جعل روایت، آیه شریفه را در شأن ابن ملجم معرفی کند.

در الغارات مرحوم ثقفی روایاتی در همین راستا وجود دارد. از جمله امام فرمود: «من از این جهت جنگ [با معاویه] کردم که ترسیدم بز نری از بنی امیه روی خلافت جستن کند و با دین خدا بازی نماید.» (ثقفی کوفی، الغارات، ص 90).

امام به گروهی از هواداران معاویه که از شام برای پرسش نزد ایشان آمده بودند فرمود: «خداوند لعنت کند آن مردمانی [اهل شام و بنی امیه] را که فضائل ما را می پسندند ولی به دین ما ضربه می زنند.» (همان، ص 89).

امام در جواب آن شخص شامی درباره جنگ صفین فرمود: «من راهی نیافتم [در برابر معاویه] جز اینکه یا با او بجنگم یا اینکه به آنچه محمد آورده کافر شوم» (نصر بن مزاحم، وقعه صفین، ص 474). این بیان نورانی یکی از جامع ترین پاسخ هایی است که کفر بنی امیه خصوصاً معاویه را ثابت می کند. هنگامی که حضرت ننگیدن در برابر معاویه را همسان کفر به آیین اسلام می داند، به این معناست که جهاد در مقابل چنین شخصی، مانند جهاد در برابر مشرکین است که عدم امتثال به آن، به کفر نسبت به احکام الهی منجر می شود. در واقع امام، راهی جز جهاد در مقابل معاویه نمی بیند. درست مانند اینکه پیامبر



بعد از نصایح فراوان، راهی را جز جنگ در برابر مشرکین ندید. امام علی، چاره ای غیر از این نمی دید که به فرمایش پیامبر در مورد قتل معاویه، در زمانی که روی منبر رود، عمل کند.

امام علی علیه السلام درباره عاقبت معاویه که به مرگ جاهلیت می میرد فرمود: «پسر هند نمی میرد تا اینکه بر گردنش صلیب می آویزد.» (مجلسی، بحارالانوار، ج 41، ص 305). این مسئله نشان می دهد، معاویه اصولاً بر آیین اسلام از دنیا نرفته است.

یکی از اقدامات امام در صفین، دستور به کشتن فراریان و مجروحان سپاه شام بود. این رفتار با اهل بغی نشان می دهد امام به گونه ای که باید در برابر مشرکین بجنگد، با لشکر معاویه برخورد می کند. نوع رفتار امام، با این گروه، به وضوح بیانگر کفر سپاه بنی امیه بود که حتی امام حاضر نشد راهی را غیر از نابودی آن ها انتخاب کند. این موضوع در روایتی از امام هادی علیه السلام اشاره شده است که در بخش های بعدی خواهد آمد.

### **برخی قرائن تاریخی دیگر در کفر بنی امیه**

ما در اینجا در مقام بیان تفصیل قرائن و شواهد تاریخی که کفر بنی امیه و معاویه را ثابت می کند، نیستیم؛ زیرا این موضوع پژوهشی مستقل را می طلبد؛ اما برای اینکه نشان دهیم، این حزب؛ حتی قبل از امیرالمؤمنین نیز بر کفر خود پایبند بودند، به مواردی اشاره می کنیم:

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «مردی از این در وارد می شود که بر دین من نمی میرد. راوی می گوید من ایستادم و دیدم معاویه وارد شد. پیامبر فرمود آن شخص، همین است.» (بلاذری، أنساب الأشراف، ج 5، ص 126).

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «معاویه در تابوتی در اسفل جهنم است.» (طبری، تاریخ الأمم و الملوک، ج 10، ص 58).

سیدالشهدا علیه السلام در نامه ای به معاویه، فرمود: «معاویه، طرفداران تو گروه شیطان

هستند، گروه تو از دین بیرون رفتگان اند و گروه ستمکار و یاران شیطان رانده شده. سبحان الله، این معاویه، گویی تو از مردم مسلمان نیستی و آنان نیز از تو نیستند. گفته بودی مردم را داخل فتنه نکنم، ولی من فتنه ای بزرگ تر از امارت و حکومت تو نمی شناسم. به خدا سوگند، هیچ چیزی را برتر از جهاد با تو نمی دانم.» (دینوری، الإمامه والسیاسة، ص 202-201). در اینجا نیز امام حسین، صراحتاً معاویه و اصحاب او را کافر اعلام می کند و اصلاً آن ها را مسلمان نمی داند. نکته دیگر اینکه سیدالشهدا نیز در اینجا، موضعی همانند پدر بزرگوارش را مبنی بر اهمیت جهاد با بنی امیه اتخاذ می کند و حکومت آن ها را بزرگ ترین خطر و فتنه برای مسلمانان می داند. به علاوه امام حسین، قصد داشت تا در صورت وجود شرایط مناسب به همان فرمایش پدرش درباره قتال با اهل شام همراه هر امام بعد از امیرالمؤمنین، عمل کند. (قاتلوا اهل الشام مع کل امام بعدی) همچنین امام در جوابی به معاویه فرمود: «به خدا قسم [اگر] شیعیان تو را بکشیم، آنان را نه کفن کنیم و نه حنوط و نه بر ایشان نماز بخوانیم و نه دفنشان کنیم.» (یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 164). نکته اخیر بیانگر این است که امام حسین علیه السلام معاویه و اصحابش را اصلاً مسلمان نمی دانست و گرنه دفن مسلمان، هرچند فاسق نیز باشد باید صورت بگیرد.

ابوسفیان، پدر معاویه، در جلسه ای در خانه عثمان، بعد از اینکه خلافت به بنی امیه رسید گفت: «این گوی خلافت را مثل توپ میان خودتان بچرخانید. به آن کسی که ابوسفیان به نام او قسم می خورد! نه عذابی در کار است، نه حسابی، نه بهشتی، نه آتشی، نه بعثتی و نه قیامتی.» (مسعودی، مروج الذهب، ج 2، ص 343). این جملات، صریحاً می رساند که ابوسفیان که از بزرگان بنی امیه بود، پرده از کفر خود برمی دارد و حتی در جلسه خصوصی در خانه عثمان مطلب را به گونه ای بیان می کنند که حاضران در مجلس که از بنی امیه بودند نیز بر این مطلب واقف شوند.

در دوران خلافت عثمان، ابوسفیان از کنار قبر حضرت حمزه گذر می کرد، وقتی

چشمش به قبر افتاد با پایش به قبر کوبید و خطاب به حضرت حمزه چنین گفت:

«ای ابا عماره، حکومتی که ما دیروز بر سر آن با هم می جنگیدیم، چگونه امروز در دست جوانان ما، به بازی گرفته شده است.» (ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 16، ص 136).

در سال 43، معاویه دستور داد بر سر مزار حضرت حمزه سیدالشهدا و شهدای احد، قنات حفر کنند. وی با این کار نشان داد نه تنها با پیامبر خدا، بلکه اصولاً با بنی هاشم دشمنی دارد. در حقیقت وی با اقدام مذکور می خواست نامی از ایشان که در جنگ با کفار که بنی امیه جزو آنان بودند به شهادت رسید، باقی نماند (واقعی، المغازی، ج 1، ص 267).

معاویه در کاخ خود، پست های مهمی را به کفار مسیحی داده بود. از جمله سرجون، مشاور وی، اخطل، شاعر دربار و ابن آثال، طبیب نصرانی.

ملاحظه می شود که هر سه پست فوق، از مناصب مهم آن زمان بودند. سرجون مشاور معاویه در موارد متعدد حکومتی به وی مشورت می داد. اخطل نیز در حقیقت فعالیت رسانه ای از طریق اشعار خود برای بنی امیه انجام می داد. در اینجا باید پرسید چرا معاویه، از افراد فوق در مناصب حکومتی که باید به دست مسلمین باشد، استفاده می کرد؟ (ابن کثیر، البدایه والنهایه، ج 8، ص 152، ابن سعد، الطبقات الکبری، ج 3، ص 211، بلاذری، أنساب الأشراف، ج 2، ص 489؛ ج 5، ص 397). در تاریخ آمده است، سرجون مسیحی از هم نشینان معاویه بود که حتی پیشنهاد امارت ابن زیاد بر کوفه را به یزید داد (ابن کثیر، البدایه والنهایه، ج 8، ص 152). این نکات نشانگر این است معاویه و بنی امیه باکی از نشست و برخاست با کفار نداشتند و تلاش می کردند آن ها را بر مسلمین، برتری دهند. این اقدام معاویه، همانند استخدام کعب الاحبار در دربار عمر، بود که وی را به عنوان قصاص برگزیده و از او در موارد مختلف مشورت می گرفت. این نکات برخلاف دستورات قرآنی است که مسلمانان را از اتخاذ کفار به عنوان

## ب. بدعت های معاویه

به علاوه معاویه رسماً در دین خدا بدعت هایی نهاد که نشان می دهد وی درصدد تغییر احکام دین به نفع خود است و اصولاً اعتقادی به سنت پیامبر نیز ندارد. ما در مورد خوارج می دانیم که آن ها گروهی نادان بودند که از روی جهل، مرتکب اعمال زشتی می شدند ولی متأسفانه نصایح امام و اصحابش نیز روی تعدادی از آن ها مؤثر واقع نشد و نهایتاً کار به جنگ کشید؛ اما معاویه که به ظاهر ژست یک حاکم عادل و متشرع را به خود می گرفت، بدعت هایی را در دین گذاشت و همان طور که گفتیم امام آن ها را دشمنان سنت و قرآن نامید. از جمله بدعت های معاویه می توان به موارد زیر اشاره کرد:

حلال کردن ربا

تغییر دیه شرعی

حلال دانستن ازدواج هم زمان دو خواهر

حذف تلبیه در حج (مرادی، بدعت های بنی امیه در دین، ص 137).

در مطالب پیشین این مقاله نیز اشاره به داستان ملاقات مغیره و معاویه و قصد معاویه برای دفن نام پیامبر کردیم. در اینجا نیز امام لشکر شام را با ویژگی هایی توصیف می کند که کاملاً با اوصاف اهل جمل و نهروان متمایز است. برای امام، جنگ با افرادی که مصمم به دشمنی و از بین بردن باقرآن و سنت که اساس اسلام را تشکیل می دهند، نسبت به افرادی که فریب خورده و دارای طمع های دنیوی یا جهل هستند، اولویت دارد. اهل شام، در حقیقت بردگان معاویه بودند که به نظر می رسد منظور امام از «شیطان» در روایت فوق، معاویه باشد که دوستان خود را در شام به دور خود جمع کرده بود. در روایتی دیگر نیز امام معاویه را به شیطان تشبیه کرده که از هر چهار طرف برای فریب انسان در تلاش است (ابن اثیر، الکامل، ج 3، ص 444).

ص: 196

اما امام در هنگام توصیف اهل جمل می فرماید: «آن ها برادران ما بودند که بر ما بغی کردند.» (نعمان مغربی، شرح الأخبار فی فضائل الأئمه الأطهار، ج 1، ص 399؛ مفید، الإفضاح فی الإمامه، ج 1، ص 124). در ادامه روایت فوق، حضرت گروه ناکشین را نه از اهل شرک و نه از اهل نفاق می داند. امام فرمود: «آن ها از شرک فرار کردند.» و همچنین افزودند که «آن ها منافق نیز نبودند؛ زیرا منافق جز کمی یاد خدا نمی کند.» در نتیجه مشخص می شود امام اهل جمل را از جرگه مسلمین به حساب می آورد و در نهایت بعد از جنگ، دستور می دهد تا فراریان آن ها را تعقیب نکنند و مجروحان را نیز نکشند. به علاوه فرمان عفو عمومی نیز صادر می کند که حتی مروان نیز به صورت خصوصی مورد عفو امام قرار می گیرد.

دینوری در اخبار الطوال در نحوه برخورد متفاوت امام با دشمن، بعد از جنگ جمل آورده است:

«علی - که خدا از او خشنود باد- در میان اصحاب ندا داد و فرمود: فراریان را دنبال نکنید، مجروحان را تیر خلاص نزنید، مالی را به غارت نبرید و هر کس سلاح بر زمین گذاشت، در امان است و هر که در راه روی خود ببندد در امان است. اصحاب علی در اردوگاه در میان طلا و نقره می گشتند، ولی کسی چیزی جز سلاحی را که با آن ها نبرد کرده بودند بر نمی داشت یا مرکبی را که با آن جنگیده بودند. برخی اصحاب به علی گفتند: یا امیرالمؤمنین، چگونه جنگ با آن ها بر ما حلال بود اما اسیران و اموالشان بر ما حلال نیست؟ علی علیه السلام فرمود: یکتاپرستان را نمی تواند به اسیری گرفت و اموالشان را به غنیمت برد، مگر آن چیزهایی را که با آن جنگیده اند. پس آنچه را نمی دانید رها کنید و به آنچه امر می شوید عمل کنید.» (دینوری، الاخبار الطوال، ص 151).

روایت فوق، قاعده مهمی را بیان می کند که «اموال موحدین جز آنچه در جنگ به کار گرفته شده حلال نیست و نباید آن ها را به اسارت گرفت.» همین موضوع نیز در مورد

خوارج نهروان نیز جاری شد. در نتیجه مشخص می شود امام اهل جمل و نهروان را موحد می دانست اما چنین تعبیری را در مورد اهل صفین به کار نگرفت. در این مورد در سطور بعدی توضیح خواهیم داد.

درباره خوارج نیز، خطبه 36 نهج البلاغه گویای این حقیقت است که امام آن ها را گروهی بی عقل و نادان می داند و درباره آن ها تعبیر «سفها الاحلام» به کار برد. به علاوه در جای دیگر امام از نبرد با خوارج بعد از خودش نهی کرد و فرمود: «بعد از من خوارج را نکشید؛ زیرا کسی که طالب حق است و به خطا می رود مانند کسی نیست که باطل را می خواهد و به آن هم می رسد.» بنابراین از دیدگاه امام علی، اهل نهروان افرادی مسلمان بودند که برای رسیدن به حقیقت، دچار خطا و اشتباه شدند. در نتیجه خطر آن ها مانند اهل شام نیست. قرینه ای که حاکی از این امر است اینکه بعد از احتجاجات فراوان امام و اصحابش با خوارج پیش از آغاز جنگ نهروان، بسیاری از این گروه دست از نبرد می کشند و از خوارج جدا می شوند؛ اما سپاه شام این خصوصیت را نداشت. حتی بعد از اتمام جنگ، امام دستور می دهد باقیمانده مجروحان خوارج را نکشند و آن ها را برای مداوا وارد کوفه کنند. سپس حضرت اموالشان را جز آنچه در جنگ به کار برده بودند، به صاحبانشان بازگرداند (ابن اثیر، الکامل، ج 3، ص 348). این نحوه برخورد حضرت با اهل جمل و نهروان نشان می دهد آن ها افرادی مسلمان بودند که در اثر تحریکات یا کج فهمی ها، دچار خطا شدند و شمشیر به روی ولی خدا کشیدند؛ بنابراین نبرد با نفاق مرکزی که به کفر نزدیک تر است نسبت به نبرد مسلمانان داخلی که دستخوش هواهای نفسانی و جهل شدند به مراتب مهم تر است. امام خطر این دو دسته را به اندازه اهل شام نمی داند و بر این نکته پافشاری می کرد که قتال با شام برای ایشان واجب تر است.

### توضیحی درباره مفهوم بغی و کفر دشمنان امام علی علیه السلام

درباره مفهوم بغی، در فقه بحث شده است و ما در این نوشتار درصدد بررسی آرا

و نظرات فقهی در این زمینه نیستیم. به طور خلاصه، شورش علیه امام عادل که با او بیعت کرده اند با تحقق شرایطی را بغی می گویند؛ اما منظور از کفر در متون بالا، کفر مصطلح فقهی که آثاری همچون نجاست، تحریم ذبایح و ... دارند نیست. برخی فقها مانند شیخ مفید بر این باورند که محاربان با امیرالمؤمنین، جمیعاً کافر هستند؛ اما آنچه منظور وی است، کفر اعتقادی است نه کفر فقهی. به عبارت دیگر، شیخ آن ها را کافر بالتأویل می داند نه کافر از ملت اسلام. وی در کتاب الجمل آورده است: «شیعه در مورد کفر کسانی که با امیرالمؤمنین جنگ کرده اند اجماع دارند، ولی در عین حال آنان را از ملت اسلام بیرون نمی دانند؛ زیرا کفر آنان از طریق تأویل، کفر ملی است و در واقع از اسلام بیرون نرفته اند، زیرا به توحید و نبوت گواهی می دادند و برخی فرایض دینی را برپا می داشتند و بدین گونه از اسلام بیرون نبوده اند، هر چند که از ایمان بیرون و مستحق لعنت و جاودانگی در آتش می باشند.» (مفید، الجمل، ص 29). این نکته در رجز عمار نیز مشهود است که پیش از این ذکر کردیم. عمار در رجز خود، اهل صفین را کافر بالتأویل می داند؛ اما از نظر امام، اهل جمل و نهروان، از اهل قبله محسوب می شوند و لذا حضرت اجازه به غنیمت گرفتن اموال آن ها- غیر از آنچه برای جنگ آورده اند- و همچنین زنان آن ها را نمی دهد، حتی دستور به عدم تعقیب فراریان و عدم قتل مجروحان می دهد.

در اینجا روایتی از امام باقر علیه السلام وجود دارد که تمام محاربان با علی علیه السلام را کافر می داند البته نه کفر فقهی بلکه کفر اعتقادی.

عن ابی جعفر علیه السلام، أنه سئل عن الذین قاتلهم من أهل القبلة أكافرون هم؟ قال: كفروا بالاحکام وكفروا بالنعم كفرا لیس ككفر الذین دفعوا النبوه ولم یقروا بالاسلام، ولو كانوا کذلک ما حلت لنا مناکحتهم ولا ذبائحهم ولا موارثهم (نوری، مستدرک الوسائل، ج 11، ص 66).

امام در این روایت چند نکته ارزنده را بیان می کند:

ص: 199

محاربان علیه امام که از اهل قبله هستند، کافر فقهی نیستند؛ مانند کفاری که زمان پیامبر بودند و اصلاً به اسلام ایمان نیاوردند.

امام محاربان اهل قبله علیه امام را کافر به احکام و کافر به نعمت‌ها معرفی کرده است. در برخی از روایات اهل بیت علیهم السلام، احکام همچون نماز و روزه به اهل بیت تأویل شده است. همچنین منظور از نعمت‌ها نیز

طبق روایت اهل بیت هستند. در نتیجه منظور از کفر به احکام و نعمت‌ها، همان کفران نعمت ولایت اهل بیت است.

امام به این نکته اشاره می‌کند که اگر محاربان اهل قبله، به اسلام اقرار نکنند، ازدواج با آن‌ها، ذبیح و مواریشان حلال نیست.

از این نکات چند مطلب را می‌توان نتیجه‌گیری کرد:

تمام گروه‌های محارب با امام علی علیه السلام، به دلیل شورش علیه حضرت، کافر اعتقادی بودند. همان‌طور که حضرت باقر علیه السلام در روایت فوق بیان کردند. شیخ مفید نیز تمام محاربان علیه امام را کافر معرفی کرده است. در روایتی از امام باقر علیه السلام آمده است: «همانا [دشمنان] در جنگ با رسول خدا به اسلام اقرار نکرده بودند، اما در جنگ با علی، به اسلام اقرار کردند سپس آن را انکار کردند.» (کلینی، الکافی، ج 8، ص 252). همان‌طور که گفتیم این انکار به معنای کفر اعتقادی است. هرچند در برخی از دشمنان مولا مانند بنی امیه که سردمدار آن‌ها معاویه بود به تعبیر امام علی، اصلاً اسلام نیز نیاورده بودند، جز اینکه فقط به ظاهر اقرار به اسلام می‌کردند.

اهل جمل و نهروان، هرچند به دلیل بغی علیه امام، کافر اعتقادی بودند، اما به دلیل نداشتن مرکزیت و انسجام در رهبری و عدم سازمان‌دهی بعد از جنگ، مورد تعقیب قرار نگرفتند و حضرت با آن‌ها به گونه متفاوت از اهل صفین معامله نمود.

اهل صفین، به دلیل داشتن رهبریت منسجم و امکان سازماندهی بعد از جنگ برای بغی، مورد تعقیب قرار گرفتند و امام به گونه‌ای با آن‌ها برخورد کرد که با باقیمانده سپاه کفار



برخورد می شود. نکته مذکور در روایت امام هادی علیه السلام نیز مورد تأکید قرار گرفته است. در بخش های بعد این روایت آورده ذکر خواهد شد.

اهل جمل و نهران، به دلیل اعتقاد به اسلام، مسلمان تلقی می شدند و در روایات امام از آن ها به «برادران ما» تعبیر می کند (مرتضی عاملی، الامام علی و الخوارج، ص 218)، به همین دلیل امام بعد از نبرد، دستور می دهد تا اموال آن ها که در جنگ استفاده نشده بازگردانده شود و فراریان، تعقیب نگردند و حتی مجروحان نیز نباید کشته شوند.

معاویه، علاوه بر کفر اعتقادی، اصلاً به اسلام نیز ایمان نیاورده بود.

همان طور که در روایات گذشته دیدیم که امام فرمود آن ها اسلام نیاوردند. بنی امیه نیز چنین بودند که اصولاً اعتقادی به اسلام نداشتند، هرچند به ظاهر اقرار به کلمه توحید می کردند. به همین دلیل نگاه امام در جنگ، به این گروه متفاوت از ناکثین و مارقین است.

توضیحات بیشتر درباره مفاهیم بغی و احکام آن از حوصله این نوشتار خارج است و ما تنها به مقداری که برای این تحقیق لازم بود، بسنده می کنیم.

### ج. آگاهی اصحاب از ماهیت سپاه شام

نکته دیگر در این راستا اینکه، حتی برخی از اصحاب امام مانند عمار نیز بر دشمن دین بودن سپاه شام واقف بودند. به عنوان مثال جناب عمار در رجزی که در جنگ صفین می خواند می گفت:

«نحن ضربناکم علی تنزیله ثم ضربناکم علی تأویله (بلاذری، أنساب الأشراف، ج 2، ص 310)؛ ما روزی برای تنزیل قرآن با شما می جنگیدیم و امروز برای تأویل قرآن می جنگیم.»

رجز مذکور به خوبی نشان می دهد، سپاه معاویه در اصل با قرآن و معارف آن، دشمنی داشتند وگرنه صرف دنیاطلبی یا جهل نسبت به ولی خدا، مشکل اساسی این گروه نبود.

در جای دیگر، چون جنگ صفین رخ داد مردی به عمار گفت: ای ابا یقظان، آیا پیامبر

صلی الله علیه و سلم نفرموده است: «با مردم (مشرک) بجنگید تا اسلام آرند، پس چون اسلام آوردند خون و مالشان از جانب ما در امان است»؟ گفت: چرا، ولی (اینان) اسلام نیاوردند بلکه به ظاهر تسلیم شدند و کفر را در دل خود نهان داشتند تا یاورانی بر آن یافتند (نصر بن مزاحم، وقعه الصفین، ص 292). این جمله دقیقاً همان سخن امام است که فرمود اگر بنی امیه، اعوان و انصاری بیابند علیه اسلام به کار می گیرند.

یکی دیگر از افرادی که نسبت به ماهیت سپاه شام آگاه بود و آن را نسبت به جنگ با کافران نیز مهم تر می دانست، قیس بن سعد بود. وی به امیرالمؤمنین گفت: «جهاد با آنان، از جهاد با روم و دیلم و ترکان برای ما محبوب تر است؛ زیرا در دین خدا سستی می کنند، اولیای خدا را تحقیر می کنند، هنگامی که بر یکی از اصحاب رسول خدا خشمگین می شوند، او را حبس کرده یا مضروب یا تبعید می کنند.» (ابن اعثم، الفتوح، ج 2، ص 540).

وی در زمان امام حسن علیه السلام، در نامه ای به معاویه نوشت: «توبت و پسر بت هستی [کنایه از بت پرست بودن] که با اکراه اسلام را پذیرفتی و در آن تفرقه افکندی و از اسلام، با میل خود خارج شدی. خدا برای تو بهره ای در اسلام قرار نداده است. نه اسلام تو، قدمتی دارد و نه نفاق تو موضوع جدیدی است. همیشه دشمن خدا و پیامبر و گروهی از گروه های مشرکان بودی. تو دشمن خدا و پیامبر و بندگان مؤمن خدا هستی.» (ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص 74).

البته ناگفته نماند، هنگام قتال با اهل شام، افراد سست ایمان و منافقی همچون زیاد بن ابیه تلاش می کردند موضوع را از راه گفتگو با معاویه حل کنند. لذا این شخص نزد امام می رود و از ایشان می خواهد با معاویه مدارا کرده و از طریق دیپلماسی مذاکره، مشکل را برطرف کند (ابن اثیر، الکامل، ج 9، ص 338-339).

امام در جواب وی فرمود:

ص: 202

«متی تجمع القلب الزکی و صارما و انفا حمیا تجتنبک المظالم؛ اگر قلب پاک و شمشیر و عزت نفس داشته ستم ها از تو برکنار می شود.»

این ماجرا قبل از قائله جمل بود و نشان می دهد امام از ابتدا قصد جنگ با معاویه را داشت اما متأسفانه فتنه جمل مدتی این موضوع را به تأخیر انداخت و همین مسئله باعث شد تا لشکر شام بتواند افرادی را که از جناح امام به سوی معاویه رفته بودند پناه دهد و در جنگ صفین علیه امام از آن ها استفاده کند.

### **د. اهل شام، پناهگاه دشمنان**

گفتیم نفاق مرکزی با سرکردگی معاویه در شام، پایگاهی برای دشمنان امیرالمؤمنین بودند. هرگاه یکی از افرادی که می خواست از امام جدا شود، به معاویه می پیوست و او نیز برای تخریب چهره امام، آن ها را پناه می داد و حمایت می کرد. هنگامی که در جامعه اسلامی، محلی به مرکز تجمع مفسدان اقتصادی، مجرمان و خلاف کاران تبدیل شود و آن مرکز، به عنوان حامی این افراد تلقی گردد، اگر اقدامی از سوی حاکم برای از بین بردن آن صورت نگیرد، به تدریج، بذر ناامیدی در دل های شهروندان به وجود می آید. به عبارت دیگر، مردم این گمان را نسبت به حاکم پیدا می کنند که هیچ تعهدی برای مبارزه با مفسد ندارد و هیچ اقدامی برای نابودی مراکز پناهندگی مجرمان انجام نمی دهد. شام، به عنوان منطقه تحت سیطره بنی امیه، محلی بود که مفسدان حکومت امیرالمؤمنین به آنجا پناه می بردند. این افراد بعد از اینکه جدیت امام در برخورد با مفسد و عدم مماشات ایشان اجرای مجازات شرعی را می دیدند، به سمت معاویه پناهنده می شدند و آنجا را منطقه ای امن برای فرار از مجازات می یافتند. معاویه نیز از این فرصت استفاده کرده و برای تخریب چهره امام در اذهان عمومی، از این افراد فراری استقبال می کرد. آیا شایسته بود که امام، این پناهگاه مفسدان و بهشت مجرمان را اهمیت ندهد و برای درهم شکستن آن اقدامی نکند؟ امام با حرکت به سوی شام و در نظر گرفتن اهمیت راهبردی شکست بنی امیه، قصد داشت عدالت

را به معنای واقعی در جامعه زنده کند و شهروندان را همچنان امیدوار نگه دارد. ما در سطور زیر، مواردی از این دست را می آوریم که نشان دهیم چرا امام، قاطعیت خود را در مبارزه با سپاه شام، بروز می داد و حاضر به تحمل معاویه، حتی برای دو روز نیز نبود.

نجاشی شاعر عصر امام بعد از اینکه از اجرای حد شرب خمر از سوی امام، به ایشان اعتراض کرد به معاویه پیوست. وی از افرادی بود که نقش مهمی در تهییج سپاه امیرالمؤمنین در جنگ صفین علیه معاویه داشت. شعر که در آن زمان، به مثابه تریبون مهمی برای جهت دهی به افکار عمومی به حساب می آمد، ابزاری عالی برای رساندن پیام به مخاطب محسوب می شد. از این رو، نقش شاعرانی مانند نجاشی برای امام، بسیار برجسته بود. وی حتی در جنگ صفین، از گستاخی سرپیچی سپاه از فرمان های امام ناراحت شد و شعری را بدین مضمون سرود:

«کفی حزنا انا عصينا امامنا عليا و انّ القوم طاعوا معاويه؛ این اندوه و مصیبت عظیم بر ما بس که ما از فرمان امام خود علی سر می پیچیم و آن گروه، (دشمنان ما) همگی از معاویه فرمان می برند.» (نصر بن مزاحم، وقعه الصفین، ص 621).

برای معاویه نیز وجود چنین شخصیتی که از سیاست های امام در قالب شعر حمایت می کند، آزاردهنده بود؛ اما نجاشی، بعد از اینکه در ماه مبارک رمضان، اقدام به شرب خمر کرد، امام نیز متقابلاً حد این گناه را بر وی جاری ساخت و به دلیل هتک حرمت ماه رمضان نیز، 20 ضربه تازیانه بر حد شرعی شرب خمر، افزود. نجاشی که انتظار چنین برخوردی را از امام نداشت، به سوی معاویه پناهنده شد و این بار، اشعاری را بر ضد امام علی سرود (تقفی کوفی، الغارات، ج 2، ص 549-533). هرچند از لحاظ محاسبات دنیوی، شاید بهتر بود امام برای حفظ چنین شخصیتی که رکن رسانه سپاه امام بود، بکوشد و حد را اجرا نکند، ولی امیرالمؤمنین حاضر به کوتاهی در اجرای فرامین الهی نشده و دیانت خود را بر امور دنیوی مقدم می کرد.

همچنین در این راستا می توان به فرار مصقله بن هبیره، به دلیل اختلاس و نپرداختن دیونش به بیت المال به سوی معاویه اشاره کرد. امام درباره او فرمود: «این چه کاری بود، که او انجام داد؟ خداوند او را شاد نگرداند، وی کار بزرگان را انجام داد، اما مانند بردگان گریخت و مانند بدکاران خیانت کرد، اگر او در اینجا اقامت می کرد و از پرداخت مال ناتوان بود، ما زیاده از او طلب نمی کردیم، هر چه داشت می گرفتیم و بقیه را صرف نظر می کردیم.» (ثقفی کوفی، الغارات، ص 199).

یزید بن حجیه از والیان امام علی در منطقه ری بود که پس از اختلاس از خراج آن منطقه، به سمت معاویه گریخت. امام که از این مسئله مطلع شد، در حق او نفرین کرد و فرمود: «خدایا یزید بن حجیه مال مسلمانان را برداشت و فرار کرد و به گروه فاسقان پیوست، خداوندا ما را از مکر و فریب او حفظ کن و پاداش ظالمان را به او بده.» (همان، ص 283).

بسیاری دیگر از یاران امام نیز بعد از مخالفت با حضرت به شام می رفتند.

#### **4. امر به قتل باقیمانده مجروحان و فراریان لشکر شام**

امام با علم به اینکه شام، محل تجمع مجرمان فراری حکومت اسلامی است و اگر سپاه شام، زنده بمانند امید دوباره ای برای مجرمان نسبت به بازگشت به سوی معاویه فراهم است، هنگامی که نبرد صفین آغاز شد، امام دستور داد باقیمانده مجروحان سپاه معاویه را بکشند و فراریان را تعقیب کنند. این نکته می رساند امام آن ها را مسلمان نمی دانست و به شیوه رویارویی با کفار با آن ها برخورد می کرد.

در روایتی از امام هادی علیه السلام به این مطلب اشاره شده است که دلیل این کار این بود که باقیمانده سپاه شام، در صورت زنده ماندن، دوباره به معاویه ملحق می شدند.

حضرت هادی علیه السلام به یحیی به اکثم در این باره فرمود:

«اما اینکه گفتی علی علیه السلام اهل صفین را چه در حال پیشروی و چه در حال فرار

می کشت و مجروحان را تیر خلاص می زد؛ ولی در روز جمل فراریان را دنبال نمی کرد و مجروحان را نمی کشت و هرکس که سلاح بر زمین می گذاشت و در خانه اش می رفت در امان بود، به این دلیل بود که امام اهل جمل (طلحه و زبیر) کشته شده بودند در نتیجه گروهی که بخواهند به آن ها مراجعه کنند نداشتند؛ بنابراین آن ها بدون اینکه قصد محاربه یا مخالفت یا دشمنی داشته باشند به منازل خود رفتند و به اینکه امام از آن ها دست بردارد راضی شدند. حکم این افراد، رفع شمشیر و خودداری از آزار آن هاست تا زمانی که علیه امام، اقدام به جمع آوری نیرو نکنند. ولی اهل صفین به سوی گروهی مراجعه می کردند که آماده بودند و امام آن ها برایشان سلاح، سپر، تیر و شمشیر می فرستاد و به آن ها عطا می داد. همچنین موقع ورود آن ها، مورد خوش آمدگویی واقع می شدند و مریضشان را برمی گرداند و مجروحانشان را مداوا می کرد... در نتیجه آن ها برای مبارزه و جنگ بازمی گرداند. پس حکم این دو گروه یکسان نیست.» (حر عاملی، وسائل الشیعه، جلد 15، ص 75).

همچنین هنگامی که خوارج از امام علت کار او مبنی بر کشتن فراریان، خلاص کردن مجروحان و قتل هر کسی که سلاح بر زمین بگذارد، پرسیدند، فرمود: «آن ها دارای خانه جنگ (دار الحرب) هستند؛ همچنین امامی دارند که مجروحانشان را مداوا و مریض هایشان را علاج می کند و برایشان سلاح و مرکب فراهم می سازد.» (مرتضی عاملی، الإسلام ومبدأ المقابله بالمثل، ص 93). این روایت به صراحت، شام را خانه جنگ می نامد و در واقع آن منطقه به عنوان کانون فکری برای توسعه سیاست های بنی امیه علیه امام علی، تبدیل شده بود.

بنابراین تا زمانی که مرکز فساد که تأمین کننده تجهیزات و منابع مالی مخالفان حکومت اسلامی است وجود دارد، نبرد با ایشان واجب تر و مهم تر از درگیری با فتنه گران داخلی است. امام با توجه به همین نکته بود که قتال با اهل شام را دارای اولویت می دانست و معتقد بود قبل از جنگ با خوارج نیز ابتدا باید اهل شام را سرکوب کرد. اگر اهل شام حذف

می شدند، دیگر فتنه گران و مفسدان اقتصادی و سایر مجرمان در داخل حکومت امیرالمؤمنین، جایگاهی برای مراجعه و در امان ماندن نداشتند. تا زمانی که چنین پایگاهی در شام وجود داشته باشد، قطعاً امام نمی توانست از پس مبارزه با فساد و اصلاحات زیربنایی برآید؛ زیرا هر روز به دلیل تحریکات معاویه، آشوب ها و اغتشاشات دیگری در اقصی نقاط حکومت اسلامی روی می داد. معاویه با پناه دادن به این افراد و حمایت از آن ها، از ظرفیت های آنان علیه امام استفاده می کرد؛ مانند اینکه بعد از جنگ جمل، مروان، سعید بن عاص و ولید بن عقبه به سوی معاویه گریختند و در جنگ صفین علیه امام نبرد می کردند.

## ه- پشتیبانی فتنه های داخلی توسط اهل شام

### اشاره

گفتیم که معاویه با ایجاد فتنه های داخلی و حمایت از مخالفان امیرالمؤمنین، می کوشید امام را سرگرم نبردهای داخلی و کشمکش های درونی جامعه کند تا از این طریق، نبرد با بنی امیه در شام را به تعویق اندازد. او که می دانست امام در این نبرد جدیت دارد و هرگز از مواضع خود علیه بنی امیه کوتاه نمی آید، با پشتیبانی از حرکت های شورشی و ایجاد جنگ های فیزیکی و روانی، تلاش می کرد تا امام را در اذهان عمومی به چهره ای ناتوان در اداره حکومت، بدل کند. به علاوه با این اقدامات، توان نیروهای امام را نیز می گرفت و از این طریق، آن ها را برای نبرد با شام خسته می کرد.

### یک. فتنه ابن حضرمی در بصره

از فتنه هایی که معاویه بعد از صفین برای آشوب و اغتشاش در قلمروی حکومت مولا، به راه انداخت، فتنه ابن حضرمی در بصره بود. این ماجرا در الغارات مرحوم ثقفی به تفصیل آمده است. بعد از جنگ صفین، معاویه با استفاده از بستر مناسب شهر بصره که تمایلات عثمانی داشتند، سعی می کرد این منطقه را از تحت حاکمیت امام خارج کند و از آن ها برای به زدن نظم داخلی حکومت مولا، بهره ببرد. در نهایت، او با اعزام شخصی به نام «عبدالله

بن حضرمی» به سمت بصره، تصمیم گرفت فتنه جدیدی را خلق کند. او ضمن شوراندن مردم بصره برای خونخواهی نسبت به خون عثمان، از آن‌ها خواست با معاویه همراهی کنند. ابن حضرمی بعد از ورود به بصره، با تحریک مردم، تلاش کرد تا بر شهر مسلط شود. امام بعد از آگاهی از این موضوع، نماینده خود به نام «اعین بن ضبیعه» را برای آرام کردن اوضاع به بصره فرستاد، اما طرفداران ابن حضرمی، او را به شهادت رساندند. امام که از این مطلب، باخبر شد، این بار، «جاریه بن قدامه» را به سوی بصره اعزام کرد. جاریه بن قدامه بعد از محاصره ابن حضرمی و یارانش، دستور داد تسلیم شوند؛ اما جز تعدادی از یاران او تسلیم نشدند. نهایتاً ابن قدامه دستور داد خانه را بسوزانند. در نهایت با کشته شدن ابن حضرمی این قائله به پایان رسید و منجر شد تا بار دیگر این شهر، دستخوش فتنه‌هایی شود که از تحریکات معاویه ناشی می‌شد.

## دو. تلاش معاویه برای به هم زدن نظم داخلی کوفه

### اشاره

یکی از شیوه‌های پلید معاویه برای راه اندازی آشوب، شایعه پراکنی بود. وی از این شیوه حتی در زمان جنگ با امام حسن علیه السلام نیز بهره برد. وی با آگاهی از اینکه کوفه، مرکز خلافت مولا- و محل تجمع شیعیان وی است تلاش کرد تا از این روش، برای برهم زدن جو روانی و آرامش آن منطقه بهره ببرد. در حقیقت، او از جنگ روانی برای دور کردن یاران امام از اطراف ایشان می‌کوشید. مسعودی در مروج الذهب می‌نویسد:

«معاویه گروهی را به سوی کوفه فرستاد تا در میان مردم شایعه کنند که او مرده است. این موضوع در میان مردم شایع شد تا به امام علی رسید. ایشان بر بالای منبر رفت و فرمود: درباره مرگ معاویه زیاد سخن گفتید. به خدا قسم او نمرده و نمی‌میرد تا آنچه زیر قدم‌های من است مالک شود.» (مسعودی، مروج الذهب، ج 2، ص 418). همچنین امام به پیش‌بینی برخی حوادث آینده و خبر شهادت خودش، پرداخت؛ اما بعد از این سخنرانی، مسعودی ادامه می‌دهد: «بسیاری از اهل کوفه برای معاویه نامه نوشتند و از او درخواست



### سه. ارتباط منافقین با سپاه شام

یکی دیگر از مشکلات امام در مبارزه با دشمنان، وجود عناصر منافق در میان لشکر ایشان و ارتباطات پنهانی آنان با معاویه بود. همین موضوع سبب می شد امام در مسئله جهاد با بنی امیه و سپاه شام، قاطع تر عمل کند. این موضوع تنها در زمان امام علی نمود نداشت بلکه حتی در زمان امام حسن در هنگام نبرد با معاویه به خوبی بروز کرد و منافقان سپاه ایشان تصمیم داشتند در برابر پول، امام حسن را به معاویه تسلیم کنند.

از جمله افرادی که نقش مهمی در برهم خوردن معادلات نظامی امام در برابر معاویه داشت، اشعث بن قیس بود. وی مدتی، والی آذربایجان بود و پس از اینکه امام او را از این منصب عزل فرمود، کینه امام را به دل گرفت. در مروج الذهب مسعودی آمده است که: «اشعث بن قیس را که از طرف عثمان حاکم آذربایجان و ارمینیه بود عزل کرد و نیز جریر بن عبدالله بجلی را که از طرف عثمان حاکم همدان بود عزل کرد. اشعث به سبب همین عزل و اینکه هنگام بازگشت علی درباره دخالت در اموال آنجا با او سخن داشته بود کینه او را بدل داشت.» خباثت و نفاق اشعث بن قیس تا حدی بود که حتی ابوبکر در لحظات پایانی عمر گفت: «ای کاش وقتی که اشعث بن قیس را اسیر کردم، او را می کشتم زیرا شنیده بودم هیچ شری نیست مگر این که وی آن را یاری دهد.» (دینوری، الإمامه والسیاسة، ج 1، ص 36). به علاوه وی از کسانی بود که در موارد متعدد کارشکنی هایی را در حکومت امام علی انجام داد و به دفعات تلاش کرد تا امام نتواند بر لشکر معاویه چیره شود.

از جمله اقدامات اشعث، کارشکنی در نبرد با معاویه در زمان جنگ صفین است. ابن قتیبه آورده است که وی با عده ای اهل یمن، بعد از پیشنهاد حکمیت از سوی لشکر شام، پیش امام علی آمدند و گفتند آنچه را که سپاه شام در مورد حکمیت می گویند بپذیرد. او به امام چنین گفت: «در آن صورت مردم انصاف را در مورد تو رعایت می کنند. به خدا

سوگند، اگر از آنان قبول نکنی کسی همراه تو باقی نمی ماند؛ و تیر و سنگی همراه تو نخواهیم انداخت و در هیچ جایگاهی همراه تو نخواهیم بود.» (دینوری، الإمامه والسیاسه، ج 1، ص 147).

مورد فوق نشانگر تلاش اشعث برای تحمیل حکمیت بر امام است که نهایتاً نیز موفق شد برای رسیدن به خواسته های سیاسی خود، فردی از اهل یمن، یعنی ابوموسی اشعری را برای مذاکرات انتخاب کند. به علاوه نشان می دهد اشعث تا چه اندازه نیرو و توان نظامی در اختیار داشته که می توانسته از این طریق و برای رسیدن به اهداف خود، امام را تحت فشار سیاسی قرار دهد. این مسئله ثابت می کند افرادی مانند اشعث، می کوشیدند به نحوی پیروزی در جنگ صفین به نفع امام نباشد. وی تلاش کرد حتی امام در مسئله حکمیت نیز شکست بخورد؛ زیرا او بود که با معرفی ابوموسی اشعری به جای ابن عباس و استدلال به اینکه ابوبکر و عمر ابوموسی را تأیید کرده اند، مهره ای ضعیف را به مذاکره با حيله گری همچون عمروعاص فرستاد و در نهایت منجر به شکست امام در حکمیت گردید. وجود چنین افرادی مانند اشعث و زید بن حصین و مسعر بن فدکی در لشکر امام، علاوه بر تضعیف روحیه جهادی یاران حضرت، موجب می شد معاویه و سپاه شام بتواند برای فرار از شکست، فرصت بخرد و تا می تواند از رویارویی نظامی با سپاه امام بگریزد؛ موضوعی که منافقینی چون اشعث، سردمدار آن بودند. همین افراد بودند که صریحاً به امام گفتند ما به جز ابوموسی به شخص دیگری رضایت نمی دهیم (طبری، تاریخ الأمم و الملوک، ج 6، ص 2566). و همین امر موجب شد امام نتواند سیاست خود مبنی بر قتال با اهل شام و کفر مرکزی را در همان صفین به سرانجام خود برساند.

از دیگر جلوه های نفاق اشعث، دستور به محو لقب «امیرالمؤمنین» از کنار نام علی علیه السلام در متن حکمیت است. او بعد از اینکه عمروعاص گفت ما علی را به عنوان امیر نمی شناسیم، به احنف بن قیس گفت تا لقب امیرالمؤمنین را از متن قرارداد حذف کند.

ملاحظه می شود که تمام تلاش اشعث بر این بود که هرچه زودتر قائله صفین پایان پذیرد تا امام نتواند به پیروزی نهایی دست پیدا کند. نکته جالب اینکه اشعث از افرادی است که نزد معاویه رفت و تا پیشنهاد وی مبنی بر حکمیت را شنید به معاویه گفت که حق همین است (ابن خلدون، تاریخ، ج 1، ص 624-623). حتی او حاضر نشد دستور امام برای انتخاب اشتر به عنوان نماینده لشکر حضرت را بپذیرد و با اصرار فراوان، ابوموسی را ترجیح داد.

موردی دیگر از تلاش های اشعث برای تضعیف سپاه امام در برابر لشکر شام، هنگامی بود که حضرت بعد از غلبه بر خوارج، قصد عزیمت به سوی معاویه و نبرد با بنی امیه را داشت. در اینجا اشعث شروع به کارشکنی کرد و مانند بلندگویی برای مخالفان جنگ، سعی داشت تا یاران امام را از اطراف ایشان پراکنده کند. ابن خلدون در تاریخ خود آورده است که «سپاهیان علی اظهار خستگی نمودند و گفتند جراحات تیر و نیزه دارند. از این رو خواستند به کوفه بازگردند تا برای نبرد با شامیان نیرومندتر باشند. کسی که از جانب آن ها سخن می گفت اشعث بن قیس بود. علی نپذیرفت و به راه خود ادامه داد تا به نخیله رسید» (همان، ج 1، ص 631). در یک گزارش تاریخی دیگر آمده است: «گروهی از یاران آن حضرت که اشعث بن قیس هم میان ایشان بود برخاستند و گفتند ای امیر مؤمنان تیرهای ما تمام شده است و شمشیرهای ما کند شده است و سرنیزه های ما کند و خراب شده است ما را به شهر خودمان برگردان که با بهترین ساز و برگ و ابزار جنگ آماده شویم.» (دینوری، اخبار الطوال، ص 211). در همه این موارد، نام اشعث به عنوان مخالف نبرد با سپاه شام، می درخشد. در مورد دیگری که در کتاب امامت و سیاست آمده، نقل شده که بعد از دستور امام برای حرکت به وی معاویه بعد از جنگ نهروان، اشعث برخاست و گفت «آیا آن طور که عثمان عمل می کرد تو نیز چنان می کنی؟ علی گفت: وای بر تو، آن طور که عثمان عمل می کرد؟ به خدا پناه می برم از شر آنچه می گویی. به خدا سوگند آن طور که عثمان عمل می کرد بر آن حجتی نداشت. چطور ممکن است من همچون او عمل کنم در حالی که از

طرف پروردگارم صاحب دلیل روشنی هستم و حق با من است. مردم عراق، به خدا سوگند، مردم شام بر شما مسلط خواهند شد (دینوری، الإمامه والسیاسة، ج 1، ص 172).

این گزارش به خوبی نشان می دهد اشعث تا چه حدی برای عدم درگیری امام با سپاه معاویه می کوشید. نکته مهم این است که وی، حتی سیره امام را نیز قبول نداشته و از ایشان می خواهد مانند عثمان عمل کند. در جای دیگری نیز گفتیم که وی ابوموسی را به استناد اینکه عمر و ابوبکر او را تأیید کرده اند به عنوان حکم معرفی کرد. از همین موارد مشخص می شود، وی نه تنها از شیعیان نبود و علیرغم اینکه به ظاهر خود را پیرو امام نشان می داد، تمام تلاشش بر این بود تا سیره خلفا را در نبرد احیا کند؛ اما جالب اینکه وی از امام می خواهد مانند عثمان عمل کند. سؤالی که مطرح می شود این است که مگر عثمان چه سیره ای را پیش می گرفت که حضرت علی نیز باید همان را اجرا می کرد؟ آیا منظور اشعث این بود که امام نیز باید مانند عثمان، افرادی را بدون ضابطه و تنها بر اساس رابطه، به امارت بگمارد و به آن ها مقام و منصب بدهد؟ یا اینکه باید مانند عثمان بدون ضابطه از بیت المال، مبالغ هنگفتی را بدهد تا افراد را از این طریق راضی نگه دارد؟ آیا اشعث می خواست به این صورت و بدون هیچ چارچوبی، از امام پول بگیرد و انتظار داشت که امام نیز مانند عثمان به او چنین مبالغی را بپردازد؟ اگر اشعث، علمدار مخالفت و تضعیف روحیه سپاه امام با شام نمی شد، چه بسا با هزیمت سپاه معاویه، اسلام برای همیشه از شر چنین جرثومه ای خلاص می گشت.

نهایتاً باید گفت اشعث پس از تمام کارشکنی ها به منظور جلوگیری از غلبه امام بر لشکر معاویه، ابن ملجم را برای ترور امام علی، در خانه خود پناه داد. او ضمن تحریک او برای قتل امام، خواست تا هرچه سریع تر برای از میان برداشتن حضرت اقدام کند (یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 138؛ بن اعثم کوفی، الفتوح، ج 2، ص 749).

وجود چنین افرادی در سپاه امام که نقش کلیدی نیز داشتند، باعث می شد حضرت

تواند سیاست های نظامی خود را به درستی اجرا کند. تا زمانی که معاویه باقی بود، ارتباط منافقین سپاه امام همچون اشعث با آن ها باعث می شد کانون شامی به عنوان مأمونی برای این افراد تلقی شود و هر بار که امام می خواست ضربه نهایی را به معاویه بزند، برای جلوگیری از این امر، به کارشکنی و تضعیف سپاه می پرداختند. در نتیجه از بین بردن سپاه شام برای حذف پناهگاه منافقین، برای امام ضرورت داشت. درباره نقش اشعث در حکومت امام علی، نکات دیگری نیز وجود دارد که مجال دیگری برای نگارش می طلبد.

## و. استعانت از کفار برای غلبه بر بلاد مسلمین

در بیانی دیگر، امام علی یکی از علل مبارزه و اولویت قتال با اهل شام را یاری خواستن از کفار علیه مسلمین و در نتیجه سقوط بلاد مهم آن ها یعنی حجاز و عراق می داند. ایشان فرمود: «اگر آن ها بر شما غلبه یابند، از روم بر ضد ما، یاری می گیرند و در این صورت نه حجاز و نه عراقی باقی می ماند.» (ابن اعثم کوفی، الفتوح، ج 2، ص 543-539).

در نتیجه مبارزه با حزبی که در صورت پیروزی از کفار برای غلبه بر مسلمانان کمک می گیرند، از نظر امام علی اولویت دارد. نکته اخیر تأکید می کند که سپاه شام اصولاً به کفر نزدیک تر بودند تا به اسلام؛ زیرا چگونه مسلمان می تواند برای سقوط بلاد مسلمین با کفار تبانی و توطئه کند؟ به علاوه، این موضوع نشان می دهد معاویه در صورت فراهم بودن شرایط، برای اجرای سیاست «دفا دفا» و از بین بردن نام پیامبر مصمم است و همان طور که به مغیره گفته بود تا این کار را نکنند از پای نمی نشیند. قرآن کریم در آیه 109 سوره بقره نیز به این نکته اشاره کرده است که اهل کتاب آرزو دارند تا شما را از دینتان بازگردانند. در نتیجه یاری گرفتن معاویه از کفار روم، چیزی جز میل باطنی وی برای بازگرداندن مردم از اسلام به کمک اهل کتاب نبود. همین موضوع نیز تأکید دیگری بر کفر معاویه است که آرزو داشت به یاری اهل کتاب بر مسلمین غلبه یابد و شهرهای اسلامی را فتح کند. سیاست امام بر این استوار بود تا هرچه سریع تر، مرکز همکاری با کفار را که قصد براندازی

و نابودی سرزمین های مسلمانان را دارند، در هم بشکند. از این رو بود که فرمود قتال با اهل شام برای ما مهم تر است.

همچنین امام در روایت فوق، به سقوط قطعی حجاز و عراق در صورت غلبه بنی امیه اشاره می کند؛ دو سرزمینی که مهم ترین شهرهای آن زمان بودند که بیشترین اصحاب رسول خدا در آنجا زندگی می کردند؛ اما متأسفانه، سستی یاران حضرت سبب شد، معاویه بتواند با راه اندازی آشوب ها در این دو شهر مهم اسلامی، نظام حاکمیتی امیرالمؤمنین را با چالش مواجه کند و از این طریق، ابتکار عمل از دست امام برای نبرد با سپاه شام گرفته شود. حضرت علی علیه السلام، پس از دیدن رخوت در اصحاب خود و سرزنش آنان، به کوفه بازگشت و هر از گاهی آن ها را به اهمیت جهاد با معاویه آگاه می کرد، اما مع الأسف، تمرد از دستورهای حضرت، موجب شد تا معاویه به آسانی بتواند به تجدیدقوا بپردازد.

## نتیجه

امام علی علیه السلام بعد از رسیدن به حکومت، با اموری مواجه شد که حتی در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز سابقه نداشت. این بار امام با گروهی از دشمنان روبه رو شد که با لباس مسلمانان ظاهر گشتند و متفاوت از کفار عصر نبوی بودند. امام در برخورد با سه گروه از دشمنان خود یعنی ناکثین، قاسطین و مارقین شیوه یکسانی را در پیش نگرفت. از نظر حضرت، از بین بردن سپاه بنی امیه که معاویه در رأس آن بود، اولویت اصلی و راهبردی برای امام محسوب می شد. امام در نبرد با این گروه، رفتاری را داشت که با محاربان سپاه کفر باید در پیش گرفت. حضرت دستور می داد تا حتی فراریان آن ها را تعقیب و مجروحان را تیر خلاص بزنند. ولی حضرت در هنگام نبرد با اهل جمل و اهل بصره، امر به عدم تعقیب یا عدم قتل فراریان و مجروحان نمود. برخلاف اینکه امام از جبهه صفین به عنوان کفار یاد می کند اما درباره اهل جمل و نهروان، تعبیر «برادران ما» را به کار می برد. از دلایل مهمی که حضرت برای اولویت قتال با اهل شام داشت، می توان به تلاش

معاویه برای گسترش سلطنت طلبی، پشتیبانی از فتنه گران و تحریک مخالفان به برپایی جنجال و آشوب، سعی گسترده بنی امیه برای نابودی اصل دین و یاری گرفتن از کافران در جهت تخریب اسلام اشاره کرد. به علاوه، حضرت در تمام طول خلافت خود، اصحاب خود را مکرر به نبرد با اهل شام فرامی خواند و حتی دستور داد بعد از ایشان نیز با اهل شام قتال کنند؛ اما وجود عناصر منافق و دنیاطلب و سستی یاران حضرت، باعث می شد این نبرد به تعویق بیفتد و معاویه بتواند برای تجهیز نیرو از فرصت استفاده کند.

ص: 215

قرآن کریم، ترجمه محمدعلی رضایی اصفهانی و گروهی از اساتید جامعه المصطفی، قم: انتشارات المصطفی، 1388 ش.

نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، قم، نشر مشهور، چاپ اول، 1379 ش.

1. ابن اثیر، عز الدین أبو الحسن علی بن ابی الکرّم، الکامل فی التاریخ، بیروت، دار صادر - دار بیروت، 1385.

2. ابن اثیر، عز الدین أبو الحسن علی بن ابی الکرّم، کامل تاریخ بزرگ اسلام و ایران، ترجمه ابو القاسم حالت و عباس خلیلی، تهران، مؤسسه مطبوعاتی علمی، 1371 ش.

3. ابن اعثم الکوفی، أبو محمد أحمد، الفتوح، تحقیق علی شیری، بیروت، دارالأضواء، ط الأولى، 1411/1991.

4. ابن اعثم الکوفی، أبو محمد أحمد، ترجمه الفتوح، ترجمه مستوفی هروی، تحقیق: غلامرضا طباطبائی مجد، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، 1372 ش.

5. ابن حیون، نعمان بن محمد مغربی، دعائم الاسلام و ذکر الحلال و الحرام و القضايا و الاحکام عن اهل بیت رسول الله، قم، مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، 1383 ق.

6. ابن خلدون، عبد الرحمن بن محمد، ترجمه تاریخ ابن خلدون، عبد المحمد آیتی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چ اول، 1363 ش.

7. ابن خلدون، عبد الرحمن بن محمد، دیوان المبتدأ و الخبر فی تاریخ العرب و البربر و من عاصرهم من ذوی الشأن الأكبر، تحقیق خلیل شحاده، بیروت، دار الفکر، ط الثانیه، 1408/1988.

8. ابن قتیبہ الدینوری، أبو محمد عبد الله بن مسلم، الإمامه و السیاسه المعروف بتاریخ الخلفاء، تحقیق علی شیری، بیروت، دارالأضواء، ط الأولى، 1410/1990.

9. ابن قتیبہ الدینوری، أبو محمد عبد الله بن مسلم، امامت و سیاست (تاریخ خلفاء)، ترجمه سید ناصر طباطبائی، تهران، ققنوس، 1380 ش.

10. ابن کثیر الدمشقی، أبو الفداء اسماعیل بن عمر، البدايه و النهايه، بیروت، دار الفکر، 1986/1407.

11. ابو الفرج الأصفهانی، علی بن الحسین، مقاتل الطالبیین، تحقیق سید احمد صقر، بیروت، دار المعرفه، بی تا.



12. بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، ج 5، تحقیق احسان عباس، بیروت، جمعیه المستشرقین الألمانیه، 1979/1400.
13. بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، ج 2، تحقیق: محمد باقر المحمودی، بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ط الأولى، 1974/1394.
14. ثقفی کوفی، ابواسحاق ابراهیم بن محمد، الغارات، تحقیق جلال الدین حسینی ارموی، تهران، انجمن آثار ملی، 1353 ش.
15. ثقفی کوفی، ابواسحاق ابراهیم بن محمد، ترجمه الغارات و شرح حال اعلام آن، عزیز الله عطاردی، انتشارات عطارد، 1373 ش.
16. دینوری، ابو حنیفه احمد بن داود، الأخبار الطوال، تحقیق عبد المنعم عامر مراجعه جمال الدین شیال، قم، منشورات الرضی، 1368 ش.
17. دینوری، ابو حنیفه احمد بن داود، الأخبار الطوال، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران، نشر نی، چ چهارم، 1371 ش.
18. طبری، أبو جعفر محمد بن جریر، تاریخ الأمم والملوک، تحقیق محمد أبو الفضل ابراهیم، بیروت، دار التراث، ط الثانیه، 1387/1967.
19. طبری، أبو جعفر محمد بن جریر، ترجمه تاریخ طبری، ابو القاسم پاینده، تهران، اساطیر، 1375 ش.
20. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار الجامعه لدرراخبار ائمه الاطهار، تهران، دارالکتب الإسلامیه، 1384 ق.
21. محمد بن سعد بن منیع، الطبقات الکبری، تحقیق محمد عبد القادر عطا، بیروت، دار الکتب العلمیه، ط الأولى، 1410/1990.
22. محمد بن سعد کاتب واقدی، ترجمه طبقات، محمود مهدوی دامغانی، تهران، انتشارات فرهنگ و اندیشه، 1374 ش.
23. مرادی، خدارحم، بدعت های بنی امیه در دین، تهران، نشر مشعر، 1394 ش.
24. مرتضی عاملی، سید جعفر، الإسلام ومبدأ المقابله بالمثل، نجف، المركز الإسلامی للدراسات، الطبعه الثانیه، 1430 ق.
25. مرتضی عاملی، سید جعفر، امام علی و خوارج، ترجمه محمد سپهری، سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، 1385.

26. مسعودی، أبو الحسن علی بن الحسین بن علی، ترجمه مروج الذهب، ابو القاسم پاینده، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چ پنجم، 1374 ش.
27. مسعودی، أبو الحسن علی بن الحسین بن علی، مروج الذهب و معادن الجواهر، تحقیق اسعد داغر، قم، دار الهجره، چ دوم، 1409.
28. مفید، محمد بن نعمان، الجمل و الثُصره لسید العتره فی حرب البصره، محقق علی میر شریفی، قم، مرکز النشر التابع لمكتب الاعلام الاسلامی، 1371 ش.
29. نصر بن مزاحم المنقری، وقعه صفین، تحقیق عبد السلام محمد هارون، قاهره، المؤسسه العربیه الحدیثه، الطبعة الثانيه، 1382.
30. نوری، حسین بن محمد تقی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، بیروت، مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، 1408 ق.
31. واقدی، محمد بن عمر، المغازی، تحقیق مارسدن جونس، بیروت، مؤسسه الأعلمی، ط الثالثه، 1409/1989.
32. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب ابن واضح یعقوبی، ترجمه تاریخ یعقوبی، محمد ابراهیم آیتی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چ ششم، 1371 ش.
33. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب بن جعفر بن وهب واضح الکاتب العباسی، تاریخ الیعقوبی، بیروت، دار صادر، بی تا.

مینا احمدیان(1)، حسین محدث زاده(2)

ص: 219

- 
- 1- . کارشناسی ارشد ادبیات دانشگاه تهران؛ alimohadeszadeh1378@gmail.com
- 2- . کارشناسی ارشد مهندسی صنایع دانشگاه انگلستان؛ alimohadeszadeh1378@gmail.com



مقاله حاضر به تشکیل گروه های ناکثین، قاسطین و مارقین در عصر خلافت امیرالمؤمنین (ع) می پردازد و این که چه شرایطی باعث شد تا در میان امت اسلامی این گروه ها پدید آیند. نگارندگان در مقاله حاضر به بررسی این گروه ها در متن نهج البلاغه و متون روایی اهل سنت و نقش آنها در تضعیف قوای حکومتی علی (ع) پرداخته اند؛ هم چنین در این مقاله هدف، معرفی علی (ع) به عنوان نخستین خلیفه جهان اسلام است که مجبور به جنگ با مسلمانان منحرف در عقیده می شود و احکام مبارزه با اهل بغی را به تاریخ می آموزد. سؤال این است که این فرقه ها چرا به وجود آمدند و چرا بعد از پیامبر در روزگار سه خلیفه ماقبل علی (ع) نبودند.

کلیدواژه ها: امام علی (ع)، نهج البلاغه، ناکثین، قاسطین، مارقین.

## مقدمه

امیرالمؤمنین (ع) پس از واقعه قتل عثمان با حضور فراوان مردمی روبه رو شد که خواستار بیعت با او برای خلافت بودند و حضرت را با این که روی گردان از پذیرش بود، به اجبار به قبول بیعت واداشتند. حضرت درباره روز بیعت می فرماید: «فَمَا زَاعَنِي إِلَّا وَالنَّاسُ كَعُرْفِ الضَّبُعِ إِلَيَّ يَنْتَالُونَ عَلَيَّ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ حَتَّى لَقَدْ وُطِئَ الْحَسَنَانِ وَ شُقَّ عِطْفَايَ مُجْتَمِعِينَ حَوْلِي كَرَبِيضَةِ الْغَنَمِ؛ در روز بیعت فراوانی مردم چون یال های پرپشت کفتار بود. از هر طرف مرا احاطه کردند، تا آن که نزدیک بود حسن و حسین (ع) لگدمال گردند و ردای من از دو طرف پاره شد. مردم چون گله های انبوه گوسفند مرا در میان گرفتند (شریف

حال سؤال این جاست مردمی که مشتاقانه بعد از قتل عثمان به علی(ع) رو آوردند، چگونه شد که بسیاری از اینان از علی(ع) جدا شدند و علم مخالفت برداشتند و در پیشبرد اهداف الهی او سدّ ساختند، به طوری که علی(ع) در عبور از این سدّها یارانی چون عمار یاسر و مالک اشتر را از دست داد. ابن ابی الحدید معتزلی که خود به شرح نهج البلاغه پرداخته و نکات بسیار دقیقی را اشاره کرده است، به نقل از ابی مخنف به موضوع بیعت همگانی مردم با علی(ع) می پردازد و می نویسد: «هجوم همگانی مردم برای بیعت با علی(ع) به قدری شدید بود که نزدیک بود عده ای زیر دست و پا له شوند یا از بین بروند. از این رو حضرت وقتی هجوم افراد را دید، پیشنهاد داد مردم به مسجد بروند و در فضای وسیعی در برابر همگان با او بیعت کنند، تا هم همه مردم شاهد جریان باشند و هم این که کسی صدمه نبیند» (ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 4، ص 8).

مقاله حاضر بر آن است تا ماهیت هرکدام از این سه گروه را به طور جداگانه بررسی نماید و برای چنین هدفی هیچ مأخذی بهتر از نهج البلاغه نمی توانست راهگشا باشد. اگرچه پیش از این مؤلفان دیگری به طور پراکنده به این موضوعات پرداخته اند، اما در مقاله حاضر قصد نگارندگان معرفی اهل بغی براساس متن نهج البلاغه و متون روایی اهل سنت بود تا شیعه. برای این که این اتهام برداشته شود که شیعه جانب دارانه به موضوع نگریسته، متون روایی اهل سنت اساس کار قرار گرفت.

### پیشینه

در زمینه جنگ های امام علی(ع) کتاب ها و مقالات و آثار متعددی به نگارش درآمده است که به بخشی از آن اشاره می شود:

1. آشنایی با جنگ های پیامبر(ص) و امام علی(ع)، آیت اللهی، سیدمهدی، تهران: جهان آرا، 1394ش.

2. وقعه صفین، ابن مزاحم منقری، به کوشش: عبدالسلام محمد هارون، قاهره، 1382ق.

استراتژی نظامی امام علی(ع)، محمد بستان، ترجمه: حسن علی اکبری، تهران: سازمان تحقیقات خودکفائی نیروی مقاومت بسیج، 1378ش.

4. امام علی(ع) در برابر قاسطین، ناکثین و مارقین، درس هایی از مکتب اسلام، تیر 1362، سال 23 - شماره 4 (4 صفحه - از ص 38 تا 41).

5. قاسطین، مارقین، ناکثین، قنوت، عبدالرحیم، مجله: کتاب ماه دین، آبان 1379 - شماره 37 (4 صفحه - از ص 44 تا 47).

6. جنگ نهروان ره آورد شوم سیاست قرآن بر نيزه، سبحانی تبریزی، جعفر، مجله: درس هایی از مکتب اسلام، آبان 1366، سال 27 - شماره 6 (8 صفحه - از ص 19 تا 26).

7. نقدی بر آمار تلفات جنگ های امام علی(ع) (جمل، صفین، نهروان)، صادقی، مصطفی، مجله: تاریخ اسلام، پاییز 1380، شماره 7 (34 ISC صفحه، از ص 49-82).

### ناکثین یا پیمان شکنان

امیرالمؤمنین(ع) پس از پذیرش زمامداری که شرح آن در مقدمه گذشت، در دوران کوتاه خلافت بر امت اسلامی، با تشکل هایی از جامعه مسلمین روبه رو شد که هرکدام با موضع گیری خاص و با تغییر شعار در مقابل او ایستادند و تمام نیروی حضرت و یارانش صرف مبارزه با این گروه ها شد. نخستین گروه مخالف از بیعت کنندگان، ناکثین (پیمان شکنان) بودند، به سرکردگی عایشه، طلحه و زبیر. طلحه و زبیر که از پیشگامان بیعت با علی(ع) بودند (بلاذری، انساب الاشراف، ج 5، ص 560؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 4، ص 8)، وقتی مواضع امام را در رابطه با خلافت و حکومت دیدند، عهد و پیمان شکستند؛ از این رو، به فرموده خود علی(ع) ناکثین نام گرفتند. امام(ع) درباره عملکرد

ص: 223

این گروه می فرماید: «فَلَمَّا نَهَضْتُ بِالْأَمْرِ نَكَثَتْ طَائِفَةٌ وَمَرَقَتْ أُخْرَى وَقَسَطَ آخِرُونَ...» (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه شمشقیه).

این گروه با عهدشکنی، نخستین جنگ را در دوره خلافت علی (ع) برپا کردند؛ جنگی که در آن دو گروه مقابل به ظاهر مسلمان بودند. ناکشین به بهانه خون خواهی عثمان و به فتنه انگیزی عایشه، به دور او جمع شدند و چون عایشه به هنگام جنگ برهودجی بر روی شتری به رنگ خاکستری سوار شده بود، این جنگ در تاریخ به جمل شهرت یافت (شیخ مفید، الجمل، ص 181). از مشخصات این شتر پوشیده شدنش با جوشن و سپر بود و از این رو آن را عسکر می نامیدند (همان). در اطراف شتر عایشه، طایفه ازد قرار گرفته بودند و کعب بن سور ازدی قاضی مهار این شتر را در دست داشت و به اطرافیان می گفت: ای ازدی ها این مادر شماست که بر شتر سوار است، این هم نماز شماست و هم روزه شما و آن ها را ترغیب به پیروی می کرد (ابن اعثم، ج 2، ص 479-480؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 1، ص 255؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج 2، ص 343-344). اهالی جمل «یاران شتر» با شوریدن بر امام زمان و خلیفه برحق رسول الله (ص) برای همیشه خود را در تاریخ بدنام کردند. اینان مصداق این آیه از قرآن بودند که به زیان خود قدم برداشتند: (فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ) (فتح/10). امیرالمؤمنین (ع) در رابطه با بدعهدی این گروه می فرماید: «فَأَقْبَلْتُمْ إِلَىٰ إِقْبَالِ الْعُودِ الْمَطَافِيلِ عَلَىٰ أَوْلَادِهِمْ، تَقُولُونَ الْبَيْعَةَ الْبَيْعَةَ، قَبَضْتُمْ كَفَىٰ فَبَسَّ طُغْمُوها وَ [نَارَعْتَكُمْ] نَارَعْتَكُمْ يَدِي فَبَجَادَبْتُمْها» (1) (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 137).

سپس در حق طلحه و زبیر که بدعهدی کردند و مردم را بر او شوراندند و در حق امام خود ستم روا داشتند، به درگاه خداوند شکایت می کند: «اللَّهُمَّ إِنَّهُمَا قَطَعَانِي وَ ظَلَمَانِي وَ

ص: 224

---

1-1. برای گرفتن بیعت به من هجوم آوردید، همانند ماده شتری که به سوی کره خود می شتابد و پی در پی می گفتید: بیعت. بیعت. دستم را می بستم، آن را باز می کردید. آن را واپس می بردم، به سوی خود می کشیدید.



نَكَثَا بَيْعَتِي وَآلَبَا النَّاسَ عَلَيَّ، فَاحْدَلْ مَا عَقَدَا وَلَا تُحْكِمْ لَهُمَا مَا أُبْرَمَا وَأَرْهِمَا الْمَسَاءَةَ فِيمَا أَمَلَا وَعَمَلَا؛ وَلَقَدْ إِسْتَبْتُهُمَا قَبْلَ الْقِتَالِ وَاسْتَأْنَيْتُ بِهِمَا أَمَامَ الْوُقَاعِ، فَعَمَّطَا النَّعْمَةَ وَرَدَّا الْعَاقِبَةَ.» (1) (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 137).

حال این سؤال مطرح است که طلحه و زبیر که خود پیشگام بیعت با علی (ع) بودند (نک: ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 4، ص 8)، چرا بیعت شکستند؟ نگاهی به گذشته این دو فرد، پاسخ این بدعهدی است. طلحه و زبیر به جهت روابطی که با عثمان داشتند، به ثروت فراوانی رسیده بودند. طلحه در شورای شش نفره عمر به عثمان رأی داده بود (ابن قتیبه، الامامه والسیاسه، ج 1، ص 30) و از قبل عثمان به طلای فراوانی دست یافته بود، به طوری که وقتی عثمان تلاش او را در به قتل رساندنش دید، او را نفرین کرد (ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 9، ص 35). زبیر نیز بنا به نقل تاریخ جایگاه ویژه ای نزد عثمان داشت و او را در میان صحابه موجود برترین می دانست (نک: بخاری، صحیح بخاری، ج 5، ص 21، ح 3717). اما حبّ خلافت چنان هر دو را گرفته بود که در قتل عثمان شرکت کردند؛ زیرا فکر می کردند با حذف عثمان، خلافت به یکی از آن دو خواهد رسید. طلحه به اعتبار عموزاده بودن با ابوبکر، رؤیای خلافت در سر داشت و زبیر به جهت اعتباری که در میان قریشیان داشت، هوای خلافت در سر می پروراند؛ از این رو، این دو در روزهای پایان خلافت عثمان، با بذل و بخشش اموال سعی بر جلب قلوب قریشیان داشتند؛ اما وقتی عثمان را به قتل رساندند و با ازدحام مردم برای بیعت با علی رویه رو شدند؛ با علی (ع) بیعت کردند (نک: ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 11، ص 9). طلحه و زبیر با بیعت با علی (ع) چشم طمع به کوفه و بصره دوخته بودند و این دو شهر موقعیت خاصی در

ص: 225

1-2. بار خدایا این دو پیوند خود با من بریدند و در حق من ستم کردند و بیعت مرا گسستند. و مردم را بر من شوراندند. خدایا هر گره ای را که بسته اند، بگشا و هر آن چه تابیده اند، سست نما و آرزوهایشان را که برای آن تلاش می کنند، برباد ده. پیش از آن که جنگ را شروع کنند، از آنان خواستم بر عهد و پیمان خود که شکسته اند، بازگردند و درنگ نمایند. اما آن ها نعمتی را که بدیشان ارزانی داشته بودم، خوار شمردند و دست رد بر سینه عافیت زدند.

بین ممالک اسلامی داشت و در آن روز مرکز حکومت همه قلمرو شرقی خلافت از ارمنستان و ایران تا دربند قفقاز و حدود آسیای مرکزی و مرزهای هندوستان را شامل می شد. از آن جاکه معاویه بر قلمرو غربی خلافت تکیه زده بود و عملاً شامات از زیر نفوذ مدینه خارج شده بود، حضرت امیر صلاح نمی دید در چنان اوضاع آشفته ای، قلمرو شرقی را به این دو فرد بسپارد (نک: پاینده، علی ابرمرد تاریخ، ص 67). علی (ع) به خوبی این دو فرد را می شناخت و از نیات آن دو باخبر بود؛ از این رو، وقتی برخی از مشاورانش به او پیشنهاد دادند برای راضی نگهداشتن طلحه و زبیر آنها را به حکومت این دو شهر منصوب کند، سر باز زد و فرمود: به خدا سوگند در آن صورت، فساد هم چون کرمی در همه جا رخنه می کند و از همه جانب عرصه گیتی بر من تنگ می شود (ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 11، ص 16).

در چنین شرایطی معاویه نیز دست از تلاش برای براندازی خلافت امیر (ع) بر نمی دارد؛ او مدام به سران فتنه جمل نامه نگاری می کند و طلحه و زبیر را برای تصدی خلافت تحریک و دلگرم می کند. معاویه در این نامه ها خود و شامیان را حامی اهالی جمل معرفی می کرد و به آن ها تأکید می کرد که آشکارا مطالبه خون عثمان را بکنید و مردم را به این کار فراخوانید تا خداوند شما را پیروز گرداند (نک: شیخ مفید، الجمل، 144؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 1، ص 310). طلحه و زبیر با این گونه فریب ها نقض عهد کردند و در کشاکش جنگ و پایان خط، متوجه نیرنگ معاویه شدند؛ وقتی که آن ها را از آمدن به شام و تحت حمایت بودن منع کرده بود. سخنان عایشه خطاب به مردم مکه برای خروج علیه علی (ع) با وعده کمک شامیان، در راستای همین حمایت های انجام نشده معاویه بود (طبری، تاریخ طبری، ج 4، ص 450). در واقع معاویه با سخنانش آن ها را فریفت و به میانه میدان کشاند، اما حمایتی نکرد، شاید او می خواست بدین گونه رقبای خود را از میان بردارد؛ ضمن این که اوضاع را به ضرر علی (ع) به آشوب کشانده بود. ابن ابی الحدید (ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 6، ص 215-216) می نویسد:

ص: 226

«وقتی خبر قتل عثمان به عایشه رسید، عایشه یقین داشت طلحه به خلافت خواهد رسید، از این رو در غیاب طلحه با بیانات مختلفی نسبت به او اظهار احساسات می نمود و می گفت: خدا عثمان را از رحمتش دور کند که گنااهش موجب کشتن او شد؛ اما وقتی خبر بیعت مردم با علی (ع) را از زبان عبید بن امّ کلاب شنید، گفت: کاش آسمان بر زمین می آمد و چنین خبری را نمی شنیدم. به خدا قسم که عثمان را به ظلم کشتند و خون او را بی گناه ریختند. به خدا قسم یک روز از عمر عثمان از تمام عمر علی بهتر بود و واعثماناه سر داد و خونخواه عثمان شد (نک: بلاذری، انساب الاشراف، ج 2، ص 217-218). عبید در جواب عایشه می گوید: مگر تو نمی گفتی امروز در روی زمین هیچ کس نزد خدا از علی بن ابی طالب گرامی تر نیست؟ اکنون چرا او را دشمن می داری؟ مگر تو نبودی که مردم را به کشتن عثمان تحریک می کردی که این پیر گفتار را بکشید؟ عایشه گفت: عثمان توبه کرد و از گناهان پاک شد، اما شما او را کشتید، به خدا قسم تقاص خون او را خواهم گرفت و در این کار آرام نخواهم نشست و از میانه راه به سمت مکه بازگشت (ابن اعثم، الفتوح، ص 398؛ طبری، تاریخ طبری، ج 4، ص 458-459؛ شیخ مفید، الجمل، ص 162؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 6، ص 215؛ ابن قتیبه، الامامه والسیاسه، ص 51).

عایشه در مکه عَلم خون خواهی را برداشت و نخستین کسی که با او بیعت کرد، عبدالله بن عامر حضرمی، عامل عثمان در بصره و حلیف بنی امیه، بود که امیرالمؤمنین (ع) او را از حکومت برکنار کرده بود (طبری، تاریخ طبری، ج 4، ص 449-450).

وقتی خبر خون خواهی عایشه به گوش طلحه و زبیر رسید و وقتی مطلع شدند که کارگزاران عثمان از قبیل: عبدالله بن عامر حاکم بصره، مروان بن حکم، یعلی بن منیه و عبدالله بن ابی ربیع حاکمان یمن و صنعا، مغیره بن شعبه، ولید بن عقبه و سعید بن عاص اموال بیت المال را برداشته اند و به مکه گریخته اند (همو، ج 4، ص 450-452؛ شیخ مفید، الجمل، ص 88-89)، نزد علی (ع) آمدند و از ایشان به بهانه عمره اجازه خواستند.

علی(ع) فرمود: شما قصد عمره ندارید، بلکه آهنگ فتنه دارید و بصره را می خواهید؛ ولی آن دو انکار کردند و سوگندهای سنگین خوردند که جز برای عمره به مکه نمی روند، اما هنگامی که امام را ترک کردند، حضرت خطاب به ابن عباس گفت: به خدا سوگند، این دو هدفی جز فتنه انگیزی ندارند و گویی می بینمشان که به مکه می روند تا درباره جنگ با من اقدام کنند و به زودی این دو مرد در کار من اخلال می کنند و تباهی به بار می آورند و خون پیروان مرا می ریزند (همان). ابن عباس می گوید: گفتم پس چرا آن ها را در بند نمی کنی، وقتی نیتشان را می دانی؟ حضرت فرمود: من آغازگر ستم نیستم و کسی را به جرمی که هنوز مرتکب نشده، دستگیر نمی کنم. من به آن دو اجازه دادم و می دانم چه خواهند کرد. سوگند به خدا که هر دو کشته می شوند و گمانشان باطل است و به آرزوی خود نخواهند رسید (همان) و آن دو خون خواهی کسی را می کنند که خود خوش را ریخته اند: «وَإِنَّهُمْ لَيَطْلُبُونَ حَقًّا هُمْ تَرَكُوهُ وَ دَمًا هُمْ سَفَكُوهُ» (ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 9، ص 33).

جنگ جمل نخستین جنگ مسلمانان با مسلمانان در تاریخ اسلام است. این جنگ به تنهایی بیانگر این مطلب است که رسالت رسول الله(ص) پس از بیست و پنج سال غصب خلافت، از مسیر اصلی منحرف شد و ولی خدا باید آن را به مسیر اصلی هدایت کند. پیامبر(ص) در همین زمینه به علی(ع) فرموده بود: «تُقَاتِلْ يَا عَلِيُّ عَلِيَّ تَأْوِيلِ الْقُرْآنِ كَمَا قَاتَلْتُ عَلِيَّ تَنْزِيلِهِ؛ ای علی تو برای تأویل قرآن می جنگی، همان گونه که من برای تنزیلش جنگیدم (شیخ مفید، الجمل، ص 35). حال باید دید در جامعه اسلامی چه پیش آمده که باید علی(ع) برای تأویل بجنگد؟ خانه نشینی ولایت در این بیست و پنج سال بعد از پیامبر(ص) موجب شده که اختلاف و چنددستگی در بین امت اسلامی حاصل شود و ثروت های بیکرانی که از قبل لشکرکشی ها به ایران و روم به دست آمده، جامعه اسلامی را مردمانی طماع و مال پرست ساخته است و امیرالمؤمنین(ع) به چنین جامعه به هم ریخته ای باید سامان بدهد. از این رو حضرت پس از بیعت با مردم، در خطبه ای گزارشی از اقدامات

خود به عنوان رهبر جامعه مسلمین می دهد و می فرماید: «وَاللَّهِ لَوْ وَجَدْتُهُ قَدْ تَزَوَّجَ بِهِ النِّسَاءَ وَ مَلَكَ بِهِ الإِمَاءَ لَرَدَدْتُهُ فَإِنَّ فِي العَدْلِ سَعَةً وَ مَنْ ضَاقَ عَلَيْهِ العَدْلُ فَالْجَوْرُ عَلَيْهِ أَضْيَقُ» (1)

(شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 15). عدالتی که حضرت در جامعه عثمانی می خواهد برقرار کند، هزینه سنگینی دارد که آن هم حاصل نمی شود، مگر به شمشیر کشیدن بر روی گروه هایی که از قبل عثمان پرور شده اند و حالا در مقابل علی ایستاده اند. قرآن به مسلمانان در رابطه با اهل بغی چنین حکم می کند: (وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَقِيءَ إِلَى أَمْرِ اللّهِ) (2)

(حجرات/9). حال دوران خلافت علی دوران مبارزه با اهل بغی است. شافعی در رابطه با جنگ مولا با اهالی جمل می گوید: «لَوْلَا عَلِيٌّ لَمَا عُرِفَ شَيْءٌ مِنْ أَحْكَامِ أَهْلِ البَغِيِّ» (3)

(ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 9، ص 331).

حضرت وقتی به مردم درباره اجرای عدالت علویش بیانیه می دهد، هشدار می دهد که در اجرای عدالت، هیچ تسامحی در کار نیست و چشمانش را بر روی هیچ جرمی نخواهد بست: «أَلَا وَ إِنْ بَلَّيْتُمْ قَدْ عَادَتْ كَهَيْئَتِهَا يَوْمَ بَعَثَ اللّهُ نَبِيَكُمْ (ص) وَ الَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ لَتُبْلَى بَلْبَلَةً وَ لَتُغْرِبَلَنَّ غَرْبَلَةً وَ لَتَسَاطُنَّ سَوَاطِنُ القُدْرِ حَتَّى يَعُودَ أَسْفَلَكُمْ أَعْلَاكُمْ وَ أَعْلَاكُمْ أَسْفَلَكُمْ وَ لَيَسْقِنَنَّ سَابِقُونَ كَانُوا قَصْرُوا وَ لَيُقَصِّرَنَّ سَبَّاقُونَ كَانُوا سَبَّاقُوا» (4)

(شریف رضی،

ص: 229

- 
- 1-4. به خدا سوگند اگر چیزی را که عثمان بخشیده، نزد کسی یابم، آن را به صاحبش برمی گردانم؛ هر چند آن را کابین زنان کرده باشند، یا بهای کنیزکان. که در دادگری گشایش است و آن که از دادگری به تنگ آید، از ستمی که بر او می رود، بیشتر آزار بیند.
  - 2-5. اگر دو گروه از مؤمنان با یکدیگر به جنگ برخاستند، میانشان آشتی افکنید. و اگر یک گروه بر دیگری تعدی کرد، با آن که تعدی کرده، بجنگید تا به فرمان خدا بازگردد.
  - 3-6. اگر عملکرد علی نبود، از احکام مبارزه با شورشیان و متجاوزان چیزی دانسته نمی شد.
  - 4-7. آگاه باشید که بار دیگر همانند روزگاری که خداوند پیامبران را مبعوث کرد، در معرض آزمایش قرار گرفته اید. سوگند به کسی که محمد(ص) را به حق فرستاد، در غربال آزمایش به هم درآمیخته می شوید تا صالح و فاسد از هم جدا گردد. یا همانند دانه هایی که در دیگ می ریزند تا به جوش آید، زیر و زبر شوید؛ پس پست ترین شما بالاترین شما شود و بالاترین پست ترین. آنان که سابقه ای در اسلام داشتند و تاکنون منزوی بودند، بر سرکار می آیند و آن ها که به ناحق پیشی گرفتند، عقب زده خواهند شد.

رفتار امیرالمؤمنین (ع) در تقسیم بیت المال به صورت یکسان بین مهاجرین و انصار، سرخ و سیاه موجبات نارضایتی را فراهم کرد، از این رو فرصت طلبان بهانه برای مخالفت خود پیدا کردند و پیمان شکنی کرده و دیگران را نیز به مخالفت فراخواندند و علم خون خواهی عثمان را برای ایجاد تفرقه در امت مسلمان برافراشتند (نک: ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 7، ص 37-39).

امیرالمؤمنین (ع) درباره مردم بصره که بصره را پایگاه جمل ساخته اند، و نیز طلحه و زبیر، به افشاکاری می پردازد و رفتارهای ناکشین و خودمحوریشان را چنین برمی شمارد: «كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا يَرْجُو الْأَمْرَ لَهُ وَيَعْطِفُهُ عَلَيْهِ دُونَ صَاحِبِهِ لَا يَمْتَنُّ إِلَى اللَّهِ بِحَبْلِ وَلَا يَمَدُّنَ إِلَيْهِ بِسَبَبٍ . كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا حَامِلٌ صَنْبٍ لِصَاحِبِهِ وَعَمَّا قَلِيلٍ يُكْشَفُ قَتَاعُهُ بِهِ! وَاللَّهِ لَئِنْ أَصَابُوا الَّذِي يُرِيدُونَ لَيَنْتَزِعَنَّ هَذَا نَفْسَ هَذَا وَ لَيَأْتِيَنَّ هَذَا عَلَى هَذَا» (1)

(شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 148).

سپس امام ندای «هَلْ مِنْ نَاصِرٍ يَنْصُرُنِي» سرمی دهد و برای مقابله با سرکشی و طغیان این جماعت پیمان شکسته از مؤمنان مدد می جوید: «قَدْ قَامَتِ الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّةُ فَأَيْنَ الْمُحْتَسِبُونَ! فَقَدْ سَنَّتْ لَهُمُ السُّنَنُ وَقَدَّمَ لَهُمُ الْخَبْرُ وَلِكُلِّ ضَلَّهِ عَلَيْهِ وَ لِكُلِّ نَاكِثٍ شُبْهَةٌ وَ

ص: 230

1-8. هریک از آن دو فرمانروایی را برای خود آرزو می کند نه برای دوستش و آن را به سوی خود می کشد. این دو میان خود و خدا راهی نگشوده اند و پیوندی برقرار نکرده اند. هریک کینه دیگری را در دل می پروراند و به زودی نقاب از چهره هایشان باز خواهند گشود. به خدا سوگند اگر به آن چه می خواهند دست یابند، هریک جان آن دیگری را بگیرد و تباه و نابودش سازد.

اللَّهِ لَا أَكُونُ كَمَا سَمِعَ اللَّدْمَ يَسْمَعُ النَّاعِيَّ وَيَحْضُرُ الْبَاكِيَ ثُمَّ لَا يَعْتَبِرُ» (1) (همان).

پیامبر (ص) درباره این گروه ستمگر به علی (ع) فرموده بود: «يَا عَلِيُّ سَدِّ تَقَاتِلُكَ الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّةُ وَأَنْتَ عَلِيُّ الْحَقِّ، فَمَنْ لَمْ يَنْصُرِكَ يَوْمَئِذٍ فَلَيْسَ مِنِّي» (2) (متقی هندی، کنز العمال، ج 11، ص 613).

امیرالمؤمنین (ع) برای مقابله با ناکثین که در حملات خون بار، بر بصره حاکم شده بودند، به بسیج نظامی کوفه نیاز داشت، از این رو نامه های متعدد به ابوموسی اشعری حاکم کوفه نگاشت تا مردم را برای همراهی و همکاری بسیج کند؛ اما ابوموسی کارشکنی می کرد و توجهی به خواسته امام نداشت و مردم را از پیوستن به امیر باز می داشت؛ از این رو حضرت او را از امارت کوفه عزل کرد. حضرت برای فراخواندن مردم کوفه، امام حسن (ع) و عمار یاسر را راهی کوفه کرد. این دو بر مسجد کوفه وارد شدند و نامه امام را خواندند (نک: شیخ مفید، الجمل، ص 131). طبری می نویسد که امام حسن و عمار به مردم کوفه گفتند: ای مردم امیرالمؤمنین (ع) می گوید: «قَدْ خَرَجْتُ مَخْرَجِي هَذَا ظَالِمًا أَوْ مَظْلُومًا وَأَنْتِي أَذْكَرُ اللَّهُ رَجُلًا - رَعَى حَقَّ اللَّهِ إِلَّا نَفَرًا فَإِنْ كُنْتُ مَظْلُومًا أَعَانَنِي وَإِنْ كُنْتُ ظَالِمًا أَخَذْتُ» (طبری، تاریخ طبری، ج 3، ص 512-513؛ نک: ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 14، ص 10-11).

عمار یاسر از جمله صحابه ای است که درباره کارزار امیرالمؤمنین (ع) با ناکثین شهادت می دهد و می گوید: شهادت می دهم که رسول خدا (ص) علی (ع) را به مبارزه با ناکثین امر فرمود و نام برخی از آنان را برای علی برشمرد (سیدعلی خان، الدرجات الرفیعه

ص: 231

1-9. اکنون پیمان شکنان طغیان کرده اند. کجایند آنانی که تنها برای پاداش خداوندی می جنگیدند؟ به راستی که راه های رستگاری پیش پایشان گشوده است؛ چنان که پیش از این به آن خبر داده شده اند. برای هر گمراهی سببی می آورند و برای هر پیمان شکنی شبهه ای می تراشند. به خدا سوگند من آن کسی نیستم که بانگ بر سر و سینه زدن عزاداران و آواز فرشته مرگ را بشنود و عبرت نگیرد.

2-10. یا علی به زودی گروه ستمگری با تو می جنگد، درحالی که تو بر حق هستی؛ پس هرکه در آن روز تو را یاری نکند، از من نیست.

امام (ع) در فراز دیگری در بخشی از خطبه 172 درباره زشتی عمل ناکثین و حلال بودن خون آن ها این گونه می فرماید: «فَخَرَجُوا يَجْرُونَ حُرْمَةَ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) كَمَا تَجْرُ الْأُمَةُ عِنْدَ شِرَائِهَا مُتَوَجِّهِينَ بِهَا إِلَى الْبَصَرِ فَحَبَسَا نِسَاءَهُمَا فِي بُيُوتِهِمَا وَأَبْرَأَا حَبِيسَ رَسُولِ اللَّهِ (ص) لَهُمَا وَلِغَيْرِهِمَا فِي جَيْشٍ مَا مِنْهُمْ رَجُلٌ إِلَّا وَقَدْ أُعْطِنِي الطَّاعَةَ وَسَمَحَ لِي بِالْبَيْعَةِ طَائِعًا غَيْرَ مُكْرَهٍ فَقَدِمُوا عَلَيَّ عَامِلِي بِهَا وَخُزَّانِ بَيْتِ مَالِ الْمُسْلِمِينَ وَغَيْرِهِمْ مِنْ أَهْلِهَا فَقَتَلُوا طَائِفَةً صَبْرًا وَطَائِفَةً غَدْرًا فَوَاللَّهِ لَوْ لَمْ يُصِيبُوا مِنَ الْمُسْلِمِينَ إِلَّا رَجُلًا وَاحِدًا مُعْتَمِدِينَ لَقَتَلَهُ بِلَا جُرْمٍ جَرَّةً لَحَلَّ لِي قَتْلُ ذَلِكَ الْجَيْشِ كُلِّهِ إِذْ حَصَدَ رُؤُوسَهُمْ فَلَمْ يُنْكِرُوا وَلَمْ يَدْفَعُوا عَنْهُ بِلِسَانٍ وَلَا بِيَدٍ دَعَا مَا أَنَّهُمْ قَدْ قَتَلُوا مِنَ الْمُسْلِمِينَ مِثْلَ الْعَدَةِ الَّتِي دَخَلُوا بِهَا عَلَيْهِمْ» (1).

هم چنین در نامه ای خطاب به عثمان بن حنیف می نویسد: «فَإِنَّ الْبُغَاةَ عَاهَدُوا اللَّهَ ثُمَّ نَكَثُوا وَتَوَجَّهُوا إِلَى مِصْرِكَ، وَسَاقَهُمُ الشَّيْطَانُ لِيَطْلُبَ مَا لَا يَرْضَى اللَّهُ بِهِ، وَاللَّهُ أَشَدُّ بَأْسًا وَأَشَدُّ تَنْكِيلًا. فَإِذَا قَدِمُوا عَلَيْكَ فَادْعُهُمْ إِلَى الطَّاعَةِ وَالرُّجُوعِ إِلَى الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ وَالْمِيثَاقِ الَّذِي فَارَقْنَا عَلَيْهِ، فَإِنْ أَجَابُوا فَأَحْسِنْ جَوَارِهِمْ مَا دَامُوا عِنْدَكَ، وَإِنْ أَبَوْا إِلَّا التَّمَسُّكَ بِحَبْلِ النُّكْتِ وَالْخِلَافِ فَنَاجِزُهُمُ الْقِتَالَ حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَكَ وَبَيْنَهُمْ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ» (2).

ص: 232

1-11. آن ها بر من خروج کردند و همسر رسول الله (ص) را به همراه خود می کشیدند، چونان کنیزی که به بازار برده فروشان می برند، او را به بصره بردند، در حالی که آن دو همسران خود را پشت پرده نگاه داشتند. اما پرده نشین حرم پیامبر (ص) را در برابر دیدگان خود و دیگران قرار دادند. لشگری را گرد آوردند که همه آن ها به اطاعت من گردن نهاده، و بدون اکراه و با رضایت کامل با من بیعت کرده بودند. پس از ورود به بصره به فرماندار من و نگهبانان بیت المال مسلمین و به مردم حمله کردند و گروهی از آنان را در حبس یا اسارت کشتند و گروهی دیگر را به غدر و نیرنگ از پای در آوردند. به خدا سوگند حتی اگر یک تن از مسلمانان را به عمد و بی هیچ جرمی کشته بودند، کشتار همه آن ها برای من حلال بود؛ زیرا همه آن ها در کشتن آن فرد حضور داشتند و کشتن او را انکار نکردند. و از مظلوم با دست و زبان یاری نکردند، چه رسد به این که ناکثین به تعداد لشکریان خود از مردم بی دفاع بصره قتل عام کرده اند.

2-12. همانا سرکشان، با خدا پیمان بستند، سپس آن را گسستند و آهنگ شهر تو (بصره) دارند و شیطان ایشان را در جست و جوی چیزی که خداوند بر آن راضی نیست، کشانده است و خداوند نیرومندتر و سخت عقوبت تر است. چون نزد تو رسیدند، نخست ایشان را به اطاعت و بازگشت به وفاداری نسبت به عهد و میثاقی که بستند و با آن از ما جدا شدند، فراخوان؛ اگر پذیرفتند تا هنگامی که نزد تو باشند، با ایشان خوش رفتاری کن و اگر چیزی را جز دست یازیدن به ریسمان پیمان گسلی و ستیزه گری نپذیرفتند، با آنان جنگ کن تا خداوند میان تو و ایشان حکم کند و او بهترین حکم کنندگان است. 13. اینان (ناکثین) بر کارگزاران و خزانه داران بیت المال مسلمانان که تحت فرمان من بودند، و بر مردم شهری که تمامی آن ها بر اطاعت من، و وفاداری در بیعت با من وحدت داشتند، هجوم آوردند؛ آنان را از هم پراکندند و به زیان من، در میانشان اختلاف افکندند و بر شیعیان من تاختند. گروهی را با نیرنگ کشتند و گروهی دست بر شمشیر فشرده، با دشمن جنگیدند تا صادقانه خدا را ملاقات کنند.



(ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 9، ص 212-213).

حضرت پس از پیروزی در بصره، در افشای خیانت ناکثین می فرماید: «فَقَدِمُوا عَلَيَّ عُمَالِي وَ خُزَّانِيَّتِ [مَالِ] الْمُسْلِمِينَ الَّذِي فِي يَدَيَّ وَ عَلَيَّ أَهْلَ مِصْرَ، كُلُّهُمْ فِي طَاعَتِي وَ عَلَيَّ بَيْعَتِي، فَشَتَّوْا كَلِمَتَهُمْ وَ أَفْسَدُوا عَلَيَّ جَمَاعَتَهُمْ وَ وَثَبُوا عَلَيَّ شَيْعَتِي، فَفَتَلُوا طَائِفَةً مِنْهُمْ غَدْرًا وَ [طَائِفَةً] طَائِفَةً عَضُّوا عَلَيَّ أَسْيَافِهِمْ، فَصَارُوا بِهَا حَتَّى لُقُوا اللَّهَ صَادِقِينَ.» (1)

(شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 218).

شرایطی که ناکثین بر بصره و کوفه و دیگر شهرها در ابتدای خلافت حضرت حاکم کردند، و وقتی که صرف جمل شد، فرصت کافی به معاویه اصلی ترین دشمن ولایت داد تا برای رویارویی با امیرالمؤمنین (ع) نیروهای خود را بسیج کند. حضرت در روزهایی که آماده برای مقابله با امویان بود، درگیر جمل شد و جمل مقدمه ای شد بر صفین و نهروان و نهایتاً شهادت علی (ع).

پیداشدن فرقه های ناکثین و قاسطین و مارقین در بدنه امپراطوری اسلام و آثاری که برجا گذاشتند، به قدری اهمیت داشت که امیرالمؤمنین (ع) همواره می فرمود: پیامبر با من عهد کرده و امر کرده که با سه گروه ناکثین، قاسطین و مارقین جنگ کنم (اسکافی، المعیار

ص: 233

والموازنه، ص 36-37؛ نیز بنگرید: ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 1، ص 201).

### قاسطین، به تعبیر قرآن هیزم های جهنم

حزب دیگر قاسطین یا ستم گران که به سرکردگی معاویه بر امیرالمؤمنین (ع) شوریدند. قرآن (جن/15) درباره ستمگران تعبیر به هیزم جهنم می کند: (وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا). این گروه شامل طُلُقًا و برخی از فراریان از جنگ جمل، ناراضیان و عاملان عثمان بودند که برکنار شده بودند و با پول های هنگفتی که از بیت المال دزدیده بودند، از بیم عقاب علی (ع) به معاویه پیوستند. قاسطین بر تعصب قومی پافشاری داشتند و امام کسانی از آن ها را در جنگ ها و نبردها در صف کفر و شرک کشته بود. امیرالمؤمنین (ع) این گروه را اهل بغی می خواند: «أَلَا وَقَدْ أَمَرَنِي اللَّهُ بِقِتَالِ أَهْلِ الْبَغِيِّ وَالنَّكَثِ وَالْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ» (نک: شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 192). و در فراز دیگری آن ها را قاسط یا فاسق می نامد: «فَلَمَّا نَهَضْتُ بِالْأَمْرِ نَكَثَتْ طَائِفَةٌ وَ مَرَقَتْ أُخْرَى وَ قَسَطَ (فسق) آخَرُونَ» (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 3؛ سید مرتضی، الرسائل، ج 2، ص 112؛ طبرسی، الاحتجاج، ج 1، ص 288؛ سیدبن طاووس، الطوائف فی معرفه مذاهب الطوائف، ص 421؛ حویزی، ج 4، ص 143).

اهل بغی به سرکردگی معاویه، سرسخت ترین دشمنان علی (ع) بودند که برای پیشبرد اهداف خود توطئه های بسیاری کردند که مهم ترینش به راه انداختن جنگ صفین بود؛ جنگی که صدمات جبران ناپذیری در تاریخ اسلام رقم زد. جنگ صفین موجب کشته شدن حدود هفتاد هزار نفر از سپاه علی (ع) شد (در این باره نک: مسعودی، مروج الذهب، ص 256) و از دل آن خوارج پیدا شد، که جنگ نهروان و شهادت امیرالمؤمنین (ع) و به حکومت رسیدن معاویه را بر بلاد اسلامی موجب شد. معاویه بن ابی سفیان کسی است که در فتح مکه از روی اجبار و اکراه اسلام آورده است و از میان تمامی خواص مهاجرین و انصار، عمر برخلاف اعتراضات مسلمانان او را به ولایت شام، دورافتاده ترین نقطه خلافت

اسلامی، منصوب می‌کند. او حدود بیست سال بر شامات حکمرانی کرده تا خلافت به علی (ع) رسیده است و تصویر مردم شام از اسلام آن چیزی است که معاویه ارائه داده است. معاویه شخصیتی است که پیامبر (ص) همواره از اثرگذاری او در امت مسلمان بیمناک بود و او را نفرین می‌کرد (نصر بن مزاحم، وقعه صفین، ص 219؛ احمد بن حنبل، المسند، ج 7، ص 182؛ ابن اثیر، اسد الغابه، ج 5، ص 202) و می‌فرمود: «إِذَا رَأَيْتُمْ مُعَاوِيَةَ عَلَيَّ مِنْبَرِي (هَذِهِ الْأَعْوَادُ) فَاقْتُلُوهُ؛ هرگاه معاویه را بر منبر من (این چوب‌ها) دیدید، او را بکشید (نک: طبری، تاریخ طبری، ج 8، ص 186؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج 59، ص 155؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 15، ص 176؛ ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج 3، ص 149، ج 6، ص 105؛ ابن حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب، ج 2، ص 369، ج 5، ص 96، ج 8، ص 65). حال مردم با علی (ع) بیعت کرده اند و علی (ع) در نخستین اقدام حکومتی، معاویه را از حکومت شامات عزل کرده است. امام (ع) می‌دانست که عزل معاویه پیامدهای سنگینی دارد، اما بنابر مسئولیت دینی و سیاسی خود نمی‌توانست از این مسئله چشم‌پوشی کند. از این رو مورد انتقاد برخی از افراد به ظاهر مصلحت‌اندیش قرار گرفت؛ به طوری که ابن عباس (از دوستان علی) و مغیره بن شعبه (از دوستان معاویه) به دیدار او رفتند و به حضرت پیشنهاد دادند که در عزل معاویه دست‌نهادارد و تا تحکیم موقعیتش صبر کند و معاویه را بر شامات ابقا کند، تا کل ممالک اسلامی با حضرت بیعت کنند و دشمنی معاویه را برنیاگزید (نک: طبری، تاریخ طبری، ج 2، ص 703؛ مسعودی، مروج الذهب، ج 2، ص 355؛ ابن اعثم، الفتوح، ج 2، ص 446). امیرالمؤمنین (ع) حاضر نشد از سر مصلحت حکومت ستمگران را بر مسلمانان حتی برای مدتی کوتاه امضا کند و در جواب منتقدین بر روی منبر آشکارا فرمود: «مَا وَجَدْتُ إِلَّا قِتَالَ الْقَوْمِ أَوْ الْكُفْرَ بِمَا جَاءَ بِهِ مُحَمَّدٌ (ص)»<sup>(1)</sup>

(بلاذری، انساب الاشراف، ج 2، ص 236؛ نیز بنگرید: اسکافی، المعیار

ص: 235

---

1-14. من چاره ای جز جنگ با گروه ستمکاران (معاویه و اتباعش) ندارم، در غیر این صورت باید بدانچه محمد (ص) آورده، کافر شوم.

عزل معاویه از حکومت، موجب دشمنی آشکار این فرد با علی (ع) شد و او با تحریک گروهی طمّاع به بهانه خون خواهی عثمان، جنگ جمل را به راه انداخت و با تحریک مردم شام جنگ صفین. در اثنای جنگ صفین با فریب عده ای نادان و مقدس مآب و تحمیل حکمیت به علی (ع) نهروان را آفرید و بدین ترتیب در سال های کوتاه خلافت، سه جنگ داخلی بر امام تحمیل شد که ناکشین، قاسطین و مارقین آفریده بودند و سرکرده آن ها ابلیسی به نام معاویه بود. امیرالمؤمنین (ع) در پاسخ بدانندیشانی که معاویه را فردی داهی معرفی می کنند، می فرماید: «وَاللّٰهُ مَا مَعَاوِيَةَ بِأَدَهَىٰ مِنِّي، وَلَكِنَّهُ يَغْدُرُ وَيَفْجُرُ. وَ لَوْلَا كِرَاهِيَّتِهِ الْغَدْرُ لَكُنْتُ مِنَ أَدَهَى النَّاسِ، وَ لَكِنْ كُلُّ غُدْرَةٍ فُجْرَةٌ كَفْرَةٌ. «وَ لِكُلِّ غَادِرٍ لِيَوَاءٍ يُعْرَفُ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.» وَاللّٰهُ مَا أُسْتَغْفَلُ بِالْمَكِيدَةِ، وَلَا أُسْتَعْمَرُ بِالشَّدِيدَةِ.» (1) (شريف رضی، نهج البلاغه، خطبه 200).

معاویه به عنوان سرکرده قاسطین گروهی را گردآوری کرده بود که همگی از دشمنان قسم خورده علی بودند و در جنگ صفین او را یاری رساندند؛ افرادی چون: عمرو بن عاص، روسپی زاده ای که پیامبر (ص) را آزار می رساند و حضرت او را لعن کرده بود. مشاور و فرمانده معاویه در جنگ شام بود و توطئه حکمیت، از فتنه های اوست (ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 6، ص 282)، عبدالرحمان بن خالد بن ولید که هم چون پدرش با

علی (ع) دشمنی داشت. در روزگار عثمان والی حمص بود و در زمان معاویه نیز بر این سمت منصوب شد و نهایتاً به وسیله معاویه در سال 46 ق کشته شد (طبری، تاریخ طبری، ج 4، ص 321؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج 5، ص 118)، مروان بن حکم، کاتب عثمان و

ص: 236

---

1-15. به خدا سوگند معاویه از من سیاستمدارتر نیست، بلکه او حیله گر و جنایت کار است. اگر نیرنگ ناپسند نبود، من زیرک ترین افراد بودم؛ ولی هر نیرنگی گناه و هر گناهی نوعی کفر و انکار است. سوگند به خدا من با فریب کاری غافل گیر نمی شوم و با سخت گیری ناتوان نخواهم شد.

والی مدینه در زمان معاویه که امیرالمؤمنین(ع) را بر منبر سب می کرد (ابن کثیر، البدایه والنهایه، ج8، ص259) و شخصیت سفاکی چون بسرین ارطاه که یکی از فرماندهان معاویه در صفین بود. بسر هر کسی را که رابطه ای با علی یا علاقه ای به حضرت داشت، به طرز وحشیانه ای می کشت و در جریان حملاتی که به شهرهای مدینه، مکه و یمن کرد، شیعیان علی را به قتل رساند. حضرت در حق او نفرین کرد و بسر در پایان عمر دیوانه شد (ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج2، ص18، ج6، ص316؛ ابن عبدالبر، الاستیعاب فی اسماء الاصحاب، ج1، ص243؛ ابن هلال ثقفی، الغارات، ج2، ص640).

امیرالمؤمنین(ع) قبل از شروع جنگ صفین طی نامه هایی از معاویه می خواهد که از شام به مدینه آید و از مقام خود کنار رود و سهل بن حنیف را والی شام کرد که البته سهل در نزدیکی های تبوک توسط گروهی از سپاه شام از ورود به شام منع شد و نزد امام بازگشت (نک: طبری، تاریخ طبری، ج3، ص3). حضرت سپس در نامه ای که همراه سبره جهنی به معاویه فرستاد، او را به نزد خود فراخواند (نک: شریف رضی، نهج البلاغه، نامه 75)، اما معاویه پاسخ امام را نداد و پس از سه ماه شخصی به نام قبیصه را همراه طومار سفیدی فرستاد (نک: طبری، تاریخ طبری، ج3، ص4). قصد معاویه در واقع از این وقت کشی ها، تجهیز سپاه شام بود؛ چراکه می دانست تا زمانی که حجت بر علی(ع) تمام نشود، به او حمله نخواهد کرد. تا شروع جنگ نامه های بسیاری میان امام و معاویه ردّ و بدل شده است که سید رضی شانزده نامه را در نهج البلاغه آورده است (نک: نهج البلاغه، نامه های 6، 7، 9، 10، 17، 28، 30، 32، 37، 48، 49، 64، 55، 65، 73، 75). مضمون این نامه ها بیشتر امر به معروف و یادآوری این نکته است که معاویه صلاحیت حکومت بر مردم را ندارد، هم به لحاظ نسب شناسی و هم به لحاظ شخصیتی؛ اما معاویه نه تنها به خواسته امام پاسخ نمی دهد، بلکه مردم شام را علیه خلیفه می شوراند و امام(ع) را قاتل عثمان معرفی می کند. از دیگر قاصدان امام جریر بن عبدالله بجلی، والی همدان در عصر عثمان بود که

وقتی دید امام قصد دارد کار معاویه و شام را یکسره کند، پیشنهاد داد حضرت او را به نزد معاویه فرستد تا معاویه را به راه آورد؛ اما پس از ورود جریر به شام، معاویه او را سه ماه معطل کرد و در این زمان مشغول تدارک لشکرکشی بود (نک: طبری، تاریخ طبری، ج 3، ص 70؛ مسعودی، مروج الذهب، ج 2، ص 372؛ نصر بن مزاحم، وقعه صفین، ص 27-29؛ ابن قتیبه، الامامه والسیاسه، ج 1، ص 86). سه ماه معطلی جریر به ضرر امام تمام شد و معاویه در مدت اقامت او در شام که حدود 120 روز طول کشید، خود را کاملاً آماده جنگ با علی (ع) کرد. جریر پس از بازگشت به نزد امام، مورد عتاب برخی از اصحاب، حضرت از جمله مالک اشتر قرار گرفت و او را متهم به خیانت کردند؛ از این رو با مالک درگیر شد و به همراه هم قبیله ای های خود که کندی بودند، از امام کناره گرفت. کناره گیری جریر اثر تخریب کننده ای در سپاه حضرت داشت، به ویژه این که بعد از جدایی از امام به معاویه پیوست. حضرت دستور داد تا خانه جریر و هم پیمان او ثویر بن عامر را آتش بزنند تا برای دیگران عبرتی باشد و از جنگ فرار نکنند (نک: نصر بن مزاحم، وقعه صفین، ص 60؛ طبری، تاریخ طبری، ج 3، ص 71؛ ابن کثیر، البدایه والنهایه، ج 7، ص 265). معاویه در همان ایامی که جریر را در شام معطل نگاه داشته بود، عمرو بن عاص را که سیاسی کهنه کاری بود، به یاری فراخواند و در قبال آن قول داد که پس از شکست علی (ع) حکومت مصر را به او بدهد (نک: نصر بن مزاحم، وقعه صفین، ص 40؛ ابن قتیبه، الامامه والسیاسه، ج 1، ص 87-88؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 2، ص 63-67).

اقدامات معاویه در آغاز جنگ صفین قابل تأمل است؛ او برای این که خیال خود را از جانب امپراطوری روم راحت کند، هدایایی به نزد او فرستاد و با او از در سازش درآمد و قول داد که صد هزار دینار به امپراطوری روم بپردازد (نصر بن مزاحم، وقعه صفین، ص 44؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 2، ص 70). هم چنین با مشورت عمرو بن عاص، مالک کندی را برای سرکوب محمد بن ابی حذیفه در مصر فرستاد که بر علیه معاویه شورش

کرده بود، و مالک او را کشت و بدین ترتیب شورش مصر خوابید (نک: همان).

معاویه در اقدام دیگری نامه به شخصیت های بانفوذی چون: عبدالله بن عمر و سعد بن ابی وقاص بود و دعوت به همکاری که هر دو دعوت او را رد کردند (نک در این باره: نصر بن مزاحم، وقعه صفین، ص 63 و 72-77؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 3، ص 113؛ ابن قتیبه، الامامه والسیاسه، ج 1، ص 89-90؛ اسکافی، المعیار والموازنه، ص 24؛ ابن اعثم، الفتوح، ج 2، ص 545). از دیگر اقدامات معاویه بر ضد امیرالمؤمنین (ع)، تبلیغات گسترده اش در خون خواهی عثمان بود و این که علی قاتل عثمان است.

امیرالمؤمنین (ع) در آستانه حرکت به سوی شام، برای آخرین بار نامه هایی به معاویه و عمرو بن عاص نوشت و آنان را به راه حق دعوت کرد. آن گاه در خطبه ای که برای سپاهیان خواند، معاویه و سپاهش را «فئه باغیه» گروه ستمگر و طغیانگر نامید و فرمان جهاد داد (نصر بن مزاحم، وقعه صفین، ص 113). وقتی سپاه امام به منطقه صفین رسید، معاویه راه آب را بسته بود و تشنگی بر یاران حضرت فشار می آورد. تا این که حضرت با خطبه ای آن ها را به حمله فرمان داد (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 51). پس از بازشدن آب، حضرت چند نفر را به نزد معاویه برای صلح فرستاد، اما معاویه حاضر به صلح نشد (نصر بن مزاحم، وقعه صفین، ص 188). پس در نخستین روزهای ماه صفر جنگ آغاز شد و سه روز تمام به شدت جنگیدند تا این که از یاران حضرت، عمار یاسر در نود و سه سالگی به شهادت رسید و فرموده پیامبر (ص) درباره او تحقق یافت (1) (در این باره نک: نصر بن مزاحم، وقعه صفین، ص 363؛ مسعودی، مروج الذهب، ج 2، ص 389؛ ابن اعثم، الفتوح، ج 3، ص 178). امیرالمؤمنین (ع) که با کمک یاران بزرگی چون مالک اشتر توانسته بود تا مرکز

ص: 239

---

1-16. قال رسول الله (ص): «تقتلک الفئه الباغیه» (ابی داوود طیالسی، ص 223، ح 1598؛ ابن الجعد، ص 182، ح 1175؛ احمد، ج 6، ص 300، ح 26605؛ مسلم نیشابوری، ج 4، ص 2236، ح 2916؛ نسایی، ج 7، ص 358، ح 8217).

فرماندهی شام پیش برود، در لحظات پایانی جنگ که پیروزی نزدیک بود با مکر و حيله عمرو بن عاص از ادامه جنگ بازماند. چراکه عمرو بن عاص به معاویه گفت سپاه تو توانایی مقابله ندارد و بهتر است که قرآن را میان خود آنان حکم قرار دهی؛ بدین ترتیب سپاهیان شام قرآن ها را بر سر نیزه ها کردند و ندا دادند که ای مردم عراق! میان ما و شما قرآن حاکم باشد. نقشه معاویه در سپاه امام کارگر افتاد و علیرغم افرادی چون مالک اشتر، عدی بن حاتم و عمرو بن حمق که خواستار ادامه جنگ بودند؛ اشعث بن قیس یمنی به امام گفت: دعوت این قوم را به کتاب خدا بپذیر، چراکه مردم از جنگ خسته شده اند. حضرت با خواندن خطبه ای معاویه و نیرنگ او را برای سپاهش برملا کرد؛ با این حال حدود بیست هزار شمشیرزن پیشانی پینه بسته که گروهی از قاریان نیز همراهشان بودند، نزد امام آمده و به او جسارت کردند و لقب امیرالمؤمنین(ع) را حذف کردند و او را به اسم صدا کرده و گفتند: «یا علی! یا این قوم را اجابت کن یا این که تو را به آنان تحویل می دهیم و یا چون عثمان می کشیم.»<sup>(1)</sup>

(نصر بن مزاحم، وقعه صفین، ص 488-490؛ مسعودی، مروج الذهب، ج 2، ص 391؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 2، ص 216-217؛ ابن اثیر، الکامل، ج 3، ص 316-317).

پافشاری اشعث بن قیس به پذیرش حکمیت و پیوستن قاریان یمن به او، شرایط را بر امیرالمؤمنین(ع) دشوار کرد و این درست در شرایطی بود که مالک بن اشتر در حال نبرد تا نزدیکی خیمه معاویه رسیده بود؛ اما شورشیان سپاه حضرت، خواستار متوقف کردن جنگ شدند. امیرالمؤمنین(ع) به اجبار یزیدین هانی را نزد مالک فرستاد و مالک را فراخواند. مالک پیغام داد تا پیروزی راهی نیست و امام تعجیل نکند؛ حضرت دوباره یزید را فرستاد و پیام شورشیان را به مالک رساند که اگر برنگردی آن ها تهدید به عزل کرده اند (نصر بن مزاحم، وقعه صفین، ص 491؛ ابن اعثم، الفتوح، ج 3، ص 184؛ ابوحنیفه، الاخبار الطوال،

ص: 240

---

1-17. یا علی! اجب القوم الی کتاب الله إذا دعیت الیه والا قتلناک کما قتلنا ابن عفان.



ص 190؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج 2، ص 365).

خیانت افرادی چون اشعث بن قیس که یمنی های سپاه حضرت از او حرف شنوی داشتند و طولانی شدن جنگ و خستگی ناشی از آن، شرایطی پیش آورد که سپاه حضرت در دام معاویه گرفتار شود و یمنی ها برای حکمیت ابوموسی اشعری را که یمنی بود، برگزیدند و این در شرایطی بود که حضرت خواستار حکمیت مالک اشتر یا ابن عباس بود، ولی دشمنان حضرت، او را وادار به پذیرش حکمیت ابوموسی کردند.

ابوموسی قاری خوش صدا و بسیار ساده لوحی بود که در جنگ صفین فرار کرده و در موضعی از شام اقامت کرده بود. به همین جهت وقتی او را برای حکمیت فراخواندند؛ حضرت فرمود: ابوموسی مورد رضایت من نیست، او از من جدا شده و مردم را بر ضد من شورانده و سپس فرار کرده است (نصرین مزاحم، وقعه صفین، ص 499). اما شورشیان با تحریک قاریان یمنی، از امام خواستند با حکمیت ابوموسی موافقت کند؛ بدین ترتیب امیرالمؤمنین (ع) برخلاف میل خود حکمیت ابوموسی را پذیرفت (نصرین مزاحم، وقعه صفین، ص 508؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 2، ص 206).

امضای حکمیت از طرف امام، آغاز چنددستگی در سپاه علی (ع) شد و عده ای حکمیت را کفر و گناه کبیره قلمداد کرده و سر به شورش برداشتند و چون حضرت در مقابل آن ها ایستاد، فریاد برآوردند که قبول این پیشنهاد کفر است و از دل این شورشیان خوارج زاده شد که نهروان را رقم زدند.

معاویه با طرح حکمیت شیطانی اش، نه تنها جان خود را خرید و عاقبت جنگ را به نفع خود رقم زد، بلکه تفرقه ای در سپاه علی ایجاد کرد که دفع این تفرقه به شهادت مولا ختم شد.

جنگ صفین در دهم ماه صفر سال 37ق به نفع معاویه پایان یافت. پایانی که تداوم قاسطین را در پی داشت.

ص: 241

و اما حزب سوم حزب مارقین یا خارج شدگان از دین بودند که موضع خود را پنهان می کردند و نمی توانستند ابراز کنند که ما بر منش عثمانیم. اینان یا به معاویه پیوستند، چراکه معاویه علم خون خواهی عثمان را برداشته بود و یا به حزب قاعدین (کنارنشستگان) پیوستند. مارقین یا خوارج به استناد روایات گروهی بودند که قرآن می خواندند، اما در فهم دین آن چنان به خطا می رفتند که تیر از کمان پرتاب شود. امیرالمؤمنین(ع) درباره این گروه می فرماید: «یمرقون من الدین كما یمرق السهم من الرمیة؛ مارقین همچون تیر پرتاب شده که از هدف بیرون می رود، از دین بیرون می روند».

این گروه از دل جنگ صفین، در پی نیرنگ سپاه شام ظاهر شدند. معاویه آن زمان که احساس کرد بازنده جنگ است، به مشاوره عمرو بن عاص دستور داد تا سپاهیان قرآن ها را بر سر نیزه ها کنند و این نیرنگ کارگر افتاد و ولوله ای در سپاه علی(ع) ایجاد کرد و اکثریت فریب خوردند؛ در نتیجه امیرالمؤمنین(ع) با شمار اندکی تنها ماند. فریب خوردگان افرادی ساده لوح بودند که نمی توانستند موضع امام را تشخیص دهند؛ از این رو در درستی جنگ با معاویه دچار تردید شدند و به مخالفت با علی(ع) پرداختند. به فرموده مولا: «خَذَلُوا الْحَقَّ، وَلَمْ يَنْصُرُوا الْبَاطِلَ» (شریف رضی، نهج البلاغه، حکمت 18). اینان حق را با عدم حمایتشان (با کناره گیری از جنگ) خوار کردند و باطل را نیز یاری نکردند. در نتیجه علی(ع) تحت فشار این گروه، حکمیت را پذیرفت. این گروه که با سستی عقیده و ایمانشان، حضرت را وادار به پذیرش حکمیت کرده بودند، سپس به حضرت ایراد گرفتند که چرا حکمیت را پذیرفته و به جنگ با معاویه ادامه نداده است؟ حضرت با شنیدن شایعاتی که این جماعت پس از حکمیت به راه انداختند، آن ها را نفرین کرد: «أَصَابَكُمْ حَاصِبٌ وَلَا بَقِيَّ مِنْكُمْ آثَرٌ!»<sup>(1)</sup> (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 58). سپس فرمود: «أَبْعَدَ

ص: 242

إِيْمَانِي بِاللّٰهِ وَجِهَادِي مَعَ رَسُولِ اللّٰهِ (ص)، اِنَّهُ هَدَىٰ عَلٰى نَفْسِي بِالْكَفْرِ! لَقَدْ (صَدَلْتُ اِذَا وَ مَا اَنَا مِنَ الْمُهْتَدِيْنَ)» (1) حضرت در ادامه به خوارج انذار می دهد که «فَأَوْبُوا شَرَّ مَا بٍ وَ اِزْجِعُوا عَلٰى اَثْرِ الْاَعْقَابِ اَمَّا اِنَّكُمْ سَتَتَلَفُونَ بَعْدِي ذُلًّا شَامِلًا وَ سَتَنِيْفًا قَاطِعًا وَ اَثْرُهُ يَتَّخِذُهَا الظَّالِمُونَ فِيْكُمْ سُنَّةً» (2) (همان).

حربه ای که معاویه در صفین به کار برد، تمام توان و نیروی سپاه علی (ع) را گرفت؛ سپاهی که برای جنگ با معاویه آماده شده بود، مجبور شد ابتدا به فتنه مارقین پایان دهد. مارقین در سقوط عقایدشان، جوی فراهم کرده بودند که در آن جو، هر مسلمانی که طرفدار علی (ع) بود، به وضع فجیعی کشته می شد. از این رو یاران حضرت از مولا خواستند تا ابتدا به فتنه خوارج رسیدگی کند، سپس به جنگ با معاویه؛ چون از دست این گروه امان ندارند. مارقین به جهت اشتباهاتی که در درک شرایط اجتماعی مرتکب شدند، در مقابل امام ایستادند و امام به جهت شتاب زدگی و فهم کمشان از مسائل و بی هدفی شان آنان را مارق نامید؛ یعنی از هدف خارج شدگان.

حضرت پیش از جنگ نهران، در ماه صفر سال 38ق مارقین را از عواقب کارشان بیم می دهد: «فَأَنَا نَذِيرٌ لَّكُمْ أَنْ تُصَبَّ بِحُوا صَرَغِي بِأَثْنَاءِ هَذَا النَّهْرِ وَ بِأَهْضَامِ هَذَا الْغَائِطِ عَلٰى غَيْرِ بَيْنِهِ مِنْ رَبِّكُمْ وَ لَا سَلْطَانَ مُّبِينٍ مَعَكُمْ. فَدُ طَوَّحَتْ بِكُمْ الدَّارُ وَ احْتَبَلَكُمْ الْمِقْدَارُ. وَ قَدْ كُنْتُ نَهَيْتُكُمْ عَنْ هَذِهِ الْحُكُومَةِ فَأَبَيْتُمْ عَلٰى اِيَاءِ [الْمُخَالِفِينَ] الْمُنَابِذِينَ حَتَّى صَدَرْتُ رَأْيِي اِلَى هَوَاكُم. وَ اَنْتُمْ مَعَاشِرُ اَخْفَاءِ الْهَامِ سُفَهَاءِ الْاَحْلَامِ وَ لَمْ آتِ لَا اَبَا لَكُمْ بُجْرًا وَ لَا اَرَدْتُ لَكُمْ

ص: 243

1-19. آیا پس از آن که به خدا ایمان آورده ام و در رکاب رسول الله (ص) جهاد کرده ام، به کفر خود اقرار کنم؟! اگر چنین کنم گمراه شده ام و هرگز از هدایت یافتگان نبوده ام.

2-20. از این راه باطل و پلید که در آن گام نهاده اید، بازگردید و روی واپس کنید. بعد از من به خواری خواهید افتاد، آن گونه که سرپای شما غرق در مذلت گردد. شمشیر برنده بر سرتان فرود آید و بازیچه دست خودکامه گان ستمکار شوید.

(شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 36).

وقتی حضرت شعار این قوم را شنید که گفتند «لا حکم الا لله»، و از حکومت امیر سربر تافتند، فرمود: «كَلِمَةُ حَقٍّ يُرَادُ بِهَا بَاطِلٌ نَعَمَ إِنَّهُ لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ وَ لَكِنَّ هَؤُلَاءِ يَقُولُونَ لَا إِمْرَةَ إِلَّا لِلَّهِ وَ إِنَّهُ لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ» (2) (شریف

رضی، نهج البلاغه، خطبه 40).

زمانی که حضرت تصمیم به نبرد با خوارج در نهروان گرفتند، به حضرت خبر دادند که آن ها از پل نهروان عبور کرده اند؛ اما حضرت فرمود: آن ها از پل عبور نخواهند کرد، چرا که: «مَصَارِعُهُمْ دُونَ التُّطْفَةِ، وَ اللّٰهُ لَا يُغَلِّتُ مِنْهُمْ عَشْرَةَ وَ لَا يَهْلِكُ مِنْكُمْ عَشْرَةَ.» (3)

(شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 59).

این احزاب حاصل جامعه ای است که بیست و پنج سال از اصل رسالت به دور افتاده و آلوده و فساد شده و حضرت می بایست به چنین جامعه افسارگسیخته ای سامان دهد. امیرالمؤمنین (ع) در خطبه شقشقیه در فراز 14 این تشکل های فاسد را این گونه معرفی

ص: 244

1- 21. من شما را می ترسانم از روزی که صبح کنید درحالی که جنازه های شما در اطراف رود نهروان و زمین های پست و بلند آن افتاده باشد، بدون آن که برهان روشنی از پروردگار و حجت و دلیل قاطعی داشته باشید. از خانه ها و دیارتان آواره گشته و به دام قضا گرفتار شده باشید. من شما را از این حکمیت نهی کردم، ولی با سرسختی مخالفت کردید، چون کسانی که عهد و پیمان شکسته باشند؛ پس به ناچار به رأی شما رفتار کردم. به راستی، مردمانی سبک مغز و سفیه و نابردبار هستید. ای بی ریشه ها من هیچ گاه موجب بلایی برایتان نبوده ام و نخواسته ام زبانی به شما برسد.

2- 22. لا حکم الا لله سخن حقی است که به آن باطلی خواسته شده! آری حکم جز از آن خدا نیست. ولیکن اینان می گویند زمامداری و حکومت جز برای خداوند نیست، حال آن که در هر زمان نیاز است امیری حکومت کند، خواه نیکوکار و خواه بدکار که انسان مؤمن در سایه حکومت او به کار خود پردازد و کافر از زندگی خود بهره برد تا زمان هریک به سرآید و به وسیله حکومت بیت المال مسلمانان جمع آوری شود تا به کمک آن با دشمن مبارزه کنند و راه ها امن گردد و حق ضعیف از نیرومند گرفته شود و در سایه چنین حکومتی نیکوکار بیاساید و از شر بدکار در امان باشد.

3- 23. قتلگاهشان این سوی آب است. به خدا سوگند حتی ده تن از آن ها زنده نخواهد ماند و از شما ده تن بیشتر کشته نشود.

می کند: «وَمَرَقْتُ أُخْرَى وَفَسَطَ آخَرُونَ كَانَتْهُمْ لَمْ يَسْمَعُوا اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَقُولُ: (تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجَعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَ لَا فَسَادًا وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ)». (1)

امیرالمؤمنین (ع) در رابطه با قتال با این سه گروه در فراز 112-114 خطبه قاصعه می فرماید: «أَلَا وَقَدْ أَمَرَنِي اللَّهُ بِقِتَالِ أَهْلِ الْبَغْيِ وَ النَّكْثِ وَ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ؛ فَأَمَّا النَّاكِثُونَ فَقَدْ قَاتَلْتُ، وَ أَمَّا الْقَاسِدُونَ فَقَدْ جَاهَدْتُ، وَ أَمَّا الْمَارِقَةُ فَقَدْ دَوَّخْتُ، وَ أَمَّا شَيْطَانُ الرَّذْهَةِ فَقَدْ كُفَيْتُهُ بِصَعْفِهِ سَمِعْتُ لَهَا وَجِبَهُ قَلْبِهِ وَ رَجَّهُ صَدْرِهِ، وَ بَقِيَتْ بَقِيَّةٌ مِنْ أَهْلِ الْبَغْيِ؛ وَ لَيْتَنِي أَدْنَى اللَّهُ فِي الْكُرْهِ عَلَيْهِمْ لِأَدِيلَنَّهُ مِنْهُمْ إِلَّا مَا يَتَشَدَّرُ فِي أَطْرَافِ الْبِلَادِ تَشَدُّرًا». (2)

علی (ع) وقتی در نهروان رودرروی این قوم قرار گرفت، به مردم خبر داد که روایت پیامبر (ص) درباره مارقین منطبق با این قوم است (نک: متقی هندی، کنز العمال، ج 11، ص 142). سپس فرمود: «وَاللَّهِ إِنِّي لَأَرْجُوا أَنْ يَكُونُوا هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ. فَإِنَّهُمْ قَدْ سَفَكُوا الدَّمَ الْحَرَامَ وَ أَغَارُوا فِي سَرَحِ النَّاسِ» (3) (صنعانی، المصنف، ج 10، ص 148-147).

ص: 245

1- 24. اما آن گاه که به پا خاستم و حکومت را به دست گرفتم، جمعی پیمان شکستند و گروهی از اطاعت من سر باز زده از دین خارج شدند و برخی از اطاعت حق سر بر تافتند، گویا نشنیده بودند سخن خدای سبحان را که می فرماید: «سرای آخرت را برای کسانی برگزیدیم که خواهان سرکشی و فساد در زمین نباشند و آینده از آن پرهیزکاران است». البته که کلام حق را خوب شنیده و حفظ کرده بودند اما دنیا آن ها را فریب داد.

2- 25. آگاه باشید خداوند مرا به جنگ با سرکشان تجاوزکار، پیمان شکنان و فسادکنندگان در زمین فرمان داد. با ناکثین پیمان شکن جنگیدم و با قاسطین تجاوزکار جهاد کردم و مارقین خارج شده از دین را خوار و زبون ساختم و رهبر خوارج بانگ صاعقه ای قلبش را به تپش آورد و سینه اش را لرزاند و کارش را ساخت. حال تنها اندکی از سرکشان و ستمگران باقی ماندند که اگر خداوند مرا باقی گذارد با حمله دیگری نابودشان خواهم کرد و حکومت حق را در سراسر کشور اسلامی پایدار خواهم کرد، جز مناطق پراکنده و دور دست.

3- 26. به خدا سوگند امیدوارم که آنان همین مردم باشند. آنان خون های محترم را به زمین ریخته اند و مردمان را آماج قتل و غارت قرار داده اند و همه این اعمال را به نام خدا مرتکب شده اند.

## خبر دادن رسول خدا (ص) به امّ سلمه پیرامون پیکار علی (ع) با ناکثین، قاسطین و مارقین

موانع حکومتی امیرالمؤمنین (ع)، پیش تر از آن که حضرت به خلافت برسد و زمام امور را در دست گیرد، به واسطه پیامبر (ص) به او خبر داده شده بود و حضرت وقتی روی کار آمد، می دانست با چه جماعتی روبروست. پیامبر (ص) علاوه بر این که به علی (ع) ظهور این سه فرقه را خبر داده بود، به بسیاری از اصحاب خود نیز خبر داده بود؛ از این رو در زمان رویدادهای زمان علی (ع)، شاهدانی بودند که بر حق بودن علی و باطل بودن این فرقه ها را تأیید می کردند. از جمله این افراد بانوی بزرگوار حضرت رسول (ص)، امّ سلمه و بزرگانی چون عبدالله بن مسعود و ابن عباس بودند.

امّ سلمه گوید: پیامبر (ص) به من فرمود: «اشْهَدِي عَلِيَّ أَنْ عَلِيًّا يُقَاتِلُ النَّكَثِينَ وَالْقَاسِطِينَ وَالْمَارِقِينَ» (1) (ابن مردويه، مناقب علی بن ابی طالب، ص 160، ح 197).

عبدالله بن مسعود گوید: رسول خدا (ص) به خانه همسرش امّ سلمه وارد شد، زمانی نگذشت که علی (ع) بر آن ها وارد شد. پیامبر (ص) فرمود: ای امّ سلمه آیا او را می شناسی؟ امّ سلمه گوید: گفتم آری او علی بن ابی طالب است. پیامبر (ص) فرمود: «اسْمَعِي وَاشْهَدِي هُوَ قَاتِلُ النَّكَثِينَ وَالْقَاسِطِينَ وَالْمَارِقِينَ مِنْ بَعْدِي.» (2)

(ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج 42، ص 470-471، ح 9042؛ حمویی، فرائد السمطين، ج 1، ص 331-332، ح 257؛ و نیز بنگرید در این رابطه روایات مشابه: فاکهی، اخبار مکه، ج 1، ص 471-472، ح 1039؛ بغوی، شرح السنه، ج 10، ص 234-235، ح 2559؛ خطیب خوارزمی،

ص: 246

---

1-27. ای امّ سلمه شاهد باش که علی وصی من است و به راستی که او ولی (دوست یاور، متحد و هم پیمان) من در دنیا و آخرت است و همانا اوست که با ناکثین و قاسطین و مارقین جنگ می کند.

2-28. بشنو و شاهد باش که اوست پس از من از پای درآورنده ناکثین و مارقین و قاسطین. بشنو و شاهد باش که اوست اداکننده وعده های من.

ص 190، ح 225؛ عصامی، سمط النجوم العوالی، ج 2، ص 502، ح 128).

ابن عباس گوید: رسول خدا(ص) به ام سلمه فرمود: «يَا أُمَّ سَلَمَةَ، اسْمَعِي وَاشْهَدِي، هَذَا عَلِيُّ سَيِّدُ الْمُسْلِمِينَ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ مَوْضِعُ سِرِّي وَ عِلْمِي وَ بَابِي الَّذِي آوَى إِلَيْهِ. وَ هُوَ الْوَصِيُّ عَلَيَّ أَهْلَ بَيْتِي وَ عَلَيَّ الْأَخْيَارُ مِنَ أُمَّتِي. هُوَ أَخِي فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ هُوَ مَعِيَ فِي السَّنَاءِ الْأَعْلَى. إِشْهَدِي يَا أُمَّ سَلَمَةَ إِنَّ عَلِيًّا يُقَاتِلُ النَّكَثِينَ وَ الْقَاسِطِينَ وَ الْمَارِقِينَ» (1) (بيهقي، السنن الكبرى، ص 44-45؛ نیز بنگرید: حموی، فرائد السمطين، ج 1، ص 149-150، ح 113).

### اخبار پیامبر(ص) در رابطه با جنگیدن علی(ع) با ناکثین، قاسطین و مارقین

پیامبر(ص) به امیرالمؤمنین(ع) فرمود: یا علی!

1. ان الله قد كتب عليك جهاد المفتونين، كما كتب عليَّ جهاد المشركين. قوم يشهدون ان لا اله الا الله و اني رسول الله و هم مخالفون للسنه. على الاحداث في الدين و مخالفه الامر. (2)

امیرالمؤمنین در ادامه این روایت به پیامبر(ص) عرض می کند: شما به من وعده شهادت داده اید. از خداوند بخواهید این توفیق در مقابل و پیش روی شما حاصل شود. حضرت می فرماید:

ص: 247

1-29. ای ام سلمه علی سرور مورد احترام و امید مسلمانان و امیرمؤمنان و گنجینه علم و دانش من است و دری است که به او پناه می آورند. او وصی من بر اهل بیتم و بر نیکان امتم است. او برادر من در دنیا و آخرت و او با من در منزلگاه اعلی (بهشت) خواهد بود. ای ام سلمه شاهد باش و شهادت بده که علی پس از من با ناکثین و قاسطین و مارقین کارزار خواهد کرد.

2-30. خداوند جهاد مفتونین را بر تو واجب کرده است. همان گونه که بر من جهاد با مشرکان را. مفتونین گروهی هستند که شهادت بر یگانگی خداوند و رسالت من می دهند، اما با سیره و سنت من مخالفند. علی گوید: عرضه داشتم پس بر چه مبنایی با آن ها جهاد کنم، درحالی که آنان همان شهادتی را می دهند که من می دهم. فرمود: براساس نوآوری در دین و مخالفت با فرامین خدا و رسول.

«فمن یقاتل الناکثین و القاسطین و المارقین؟» (ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 9، ص 206).

2. امیرالمؤمنین (ع) گوید: رسول خدا (ص) به من فرمود: «انک ستقاتل بعدی الناکثه و القاسطه و المارقه»

سپس پیامبر (ص) نام و مشخصات یک یک آن ها را در اختیارم گذاشت (متقی هندی، کنز العمال، ج 16، ص 194، ح 44216 و نیز بنگرید: ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 6، ص 130).

3. ابویوب انصاری در دو مقطع زمانی به نقل روایت از پیامبر (ص) می پردازد: یکی در روزگار خلافت عمر و دیگری بعد از جنگ صفین؛ شنیدم پیامبر (ص) به علی (ع) می فرمود: «تقاتل الناکثین و القاسطین و المارقین بالطرقات و النهروانات و بالشعفات» (1)

(حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج 3، ص 150، ح 4674 و 4675؛ خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج 13، ص 188؛ خطیب خوارزمی، المناقب، ص 190، ح 226؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج 42، ص 473 و 472).

4. امام رضا (ع) از پدرش امام کاظم (ع) از پدرش امام باقر (ع) از پدرش امام سجاد (ع) از پدرش امام حسین (ع) روایت کرده که: رسول خدا (ص) به علی (ع) فرمود: «یا علی انت فارس العرب و قاتل الناکثین و المارقین و القاسطین» (عاصمی، سمط النجوم الاوالی، ح 510؛ قرشی، شمس الاخبار، ج 1، ص 103).

### **عهد و پیمان پیامبر (ص) با علی (ع) در کارزار با ناکثین، قاسطین و مارقین**

پیامبر (ص) با علی پیمان بست که با ناکثین و قاسطین و مارقین بجنگد. علی بن ربیعہ گوید: از علی (ع) شنیدم که می گفت: «عهد الی رسول الله (ص) ان اقاتل الناکثین و القاسطین و المارقین» (ابن مقرئ، المعجم، ص 212، ح 674).

ص: 248

---

1-31. تو با ناکثین و قاسطین و مارقین در رهگذرها و نهروانات و سر کوه و قله ها کارزار خواهی کرد.



## امر رسول الله (ص) به علی (ع) به کارزار با ناکثین، قاسطین و مارقین

1. علقمه گوید: از علی (ع) شنیدم که می گفت: «أمرت بقتال الناکثین والقاسطین و المارقین» (بزار، المسند، ج 2، ص 215، ح 604؛ و نیز طبرانی، المعجم الاوسط، ج 8، ص 213، ح 8433).
2. عبدالله بن مسعود می گفت: «أمر علیُّ بقتال الناکثین و القاسطین و المارقین» (همان، ج 9، ص 165، ح 9434؛ هیشمی، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج 7، ص 238، ح 12044).
3. ابویوب انصاری در زمان خلافت عمر می گفت: «أمر رسول الله (ص) علی بن ابی طالب بقتال الناکثین و القاسطین و المارقین» (حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج 3، ص 150، ح 4674).

## امر پیامبر (ص) به برخی از صحابه در رابطه با قتال با این سه گروه

1. عبدالله بن مسعود گوید: أمر رسول الله (ص) بقتال الناکثین و القاسطین و المارقین» (طبرانی، المعجم الکبیر، ج 10، ص 91، ح 10053؛ هیشمی، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج 6، ص 235، ح 10442).
2. عمار گوید: «اشهد ان رسول الله (ص) امرنا بقتال الناکثین و القاسطین و امرنا بقتال المارقین من اهل النهروان بالطرقات» (اسکافی، المعیار و الموازنه، ص 119).
- عمار به عمرو بن عاص گفت: «أمرنی رسول الله (ص) ان اقاتل الناکثین و قد فعلت. و أمرنی ان اقاتل القاسطین. فانتهم هم. و اما المارقون فما ادري ادرکهم ام لا» (ابن مزاحم، وقعه صفین، ص 338؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 8، ص 21).
- ابوسعید عقیصاء گوید: در مسیر صفین از عمار شنیدم که می گفت: «أمرنی رسول الله (ص) بقتال الناکثین و القاسطین و المارقین» (هیشمی، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج 7، ص 238، ح 12045 به نقل از طبرانی). و نیز قاسم بن سلیمان از جدش روایت می کند که از

عمار شنیده است که می گفت: «امرت ان اقاتل الناکثین والقاسطین و المارقین» (ابویعلیٰ موصلی، المسند، ج3، ص194، ح1623).

3. ابویوب؛ مخنف بن سلیم گوید: به نزد ابویوب انصاری رفتم. به او گفتم ای ابویوب تو همراه رسول خدا(ص) با مشرکان جنگیدی. چگونه اکنون با مسلمانان می جنگی؟ گفت: «ان رسول الله(ص) امرنی بقتال ثلاثه: الناکثین والقاسطین و المارقین. فقد قاتلت الناکثین و قاتلت القاسطین و انا مقاتل ان شاء الله المارقین بالشّعفات، بالطّرقات، بالنّهروانات و ما أدری ماهم؟؛ همانا رسول خدا (ص) مرا به پیکار با سه گروه ناکثین، قاسطین و مارقین فرمان داد. هم اکنون با ناکثین و قاسطین پیکار کرده ام و اگر خدا بخواهد با مارقین بر سر کوه ها، در راهه ها و حاشیه رودخانه ها خواهم جنگید، اگرچه اکنون نمی دانم این گروه چه کسانی هستند.» (طبرانی، المعجم الکبیر، ج4، ص172، ح4049؛ هیثمی، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج6، ص235، ح10443 و نیز بنگرید به: ابن عبدالبر، الاستیعاب فی اسماء الاصحاب، ج3، ص1117، شماره1855؛ حموی، فراندالسمطین، ج1، ص282، ح222).

ابویوب انصاری در دو مقطع زمانی - یکی در زمان خلافت عمر و بار دیگر در هنگام بازگشت از جنگ صفین - روایت می کند که پیامبر به ما دستور داد که همراه علی(ع) با ناکثین، قاسطین و مارقین بجنگیم.

4. ابوسعید خدری گوید: «امرنا رسول الله(ص) بقتال الناکثین والقاسطین و المارقین. فقلنا: یا رسول الله امرتنا بقتال هؤلاء فمع من نقاتلهم؟ قال: مع علی بن ابی طالب» (خطیب خوارزمی، المناقب، ص189-190، ح224؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج42، ص471، ح9043؛ ابن اثیر، اسدالغابه، ج4، ص32-33؛ گنجی، کفایه الطالب، ص71-72، باب 38؛ ابن کثیر، البدایه و النهایه، ج7، ص339).

5. حبه عرنی به نقل از حذیفه بن یمان از اصحاب سیر پیامبر(ص) و از یاران علی(ع)

نقل می کند که حدیفه یکسال پیش از کشته شدن عثمان می گفت: گویی می بینم که گروهی مادر شما حمیرا (عایشه) را بر شتری سوار کرده و شما نیز اطراف آن شتر را گرفته اید و پیش می روید و دو قبيله ازد و بنوضبه که خداوند عذابشان کند، حامیان عایشه هستند (مفید، الامالی، ص 58؛ نک: ابوحنیفه دینوری، ص 149؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 11، ص 121-122 می نویسد: این از اخبار غیب است که بر زبان حدیفه جاری شده، چراکه حدیفه قبل از بیعت کامل مردم با علی (ع) از دنیا رفت و جمل را درک نکرد).

### نگاهی دقیق تر به ناکثین، قاسطین و مارقین

شرف الدین حسینی (م 965ق) در تائیل الآیات (ج 2، ص 588، ح 14) می نویسد: پیامبر (ص) به علی (ع) فرمود: «یا علی انک تقاتل علی التأویل كما قاتلت علی التنزیل؛ و انک تقاتل الناکثین والقاسطین و المارقین».

علاء الدین ابوبکر کاشانی حنفی (م 587ق) در بدائع الصنائع (ج 7، ص 140) می نویسد: قاتل سیدنا علی (رض) اهل حروراء بالنهروان بحضره الصحابه (رض) تصدیقاً لقوله - علیه الصلاه والسلام - سیدنا علی: «انک تقاتل علی التأویل...» والقتال علی التأویل هو القتال مع الخوارج.

در رابطه با کارزار براساس تأویل، تحت سرپرستی امیرالمؤمنین (ع) پیامبر (ص) بارها تذکر داده است که از آن جمله: ابوبکر بن مردویه از انس بن مالک روایت کرده که پیامبر (ص) به علی (ع) فرمود: «انت... تُبَيِّنُ لَهُمْ مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنْ بَعْدِي وَتُعَلِّمُهُمْ مِنْ تَأْوِيلِ الْقُرْآنِ مَا لَمْ يَعْلَمُوا وَتُجَاهِدُهُمْ عَلَى التَّأْوِيلِ كَمَا جَاهَدْتَهُمْ عَلَى التَّنْزِيلِ؛ تو پس از من، در اختلافات، تبیین کننده و توضیح دهنده و فصل الخطابی؛ و تو آموزش دهنده تأویل قرآن به آن هایی، تا آن چه را که نمی دانند (فراگیرند)؛ و هم چنین تو براساس تأویل (قرآن) جهادگر با آنانی هم چنان که من با آن ها براساس تنزیل (قرآن) مجاهده کردم» (ابن مردویه، مناقب علی بن ابی طالب، ص 61، ح 29).

ابوسعید خدری گوید: پیامبر(ص) به علی(ع) فرمود: «انک تقاتل علی تأویل القرآن کما قاتلت علی تنزیله؛ همانا تو براساس تأویل قرآن می جنگی، همان گونه که من براساس تنزیل جنگیدم (من ایجادکننده انقلابم و تو نگهبان انقلاب (و فکر انقلابی)). (هیتمی، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج2، ص361).

و در روایت دیگر آمده که ابوسعید خدری از پیامبر(ص) شنیده که فرموده است: «انّ منکم من یقاتل علی تأویل القرآن کما قاتلت علی تنزیله؛ یکی از شما براساس تأویل قرآن می جنگد، همان طور که من براساس تنزیل جنگیدم و ابوبکر و سپس عمر از پیامبر(ص) درباره آن شخص پرسان می شوند؛ و پیامبر می فرماید: «خاصف النعل» تعمیرکننده کفش. زیرا که پیامبر(ص) کفش پاره شده خود را به علی(ع) ارجاع می دهد، تا زمینه برای طرح این مسأله باشد که اگر وسیله پوشش رسالت از کار بماند، باید آن را به صورت نخستین بازگرداند (کفش را تعمیرکردن و به صورت اول درآوردن) تا حرکت ادامه یابد؛ و این ولایت است که ادامه حرکت رسالت را ممکن می سازد (بغوی شافعی، شرح السنه، ج10، ص236).

در ادامه آمده که: «لولا ان علیاً قاتل اهل القبله، لم یدر احدٌ کیف یقاتلهم؛ اگر علی(ع) با آن دسته از اهل قبله که در خور شمشیر و آتش بودند، نمی جنگید، هیچ کس نمی دانست چگونه باید با آنان کارزار کند (نک: بغوی، همان).

در الإبانها الکبری ابن بطّه عکبری (ج8، ص219-224، ح37) پس از نقل حدیث فوق آمده: «قال الشیخ: فقد علم العقلاء من المؤمنین و العلماء من أهل التمییز، أنّ علیاً (رض) قاتل فی خلافته أهل التأویل...» شیخ گوید: پس دین داران صاحب خرد و دانشمندان دارای تشخیص دانستند که علی(رض) در دوران خلافت با اهل تأویل جنگید...

در واقع علی(ع) با آفات انقلاب نبوی جنگید، ناکشین، قاسطین و مارقین آفات یک انقلابند و وظیفه نگهبان و حافظ آن، دورکردن آفات از باغچه انقلاب است. تأویل معانی

گونگونی دارد، اما به هر معنا که بگیریم، بازگرداندن در آن مستتر است. بازگرداندن به مفهوم اولیه، بازگرداندن به حقیقت بنیادین و ...

در صحیح ترین کتاب بعد از قرآن به اعتقاد عامه (بخاری، صحیح بخاری، ح 3349) آمده است: پیامبر (ص) فرمود: در روز قیامت: «انَّ اُناساً من اصحابی یُؤخذُ بهم ذات الشمال؛ فأقول اصحابی اصحابی فیقولُ إنَّهم لم یزالوا مُرتدِّین - علی اعقابهم مُنذُ فارقتهم؛ همانا انسان هایی از اصحاب من از سمت چپ دستگیر می شوند (کنایه از تیره بختانی که نامه عملشان به دست چپ آن ها داده می شود، یعنی جهنمیان). پس می گویم آن ها یاران منند، یاران من. گفته می شود: آنان پس از مرگ تو پیوسته در حال بازگشت به جاهلیت بودند».

معمر بن راشد از دی (م 153ق) در الجامع (ج 11، ص 406، ح 20854) می نویسد: پیامبر (ص) فرمود: در روز قیامت مانع وارد شدن گروهی از اصحابم بر من در کنار حوض کوثر می شوند، من می گویم: پروردگارا اینان اصحاب من هستند. به من گفته خواهد شد: «إنک لا علم لک بما أحدثوا بعدک. إنَّهم یرتدوا علی أذبارهم القهقری؛ نمی دانی که آنان بعد از تو چه ها که نکردند. آنان پس از تو مرتد شدند و به گذشته خود بازگشتند».

آری این یک حقیقت تلخ است که پس از پیامبر (ص)، بسیاری از مسلمانان مرتد شدند و به قهقرا بازگشتند و چون چنین چیزی اتفاق افتاد، بازگرداندن آنان به مسیر درست، وظیفه امام راستین است. شاید بتوان گفت که الطاف خفیه حضرت حق جلّ و علا بر آن قرار گرفت که علی (ع) پس از سه خلیفه بر سر کار آید تا به عنوان امام، به تمام مسلمین بیاموزد که هرگاه در جامعه این آفات بروز کند، وظیفه مسلمانان مبارزه با این آفات است، والا به فرموده پیامبر (ص) و علی (ع) بر مردم زمانی خواهد آمد که: «لا یبقی من الاسلام الا اسمه و لا یبقی من القرآن الا رسمه» (متقی هندی، کنز العمال، ح 31136 و 31522).

داستان این تقابل مخصوص اسلام نیست. در داستان موسی (ع) و خضر (ع) و فتی

(یوشع بن نون، جانشین حضرت موسی) قرآن خبر می دهد که خضر به موسی آموزش و هشدار می داد که برای پایداری انقلاب در این

سه جبهه باید فعال بود:

1. سوراخ کردن کشتی، حرکتی در تقابل با قاسطین است، (فَانْطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا رَكِبَا فِي السَّفِينَةِ خَرَقَهَا قَالَ أَخَرَقْتَهَا لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا إِمْرًا)؛ پس به راه افتادند تا به کشتی سوار شدند. کشتی را سوراخ کرد. گفت: کشتی را سوراخ می کنی تا مردمش را غرقه سازی؟ کاری که می کنی کاری سخت بزرگ و زشت است» (کهف/71).

قرآن در آیه 79 سوره کهف توضیح می دهد که (أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينٍ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا)؛ اما آن کشتی از آن بینوایانی بود که در دریا کار می کردند. خواستم معیوبش کنم، زیرا در آن سوترشان پادشاهی بود که کشتی ها را غصب می کرد. آن ها که مصداق «يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا» هستند، کسانی اند که هر گردشی را می خواهند به نفع خود غصب کنند.

2. کشتن نسل به ظاهر بی گناه، ولی از درون فاسد، حرکتی در تقابل با مارقین است. (فَانْطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا لَقِيَا غُلَامًا فَقَتَلَهُ قَالَ أَقْتَلْتَنِي نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُكْرًا)؛ و رفتند تا به پسری رسیدند، (خضر) او را کشت. موسی گفت: آیا جان پاکی را بی آن که مرتکب قتلی شده باشد، می کشی؟ مرتکب کاری زشت گردیدی» (کهف/74).

پاسخ خضر این است که (وَأَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنَيْنِ فَخَشِينَا أَنْ يُرْهِقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا)؛ اما آن پسر، پدر و مادرش مؤمن بودند. ترسیدیم که آن دورا به عصیان و کفر دراندازد» (کهف/80).

3. یک رهبر جامعه باید منابع اقتصادی جامعه را از ناکشین (آنانی که به دنبال منافع شخصی، پای در این راه نهاده اند و به جامعه یتیم یعنی بی سرپرست رحمی ندارند) دور نگهدارد. (فَانْطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا أَتَبَا أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَطْعَمَا أَهْلَهَا فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّقُوهَا فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ أَنْ يَنْقُصَ فَرَأَوْهُ مُصَوَّرًا فَأَتَاهُمْ فِي الْوَيْلِ الْغَوَّاسُ أَتَاهُمْ مِنْ عِنْدِ الْبَابِ فَأَغْرَقَهُمْ فَأَنِجَىٰ إِلَىٰ رَبِّهِمْ)؛ پس رفتند تا به دهی رسیدند، از

مردم آن ده طعامی خواستند؛ اما مردم سر برتافتند. آن جا دیواری دیدند که نزدیک بود فرو ریزد؛ (خضر) دیوار را راست کرد. موسی گفت: کاش در برابر این کار مزدی می خواستی» (کهف/77).

قرآن در بیان علت ارتکاب این عمل می فرماید: (وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْرِخَ كَتْرَهُمَا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا)؛ اما دیوار از آن دو پسر یتیم از مردم این شهر بود. در زیرش گنجی است از آن پسران؛ پدرشان مردی صالح بود. پروردگارت می خواست آن دو به حدّ رشد برسند و گنج خود را بیرون بیاورند. و من این کار را به میل خود نکردم. رحمت پروردگارت بود. این است راز آن سخن که گفتم: تو را شکیب آن نیست» (کهف/82).

و این داستان تنها انقلاب موسی(ع) و انقلاب رسول خدا(ص) نیست، بلکه هر انقلاب و هر فکر انقلابی را این نیروها تهدید می کنند:

1. زراندوزان دنبال منافع خویش اند. اگر لازم باشد پای هر تعهدی را امضا می کنند، اما ملتزم به آن نیستند و به راحتی تعهد خود را زیر پا می گذارند. آنان متعهد و وابسته به مال و منافع مادی خویش می باشند و قرارگرفتن در گروه چپ و راست برایشان وسیله است. و هدف همواره وسیله را توجیه می کند. اما یک رهبر آگاه باید اموال عمومی را از چپاول این زیرپرستان محفوظ دارد تا لطمه ای به بالندگی نسل های آینده نخورد.

2. زور است که می تواند به صورت آشکار تهدید به حساب آید، چه به صورت بیرونی چه به صورت درونی.

3. تزویر است که تشخیص آن ساده نیست و بر بسیاری مشتبه است، گاه بر خودشان نیز. اهل تزویر از حدّ می گذرانند و دین خدا را دین خود می دانند و آن ها پاسدارِ توهمات خویشند. تزویر تا آن جا پیش می رود که به رسول خدا (ص) که مظهر عدالت است،

می گویند: یا محمد! اعدل (مسلم، المسند الصحيح، ج 2، ص 740، ح 1063؛ حمیدی، المسند، ج 2، ص 344، ح 1308؛ سعیدبن منصور، السنن، ج 2، ص 373، ح 2902).

پیامبر(ص) به آحاد امت در جنگ با مارقین فرمان صریح می دهد: «یمرقون من الدین كما یمرق السهم من الرّمیه؛ فاینما لقیتموهم فاقتلوهم فانّ قتلهم أجر لمن قتلهم يوم القیامه؛ این جماعت از دین خارج شده اند، چنان که تیر از هدف، هر جا آنان را دیدید، بکشیدشان (چنان که حضرت خضر به محض برخورد با آن جوان او را کشت)، چرا که کشتن آنان اجری عظیم در قیامت دارد (بخاری، الجامع المسند الصحيح، ج 4، ص 200، ح 3611، ج 6، ص 197، ح 5057، ج 9، ص 16، ح 6930؛ مسلم، المسند الصحيح، ج 2، ص 746، ح 1066؛ ابن ماجه، السنن، ح 168؛ ابوداود سجستانی، السنن، ح 4767؛ بزار، المسند، ح 579؛ نسایی، السنن الکبری، ح 3551؛ ابن حبان، الصحيح، ح 6739؛ طبرانی، المعجم الاوسط، ح 1049؛ بیهقی، السنن الکبری، ح 16697 و ح 16781؛ و نیز بنگرید: ابوداود طیالسی، المسند، ح 163 و ح 965؛ صنعانی، المصنف، ح 18677؛ ابن الجعد، المسند، ح 2595؛ ابن ابی شیبّه، المسند، ح 175، ح 37883 و ح 37917).

مارقین منحصر به خوارج در زمان امیرالمؤمنین(ع) نیست، هرگاه گروهی با تزویر بخواهند بر مردم حکومت کنند و از ابزار مذهب و نزدیکی به پیامبر(ص) بهره گیرند، آن ها هم مارقین هستند. پیامبر(ص) به عباس عموی خود فرمود: از فرزندان تو چه فتنه ها که بر نمی خیزد، خون ریزی آن ها به حدی است که از یک قبیله ده هزار نفری، نه هزار و نهصد را می کشند. عباس گریست. حضرت فرمود: از گریه چه سود؟! «انهم شرار امتی یمرقون من الدین مروق السهم من الرّمیه» (طبرانی، المعجم الاوسط، ج 6، ص 297، ح 6461).

## نتیجه گیری

در مقاله حاضر پس از معرفی و بررسی بغات با عناوین ناکثین، قاسطین و مارقین براساس فرمایشات علی(ع) در نهج البلاغه و بررسی آن ها در متون روایی، به این مطلب

ص: 256



رسیدیم که خلافت کوتاه امیرالمؤمنین(ع) مصادف با سه جنگ داخلی پرهزینه بود که این سه جنگ را کسانی آفریدند که از لیبیک گویان علی(ع) بودند:

طلحه و زبیر گردانندگان جمل که در رکاب پیامبر(ص) علیه کفر شمشیر کشیده بودند، و خود داوطلب بیعت با علی(ع) بودند، بازیچه دست عایشه شدند. زنی که تا واپسین روز زندگی اش دشمنی خود با علی(ع) را پنهان نکرد.

صفین جنگی که معاویه با استفاده از سستی ایمان سپاهیان علی(ع) و فریفتن جماعتی ساده اندیش و کوتاه فکر که اثرگذار در کل سپاه بودند، در یک قدمی شکست ورق جنگ را به نفع خود برگرداند. اشعث یمنی که بسیاری از سپاه کوفه تأثیرپذیر از او بودند و ابوموسی اشعری که قاریان سپاه را به دنبال خود داشت، این افراد با سستی عقیده شان، ضربات جبران ناپذیری بر بدنه حاکمیت علی(ع) زدند. بررسی هریک از این گروه ها بیانگر این موضوع است که آن ها وقتی علی(ع) را در برابر مطامع خود دیدند، تغییر جبهه دادند. علی(ع) با یادآوری روز بیعت می خواست آن ها بر سر تعهداتشان باشند.

از جانب دیگر مسلمانان سست عقیده ای که سال ها قرآن خوانده بودند، اما از آن فهمی نداشتند، بازیچه دست معاویه شدند و معاویه با دست اندازی بر گروهی قاری کوفه فکر همچون ابوموسی اشعری، در سپاه علی نفاق ایجاد کرد و این نفاق به صفین ختم نشد؛ بلکه نهروان از دل آن حادث شد.

امیرالمؤمنین(ع) در هر سه جنگ ابتدا از در صلح وارد شد و با تمام اصراری که یارانش در همراهی او برای شکست ناکثین، قاسطین و مارقین داشتند؛ حضرت به آن ها فرصت داد. جمل، صفین و نهروان هرکدام ماهیتی جداگانه داشت؛ اما آن چه قابل اهمیت بود رویارویی هر سه آنان در مقابل ولی خدا بود. قرآن، سپس متن نهج البلاغه و نهایتاً متون روایی اهل سنت ماهیت این سه گروه را در تاریخ نشان می دهد و این که این سه گروه خاص زمان علی(ع) نیست، بلکه در هر دوره تاریخی این سه گروه می تواند رودرروی ولی خدا قرار

گیرد و تنها مسلمان آگاه می تواند این بزنگاه ها را بشناسد.

ص: 258

قرآن کریم، تفسیر و ترجمه: دکتر محمدعلی رضایی اصفهانی، با همکاری گروهی از قرآن پژوهان، قم، نسیم حیات، چاپ اول، 1390 ش.

نهج البلاغه، سید رضی، ترجمه: محمد دشتی، تهران، 1385 ش.

1. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، کوشش: محمدابوالفضل ابراهیم، دار احیاء الکتب العربیه، 1378ق/1967م.

2. ابن ابی شیبہ، المسند، کوشش: عادل بن یوسف العزازی، ریاض، 1997م.

3. ابن اثیر جزری، اسدالغابه، بیروت، دارالکتب العربی.

4. ابن اثیر جزری، الکامل فی التاریخ، بیروت، 1386ق/1966م.

5. ابن اعثم کوفی، کتاب الفتوح، کوشش: علی شیری، بیروت، 1411ق.

6. ابن الجعد، المسند، کوشش: عامر احمد حیدر، بیروت، 1990م.

7. ابن بظّه عکبری حنبلی، الإبانة الكبرى، کوشش: رضا معطی، ریاض، 1415ق.

8. ابن حبان، الصحیح، کوشش: شعیب الارنؤوط، بیروت، 1988م.

9. ابن حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب، بیروت، 1404ق.

10. ابن حجر هیتمی، الصواعق المحرقة، الرساله.

11. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، نجف، 1956م.

12. ابن عبدالبر قرطبی، الاستیعاب فی اسماء الاصحاب، بیروت، دارالکتب العربی.

13. ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، کوشش: علی شیری، بیروت، 1415ق.

14. ابن قتیبہ دینوری، الامامه والسیاسه، کوشش: طه محمد زینی، قم، 1413ق.

15. ابن کثیر، البدایه والنهایه، بیروت، 1409ق.

16. ابن ماجه قزوینی، السنن، بیروت، داراحیاء الکتب العربی.

17. ابن مردویه، ابوبکر، مناقب علی بن ابی طالب، کوشش: عبدالرزاق محمدحسین حرزالدین، قم، 1424ق.

18. ابن مزاحم منقري، وقعه صفين، كوشش: عبدالسلام محمد هارون، قاهره، 1382ق.

ص: 259

19. ابن مغزلی شافعی، مناقب علی بن ابی طالب (ع)، تهران، 1394ق.
20. ابن مقرئ، المعجم، کوشش: عادل بن سعد، ریاض، 1419ق.
21. ابن هلال ثقفی، الغارات، کوشش: محدث ارموی، تهران، 1355ش.
22. ابوحنیفه دینوری، الاخبار الطوال، کوشش: عبدالمنعم عامر، قاهره، 1960م.
23. ابوداوود سجستانی، السنن، کوشش: محمد محی الدین عبدالحمید، صیدا، مکتبه عصریه.
24. ابوداوود طیالسی، المسند، بیروت، دارالحديث؛
25. ابویعلی موصلی، المسند، کوشش: حسین سلیم اسد، دمشق، 1404ق/1984م.
26. احمد بن حنبل، المسند، بیروت، دارصادر.
27. ازدی، معمر بن راشد، الجامع، کوشش: حبیب الرحمان اعظمی، پاکستان، 1403ق.
28. اسکافی، ابوجعفر، المعیار والموازنه، کوشش: محمدباقر محمودی، 1402ق/1981م.
29. بخاری، الجامع المسند الصحیح، کوشش: محمد زهیر، دمشق، 1422ق.
30. بزار، ابوبکر، المسند، کوشش: جمعی، مدینه، 2009م.
31. بغوی شافعی، شرح السنه، کوشش: شعیب الارنؤوط، بیروت، 1403ق.
32. بلاذری، انساب الاشراف، کوشش: سهیل زکار و ریاض زرکلی، بیروت، 1417ق/1996م.
33. بیهقی، ابوبکر، السنن الکبری، کوشش: محمد عبدالقادر عطا، بیروت، 2003م.
34. پاینده، ابوالقاسم، علی ابرمرد تاریخ، تهران، 1355ش.
35. حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، کوشش: مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت، 1411ق/1990م.
36. حموی جوینی، فرائد السمطین، کوشش: محمدباقر محمودی، بیروت، 1398ق/1978م.
37. حمیدی، المسند، کوشش: حسن سلیم اسد دارانی، دمشق، 1996م.
38. حویزی، تفسیر نورالثقلین، کوشش: هاشم رسولی محلاتی، قم، 1412ق.
39. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، کوشش: مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت، 1417ق/1997م.

40. خطيب خوارزمي، المناقب، كوشش: مالك محمودي، قم، 1414ق.

41. ذهبي، سير اعلام النبلاء، كوشش: نعيم عرقسوسي، بيروت، 1413ق.

42. سعيدبن منصور جوزجاني، السنن، كوشش: حبيب الرحمان اعظمي، هند، 1403ق/1982م.

ص: 260

43. سيدبن طاووس، الطرائف في معرفة مذاهب الطوائف، قم، 1399ق.
44. سيدعلى خان مدني شيرازي، الدرجات الرفيعة في طبقات الشيعة، كوشش: محمدصادق بحر العلوم، قم، 1397ق.
45. سيدمرتضى، الرسائل، قم، 1405ق.
46. شرف الدين حسيني، تأويل الآيات، قم، 1407ق.
47. شيخ مفيد، الامالي، كوشش: علي اكبر غفاري، قم، حوزة علميه.
48. شيخ مفيد، الجمل، قم، كتابخانه داوري، بي تا.
49. صنعاني، عبدالرزاق، المصنف، كوشش: حبيب الرحمن اعظمي، هند، 1403ق.
50. طبراني، المعجم الاوسط، كوشش: طارق بن عوض الدين محمد، قاهره.
51. طبراني، المعجم الصغير، كوشش: محمد شكور محمود، بيروت، 1985م.
52. طبرسي، احمد، الاحتجاج، كوشش: محمداقبر خراسان، نجف، 1386ق/1966م.
53. طبري، تاريخ، كوشش: جمعي از دانشمندان، بيروت، 1387ق.
54. عاصمي، ابو محمد، زين الفتى، عصامي، عبدالملك، سمط النجوم الاوالي، قاهره، 1380ق.
55. فاكهي، اخبار مکه، كوشش: عبدالملك عبدالله دهيش، بيروت، 1414ق.
56. قرشي، شمس الاخبار، كوشش: محمدين حسين جلال، صنعاء، 1407ق.
57. كاشاني، علاء الدين ابوبكر، بدائع الصنائع في ترتيب الشرائع، بيروت، 1406ق/1986م.
58. گنجي، محمدين يوسف، كفايه الطالب، نجف، 1356ق.
59. متقي هندی، كنز العمال، بيروت، 1409ق/1989م.
60. مسعودي، مروج الذهب، قم، 1404ق.
61. مسلم نيشابوري، المسند الصحيح، بيروت، دار احياء التراث العربي.
62. نسائي خراساني، السنن الكبرى، كوشش: حسن عبدالمنعم شلبي، بيروت، 2001م.
63. نصرين مزاحم، وقعه صفين، كوشش: عبدالسلام محمد هارون، قم، 1404ش.

64. هيثمى، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، كوشش: حصام الدين قدسى، قاهره، 1994م.

ص: 261









سکولاریسم یا عرفی گرایی، امروزه در همه ابعاد زندگی بشر غربی حضوری پررنگ دارد. از آموزه های اعتقادی گرفته تا شیوه های تربیتی، می توان ردپای شاخصه ها، ابعاد و لوازم این تفکر را در غرب و آموزه هایش یافت. دین مبین اسلام به واسطه نظام ساختاری کامل، اساساً ظهور چنین پدیده ای را در ارکان خود پذیرا نمی باشد. اما ورود اندیشه های غلط و وارداتی در بین مسلمین، تاریخ اسلام را نیز از این رهیافت بی بهره نگذاشته است. در این میان دوره حاکمیت امام علی علیه السلام را می توان دوره بروز و ظهور عرفی گرایی در جهان اسلام دانست. در این تحقیق با استفاده از روش توصیفی - تحلیلی و با رویکرد تاریخی، به بررسی عوامل و راهکارهای مبارزه با عرفی گرایی امام علی علیه السلام در اندیشه مسلمانان سده اول هجری، پرداخته شده است. مهم ترین نتایج حاصل از این تحقیق را می توان در موارد ذیل اشاره کرد: جلوگیری از اجتماع نبوت و خلافت در یک خانه، جدایی قرآن و مفسر حقیقی اش، وجود مفسرین بی اطلاع از حقیقت دین و ظهور تفکر عثمانی در دوران فترت 25 ساله را می توان از جمله دلایل ظهور این تفکر در دوره امام علی علیه السلام دانست. امام علی علیه السلام اما با در دست گرفتن حاکمیت، اصلاحات وسیعی را در اندیشه دینی امت اسلامی طراحی و ابعاد آن را در حوزه اعتقادی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی تبیین نمود و سعی در اجرای آن داشت.

کلیدواژه ها: امام علی علیه السلام، دنیا، دین، عرفی گرایی، سکولاریسم، سده اول.

ارتباط دین و دنیا، مقوله گسترده دامنی است که شاید به جرات بتوان گفت در عرصه اجتماع بشری عمری به اندازه حضور پیامبران دارد. تقابل و دین‌گریزی حاصل از زیاده خواهی و هم‌چنین کج فهمی در شناخت دین، همواره با خدامحوری ادیان الهی در همه عرصه های زندگی که اصل و اساس تبلیغ پیامبران را تشکیل داده است، در گذر تاریخ، اندیشه دین‌قدسی را در ذهن برخی اندیشمندان دین‌گریز تداعی نمود، تا به نام دفاع از حیثیت دین، عملاً آن را به حاشیه رانده، زمینه ساز دنیادوستی و دنیاپرستی شدند.

در این میان اما علمای مسیحیت با عملکرد نامناسب خود در نهادینه سازی حضور دین در عرصه اجتماع، سیاست و اقتصاد، در پرورش این اندیشه غلط، نقشی اساسی بازی کرده اند.

از این رو غرب مسیحی را می‌توان مهد تولد و رشد اندیشه دین‌قدسی دانست. البته این بدان معنا نیست که اندیشمندان دیگر ادیان چنین اندیشه ای را در ذهن نپرورانیده اند، بلکه بدین معناست که غرب مسیحی به واسطه معنای خاصی که از دین ارائه نموده است، زمینه بهتری را برای چنین مقوله ای داشته است.

بررسی این اندیشه در گستره تاریخ، ما را با تعدد الفاظ و تفاوت معانی در این زمینه مواجه می‌سازد. دین‌قدسی، عرفی‌گرایی و سکولاریسم، الفاظی هستند که گرچه خود متعدّدند و هرکدام با معانی مختلف ارائه شده اند، اما ریشه در یک اندیشه دارند. در بررسی این تعدد و تفاوت می‌توان گفت، این تعدد الفاظ و تفاوت معانی در دو ساحت قابل بررسی است، یکی در باب تنوع ادیان و عقاید مواجه با دین‌قدسی و دیگری زاویه ای است که هر محقق و پژوهش‌گر در آن نقطه با مسئله مواجه شده است. از این رو گاه نظریه پرداز در تعامل یا تقابل با سکولاریسم یا عرفی‌گرایی، در مقام تعریف، بر عوامل پدیدآورنده آن تکیه می‌کند و برحسب این عوامل درصدد تعریف برمی‌آید و لاجرم توجه خود را به معدّات این

فرایند، مبذول می‌دارد و گاهی با ملاحظه ساختار درونی خود فرایند، بدون در نظر گرفتن عوامل و معدّات، به توصیف و تشریح آن می‌پردازد. در مواردی نیز بدون توجه به عوامل آن و با مفروغ عنه لحاظ کردن محتوای آن به لحاظ توصیف نگاری به بررسی نتایج و پی‌آمدهای آن می‌پردازد.

بنابراین از عوامل پدید آمدن تکثر در تعریف، بسترهایی است که احیاناً عرفی‌گرایی در آن‌ها خودنمایی می‌کند، چراکه به عقیده صاحب نظران، این فرایند گاهی فقط در عرصه دین بررسی می‌شود، که به معنای عرفی شدن دین است و گاهی در عرصه فرد بررسی می‌شود، که به معنای عرفی شدن فرد است و گاهی در حیطه جامعه مورد بررسی قرار گرفته، که به معنای عرفی شدن جامعه است و چه بسا به طور متوالی هر سه حیطه را در می‌نوردد. البته یکی از مباحث مطرح و مهم در این زمینه می‌تواند وجود ارتباط و تعامل میان این سه عرصه و تلازم این سه فرایند باشد. چراکه نوعی داد و ستد میان باور دینی، سلوک فردی و ساختار اجتماعی برقرار است.

به هر روی عرفی‌گرایی یک فلسفه عام است که ابعاد سیاسی و اجتماعی نیز دارد و به معنای نفی مرجعیت دین و خدا و پذیرش مرجعیت انحصاری عقل بشری است و می‌تواند در موضوعات مختلف، از فلسفه و علم گرفته، تا سیاست و اجتماع تحقق یابد، به همین جهت در برابر حاکمیت یا تملک نهاد دین نیست، بلکه در برابر ربوبیت و سرپرستی خداوند است.

براساس عرفی‌گرایی، همه ملاحظات ناشی از ایمان به خدا یا ایمان به آخرت بایستی کاملاً از عرصه زندگی حتی آموزش و پرورش یا تحصیلات عمومی مردم حذف گردد و اخلاقیات نیز صرفاً بر مراعات رفاه انسان در زندگی دنیایی بنا گذارده شود.

در تاریخ اسلام چنین اندیشه‌ای به صورت کاملاً وارداتی مطرح گردیده است. چراکه دین اسلام از ابتدا با نظامی ساختاری ارائه گردید. در این نظام ساختاری، جایگاه معارف

اعتقادی اعم از عقلی و نقلی، معارف و آموزه های اجتماعی، اندیشه های اقتصادی و علوم و دستوره های سیاسی مشخص شده و ارتباط هرکدام با دیگران تبیین گشته است. از این روزمینه ورود اندیشه عرفی گرای یا سکولاریسم به افکار برخی مسلمین، باید با برهم خوردن نظام ساختاری مذکور حاصل شده باشد. اسلام در آغازین سال های حیات خود، حضور در بالاترین عرصه اجتماعی، یعنی حاکمیت را با مدیریت پیامبر عظیم الشان اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم) تجربه نمود. این تجربه ارزنده پیاده سازی نظام ساختاری را به دنبال داشته است. اما پس از رحلت رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) با تبدیل انتصاب الهی حاکم اسلامی به انتخاب مردمی، پایه های نظام مذکور دچار تزلزل شد و در ادامه عدم مشروعیت اجتماع نبوت و خلافت در یک خانه را با خود همراه ساخت.

این تغییر بنیادین در پایگاه حاکمیتی دین، تغییرات گسترده ای در همه ارکان آن به دنبال داشته است، تا آن جاکه در سال های بعد شاهد قرائت های جدیدی از دین هستیم که گاهی در پوستین ابوموسی اشعری جای خوش کرده و دین را مقدس تر از آن می داند که در حوادث اجتماعی هم چون نبرد بر سر ارزش ها نقش ایفا کند. گاهی نیز سر از کاخ معاویه در آورده و اسلامی را شکل داده که حاکمیت سیاسی را امری جدای از دین دانسته و آن را پادشاهی می داند و گاهی نیز اسلامی شکل گرفته که همراه با تجملات دنیا بوده و سر از خانه طلحه و زبیر در آورده است. امام علی علیه السلام با ایستادگی در مقابل این سه جریان منحرف، سعی در تبیین قرائت صحیح از اسلام داشته است. از این رو در کلام امام نه تنها با شاخص هایی برای اسلام راستین رویه رو می شویم، بلکه با نقد شاخص های اسلام وارونه نیز برخورد می نماییم. این روشنگری ها گرچه پژوهش های متعددی را شکل داده است، اما تبیین سیره امام در مبارزه با عرفی گرایی کمتر مورد توجه قرار گرفته است. بدین سبب در این تحقیق برآنیم پس از تبیین شاخص های عرفی گرای، آن ها را در کلام امام علی علیه السلام در نهج البلاغه بررسی نموده و نقد امام علیه السلام را نیز بیان نماییم.

## 1. پیشینه

در زمینه اندیشه سکولاریسم و عرفی گرایی در حکومت علوی، مقالات و آثار متعددی تدوین شده است که به بخشی از آن اشاره می شود:

1. «اندیشه: بررسی و نقد مبانی سکولاریسم (1)»، مظفری، علی جمعه، مجله: بلاغ، زمستان 1390 - شماره 37 (20 صفحه - از ص 15 تا 34)؛

2. «سکولاریزم و اسلام (1)»، اسد علی زاده، اکبر، مجله: مبلغان، خرداد 1381 - شماره 29 (18 صفحه - از ص 100 تا 117)؛

3. «واکاوی نظریه جدایی نهاد دین از حکومت در مکتب علوی علیه السلام»، گنجور، مهدی؛ احمدیان احمدآبادی، اکرم، مجله: سراج منیر (دانشگاه علامه طباطبایی)، بهار 1396 - شماره 26 علمی - ترویجی/26 (ISC صفحه - از ص 37 تا 62)؛

4. «نقد سکولاریسم براساس مکتب علوی علیه السلام»، احمدیان احمدآبادی، اکرم؛ اخوان، محمد، مجله: پژوهش های نهج البلاغه، تابستان 1396 - شماره 53 علمی - پژوهشی/22 (ISC صفحه - از ص 133 تا 154).

براین اساس در این پژوهش تلاش شده است تا راهکارهای مبارزه امام علی علیه السلام با اندیشه سکولاریسم و عرفی گرایی بیان شود و در نوع خود این مسئله فاقد پیشینه بوده و فعالیتی در این زمینه انجام نگرفته است.

## 2. مفهوم شناسی عرفی گرایی

تفکر مبتنی بر تقدس دین و لزوم دوری آن از امور دنیوی، آن هم به جهت حفظ تقدس دین، با واژه های متنوعی مانند: سکولاریسم، دیانت زدایی، عرفی شدن، جداسازی دین از دنیا، دنیوی شدن و دنیوی سازی، (گلستانی، نقد و بررسی نظریه عرفی شدن، ص 32) معرفی می گردد. در زبان عربی نیز کلمه العِلْمَانِیَه مشتق از علم استفاده شده است. البته گروهی العِلْمَانِیَه قرائت کرده اند که به معنی نقش انسان در عالم است (شریعتمداری،

ص: 269



سکولاریزم در جهان عرب، ص 22). در این میان واژه سکولاریسم که در ادبیات سیاسی و دینی امروز کاربرد بیشتری داشته و قرب بیشتری به معنا به لحاظ استعمال در محل زایش اندیشه دارد، از واژه *seculum* و به معنای گیتی و دنیاست (اعوانی، میزگرد سکولاریسم و فرهنگ، نامه فرهنگ، ص 20) این واژه نخستین بار در اواخر قرن شانزدهم و اوائل قرن هفدهم به این معنا که نهادها و سرزمین هایی که در سیطره کلیسا قرار داشت، از نظارت و حاکمیت کلیسا خارج شده و زیر سلطه سیاسی غیرروحانی و نهادهای عرفی دولتی و غیر کلیسایی قرار گیرد، استفاده شده و کم کم در کاربرد عام نیز برای تمیز و تفکیک میان امور مقدس و دینی از امور دنیوی و غیر مقدس به کارگیری شد. در دستگاه کلیسا نیز برای کشیش هایی به کار گرفته شده، که در امور غیرکلیسایی به کار اشتغال داشتند. اما در قرن بیستم جامعه شناسان، سکولاریسم را در معانی مختلفی به کار گرفتند و از آن برای اشاره به مجموعه جریانات و تحولاتی استفاده کردند که ضمن آن اداره امور و نهادهای اجتماعی از سیطره مراجع دینی خارج و روش های عقلانی و غیردینی و تجربی به جای ضوابط دینی بر آن ها حاکم شد (همتی، اندیشه دینی و سکولاریسم، ص 9).

براین اساس سکولاریسم یعنی اعتقاد به این که اخلاق، آموزش و پرورش و غیره نباید مبتنی بر دین باشد. به بیان دیگر، در اندیشه سکولار باید خود را از تمام پیمان های مذهبی و اطاعت خدا رهانید و بر مبنای آن آموزش همگانی و سایر موضوعات باید بدون هدایت و رهبری پایه ها و اصول مذهبی بنا شود. برخی نیز سکولاریسم را به معنای دین زدایی و جدایی دین از شئون مختلف اجتماعی مانند حکومت، سیاست، اقتصاد، تعلیم و تربیت و سایر جنبه های زندگی معنا نموده اند، به گونه ای که دین هیچ گونه اعمال قدرت در امور دنیوی را ندارد (ماهرزاده، میزگرد سکولاریسم و فرهنگ، نامه فرهنگ، ص 15). براساس این شیوه فکری، دولت ها نیز نیاستی مذهبی را بر مذهب دیگر ترجیح دهند (ادریس، آزادی مذهب و سکولاریزه شدن دولت، نامه فرهنگ، ص 90).

برخی از پژوهش‌گران معاصر سکولاریسم را پدیده‌ای وابسته دانسته، چون برای فراهم آمدن، بستگی به شرایط خاص و گردآمدن عواملی گوناگون دارد و هم چنین مقوله‌ای تبعی معرفی نموده، چون ماهیت آن تابعی از جوهره دین، عمق دین داری افراد، گستره دینی داشتن افراد جامعه‌ای که در چرخه فرایند سکولاریسم قرار می‌گیرند (شجاعی زند، عرفی شدن در تجربه مسیحی و اسلامی، ص 51). درجه تکثرگرایی مذهبی یا انحصار مذهبی در جامعه، قدرت اقلیت‌های مذهبی و پراکندگی جغرافیایی آن‌ها، رابطه میان گروه بندی‌های مذهبی و نخبگان حاکم و خصلت ذاتی سنت‌های گوناگون مذهبی و ... است (همیلتون ملکم، جامعه شناسی دین، ص 305). هم چنین معتقدند به حسب موقعیتی که در هر دین و در هر بعد از آموزه‌های دین پیدا می‌کند، پدیده‌ای چندچهره لقب می‌گیرد. بنابراین به میزان تبعیت این مفهوم از دین، جامعه و فرد، دارای ابعاد گوناگون می‌شود. در زبان عربی نیز بنابر قرائت اول، دعوت به سکولاریسم دعوت به علم‌گرایی است و علمانی کسی است که به امکان معرفت اخلاقی یا دینی اعتقادی ندارد و نسبت به این معارف خضوع نمی‌کند. اما بنابر قرائت دوم، بر استقلال درک انسانی در تمام زمینه‌ها تأکید می‌شود، بدون آن که حتی در امور دینی نیز عقل را نیازمند بدانند (شریعتمداری، همان، ص 23).

### 3. عرفی‌گرایی در بستر ادیان

براساس آن چه تاکنون گفته آمد، می‌توان نتیجه‌گرفت عرفی‌گرایی بستر مناسبی را برای تولید و رشد می‌طلب که این بستر را دین و کارگزاران آن باید ایجاد نمایند. مسیحیت به واسطه نارسایی مفاهیم دینی کلیسایی که حاصل تحریف دین توسط عالمان آن بود، تقابل آموزه‌های کلیسا با علوم تجربی (حقانی فضل، آرایه‌های عرفی بر آیه‌های قدسی، ص 239) که برخورد کلیسا را با دانشمندان به دنبال داشت، تقابل سنت‌های دین کلیسایی با عقل و آموزه‌های عقلانی و عدم بستر مناسب در آموزه‌های کلیسا، جهت ایجاد تعامل

صحیح بین دنیا و دین مداری که رهبانیت روحانیون مسیحی را به دنبال داشته است، راهبردهای مناسبی را در راستای سکولاریزاسیون جوامع دینی در اندیشه طراحان این تفکر ایجاد نموده است.

در اسلام اما وجود قرآن به عنوان منبعی اصیل جهت نهادینه سازی مفاهیم دینی در جامعه از راه تعریف، تحدید و برنامه ریزی بر روی آن ها، تاکید و برنامه ریزی برای تعقل، تفکر و تدبر، وجود انوار مقدسه معصومه اهل بیت علیهم السلام به عنوان مفسرین و نگهبان های دین و قرآن، ارزشمندی دانش اندوزی و دانش افزایی در متون اسلامی، وجود راهکارهای مناسب برای اجتهاد عالمان دین که نتیجه آن پاسخ گویی دینی به مسائل روز است و هم چنین ارزشمندی و اثرمندی این دنیایی و آن دنیایی فعالیت های دنیوی که نشان از نظام ساختاری اسلام دارد، چنین بستری برای شکل گیری و رشد عرفی گرایی در اصل دین وجود ندارد.

از این رو در جهان اسلام تنها راه القای چنین اندیشه ای، برهم زدن نظام ساختاری دین با تفسیر غلط از قرآن، جداسازی قرآن از مفسرین حقیقی اش، کم رنگ سازی عقل و ایجاد غفلت از تعقل، تفکر و تدبر، عصمت زدایی از وجود مقدس اهل بیت علیهم السلام و آن دنیایی جلوه دادن دین است.

#### **4. اسلام وارونه زمینه ساز عرفی گرایی در جهان اسلام**

در آغازین سال های حاکمیت اسلام، جریان های انحرافی مختلفی در جامعه دینی شکل گرفته، که با تفسیر وارونه از اسلام ساختار آن را برهم زده و اندیشه عرفی و سکولار را برای جهان اسلام به ارمغان آوردند. چنان که پس از ماجرای سقیفه خلیفه اول نخستین بدعت را در تاریخ اسلام و در گفت و گو با عباس بن عبدالمطلب به ودیعت نهاد، او می گوید: «إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا نَبِيًّا وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلِيًّا فَحَلَى عَلَيَّ النَّاسِ أُمُورًا لِيُخْتَارُوا لِأَنْفُسِهِمْ فِي مَصْلَحَتِهِمْ مُشْفِقِينَ فَاخْتَارُونِي عَلَيْهِمْ وَالْيَا وَالْأُمُورِهِمْ رَاعِيًا فَوَلَّيْتُ ذَلِكَ» (مهدوی، عدالت در گرداب، ص 25). دخالت مردم در انتخاب والی و خلیفه پس از رسول خدا(صلی الله علیه و آله وسلم) برای اداره

حکومت، یا به عبارتی حرکت از انتصاب والی امور مردم توسط خدا، تا انتخابات به اصطلاح مردمی، خشت کجی است که قسمتی از ربوبیت الهی را هدف قرار داده است. این همان جریان فکری سکولار است، که با این جملات تئوریزه می‌گردد. این نکته در ادامه به جداسازی دین از امور اجتماعی خصوصاً سیاست می‌انجامد، تا جایی که خلیفه دوم در گفت و گو با ابن عباس می‌گوید: آیا می‌دانی چرا قوم بعد از پیامبر، شما را از خلافت منع کرد. وقتی ابن عباس اظهار بی‌اطلاعی کرد، عمر گفت: «کرهوا أن یجمعوا لکم النبوه والخلافه» (اعرابی، تفسیر قرآن و بررسی جریان دوری‌گزینی و بازدارندگی از آن، ص 185). این گفتمان توسط عثمان با خارج کردن مبانی دینی از چرخه تصمیم‌گیری خلیفه، باگفتن جمله: «رأی رأیته» در جواب اعتراض امام علی علیه السلام به تصمیم‌گیری او با مبانی غیردینی نهادینه شد (مهدوی، همان، ص 26) و توسط معاویه چنین بازگو می‌گردد: من با شما جنگ نکردم که نماز بگذارید یا روزه بگیرید یا حج انجام دهید یا زکات پردازید، چون خودتان این کارها را می‌کنید و نیازی به من ندارید، بلکه خواستم که به شما امارت و حکومت داشته باشم و این خدا بود که این خواسته را به من عطا فرمود، هرچند شما نپسندید (ترکاشوند، کاوشی در عقاید و آراء معاویه، ص 100).

## 5. شاخص‌های اصلی عرفی شدن در جامعه اسلامی

شاخص‌های عرفی شدن اساساً در سه حوزه معرفی شده است: حوزه معرفتی و دینی، حوزه فردی و حوزه اجتماعی. در مسیحیت چنان که گفته آمد بستری آماده، رشد سریع و بلامنازع اندیشه عرفی‌گرایی را در این سه حوزه در پی داشته است. از این رو شاخص‌های عرفی‌گرایی نیز رشد فراوانی داشته است (شجاعی زند، همان، ص 27). در اسلام اما، به واسطه آن چه گفته آمد، ناهمراهی آشکاری با اندیشه سکولار وجود دارد. از این رو شاخص‌های عرفی‌گرایی از فراوانی کمتری برخوردار است.

براساس آن چه گفته آمد، می‌توان شاخص‌های عرفی‌گرایی را در جوامع اسلامی چنین

## الف) در حوزه معرفتی و دینی

### اشاره

- یک. تعریف محدود از دین به گونه ای که تنها شامل عبادات شود؛
- دو. منصرف شدن از آموزه های وحیانی، به سوی دستاوردهای عقل ابزاری؛
- سه. متمایل شدن از نص و تفسیر دقیق آن توسط مفسرین راستین به تفسیر به رای؛
- چهار. متوجه شدن از آخرت به دنیای مذموم، با برهم خوردن نسبت دین و دنیا.

### ب) در حوزه فردی

- یک. گرایش از درک و تبیین ماوراءالطبیعی به درک و اعتماد عقلانی؛
- دو. گرایش از بینش دینی به عقلانیت ابزاری؛
- سه. گرایش از ارزش مداری به فایده گرایی؛
- چهار. گرایش از حق جوایی به مصلحت اندیشی؛
- پنج. گرایش از عدالت خواهی به منفعت طلبی.

### ج) در حوزه اجتماعی

- یک. تنزل دین از موقعیت فرانهادی و امارت به نهادی هم تراز دیگر نهادها و سپس به نهادی شبه فرعی و حذف موقعیت مشروعیت بخشی؛
- دو. تبدیل ساختار جامعه از ساختاری ساده به ساختاری پیچیده؛
- سه. کاهش سهم آموزه ها، ارزش ها و هنجارهای دینی در فرهنگ عمومی، ارزش ها و هنجارهای جامعه از طریق حذف موقعیت آموزشی، ارزش گذاری و هنجارفرستی دین؛
- چهار. محو تدریجی ملاحظات دینی در تقنین قوانین، آداب و رسوم؛
- پنج. حذف سنت های دینی و الهی و تنازع نسل جوان با سنت های دینی، و حتی سنت های فردی و اجتماعی مبتنی بر دین؛



## 6. شاخص های عرفی گرای در نهج البلاغه

امام علی علیه السلام در دوره حاکمیتی خود به واسطه تحولات یادشده که موجبات زایش اندیشه های عرفی گرایانه را فراهم آورده بود، با بروز چنین اندیشه ای مواجه بود. از این رو امام علیه السلام ضمن نقد اساس فکری عرفی گرایان، وظیفه تبیین صحیح از اسلام را نیز برعهده داشتند. در نهج البلاغه بخشی از این روشن گری امام علیه السلام ضبط گردیده است که می توان آن را در دو بخش ارائه نمود.

در نهج البلاغه برخی شاخص های عرفی گرای در حوزه های سه گانه توسط امام علیه السلام بیان شده است.

### الف) حوزه معرفتی و دینی

#### یک. دین و مفهوم آن

امام علی علیه السلام در خطبه 122 درباره خوارج و جنگ با آنان می فرماید: «وَلَكِنَّا إِنَّمَا أَصَبْنَا بِحَنَائِلِ إِخْوَانِنَا فِي الْإِسْلَامِ عَلَى مَا دَخَلَ فِيهِ مِنَ الزَّيْغِ وَالْإِعْوَجَاجِ وَالشُّبْهِهِ وَالتَّأْوِيلِ فَإِذَا طَمَعْنَا فِي خَصْمٍ لَهُ يَلُمُّ اللَّهَ بِهَا شَعْنَنَا وَتَدَّأَى بِهَا إِلَى الْبَقِيَةِ فِيمَا بَيْنَنَا رَغْبِنَا فِيهَا وَ أَمْسَكْنَا عَمَّا سِوَاهَا».

در این فراز امام علی علیه السلام علت مبارزه خود را انحراف، شبهه و کج فهمی در دین معرفی می نمایند. هم چنین در خطبه 93 نیز امام درباره بنی امیه می فرماید: «أَيُّمُ اللَّهُ لَتَجِدَنَّ بَنِي أُمِيَةٍ لَكُمْ أَرْبَابَ سُوءٍ بَعْدِي كَالثَّابِثِ الصَّرُوسِ تَعْدِمُ بِفِيهَا وَتَخِطُ بِبِدْهَا وَتَرَبُّنُ بِرِجْلِهَا وَ تَمْنَعُ دَرَّهَا لَا يَزَالُونَ بِكُمْ حَتَّى لَا يَتْرُكُوا مِنْكُمْ إِلَّا نَافِعًا لَهُمْ أَوْ غَيْرَ ضَائِرٍ بِهِمْ وَلَا يَزَالُ بَلَاؤُهُمْ عَنْكُمْ حَتَّى لَا يَكُونَ انْتِصَارٌ أَحَدِكُمْ مِنْهُمْ إِلَّا كَانَتْ نِصَارِ الْعَبْدِ مِنْ رَبِّهِ وَ الصَّاحِبِ مِنْ مُسْتَصَدِّ حَبِيهِ تَرْدٌ عَلَيْكُمْ فِتْنَتُهُمْ شَوْهَاءٌ مَخْشِيَةٌ وَ قِطْعًا جَاهِلِيَّةٌ لَيْسَ فِيهَا مَنَارٌ هُدَى وَ لَا عِلْمٌ يَرَى.» در این فراز برقراری رابطه ربوبی توسط بنی امیه با مردم و بازگشت به جاهلیت، انحراف در دین را در این دوره می رساند. در خطبه 156 نیز امام می فرماید: «فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّهُ لَمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ قَوْلَهُ (الْمَ أْحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يَتْرُكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَ

هُم لَا يَفْتَنُونَ) عَلِمْتُ أَنَّ الْفِتْنَةَ لَا تَنْزِلُ بِنَا وَرَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) بَيْنَ أَظْهُرِنَا، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَا هَذِهِ الْفِتْنَةُ الَّتِي أَخْبَرَكَ اللَّهُ تَعَالَى بِهَا؟ فَقَالَ: يَا عَلِيُّ! إِنَّ أُمَّتِي سَيَفْتَنُونَ بَعْدِي، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَوْ لَيْسَ قَدْ قُلْتَ لِي يَوْمَ أُحُدٍ حَيْثُ اسْتُشْهِدَ مَنْ اسْتُشْهِدَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَحِزَّتْ عَنِّي الشَّهَادَةُ فَشَقَّ ذَلِكَ عَلَيَّ، فَقُلْتُ لِي: أَبْشِرْ فَإِنَّ الشَّهَادَةَ مِنْ وَرَائِكَ، فَقَالَ لِي: إِنَّ ذَلِكَ لَكَذَلِكَ، فَكَيْفَ صَبْرَكَ إِذَا؟ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! لَيْسَ هَذَا مِنْ مَوَاطِنِ الصَّبْرِ وَلَكِنْ مِنْ مَوَاطِنِ الْبُشْرَى وَالشُّكْرِ وَقَالَ: يَا عَلِيُّ! إِنَّ الْقَوْمَ سَيَفْتَنُونَ بِأَمْوَالِهِمْ وَيَمْتُونُ بِدِينِهِمْ عَلَيَّ رَبِّهِمْ وَيَتَمَتُّونَ رَحْمَتَهُ وَيَأْمَنُونَ سَطْوَتَهُ وَيَسْتَحْلُونَ حَرَامَهُ بِالشُّبُهَاتِ الْكَاذِبَةِ وَالْأَهْوَاءِ السَّاهِيَةِ فَيَسْتَحْلُونَ الْخَمْرَ بِالنَّبِيذِ وَ السُّحْتِ بِالْهَدْيِ وَالرَّبَا بِالْبَيْعِ، قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَبِأَيِّ الْمَنَازِلِ أَنْزَلْتَهُمْ عِنْدَ ذَلِكَ أَمْ بِمَنْزِلَةِ رَدِّهِ أَمْ بِمَنْزِلَةِ فِتْنَتِهِ؟ فَقَالَ: بِمَنْزِلَةِ فِتْنَتِهِ». چنان که در کلام پیامبر (صلى الله عليه وآله وسلم) آمده، براساس پیش بینی ایشان انحراف و کج فهمی دین از مشخصه های جامعه دوران امام علی علیه السلام است.

امام علیه السلام اما در خطبه 50 کج فهمی دین را با عنوان بدعت معرفی نموده و مخالفت با قرآن را معیار انحراف دانسته اند. امام علیه السلام فرمودند: «إِنَّمَا بَدَأُ وَفُوعِ الْفِتَنِ أَهْوَاءٌ تُتَّبَعُ وَأَحْكَامٌ تُبَدَعُ يَخَالِفُ فِيهَا كِتَابُ اللَّهِ وَيَتَوَلَّى عَلَيْهَا رِجَالٌ رِجَالًا عَلَى غَيْرِ دِينِ اللَّهِ فَلَوْ أَنَّ الْبَاطِلَ خَلَصَ مِنْ مِرَاجِ الْحَقِّ لَمْ يَخْفَ عَلَى الْمُؤْتَادِينَ وَ لَوْ أَنَّ الْحَقَّ خَلَصَ مِنْ لَبْسِ الْبَاطِلِ انْقَطَعَتْ عَنْهُ أَلْسُنُ الْمُعَاذِدِينَ وَ لَكِنْ يُؤْخَذُ مِنْ هَذَا ضِغْتٌ وَ مِنْ هَذَا ضِغْتٌ فَيَمَزْجَانِ فَهَذَا لِكَيْ يَسْتَوِلِيَ الشَّيْطَانُ عَلَى أَوْلِيَائِهِ وَ يَنْجُو الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ الْحُسْنَى».

## دو. انصراف از آموزه های وحیانی به سوی عقل خصوصاً عقل ابزاری

امام علی علیه السلام در خطبه 91 به شخصی که از ایشان درخواست توصیف «رب» را می کند، چنین می فرماید: «فَانظُرْ أَبْهَ السَّائِلِ فَمَا ذَلِكَ الْقُرْآنُ عَلَيْهِ مِنْ صِدْقَتِهِ فَاتَّمَّ بِهِ وَ اسْتَضَى بِنُورِ هِدَايَتِهِ وَ مَا كَلَّفَكَ الشَّيْطَانُ عِلْمَهُ مِمَّا لَيْسَ فِي الْكِتَابِ عَلَيْكَ فَرَضُهُ وَلَا فِي سُنَّةِ النَّبِيِّ وَ أَيْمَهُ الْهُدَى أَثَرُهُ فِكْرٌ لِعِلْمِهِ إِلَى اللَّهِ سَبْحَانَهُ فَإِنَّ ذَلِكَ مُنْتَهَى حَقِّ اللَّهِ عَلَيْكَ وَ اعْلَمْ أَنَّ الرَّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ هُمُ الَّذِينَ أَعْنَاهُمْ عَنِ افْتِحَامِ السُّدَدِ الْمَصْدَرُ وَ بِهِ دُونَ الْعُيُوبِ إِلَّا قَرَأَ بِجُمْلِهِ مَا جَهِلُوا نَفْسَ بِيَرِهِ مِنَ الْعُيُوبِ الْمَحْجُوبِ فَمَدَحَ اللَّهُ تَعَالَى اعْتِرَافَهُمْ بِالْعَجْزِ عَنِ تَنَاوُلِ مَا لَمْ يَحِيطُوا بِهِ عِلْمًا وَ سَمَى تَرَكَّهُمُ التَّعَمُّقَ فِيمَا لَمْ يَكْلَفَهُمُ الْبَحْثَ



عَنْ كُنْهِهِ رُسُوخاً فَاقْتَصِرْ عَلَى ذَلِكَ وَ لَا تُقَدِّرْ عَظَمَةَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ عَلَى قَدْرِ عَقْلِكَ فَتَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ.» ارجاع امام عليه السلام به آموزه های وحیانی و عدم اعتماد به عقل در فهم اوصاف الهی، آن هم در جمع مردمی که به دعوت امام برای شنیدن جواب وارد مسجد شده بودند، نشان از انحراف مذکور دارد.

### سه. متمایل شدن از نص و تفسیر دقیق آن توسط مفسرین راستین به تفسیر به رای

امام علیه السلام در نامه 55 خطاب به معاویه می نویسند: «أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ قَدْ جَعَلَ الدُّنْيَا لِمَا بَعْدَهَا وَ ابْتَلَى فِيهَا أَهْلَهَا لِيَعْلَمَ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَ لَسْنَا لِلدُّنْيَا خُلُقْنَا وَ لَا بِالسَّعْيِ فِيهَا أُمْرًا وَ إِنَّمَا وُضِعْنَا فِيهَا لِنُبْتَلَى بِهَا وَ قَدْ ابْتَلَانِي اللَّهُ بِكَ وَ ابْتَلَاكَ بِي فَجَعَلَ أَحَدَنَا حُجَّةً عَلَى الْآخَرِ فَعَدَوْتَ عَلَى الدُّنْيَا بِتَأْوِيلِ الْقُرْآنِ فَطَلَبْتَنِي بِمَا لَمْ تَجْنِ يَدِي وَ لَا لِسَانِي وَ عَصَيْتَهُ أَنْتَ وَ أَهْلُ الشَّامِ بِي وَ أَلْبَ عَالِمُكُمْ جَاهِلُكُمْ وَ قَائِمُكُمْ قَاعِدُكُمْ فَاتَّقِ اللَّهَ فِي نَفْسِكَ وَ نَازِعِ الشَّيْطَانَ قِيَادَكَ.» هم چنین امام علیه السلام در خطبه 18 می فرماید: «تَرِدُ عَلَى أَحَدِهِمُ الْقَضِيَّةُ فِي حُكْمٍ مِنَ الْأَحْكَامِ فَيَحْكُمُ فِيهَا بِرَأْيِهِ ثُمَّ تَرِدُ تِلْكَ الْقَضِيَّةُ بِعَيْنِهَا عَلَى غَيْرِهِ فَيَحْكُمُ فِيهَا بِخِلَافِ قَوْلِهِ ثُمَّ يَجْتَمِعُ الْقُضَاةُ بِذَلِكَ عِنْدَ الْإِمَامِ الَّذِي اسْتَفْضَاهُمْ فَيَصُوبُ آرَاءَهُمْ جَمِيعاً وَ إِلَهُهُمْ وَاحِدٌ وَ نَبِيُّهُمْ وَاحِدٌ وَ كِتَابُهُمْ وَاحِدٌ فَأَمَرَهُمُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ بِالْإِخْتِلَافِ فَأَطَاعُوهُ أَمْ نَهَاهُمْ عَنْهُ فَعَصَوْهُ أَمْ أَنْزَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ دِيناً نَاقِصاً فَاسْتَعَانَ بِهِمْ عَلَى إِتِمَامِهِ أَمْ كَانُوا شُرَكَاءَ لَهُ فَلَهُمْ أَنْ يَقُولُوا وَ عَلَيْهِ أَنْ يَرْضَى أَمْ أَنْزَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ دِيناً تَامَماً فَقَصَرَ الرَّسُولُ ص عَنْ تَبْلِيغِهِ وَ آدَائِهِ وَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ يَقُولُ مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ وَ فِيهِ تَبَيَانٌ لِكُلِّ شَيْءٍ وَ ذَكَرَ أَنَّ الْكِتَابَ يَصَدِّقُ بَعْضُهُ بَعْضاً وَ أَنَّهُ لَا إِخْتِلَافَ فِيهِ فَقَالَ سُبْحَانَهُ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ إِخْتِلَافاً كَثِيراً وَ إِنَّ الْقُرْآنَ ظَاهِرُهُ أُنِيقٌ وَ بَاطِنُهُ عَمِيقٌ لَا تَقْنَى عَجَائِبُهُ وَ لَا تَنقُضِي غَرَائِبُهُ وَ لَا تُكْشِفُ الظُّلُمَاتُ إِلَّا بِهِ.» اعتراض امام علیه السلام به تفسیرهای گوناگون از کلام الهی به خصوص از معاویه نشان از تفسیر به رای دارد.

### چهار. متوجه به دنیای مذموم و دنیاپرستی با برهم خوردن نسبت دین و دنیا

امام علی علیه السلام در نامه 48 به معاویه می نویسند: «فَإِنَّ الْبَغْيَ وَ الزُّورَ يوتغانِ الْمَرْءَ فِي دِينِهِ وَ دُنْيَاهُ وَ يَبْدِيَانِ خَلَلَهُ عِنْدَ مَنْ يَعِيبُهُ وَ قَدْ عَلِمْتُ أَنَّكَ غَيْرُ مُدْرِكٍ مَا قُضِيَ فَوَائِهُ وَ قَدْ رَامَ أَقْوَامٌ أَمْراً بِغَيْرِ الْحَقِّ فَتَالُوا

عَلَى اللَّهِ فَأَكْذَبَهُمْ فَأَحْذَرُ يَوْمًا يُعْتَبَرُ فِيهِ مَنْ أَحْمَدَ عَاقِبَةَ عَمَلِهِ وَ يَنْدَمُ مَنْ أَمَكَّنَ الشَّيْطَانَ مِنْ قِيَادِهِ فَلَمْ يَجَازِبْهُ وَقَدْ دَعَوْتَنَا إِلَى حُكْمِ الْقُرْآنِ وَ لَسْتَ مِنْ أَهْلِهِ وَ لَسْنَا بِإِيَّاكَ أَجْبَنًا وَ لَكِنَّا أَجْبَنَّا الْقُرْآنَ فِي حُكْمِهِ.» هم چنین خطاب به همو در نامه 49 نیز می فرماید: «أَمَّا بَعْدُ؛ فَإِنَّ الدُّنْيَا مَشْغَلَةٌ عَنْ غَيْرِهَا وَ لَمْ يَصِبْ صَاحِبُهَا مِنْهَا شَيْئًا إِلَّا فَتَحَتْ لَهُ حِرْصًا عَلَيْهَا وَ لَهْجًا بِهَا وَ لَنْ يَسْتَعْنِيَ صَاحِبُهَا بِمَا نَالَ فِيهَا عَمَّا لَمْ يَلْغُهُ مِنْهَا وَ مِنْ وَرَاءِ ذَلِكَ فِرَاقُ مَا جَمَعَ وَ نَقْضُ مَا أُرِمَ وَ لَوْ اعْتَبَرْتَ بِمَا مَضَى حَفِظْتَ مَا بَقِيَ.» هم چنین در خطبه 3 درباره حکومت عثمان می فرماید: «قَامَ ثَالِثُ الْقَوْمِ نَافِجًا حِضًّا نَبِيهِ بَيْنَ نَسِيلِهِ وَ مُعْتَلِفِهِ وَ قَامَ مَعَهُ بَنُو أَبِيهِ يَخْضَعُونَ مَالَ اللَّهِ خِضْمَةَ الْإِبِلِ نَبْتَةَ الرَّبِيعِ إِلَى أَنْ انْتَكَتْ عَلَيْهِ فَتَلَّهُ وَ أَجْهَزَ عَلَيْهِ عَمَلُهُ وَ كَبَتْ بِهِ بَطْنَتُهُ.»

## (ب) در حوزه فردی

### یک. گرایش از درک و تبیین ماوراء الطبیعی به درک و اعتماد عقلانی

امام علی علیه السلام در خطبه 112 درباره کسانی که به عقل ابزاری خود حتی در شناخت خدا اعتماد کرده و از درک غیب عاجز می شوند، می فرماید: «هَلْ تُحِسُّ بِهِ إِذَا دَخَلَ مَنْزِلًا أَمْ هَلْ تَرَاهُ إِذَا تَوَفَّى أَحَدًا بَلْ كَيْفَ يَتَوَفَّى الْجَنِينِ فِي بَطْنِ أُمِّهِ أَيْلُجٌ عَلَيْهِ مِنْ بَعْضِ جَوَارِحِهَا أَمْ الرُّوحُ أَجَابَتْهُ بِإِذْنِ رَبِّهَا أَمْ هُوَ سَاكِنٌ مَعَهُ فِي أَحْسَانِهَا، كَيْفَ يَصِفُ إِلَهَهُ مَنْ يَعْبُرُ عَنْ صِفِهِ مَخْلُوقٍ مِثْلَهُ.»

### دو. گرایش از ارزش مداری به فایده گرایی

امام علی علیه السلام در حکمت 102 می فرماید: «يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يَقْرَبُ فِيهِ إِلَّا الْمَاجِلُ وَ لَا يَطْرَفُ فِيهِ إِلَّا الْفَاجِرُ وَ لَا يَصَدِّعُ فِيهِ إِلَّا الْمُنْصِفُ يَعُدُّونَ الصَّدَقَةَ فِيهِ غُرْمًا وَ صِدْلَةَ الرَّحِمِ مَدًّا وَ الْعِبَادَةَ اسْتِطَالَةً عَلَى النَّاسِ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَكُونُ السُّلْطَانُ بِمَشُورَةِ النَّسَاءِ وَ إِمَارَهُ الصَّبِيَّانِ وَ تَدْبِيرِ الْخِصَمِيَّانِ.» در این کلام امام اشاره می نمایند که فایده گرایی حتی عبادت را نیز از کاری ارزشی تبدیل به برتری طلبی بر مردم می کند.

## (ج) در حوزه اجتماعی

### یک. تبدیل ساختار جامعه از ساختاری ساده به ساختاری پیچیده

امام علی علیه السلام در خطبه 108 درباره دوره حاکمیت بنی امیه می فرماید: «فَعِنْدَ ذَلِكَ أَخَذَ

الْبَاطِلُ مَا خِيَذَهُ وَرَكِبَ الْجَهْلُ مَرَآبَهُ وَعَظَمَتِ الطَّاعِيَةُ وَقَلَّتِ الدَّاعِيَةُ وَصَالَ الدَّهْرُ صِيَالِ السَّبْعِ الْعَقُورِ وَهَدَرَ فَنِيْقُ الْبَاطِلِ بَعْدَ كُطُومِ وَ تَوَاحَى النَّاسُ عَلَى الْفُجُورِ وَتَهَاجَرُوا عَلَى الدِّينِ وَتَحَابُّوا عَلَى الْكُذِبِ وَتَبَاغَضُوا عَلَى الصِّدْقِ فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ كَانَ الْوَلَدُ غَيْظًا وَالْمَطْرُ قَيْظًا وَ تَقِيضُ اللَّئَامُ قَيْضًا وَ تَغِيضُ الْكِرَامُ غَيْضًا وَ كَانَ أَهْلُ ذَلِكَ الزَّمَانِ ذَنَابًا وَ سَلَا طِينُهُ سِبَاعًا وَ أَوْسَاطُهُ أَكْأَلًا وَ فُقْرَاؤُهُ أَمْوَاتًا وَ غَارَ الصِّدْقُ وَ فَاصَّ الْكُذِبُ وَ اسْتَعْمَلَتِ الْمَوَدَّةُ بِاللِّسَانِ وَ تَشَاجَرَ النَّاسُ بِالْقُلُوبِ وَ صَارَ الْفُسُوقُ نَسَبًا وَ الْعَفَافُ عَجَبًا وَ لَيْسَ الْإِسْلَامُ لَيْسَ الْفِرْوُ مَقْلُوبًا. « این ساختار پیچیده همان ساختاری است که آلوین تافلر برای جوامع فراضنعتهی تصویر می نماید (ر.ک: تافلر آلوین، شوک آینده). چنان که مشخص است روابط در این جامعه، دروغین و منفعت طلبانه بوده و اختلاف طبقاتی باعث زندگی بی روح فقراء و حذف طبقه متوسط می شود.

## دو. محو تدریجی ملاحظات دینی در تقنین قوانین، آداب و رسوم

امام علیه السلام در خطبه 151 درباره بنی امیه می فرماید: «ثُمَّ يَأْتِي بَعْدَ ذَلِكَ طَالِعُ الْفِتْنَةِ الرَّجُوفِ وَالْقَاصِمَةُ الرَّحُوفِ فَتَزِيغُ قُلُوبَ بَعْدَ اسْتِيقَامِهِ وَ تَضِلُّ رِجَالَ بَعْدَ سَلَامِهِ وَ تَخْتَلِفُ الْأَهْوَاءُ عِنْدَ هُجُومِهَا وَ تَلْتَبِسُ الْأَرْءَاءُ عِنْدَ نُجُومِهَا مِنْ أَشْرَفَ لَهَا قَصَمَتُهُ وَ مَنْ سَعَى فِيهَا حَطَمَتُهُ يَتَكَادِمُونَ فِيهَا تَكَادِمَ الْحُمْرِ فِي الْعَانَةِ قَدْ اضْطَرَبَ مَعْقُودُ الْحَبْلِ وَ عَمِيَ وَجْهُ الْأَمْرِ تَغِيضُ فِيهَا الْحِكْمَةَ وَ تَنْطَلِقُ فِيهَا الظُّلْمَةُ وَ تَدُقُّ أَهْلَ الْبَدْوِ بِمَسْحَلِهَا وَ تَرْضُضُهُمْ بِكُلِّكَلِهَا يَضِيغُ فِي غُبَارِهَا الْوُحْدَانُ وَ يَهْلِكُ فِي طَرِيقِهَا الرُّكْبَانُ تَرْدُ بِمَرِّ الْقِضَاءِ وَ تَحْلُبُ عَيْطُ الدَّمَاءِ وَ تَتَلِمُ مَنَارَ الدِّينِ وَ تَنْقُضُ عَقْدَ الْيَقِينِ يَهْرُبُ مِنْهَا الْأَكْيَاسُ وَ يَدْبِرُهَا الْأَرْجَاسُ مِرْعَادًا مِبْرَاقًا كَاشِفَةً عَنْ سَاقٍ تَقْطَعُ فِيهَا الْأَرْحَامُ وَ يَفَارِقُ عَلَيْهَا الْإِسْلَامُ بَرِيئَتَهَا سَقِيمٌ وَ طَاعِنُهَا مُقِيمٌ مِنْهَا بَيْنَ قَتِيلٍ مَطْلُولٍ وَ خَائِفٍ مُسْتَجِيرٍ يَخْتَلُونَ بِعَقْدِ الْإِيمَانِ وَ بَعْرُورِ الْإِيمَانِ فَلَا تَكُونُوا أَنْصَابَ الْفِتْنِ وَ أَعْلَامَ الْبِدْعِ وَ الزُّمُومَا عَقْدَ عَلَيْهِ حَبْلُ الْجَمَاعَةِ وَ بُنِيَتْ عَلَيْهِ أَرْكَانُ الطَّاعَةِ وَ أَقْدَمُوا عَلَى اللَّهِ مَظْلُومِينَ وَ لَا تَقْدَمُوا عَلَيْهِ ظَالِمِينَ وَ اتَّقُوا مَدَارِجَ الشَّيْطَانِ وَ مَهَابِطَ الْعُدْوَانِ وَ لَا تَدْخُلُوا بُطُونَكُمْ لِعَقِّ الْحَرَامِ فَإِنَّكُمْ بَعِينٌ مَنْ حَرَّمَ عَلَيْكُمْ الْمَعْصِيَةَ وَ سَهَّلَ لَكُمْ سُبُلَ الطَّاعَةِ.» برهم خوردن همه آداب و رسوم و قواعد اسلام در دوره حاکمیت بنی امیه در کلام امام علیه السلام نشان از شکل گیری عرفی گرای در جامعه اسلامی دارد.

## سه. حذف سنت های دینی و الهی و تنازع نسل جوان با سنت های دینی و حتی سنت های فردی و اجتماعی مبتنی بر دین

امام علی علیه السلام در نامه 31 خطاب به فرزند خویش می نویسد: «وَالْأَخَذُ بِمَا مَضَى عَلَيْهِ الْأَوْلُونَ مِنْ آبَائِكَ وَالصَّالِحُونَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ فَإِنَّهُمْ لَمْ يَدْعُوا أَنْ نَنْظُرُوا لِأَنْفُسِهِمْ كَمَا أَنْتَ نَاطِرٌ وَفَكَرُوا كَمَا أَنْتَ مُفَكِّرٌ ثُمَّ رَدَّاهُمْ آخِرُ ذَلِكَ إِلَى الْأَخَذِ بِمَا عَرَفُوا وَالْإِمْسَاكِ عَمَّا لَمْ يَكْلَفُوا فَإِنَّ أَبْتَ نَفْسِكَ أَنْ تَقْبَلَ ذَلِكَ دُونَ أَنْ تَعْلَمَ كَمَا عَلِمُوا فَلْيَكْرُنْ طَلْبُكَ ذَلِكَ بِتَفْهِيمٍ وَتَعْلِيمٍ لَا يَتَوَرَّطُ الشُّبُهَاتِ وَعَلَى الْخُصُومَاتِ وَابْتِدَاءً قَبْلَ نَظْرِكَ فِي ذَلِكَ بِالْإِسْتِعَانَةِ بِإِلْهَيْكَ وَالرَّغْبَةِ إِلَيْهِ فِي تَوْفِيقِكَ وَتَرْكِ كُلِّ شَائِنَةٍ أَوْلَجْتِكَ فِي شَيْءٍ بِهِ أَوْ اسْتَلَمْتِكَ إِلَى ضَلَالَةٍ فَإِنْ أَيْقَنْتَ أَنْ قَدْ صَفَا قَلْبُكَ فَخَشَعْ وَتَمَّ رَأْيُكَ فَاجْتَمِعْ وَكَانَ هَمُّكَ فِي ذَلِكَ هَمًّا وَاحِدًا فَانْظُرْ فِيمَا فَسَّرْتُ لَكَ وَإِنْ لَمْ يَجْتَمِعْ لَكَ مَا تُحِبُّ مِنْ نَفْسِكَ وَفَرَاغِ نَظْرِكَ وَفِكْرِكَ فَمَا عَلِمْتَ أَنَّكَ إِتْمَا تَخْتِطُ الْعَشَوَاءَ وَتَتَوَرَّطُ الظُّلْمَاءَ وَلَيْسَ طَالِبُ الدِّينِ مِنْ حَبْطٍ أَوْ خَلَطٍ وَالْإِمْسَاكِ عَنْ ذَلِكَ أَمْثَلُ.» آن حضرت خروج از دین را ثمره عدم پذیرش سنت های افراد صالح از گذشتگان ذکر می نمایند.

## چهار. افول تدریجی پایگاه اجتماعی متولیان دین

امام علی علیه السلام در خطبه 147 می فرماید: «إِنَّهُ سَيَأْتِي عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِي زَمَانٌ لَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ أَحْفَى مِنَ الْحَقِّ وَلَا أَظْهَرَ مِنَ الْبَاطِلِ وَلَا أَكْثَرَ مِنَ الْكَاذِبِ عَلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَلَيْسَ عِنْدَ أَهْلِ ذَلِكَ الزَّمَانِ سِوَا لَعْنَةِ أَبَوَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ إِذَا تَلَى حَقًّا تِلَاوَتِهِ وَلَا أَنْفَقَ مِنْهُ إِذَا حُرِفَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَلَا فِي الْبِلَادِ شَيْءٌ أَنْكَرَ مِنَ الْمَعْرُوفِ وَلَا أَعْرَفَ مِنَ الْمُنْكَرِ فَقَدْ نَبَذَ الْكِتَابَ حَمَلْتُهُ وَتَنَاسَاهُ حَفِظْتُهُ فَالْكِتَابُ يَوْمَئِذٍ وَأَهْلُهُ طَرِيدَانِ مَنْفِيَانِ وَصَاحِبَانِ مُصَّطَحِبَانِ فِي طَرِيقٍ وَاحِدٍ لَا يُؤْوِيهِمَا مُؤْوٍ فَالْكِتَابُ وَأَهْلُهُ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ فِي النَّاسِ وَلَيْسَا فِيهِمْ وَوَالِيسَا مَعَهُمْ لِأَنَّ الضَّلَالَهَ لَا تُوَفِّقُ الْهُدَى وَإِنْ اجْتَمَعَا فَاجْتَمَعَ الْقَوْمُ عَلَى الْفُرْقَةِ وَافْتَرَقُوا عَلَى الْجَمَاعَةِ كَانَتْهُمْ أَيْمَةُ الْكِتَابِ وَلَيْسَ الْكِتَابُ إِمَامَهُمْ فَلَمْ يَبْقَ عِنْدَهُمْ مِنْهُ إِلَّا اسْمُهُ وَلَا يَعْرِفُونَ إِلَّا خَطَّهُ.» در این کلام، امام علی علیه السلام مشخصاً تحریف دین از راه تحریف در تفسیر قرآن را بیان نموده و حذف پایگاه اجتماعی متولیان دین را ثمره این تحریفات می داند.

در نهج البلاغه گوشه‌هایی از تلاش امام علیه السلام در تبیین صحیح دین گزارش شده است. این تلاش که همت عالی امام را نیز در عرصه اجرا به همراه داشته است، در حوزه‌های سه‌گانه معرفتی، فردی و اجتماعی انجام پذیرفته است.

### الف) حوزه معرفتی و دینی

امام علی علیه السلام در این عرصه با تعریف دین، کج‌اندیشی‌ها و انحرافات را مدیریت نموده و زمینه رشد آن‌ها را از بین بردند. آن حضرت در حکمت 125 می‌فرماید: «لَأَنْتَ بِنَ الْإِسْلَامِ نَسَبٌ بِهِ لَمْ يَنْسُبْهَا أَحَدٌ قَبْلِي الْإِسْلَامُ هُوَ التَّسْلِيمُ وَالتَّسْلِيمُ هُوَ الْيَقِينُ وَ الْيَقِينُ هُوَ التَّصَدِيقُ وَ التَّصَدِيقُ هُوَ الْإِقْرَارُ وَ الْإِقْرَارُ هُوَ الْأَدَاءُ وَ الْأَدَاءُ هُوَ الْعَمَلُ».

در این تعریف به نظر می‌رسد ساختار دین از تسلیم درباره آموزه‌های اسلام تا عمل طراحی شده است. تبیین این ساختار و مراحل آن، چنان که در حکمت 31 جایگاه ایمان، ارکان و شعب آن ذکر شده، از تلاش‌های امام برای مبارزه با اسلام انحرافی است.

هم‌چنین تبیین سیر صحیح دین‌شناسی در خطبه اول نهج البلاغه از همین دست تلاش‌هاست. امام علیه السلام می‌فرماید: «أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ وَ كَمَالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصَدِيقُ بِهِ وَ كَمَالُ التَّصَدِيقِ بِهِ تَوْحِيدُهُ وَ كَمَالُ تَوْحِيدِهِ الْإِخْلَاصُ لَهُ وَ كَمَالُ الْإِخْلَاصِ لَهُ نَقْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ لِشَدِّ هَادِهِ كُلِّ صِفَةٍ أَنْهَا غَيْرُ الْمَوْصُوفِ.» حاکمیت الهی در عرصه‌های مختلف نیز در کلام امام مورد تأکید قرار گرفته است. چنان که در خطبه 216 آمده است: «فَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا بَوْلَايِهِ أَمْرُكُمْ وَ لَكُمْ عَلَيَّ مِنَ الْحَقِّ مِثْلُ الَّذِي لِي عَلَيْكُمْ».

در این متن امام علیه السلام، حق ولایت را به جعل الهی می‌داند، حال آن‌که پایه‌گذاران عرفی‌گرایی در جهان اسلام، این حق را به جعل مردم می‌دانستند.

امام علیه السلام سپس درباره این حقوق و نقش خدا در آن می‌فرماید: «ثُمَّ جَعَلَ سُبْحَانَهُ مِنْ حُقُوقِهِ حُقُوقاً افْتَرَضَ بِهَا لِبَعْضِ النَّاسِ عَلَى بَعْضٍ فَجَعَلَهَا تَتَكَافَأُ فِي وُجُوهِهَا وَ يَوْجِبُ بَعْضُهَا بَعْضاً وَ لَا

يَسْتَوْجِبُ بَعْضُهَا إِلَّا بِبَعْضٍ وَأَعْظَمُ مَا افْتَرَضَ سُبْحَانَهُ مِنْ تِلْكَ الْحُقُوقِ حَقُّ الْوَالِي عَلَى الرَّعِيهِ وَحَقُّ الرَّعِيهِ عَلَى الْوَالِي فَرِيضَةٌ فَرَضَهَا اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِكُلِّ عَلَى كُلِّ فَبَجَعَلَهَا نِظَامًا لَا يُفْتِيهِمْ وَعِزًّا لِدِينِهِمْ».

هم چنین در خطبه 40 نیز در جواب خوارج که می گویند: «لا حکم الا لله» می فرمایند: «کَلِمَةُ حَقِّ يَرَادُ بِهَا بَاطِلٌ، نَعَمْ إِنَّهُ لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ، وَلَكِنَّ هُوَ لَا يَقُولُونَ لَا إِمْرَةَ إِلَّا لِلَّهِ وَ إِنَّهُ لَا بَدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ يَعْمَلُ فِي أَمْرَتِهِ الْمُؤْمِنُ وَيَسْتَمْنَعُ فِيهَا الْكَافِرُ وَيَبْلُغُ اللَّهُ فِيهَا الْأَجَلَ وَيَجْمَعُ بِهِ الْفَىءَ وَيَقَاتِلُ بِهِ الْعَدُوَّ وَتَأْمَنُ بِهِ السُّبُلُ وَيُؤْخَذُ بِهِ لِلضَّعِيفِ مِنَ الْقَوَى حَتَّى يَسْتَرِيحَ بَرٌّ وَيَسْتَرَاحَ مِنْ فَاجِرٍ».

## (ب) در حوزه فردی

در این حوزه امام، گرایش از درک و تبیین ماوراءالطبیعی به درک و اعتماد عقلانی را با سخنان خود چنین کنترل می نمایند: «اعْلَمَنَّ أَنَّ الرَّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ هُمُ الَّذِينَ أَغْنَاهُمْ عَنْ اقْتِحَامِ السُّدِّ الْمَضْرُوبِ دُونَ الْغُيُوبِ الْإِقْرَارُ بِجُمْلِهِ مَا جَهِلُوا تَفْسِيرَهُ مِنَ الْغَيْبِ الْمَحْجُوبِ فَمَدَحَ اللَّهُ تَعَالَى اعْتِرَافَهُمْ بِالْعَجْزِ عَنِ تَتَاوُلِ مَا لَمْ يَحِيطُوا بِهِ عِلْمًا وَسَمَى تَرْكَهُمُ التَّعَمُّقَ فِيمَا لَمْ يَكْلَفَهُمُ الْبَحْثَ عَنْ كُنْهِهِ رُسُوخًا فَاقْتَصِرَ عَلَى ذَلِكَ وَلَا تَقْدِرْ عَظَمَةَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ عَلَى قَدْرِ عَقْلِكَ فَتَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ.» امام علیه السلام سپس درباره ابزار معرفتی انسان می فرماید: «هُوَ الْقَادِرُ الَّذِي إِذَا ازْتَمَتِ الْأَوْهَامُ لِتُدْرِكَ مُنْقَطِعَ قُدْرَتِهِ وَحَاوَلَ الْفِكْرُ الْمُبِيرًا مِنْ خَطَرَاتِ الْوَسَاوِسِ أَنْ يَقَعَ عَلَيْهِ فِي عَمِيقَاتِ غُيُوبِ مَلَكُوتِهِ وَتَوَلَّهَتْ الْقُلُوبُ إِلَيْهِ لِتَجْرِيَ فِي كَيْفِيهِ صِدْقَاتِهِ وَغَمَصَتْ مَدَاخِلَ الْعُقُولِ فِي حَيْثُ لَا تَبْلُغُهُ الصِّفَاتُ لِتَتَاوُلَ عِلْمِ ذَاتِهِ رَدْعَهَا وَهِيَ تَجُوبُ مَهَاوِي سُدْفِ الْغُيُوبِ مُتَخَلِّصَةً إِلَيْهِ سُبْحَانَهُ فَرَجَعَتْ إِذْ جِبْهَتُ مُعْتَرِفَةً بِأَنَّهُ لَا يَنَالُ بِجَوْرِ الْإِعْتِسَافِ كُنْهُ مَعْرِفَتِهِ».

امام علیه السلام درباره گرایش از ارزش مداری به فایده گرایی نیز ارزش مداری را تبیین نموده اند. از این رو در حکمت 224 می فرمایند: «بِكَثْرَةِ الصَّمْتِ تَكُونُ الْهَيْبَةُ وَبِالنَّصَفِ فَهِيَ يَكْتُرُ الْمَوَاصِدُ لُونًا وَبِالْإِفْضَالِ تَعْظُمُ الْأَقْدَارُ وَبِالتَّوَاضُعِ تَبْتِمُ النَّعْمَةُ وَبِاحْتِمَالِ الْمُؤْنِ يَجِبُ السُّؤْدُودُ وَبِالسِّيَرَةِ الْعَادِلَةِ يَقْهَرُ الْمُنَاوِيُّ وَبِالْحِلْمِ عَنِ السَّفِيهِ تَكْتُرُ الْأَنْصَارُ عَلَيْهِ.» امام در این جمله بخشش را باعث ارزشمندی انسان دانسته اند، لذا می توان گفت از منظر ایشان فایده گرایی مردود است.

امام علی علیه السلام با تبیین شاخصه های جامعه دینی، سعی در ایجاد ساختار ساده و در عین حال مطابق با شرایط زمانه دارند. از این رو در بسیاری از سخنان خود این شاخصه ها را معرفی نموده اند. در بین این شاخصه ها خدامحوری و تاسی به سنت نبوی جایگاه ویژه ای دارند. امام علی علیه السلام در این باره در خطبه 149 می فرماید: «أَمَّا وَصِيَّتِي فَاللَّهُ لَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً وَ مُحَمَّدًا فَالَا تُضِيعُوا سُنَّتَهُ أَقِيمُوا هَدْيِي الْعَمُودِيْنَ وَ أَوْقِدُوا هَدْيِي الْمِصْبَاحِيْنَ».

هم چنین امامت و رهبری توسط انسان های صالح و معصوم نیز از همین شاخصه هاست. امام علی علیه السلام در خطبه 154 می فرماید: «وَ نَاطِرُ قَلْبِ اللَّيْبِ بِهِ يَبْصِرُ أَمْدَهُ وَ يَعْرِفُ غَوْرَهُ وَ نَجْدَهُ دَاعٍ دَعَا وَ رَاعٍ رَعَى فَاسْتَجِيبُوا لِلدَّاعِي وَ اتَّبِعُوا الرَّاعِي قَدْ خَاصُوا بِحَارِ الْفِتَنِ وَ أَخَذُوا بِالْبِدَعِ دُونَ السُّنَنِ وَ أَرَزَّ الْمُؤْمِنُونَ وَ نَطَقَ الصَّالُونَ الْمَكْدُبُونَ نَحْنُ الشُّعَارُ وَ الْأَصْدَحَابُ وَ الْخَزَنَةُ وَ الْأَبْوَابُ وَ لَا تُؤْتَى الْبُيُوتُ إِلَّا مِنْ أَبْوَابِهَا فَمَنْ آتَاهَا مِنْ غَيْرِ أَبْوَابِهَا سَمِيَ سَارِقًا مِنْهَا فِيهِمْ كِرَائِمُ الْقُرْآنِ وَ هُمْ كُنُوزُ الرَّحْمَنِ إِنْ نَطَقُوا صِدْقًا وَ إِنْ صَمَتُوا لَمْ يَسْبِقُوا فَلْيَصْطَفِ رَائِدُ أَهْلِهِ وَ لِيَحْضِرْ عَقْلَهُ وَ لِيَكُنْ مِنْ أَبْنَاءِ الْآخِرَةِ فَإِنَّهُ مِنْهَا قَدِمَ وَ إِلَيْهَا يَنْقَلِبُ فَالِنَّاطِرُ بِالْقَلْبِ الْعَامِلُ بِالْبَصَرِ يَكُونُ مُبْتَدَأُ عَمَلِهِ أَنْ يَعْلَمَ أَعْمَلُهُ عَلَيْهِ أَمْ لَهُ فَإِنْ كَانَ لَهُ مَضَى فِيهِ وَ إِنْ كَانَ عَلَيْهِ وَقَفَ عَنْهُ فَإِنَّ الْعَامِلَ بِغَيْرِ عِلْمٍ كَالسَّائِرِ عَلَى غَيْرِ طَرِيقٍ فَلَا يَزِيدُهُ بَعْدَهُ عَنِ الطَّرِيقِ الْوَاضِحِ إِلَّا بَعْدًا مِنْ حَاجَتِهِ وَ الْعَامِلُ بِالْعِلْمِ كَالسَّائِرِ عَلَى الطَّرِيقِ الْوَاضِحِ».

هم چنین در خطبه 131 نیز به همین موضوع اشاره نموده و می فرماید: «أَيْتَهَا النَّفُوسُ الْمُخْتَلِفَةُ وَ الْقُلُوبُ الْمَشْتَتَّةُ الشَّاهِدَةُ أَبْدَانُهُمْ وَ الْغَايَةُ عَنْهُمْ عُقُولُهُمْ أَظَارَكُمْ عَلَى الْحَقِّ وَ أَنْتُمْ تَنْفِرُونَ عَنْهُ نُفُورَ الْمَعْرِى مِنْ وَعْوَعِهِ الْأَسَدِ هَيْهَاتَ أَنْ أَطَّلَعَ بِكُمْ سَرَارَ الْعَدْلِ أَوْ أَقِيمَ اغْوِجَاجَ الْحَقِّ اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنِ الَّذِي كَانَ مِنَّا مُدَافَسَةً فِي سَلْطَانٍ وَ لَا التَّمَّاسَ شَىءٍ مِنْ فُضُولِ الْحُطَامِ وَ لَكِنْ لِنَرِدَ الْمَعَالِمَ مِنْ دِينِكَ وَ نُظْهِرَ الْإِصْدَاحَ فِي بِلَادِكَ فَيَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ وَ تَقَامَ الْمُعْطَلَةُ مِنْ حُدُودِكَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَوَّلُ مَنْ أَنْابَ وَ سَمِعَ وَ أَجَابَ لَمْ يَسْبِقْنِي إِلَّا رَسُولُ اللَّهِ ص بِالصَّلَاةِ وَ قَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّهُ لَا يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ الْوَالِي عَلَى الْفُرُوجِ وَ الدَّمَاءِ وَ الْمَغَانِمِ وَ الْأَحْكَامِ وَ إِمَامَهُ الْمُسْلِمِينَ الْبَخِيلُ فَتَكُونَ فِي أَمْوَالِهِمْ نَهْمَتُهُ وَ لَا الْجَاهِلُ فَيَضِرُّ لَهُمْ بِجَهْلِهِ وَ لَا الْجَافِي فَيَقْطَعُهُمْ بِجَفَائِهِ وَ لَا الْحَائِفُ لِلدُّوْلِ فَيَتَّخِذُ قَوْمًا دُونَ قَوْمِ وَ لَا الْمُرْتَشِي فِي الْحُكْمِ فَيَذْهَبُ

بِالْحُقُوقِ وَ يَقِفَ بِهَا دُونَ الْمَقَاتِعِ وَلَا الْمُعْطَلُ لِلْسُّنَّةِ فَيَهْلِكَ الْأُمَّةَ.» در این کلام امام علیه السلام علاوه بر اشاره به فلسفه حکومت دینی، برخی شرایط حاکم اسلامی را نیز تبیین فرمودند.

در خطبه 216 امام علیه السلام حکومت دینی را که حقوق و روابط در آن به جعل الهی است را، ضامن بقای سنت ها می دانند: «فَإِذَا أَدَّتْ الرَّعِيَّةُ إِلَى الْوَالِي حَقَّهُ وَ أَدَّى الْوَالِي إِلَيْهَا حَقَّهَا عَزَّ الْحَقُّ بَيْنَهُمْ وَ قَامَتْ مَنَاهِجُ الدِّينِ وَ اعْتَدَلَتْ مَعَالِمُ الْعَدْلِ وَ جَرَتْ عَلَى أَذْلِهَا السُّنَنُ فَصَدَلَحَ بِذَلِكَ الزَّمَانُ وَ طُمِعَ فِي بَقَاءِ الدَّوْلَةِ وَ يَبْسُتْ مَطَامِعُ الْأَعْدَاءِ وَإِذَا غَلَبَتِ الرَّعِيَّةُ وَالْيَهَا أَوْ أَحْجَفَ الْوَالِي بِرَعِيَّتِهِ اخْتَلَفَتْ هُنَالِكَ الْكَلِمَةُ وَ ظَهَرَتْ مَعَ أَلِمِ الْجَوْرِ وَ كَثُرَ الْإِدْغَالُ فِي الدِّينِ وَ تَرَكْتُ مَحَاجِجَ السُّنَنِ فَعَمِلَ بِالْهَوَى وَ عَطَلَتْ الْأَحْكَامُ وَ كَثُرَتْ عِلَلُ النُّفُوسِ فَلَا يَسْتَوْحِشُ لِعَظِيمِ حَقِّ عَطَّلَ وَ لَا لِعَظِيمِ بَاطِلِ فِعْلٍ فَهُنَالِكَ تَدُلُّ الْأَبْرَارُ وَ تَعَزُّ الْأَشْرَارُ وَ تَعْظُمُ تَبَعَاتُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ عِنْدَ الْعِبَادِ».

## نتیجه

براساس آن چه گفته آمد، می توان گفت اساساً دین اسلام با توجه به نظام ساختاری و عقلانی خود بستر مناسبی برای رشد عرفی گرایی یا سکولاریسم نیست. ارتباط تنگاتنگ وحی و عقل، و سفارشات مکرر متون اسلامی به تعقل و تفکر، حاکمیت بخشی به دین در چارچوبی نظام مند و تبیین جایگاه انسان در نظام هستی براساس بندگی خدا تا جایی که رهبر آن در نامه های حکومتی خود آن را یادآور می شود، از جمله مزیت های دین اسلام است که راه را بر ورود اندیشه عرفی گرا سدّ می نماید. از این رو برای ورود چنین اندیشه ای به جهان اسلام، ابتدا لازم است نظام ساختاری دین برهم بخورد. این کار در طول قرون گذشته توسط اندیشمندان کج فهم، رهبران دست نشانده و مقدس مآبان جاهل در جوامع اسلامی انجام پذیرفته است. مطالعه بنیادین بر روی متون اسلامی، خصوصاً قرآن و نهج البلاغه، بررسی تحلیلی تاریخ اسلام و تسلط بر مبانی دشمنان، می تواند ساختار دین را در جوامع اسلامی مستحکم نماید.



شریف رضی، نهج البلاغه، تحقیق: صبحی صالح، مؤسسه دارالهجره، قم، چاپ پنجم.

1. ادريس، ابراهيم، مقاله «آزادی مذهب و سکولاریزه شدن دولت»، فصلنامه نامه فرهنگ، سال ششم، شماره 4، زمستان 1375 ش.
2. اعرابی، غلامحسین، تفسیر قرآن و بررسی جریان دوری‌گزینی و بازدارندگی از آن، ناشر: آثار نفیس، قم، چاپ اول، 1389 ش.
3. اعوانی، غلامرضا و ماهرو، طیبه، مقاله «میزگرد سکولاریسم و فرهنگ»، فصلنامه نامه فرهنگ، سال ششم، شماره اول، بهار 1375 ش.
4. تافلر، آلوین، شوک آینده، ترجمه: حشمت کامرانی، نشر نو، تهران، چاپ هفتم، 1391 ش.
5. ترکاشوند، حسن، کاوشی در عقاید و آراء معاویه، بوستان کتاب، قم، چاپ اول، 1390 ش.
6. حقانی فضل، محمدکاظم، آرایه های عرفی بر آیه های قدسی، نشر ادیان، تهران، چاپ اول، 1392 ش.
7. شجاعی زند، علیرضا، عرفی شدن در تجربه مسیحی و اسلامی، چاپ و نشر بین الملل وابسته به انتشارات امیرکبیر، چاپ اول، تابستان 1383 ش.
8. شریعتمداری، حمیدرضا، سکولاریزم در جهان عرب، ادیان و مذاهب، قم، چاپ اول، بهار 1382 ش.
9. گلستانی، صادق، نقد و بررسی نظریه عرفی شدن در ایران، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی+، چاپ سوم، قم، 1393 ش.
10. مهدوی، منصور، عدالت در گرداب، شهاب الدین، قم، چاپ اول، 1389 ش.
11. همتی، همایون، اندیشه دینی و سکولاریسم، کانون اندیشه جوان، تهران، چاپ اول، 1384 ش.
12. همیلتون، ملکوم، جامعه شناسی دین، ترجمه: محسن ثلاثی، مؤسسه فرهنگی انتشاراتی تبیان، تهران، چاپ اول، 1377 ش.



مهدی ابوطالبی (1)، مهدی یعقوبی (2)

ص: 287

- 
- 1- . استادیار مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی +، abotaleby@gmail.com
- 2- . دانشجوی دکتری تاریخ مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی +، mahdiyaghoobi83@gmail.com



اقلیت های مذهبی، همواره موضوعی چالش برانگیز برای حکومت ها بوده اند. جایگاه و مفهوم این قشر از جوامع، در قرون اخیر، در حقوق بین الملل، مورد توجه قرار گرفته است. با توجه به تاریخ کهن حضور پیروان ادیان یهودیت، زرتشتیت و مسیحیت در ایران، جایگاه این گروه پس از انقلاب اسلامی، مورد توجه حکومت جمهوری اسلامی قرار گرفت. با این حال برخی بر این باورند که رغم الگوگیری نظام جمهوری اسلامی از حکومت علوی، حقوق اقلیت ها پس از انقلاب اسلامی در ایران رعایت نشده است. این پژوهش با استفاده از روش توصیفی - تحلیلی با رویکرد تاریخی - تطبیقی به دنبال پاسخ به این مسئله است که آیا عملکرد جمهوری اسلامی و رهبران آن، در مورد این گروه از جامعه ایران در مقایسه با حکومت علوی، در راستای سیره علوی بوده یا در مقابل آن قرار داشته است؟ از نتایج تحقیق این است که با توجه به شواهد متقن، می توان گفت نگاه جمهوری اسلامی به اقلیت های مذهبی کاملاً براساس قوانین اسلامی بنا شده است. هم چنین توجه به پیروان ادیان دیگر در قانون اساسی و رعایت حقوق شهروندی و آزادی مذهبی آن ها در جمهوری اسلامی و عملکرد رهبران آن کاملاً براساس معیارهای حکومت امیرمؤمنان علیه السلام شکل گرفته است.

کلیدواژه ها: امام علی علیه السلام، حکومت علوی، امام خمینی، مقام معظم رهبری، جمهوری اسلامی، اقلیت های مذهبی.

یکی از ویژگی‌های انسان آزادی و اختیار در تفکر و باورهاست. براین اساس انسان‌ها همواره در طول تاریخ باورهای مذهبی متفاوتی داشته‌اند. این تفاوت در مذهب، گاهی به اختلاف میان اقوام گوناگون منجر شده است. به ویژه اگر پیروان یک دین، از نظر جمعیتی در اقلیت باشند، نگاه اکثریت، به آن‌ها متفاوت خواهد بود. جایگاه اقلیت‌های مذهبی و رعایت حقوق آن‌ها در حکومت‌ها، همیشه یکی از مسائل حساس بوده است. مسئله‌ای که در حکومت اسلامی براساس تعالیم اسلام کاملاً روشن و قابل‌الگو برداری برای سایر حکومت‌هاست. این امر به ویژه پس از انقلاب اسلامی و در نظام جمهوری اسلامی، مورد توجه رهبران این نظام قرار داشته است.

جامعه جهانی، به ویژه رسانه‌های غربی سعی کرده‌اند در طول سالیان پس از انقلاب، نشان دهند اقلیت‌های مذهبی در جمهوری اسلامی جایگاهی نداشته و حقوقشان تضعیف می‌شود. از این رو این مسئله به ذهن می‌آید: آیا حقوق اقلیت‌های مذهبی در اسلام و به دنبال آن در جمهوری اسلامی رعایت نمی‌شود؟ و این که آیا رویکرد جمهوری اسلامی و رهبران آن در مورد اقلیت‌های مذهبی، طبق عملکرد امیرمؤمنان علیه السلام - به عنوان الگوی حکومت اسلامی و عدالت محور - بوده است؟ براین اساس، تلاش متن پیش رو بر این است که نشان دهد:

1. حقوق اقلیت‌های مذهبی در اسلام مورد توجه قرار گرفته است.
2. اقلیت‌های مذهبی در حکومت پیامبر، و امیرمؤمنان علیه السلام کاملاً آزاد بوده و از حقوق عادلانه برخوردار بوده‌اند.
3. رویکرد رهبران جمهوری اسلامی، در قبال اقلیت‌های مذهبی، کاملاً در راستای سیره سیاسی و حکومتی امیرمؤمنان علیه السلام قرار دارد.
4. هم‌چنین در این تحقیق تلاش شده تا درباره فرقه‌های ضاله و منحرف که در جمهوری اسلامی رسمیت ندارند و چرایی آن، با توجه به مبانی اسلامی سخن گفته شود.

در این موضوع، تحقیقات گوناگون و با رویکردهای مختلف صورت گرفته است. عمده پژوهش‌ها در این حوزه یا با نگاه به جایگاه اقلیت‌ها در اسلام (ر.ک: امامی و نورالدینی، سیری در حقوق اقلیت‌های دینی در اسلام، تاریخ نو، ش 7، 1393ش) انجام شده و یا با تکیه با وضعیت اقلیت‌ها در جمهوری اسلامی (قاسمی، اقلیت‌ها در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، مطالعات راهبردی، ش 22) سامان یافته است. نیز توجه به اقلیت‌های مذهبی در تاریخ ایران، (رنجبر، اقلیت‌های دینی و انقلاب مشروطیت، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، ش 277 و 278) رویکرد کلی دیگر در نگاشته‌های موجود است. گاهی نیز مسئله اقلیت‌ها از نگاه حقوقی (شریعتی، حقوق و وظایف غیرمسلمانان در جامعه اسلامی؛ دشتی و باطنی، مفهوم‌شناسی اقلیت، حقوق اسلامی، ش 25؛ اخوان، حقوق اقلیت‌ها در حقوق بین‌الملل و جمهوری اسلامی، پژوهش‌نامه حقوق بشری، ش 4) - چه در حقوق اسلامی و چه در حقوق بین‌الملل - مدنظر محققان بوده است. مقاله «حقوق اقلیت‌ها از دیدگاه امام علی علیه السلام» (عمید زنجانی، حقوق اقلیت‌ها از دیدگاه امام علی علیه السلام، کتاب نقد، ش 18) تقریباً کامل‌ترین مقاله در این مورد است. به رغم جست‌وجوی خوب و جامعیت مطالب، رویکرد کلی تحقیق مذکور، مقایسه اقلیت‌ها در دوره حکومت علوی با جمهوری اسلامی نیست.

هم‌چنین در این موضوع، کتابی با عنوان «اهل کتاب در حکومت‌های اسلامی» (حسنی، اهل کتاب در حکومت‌های اسلامی، تراث) نگاشته شده است. کتاب مذکور با هدف تبیین جایگاه اقلیت‌های مذهبی در تاریخ حکومت‌های اسلامی، از ابتدا تاکنون نگاشته شده است. بخش کوتاهی از آن مربوط به حکومت امام علی علیه السلام و جمهوری اسلامی است. اما رویکرد آن مقایسه میان این دو حکومت نبوده و اطلاعات مختصری در این باره به دست می‌دهد.

بنابراین نیاز به مقایسه تطبیقی درباره وضعیت اقلیت‌های مذهبی در حکومت

امیر مؤمنان علیه السلام و جمهوری اسلامی و عملکرد آن‌ها در خصوص این بخش از جامعه، ضروری به نظر می‌رسد.

## پیشینه

در زمینه اهمیت و جایگاه حقوق اقلیت‌های مذهبی در دوران خلافت امام علی علیه السلام آثار زیر به چاپ رسیده است:

- «وحدت امت و حقوق اقلیت‌های سیاسی و دینی از دیدگاه امام علی علیه السلام»، طی، محمد؛ مترجم: فرقانی، محمدکاظم، مجله: نامه علوم انسانی، زمستان 1379 و بهار 1380 - شماره 5 و 4 (30 صفحه؛ از ص 182-211).

- «امام علی علیه السلام و حقوق اقلیت‌ها»، عمید زنجانی، عباسعلی، مجله: کتاب نقد، بهار 1380، شماره 18 (32 صفحه؛ از ص 50 - 81).

- «حقوق اقلیت‌های دینی در نهج البلاغه»، زارع، حسین؛ روحی، رحمت‌الله، مجله: سراج منیر (دانشگاه علامه طباطبایی)، پاییز 1395، شماره 24 علمی - ترویجی / (30 ISC صفحه؛ از ص 105-134).

- «تأثیر روابط میان فرهنگی بر شیوه زمامداری از دیدگاه حضرت علی علیه السلام»، ولیخانی، ماشاءالله؛ رحمتی، منصور، مجله: مدیریت اسلامی، بهار و تابستان 1391، شماره 3 علمی - پژوهشی / (18 ISC صفحه؛ از ص 81 - 98).

- «موالی در خلافت امام علی علیه السلام؛ مبانی رفتارشناسی امام علی علیه السلام درباره موالی»، شاهرخی، سید علاءالدین؛ بهرامی، روح‌الله، مجله: تاریخ اسلام و ایران، تابستان 1391، شماره 14 علمی - پژوهشی / (24 ISC صفحه؛ از ص 158-181).

- «بررسی تأکیدات نهج البلاغه درباره حقوق اقلیت‌های دینی»، شقاقی، محمد مهدی؛ پنجه‌پور، جواد؛ عابدینی، احمد، مجله: پژوهشنامه امامیه، بهار و تابستان 1398، شماره 9، علمی - پژوهشی (18 صفحه؛ از ص 273-290).



- «مقایسه شیوه تعامل با اقلیت های دینی در حکومت امام علی علیه السلام و حاکمان صفوی»، مسیحی، عباس؛ حق پرست، زهرا، مجله: شیعه پژوهی، بهار 1394؛ شماره 2 (26 صفحه، از ص 107-132).

## 1. جایگاه اقلیت های مذهبی در اسلام و حکومت اسلامی

### اشاره

این که طیف اقلیت در جامعه کدام بخش را در بر می گیرد؟ نیاز به مفهوم شناسی دارد. این واژه امروزه در ادبیات حقوقی، تعریف خاص خود را دارد. اما پیش از آن باید با توجه به منابع اسلامی آن را تعریف کرده و پس از آن، جایگاه این واژه با ادبیات روز سنجدیده شود.

از ابتدای شکل گیری نظام اسلامی، پس از هجرت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) به مدینه، مسلمانان زندگی با غیر مسلمین را تجربه کردند. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) با یهودیان مدینه به عنوان اهل ذمه، قرارداد بست. (ر.ک: ابن هشام، السیره النبویه، ج 1، ص 501-502). آن ها احکام جامعه اسلامی را پذیرفته و به عنوان عضوی از جامعه اسلامی در آن روزگار محسوب شدند.

اسلام با نگاه جامع به تمام ساحت های زندگی بشر، به جامعه و انسان ها توجه ویژه ای دارد. بخش وسیعی از احکام این دین، درباره جامعه اسلامی است. بخشی از جامعه اسلامی، غیر مسلمانان هستند. در منابع اسلامی از این دسته با عنوان «اهل ذمه» یاد شده است. این گروه یر مسلمانانی هستند که به عنوان عضوی از جامعه اسلامی، با پذیرش قوانین اجتماعی اسلام، در قلمرو کشور اسلام زندگی کرده و از اعضای جامعه اسلامی به حساب می آیند.

«ذمه» در لغت به معنی عهد، پیمان، قرارداد (ابن درید، جمهره اللغه، ج 1، ص 118؛ ازهری، تهذیب اللغه، ج 14، ص 198). این کلمه در قرآن کریم دو بار و به معنی عهد و پیمان به کار رفته است (توبه/8 و 10). امان، پناه، حرمت و حق (ابن منظور، لسان العرب، ج 12، ص 221؛ طریحی، مجمع البحرین، ج 6، ص 66) است. نیز در زبان عربی، به هر امر تضييع شده که باعث ایجاد تعهد و الزام شود، «مذمه» می گویند. از این رو به

غیرمسلمانانی که در جامعه اسلامی زندگی کرده و جزیه پرداخت می کنند، «اهل ذمه» گفته می شود. از این جهت که هم در پناه مسلمانان و جامعه اسلامی هستند و هم این که اگر برخلاف تعهد و پیمان خود رفتار کنند، باید پاسخ گو بوده و مؤاخذه شوند (فراهیدی، کتاب العین، ج 8، ص 179؛ ازهری، تهذیب اللغه، ج 14، ص 198؛ طریحی، مجمع البحرین، ج 6، ص 66).

«كُلُّ حُرْمَةٍ تَلْزُمُكَ إِذَا ضَيَعْتَهَا: الْمَذْمُومَةُ، وَ مِنْ ذَلِكَ يَسْمَى أَهْلُ الذَّمِّ، وَهُمْ الَّذِينَ يَأْذُونَ الْجَزِيَةَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ كُلِّهِمْ».

بنابراین وقتی سخن از اقلیت ها در جامعه اسلامی به میان می آید، به صورت کلی، همه غیرمسلمانان را در بر می گیرد. اما غیرمسلمانان در احکام اسلامی، به دو دسته اهل کتاب و غیر اهل کتاب تقسیم شده و هر دسته احکام خاص خود را دارند. منظور از اهل کتاب، پیروان ادیان ابراهیمی بوده و مراد از غیر اهل کتاب، کفار، بی دینان و نیز پیروان ادیان غیر الهی یا فرقه های ضاله است.

## الف) تعریف اقلیت

با این همه، علم حقوق و جامعه بین الملل تعریف های متعددی از اقلیت ها در جوامع بشری ارائه کرده اند. برای نمونه:

بخشی از جامعه با مذهب یا زبان متفاوت از اکثریت افراد جامعه هستند. آن ها نوعی حس هم بستگی دارند که از اراده جمعی برای بقاء نشأت می گیرد و هدف آن ها دست یابی به مساوات و برابری حقیقی و حقوق با اکثریت مردم می باشد (ترنبری، حقوق بین الملل و حقوق اقلیت ها، ص 12).

این تعریف علاوه بر نکات مشابهی که در تعریف قبل بود، اشاره به این نکته دارد که اقلیت ها، گروهی هستند که از نظر تساوی در حقوق، مورد تبعیض واقع شده و برای حل آن تلاش می کنند. به نظر می رسد، پیش فرض تعریف مذکور این است که اقلیت ها در بیشتر جوامع مورد ظلم و بی عدالتی قرار می گیرند.

ص: 294

به رغم همه این تلاش‌ها، به تصریح متخصصان علم حقوق، هنوز تعریف دقیقی از اقلیت‌ها در جهان ارائه نشده است. این امر باعث ایجاد تفسیرهای متفاوت، یک جانبه و غیرواقعی از واژه اقلیت در مناطق مختلف دنیا شده و در عمل به ضرر این طیف خاص تمام می‌شود (ر.ک: عظیمی، اقلیت‌ها در حقوق بین الملل، ص 43-46). با این همه می‌توان اقلیت‌ها را براساس مؤلفه‌ها و عناصری طبقه بندی کرد: 1. کمیت، 2. مذهب، 3. جغرافیا، 4. زبان، 5. سیاست و... (ر.ک: همان، ص 49-67).

## ب) جایگاه اقلیت‌ها در اسلام

دیدگاه اسلام براساس وحی الهی درباره انسان‌ها، تساوی و عدم تفاوت بین آن‌هاست. ملاک‌هایی مانند نژاد، رنگ، زبان، علم، ثروت و... در ارزش انسان، دخالتی ندارد. تنها معیار خداوند متعال در این امر، مسئله تقوی است { يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ } (حجرات/13)؛ «ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و ملت‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید. بی تردید گرمی‌ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست. یقیناً خدا دانا و آگاه است.» این رویکرد عدالت محور در بیان امیر مؤمنان علیه السلام نسبت به تساوی انسان‌ها و رعایت حقوق افراد، این گونه در فرمان حکومتی به مالک اشتر نمایان شده است: «فَاتَّهَمُ صِدْقَانِ: إِمَّا أَخٌ لَكَ فِي الدِّينِ وَإِمَّا نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ»؛ «مردم دو دسته اند: دسته ای برادر دینی تو، و دسته دیگر همانند تو در آفرینش می‌باشند» (شریف رضی، نهج البلاغه، نامه 53).

به طور کلی قرآن کریم و سیره پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) و اهل بیت علیهم السلام تبیین کننده اصول کلی رفتار و شیوه تعامل مسلمانان با پیروان دیگر ادیان است (ر.ک: فیاضی، بررسی و تعامل ائمه اطهار<sup>ع</sup> با پیروان دیگر ادیان، 1389، ص 37-65).

اصولی مانند: کرامت انسان (اسراء/70)، عدالت (یونس/47؛ اعراف/29؛ شوری/15؛ نیز ر.ک: شریف رضی، نهج البلاغه، نامه 53)، امیر مؤمنان علیه السلام در این نامه به مالک اشتر

توصیه می کند: «وَأَشْعِرْ قَلْبَكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَةِ وَالْمَحَبَّةَ لَهُمْ وَاللُّطْفَ بِهِمْ وَلَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبْعًا ضَارِيًا تَغْتَنِمَ أَكْلَهُمْ فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ: إِمَّا أَخٌ لَكَ فِي الدِّينِ»؛ «مهربانی با مردم را پوشش دل خویش قرار ده، و با همه دوست و مهربان باش. مبادا هرگز، چونان حیوان شکاری باشی که خوردن آنان را غنیمت دانی، زیرا مردم دو دسته اند: دسته ای برادر دینی تو، و دسته دیگر همانند تو در آفرینش می باشند».

هدایت و ارشاد (طه/50؛ انبیاء/73؛ اعلیٰ/2-3)، صلح و همزیستی مسالمت آمیز (بقره/213؛ آل عمران/64؛ عنکبوت/46؛ نیز ر.ک: کلینی، کافی، ج 2، ص 117). «أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيْعٍ عَنْ حَمْرَةَ بْنِ بَزِيْعٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَيِّدَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ): أَمَرَنِي رَبِّي بِمُدَارَاةِ النَّاسِ كَمَا أَمَرَنِي بِإِدَاءِ الْفَرَائِضِ»؛ «پروردگارم فرمان داد که با مردم به نرمی و مدارا پردازم، چونان که فرمان داد فرایض دینی را به انجام رسانم».

پابندی به عهد و پیمان (مائده/1؛ بقره/27؛ رعد/25؛ توبه/4) برابری انسان ها در آفرینش (حجرات/13؛ شریف رضی، نهج البلاغه، نامه 53).

احکام عمومی اسلام برای همه مسلمانان مشخص شده و وظیفه هر مسلمان در جامعه اسلام تبیین گشته است. با توجه به این که بخشی از جامعه اسلامی، غیر مسلمانان هستند، احکام خاصی نیز برای آن ها در نظر گرفته شده است. از این رو در منابع اسلامی با دو دسته مسائل و احکام روبه رو هستیم: احکام و دستوراتی که مربوط به مسلمانان است و احکامی که مربوط به غیر مسلمانان است. همان طور که یک مسلمان در مورد هم کیش خود وظایفی دارد، درباره غیر مسلمان نیز باید به دستورات اسلام عمل نماید. (ر.ک: شریعتی، حقوق و وظایف غیر مسلمانان در جامعه اسلامی، ص 40-43).

در فقه اسلام، احکام خاصی درباره قلمرو سرزمین اسلامی بیان شده است. این قلمرو در اصطلاح فقه که برگرفته از روایات است، دارالاسلام یا همان سرزمین اسلامی نامیده می شود. در مقابل، سرزمین غیر اسلامی، دارالحرب یا دارالکفر نام دارد (ر.ک: کلینی،

الکافی، ج 5، ص 10؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ج 4، ص 115). براین اساس در منابع اسلامی، غیرمسلمانانی که در قلمرو حکومت اسلام سکونت دارند، با عنوان «اهل ذمه» شناخته می شوند. این دسته با توجه به قراردادی که با حکومت اسلامی بسته و تعهدی که دارند، از حقوق و وظایفی خاص برخوردار هستند (ر.ک: شریعتی، حقوق و وظایف غیرمسلمانان در جامعه اسلامی، ص 40-43) یکی از این تعهدات، پرداخت مالیات در برابر استفاده از امکانات سرزمین اسلامی است. در اصطلاح قرآن (توبه/29) روایات و فقه، این مالیات، «جزیه» نامیده می شود (ر.ک: کلینی، الکافی، ج 5، ص 10؛ طوسی، تهذیب الأحکام، ج 4، ص 115) به همین دلیل، گاهی به اقلیت ها در جامعه اسلامی، «اهل جزیه» نیز می گویند.

براساس این قرارداد دو طرفه، این دسته از غیرمسلمانان، عضوی از جامعه اسلامی شمرده می شدند که مال و جان و ناموسشان در امان بود و از این جهت مانند یک مسلمان با آن ها رفتار می شد. این وضعیت تا زمانی ادامه دارد که اهل ذمه، به تعهدات خود پایبند باشند. اما در صورت تخلف، مجازات می شدند (ر.ک: کلینی، کافی، ج 5، ص 10؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ج 4، ص 115). نمونه این مسئله در صدر اسلام و آغاز شکل گیری نظام اسلامی روی داد. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) پس از هجرت به مدینه، با یهودیان این شهر، پیمان بست (ر.ک: ابن هشام، السیره النبویه (صلی الله علیه و آله وسلم)، ج 1، ص 501-502). برای این اقلیت یهودی تا مدتی که به تعهدات این پیمان وفادار ماندند، مشکلی پیش نیامد. اما هنگامی که در صدد توطئه علیه شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) و جامعه اسلامی برآمدند، آن حضرت به آن ها اعلام کرد که نقض عهد کرده اند و باید سرزمین اسلامی را ترک کنند. آن ها ابتدا مخالفت کرده و در مدینه ناامنی ایجاد کردند. در این شرایط رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) مجبور به اعلام جنگ با آن ها شد. پس از آن بود که مسلمانان در سه مرحله با یهودیان مدینه درگیر شده و آن ها را از قلمرو اسلامی بیرون راندند (ر.ک: ابن هشام، السیره النبویه (صلی الله علیه و آله وسلم)، ج 1، ص 501-502؛ ج 2، ص 47-48 و 290-291؛ واقدی، المغازی، ج 1، ص 176 و 365).

هم چنین رسول خدا(صلی الله علیه و آله وسلم) در سال دهم هجری، پس از حادثه مباحله، با مسیحیان نجران معاهده امضا کرد و آن ها متعهد به پرداخت جزیه، در قبال زندگی در قلمرو اسلام شدند (ر.ک: یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 82-83).

## 2. جایگاه مردم و حقوق شهروندی در حکومت اسلامی

### اشاره

همان طور که گذشت هدف اصلی این پژوهش، مطالعه مقایسه ای و تطبیقی موضوع مورد نظر در حوزه تاریخ و سیاست است؛ اما با عنایت به ارتباط تنگاتنگ دانش حقوق با حکومت، برخی از مفاهیم - که بیشتر جنبه حقوقی دارند - نیاز به تعریف و تبیین دارند:

### الف) شهروند: (Citizen)

این کلمه، واژه ای نسبتاً جدید در ادبیات علمی و حقوقی است (رضایی پور، حقوق شهروندی، ص 18). جالب این که تا پیش از مشروطیت به جای این واژه، عبارت رعیت و رعایا به کار می رفت (رضایی پور، حقوق شهروندی، ص 9). این کلمه در نظرات و کتاب های مختلف، تعریف هایی گوناگونی دارد (ر.ک: اسلامی و نیازی، مبانی حقوق شهروندی در نهج البلاغه، ص 6-13؛ بهشتی، فرهنگ لغت صبا، ص 674؛ مایور، شهر، شهروند و تمدن، پیام یونسکو، ش 349؛ اسماعیلی، انواع حقوق شهروندی در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، فرهنگ اصفهان، ش 22؛ کاستلز و دیویدسون، مهاجرت و شهروندی، ص 36؛ روبر پللو، شهروند و دولت، ص 1؛ رضایی پور، حقوق شهروندی، ص 9-13). از نظر لغوی، شهروند به اهل یک شهر یا کشور اطلاق می شود (لغت نامه دهخدا) اما با توجه به این که این کلمه بار حقوقی و اجتماعی دارد، می توان این گونه آن را تعریف کرد: «شهروند فردی است که در رابطه با یک دولت، از سویی برخوردار از حقوق سیاسی و مدنی و از سوی دیگر در برابر دولت، تکلیف هایی را برعهده داشته باشد که این رابطه را شهروندی گویند» (ر.ک: کامیار، حقوق بشر، ص 25).

ص: 298

## ب) حقوق بشر (Human Rights)

درباره حقوق بشر تعریف‌های گوناگونی که ریشه در دغدغه اصلی اندیشمندان این موضوع دارد، ارائه شده است. مثلاً برخی با نگاه حقوقی به این مسئله، آن را به معنی مطالباتی که همه انسان‌ها به موجب انسان بودن استحقاق آن را دارند (شبان‌نیا، حقوق بشر در پرتو حکومت اسلامی، ص 19؛ نیز ر.ک: سیمور، دایره‌المعارف دموکراسی، ج 2، ص 611) تعریف کرده‌اند. نیز عده‌ای دیگر معتقدند حقوقی که انسان‌ها صرفاً به عنوان

انسان بودن از آن برخوردارند؛ (Miller, David, The Blackwell Encyclopedia of Political thought, Blackwell, Oxford,) .P.222. حقوق بشر نامیده می‌شود.

## ج) حقوق شهروندی (The Rights of citizenship)

جایگاه شهروندی - با توجه به معنای حقوقی آن - معمولاً براساس قانون تعیین می‌شود. از جهتی دیگر رابطه شهروندی به عنوان عضوی از جامعه مورد توجه بوده و براین اساس حقوقی برای او قابل تعریف است. در مقابل نیز او حقوق و وظایفی نسبت به جامعه دارد. بنابراین از سویی روابط میان جامعه و شهروندی، رابطه‌ای متقابل و دوطرفه است. به طور کلی صلاحیت و شرایط شهروندی منعکس‌کننده مفهوم اهداف جامعه سیاسی و دیدگاهی است که براساس آن اشخاص، قادر به سهیم شدن و برخورداری در اهداف و منافع مشترک میان خود هستند (ر.ک: رضایی پور، حقوق شهروندی، ص 12-13).

## 3. خدمات اجتماعی و دولتی

### الف) اکرام و احترام به اقلیت‌های مذهبی

یکی از وظایف حکومت اسلامی براساس اصل کرامت انسانی {وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلاً} (اسراء/70)؛ «ما آدمی زادگان را گرامی داشتیم؛ و آن‌ها را در خشکی و دریا، (بر مرکب‌های راهوار) حمل کردیم؛ و از انواع روزی‌های پاکیزه به آنان روزی دادیم؛ و آن‌ها را بر بسیاری

ص: 299

از موجوداتی که خلق کرده ایم، برتری بخشیدیم.» اکرام و احترام به اعضای جامعه است. این نگاه به افراد جامعه اسلامی، کلی است و بدون در نظر گرفتن هرگونه تفاوتی میان آن هاست. بنابر قواعد فقه اسلام وقتی اقلیت های مذهبی براساس قرارداد ذمه، تحت حکومت اسلامی جای گرفتند، مانند دیگر مسلمانان عضوی از این جامعه محسوب می شوند. از این رو هم چون افراد دیگر، حق احترام و اکرام در جامعه اسلامی دارند. این امری است که در حکومت امیر مؤمنان علیه السلام و نیز جمهوری اسلامی، مورد توجه قرار گرفته و بدان عمل می شود.

## ب) حکومت علوی و اکرام اقلیت های مذهبی

الف. بنابر نقل مورخان یهود، وقتی امیر مؤمنان علیه السلام از شهر «فیروزشاپور» (الأنبار) می گذشت، ماراسحق، رئیس دانشگاه «پومبیتا» با جمعیت زیادی حدود نود هزار نفر برای عرض دوستی به استقبال حضرت رفتند. ایشان آن ها را اکرام کرد و ماراسحق را در منصبش ابقا کرد و تمامی حقوقی که بزرگ مسیحیان از آن برخوردار بود، برای ایشان مقرر فرمود (حجازی السقا، نقد التورات، ص 44؛ حسنی، اهل کتاب در حکومت های اسلامی، ص 62). در این باره، گزارشی جالب توجه و مشهور وجود دارد که نیک رفتاری امیر مؤمنان علیه السلام با فردی غیر مسلمان را نشان می دهد. این رفتار اسلامی، در نهایت، باعث گرایش او به اسلام شد:

«[روزی] امیرالمؤمنین علیه السلام با فردی ذمی [غیرمسلمان] همراه شد. آن مرد ذمی به آن حضرت گفت: ای بنده خدا می خواهی کجا بروی؟ فرمود: می خواهم به کوفه بروم، [پس سر دوراهی رسیدند و مرد ذمی به جای دیگری می رفت] چون راه ذمی تغییر کرد، امیرالمؤمنین علیه السلام نیز همراه با او تغییر مسیر داد. مرد ذمی گفت: مگر نمی خواستی به کوفه بروی؟ فرمود: چرا. ذمی گفت: راه کوفه را رها کردی. فرمود: می دانم. گفت: پس چرا با این که می دانی، با من همراه شدی؟ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: این از به پایان رساندن



خوش رفاقتی است که شخص، رفیق راهش را در هنگام جدائی چند گامی بدرقه کند. این گونه پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) ما به ما دستور داده است. ذمی گفت: این گونه دستور داده؟ فرمود: آری. ذمی گفت: پس مسلماً هر که پیرویش کرده به خاطر همین کردارهای بزرگوارانه او بوده است. من تو را گواه می گیرم که پیرو دین تو و بر کیش شمایم و مرد ذمی با امیرالمؤمنین علیه السلام برگشت و همین که آنحضرت را شناخت مسلمان شد.» (کلینی، الکافی، ج 2، ص 670).

«عَلَى بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ آبَائِهِ<sup>8</sup> أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ صَاحِبَ رَجُلًا ذَمِيًّا، فَقَالَ لَهُ الذَّمِّيُّ: أَيْنَ تُرِيدُ يَا عَبْدَ اللَّهِ؟ فَقَالَ أُرِيدُ الْكُوفَةَ فَلَمَّا عَدَلَ الطَّرِيقَ بِالذَّمِّيِّ عَدَلَ مَعَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ لَهُ الذَّمِّيُّ: أَلَسْتَ زَعَمْتَ أَنَّكَ تُرِيدُ الْكُوفَةَ فَقَالَ لَهُ: بَلَى، فَقَالَ لَهُ الذَّمِّيُّ: فَقَدْ تَرَكْتَ الطَّرِيقَ، فَقَالَ لَهُ: قَدْ عَلِمْتُ، قَالَ: فَلِمَ عَدَلْتَ مَعِيَ وَقَدْ عَلِمْتَ ذَلِكَ؟ فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: هَذَا مِنْ تَمَامِ حُسْنِ الصُّحْبَةِ أَنْ يَشَّيْعَ الرَّجُلُ صَاحِبَهُ هُنَيْئَةً إِذَا فَارَقَهُ وَكَذَلِكَ أَمَرْنَا نَبِيَّنَا، فَقَالَ لَهُ الذَّمِّيُّ: هَكَذَا قَالَ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ الذَّمِّيُّ: لَا جَرَمَ أَنَّمَا تَبِعَهُ مَنْ تَبِعَهُ لِأَفْعَالِهِ الْكَرِيمَةِ فَأَنَا أُشْهِدُكَ أَنِّي عَلَى دِينِكَ وَرَجَعِ الذَّمِّيُّ مَعَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَمَّا عَرَفَهُ أَسْلَمَ.»

نکته جالب توجه این است که در این سفر، امام علی علیه السلام در حالی که خلیفه مسلمانان است، اما ناشناس مسافرت می کند و از همراهان گسترده و تبلیغات و .... خبری نیست. هم چنین ایشان تا آن جاکه ممکن است، خود را تا آخرین دقایق گفت و گو، معرفی نمی کند تا فرد غیر مسلمان بتواند بدون این که تحت تأثیر مقام حضرت قرار گیرد، سخن خود را با ایشان در میان بگذارد.

ب. پس از جنگ نهروان، بزرگ یهودیان، نزد امیرمؤمنان علیه السلام آمده و با ایشان به مباحثه علمی پرداخت. در ابتدا وی عرضه داشت، سؤال هایی دارم. امام علی علیه السلام به او فرمود: «هر سؤالی که برایت پیش آمده، پیرس ای برادر یهودی!» آن گاه وی سؤال های خود را از امام پرسید و آن حضرت بدون توجه به این که او غیر مسلمان است، با وی به سخن نشسته با رأفت اسلامی پاسخ او را داد (ابن بابویه، الخصال، ج 2، ص 365-366؛ مجلسی، بحار الأنوار، ج 38، ص 167).

«[الخصال] أبي وابن الوليد معاً، عن سعد، عن أحمد بن الحسين بن سعيد، عن جعفر بن محمد النوفلي، عن يعقوب بن الرائد، قال: قال أبو عبد الله جعفر بن أحمد بن محمد بن عيسى بن محمد بن علي بن عبد الله بن جعفر بن أبي طالب، قال: حدثنا يعقوب بن عبد الله الكوفي، عن موسى بن عبيد، عن عمرو بن أبي المقدام، عن أبي إسحاق، عن الحارث، عن محمد بن الحنفية وعمرو بن أبي المقدام، عن جابر الجعفي، عن أبي جعفر عليه السلام قال: أتى رأس اليهودي علي بن أبي طالب أمير المؤمنين عليه السلام عند منصرفه من وقعه النهروان وهو جالس في مسجد الكوفة، فقال: يا أمير المؤمنين! إنني أريد أن أسألك عن أشياء لا يعلمها إلا نبي أو وصي نبي، قال: سل عما بدا لك يا أخا اليهود. قال: إننا نجد في الكتاب أن الله عز وجل إذا بعث نبياً أوحى إليه أن يتخذ من أهل بيته من قوم بأمر أمته من بعده وأن يعهد إليهم فيه عهداً يحتدى عليه ويعمل به في أمته من بعده وأن الله عز وجل يمتحن الأوصياء في حياتهم ويمتحنهم بعد وفاتهم، فأخبرني كم يمتحن الله الأوصياء في حياتهم ويمتحنهم بعد وفاتهم من مره وإلى ما يصير آخر أمر الأوصياء إذا رضى محنتهم. فقال له علي عليه السلام: والله الذي لا إله غيره الذي فلق البحر ليني إسرائيل وأنزل التوراة على موسى، لئن أخبرتك بحق عما تسأل عنه لتقرن به، قال: نعم، قال: والذي فلق البحر ليني إسرائيل وأنزل التوراة على موسى، لئن أخبرتك لتسلمن، قال: نعم، فقال له علي عليه السلام: إن الله عز وجل يمتحن الأوصياء في حياتهم الأوصياء في حياتهم الأوصياء في سبعة...»

ج. مال و آبروی اقلیت های مذهبی در نگاه امام علی علیه السلام مانند سایر مسلمانان، محترم بوده و حکومت اسلامی وظیفه حفاظت از آن را به عهده دارد. در این باره داستان معروف تعرض لشکریان معاویه به زنان مسلمان و غیر مسلمان در دوره حکومت امیر مؤمنان علیه السلام و موضع ایشان قابل توجه است: «به من خبر رسیده که مردی از لشکر شام به خانه زنی مسلمان و زنی غیر مسلمان که در پناه حکومت اسلام بوده وارد شده و خلخال و دستبند و گردن بند و گوشواره های آن ها را به غارت برده، در حالی که هیچ وسیله ای برای دفاع، جز گریه و التماس کردن، نداشته اند. لشکریان شام با غنیمت فراوان رفتند بدون این که حتی یک نفر آنان زخمی بردارد و یا قطره خونی از او ریخته شود، اگر برای این حادثه تلخ، مسلمانی از روی تأسف بمیرد، ملامت نخواهد شد و از نظر من سزاوار است.» (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 26).

«وَلَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ كَانَ يَدْخُلُ عَلَى الْمَرْأَةِ الْمُسَلِّمَةِ وَالْأُخْرَى الْمُعَاهِدَةَ فَيَنْتَزِعُ حِجْلَهَا وَقُلْبَهَا وَقَلَانِدَهَا وَرُعْثَهَا مَا تَمْتَنِعُ مِنْهُ إِلَّا بِالْأَسْتِزْجَاعِ وَالْإِسْتِزْحَامِ ثُمَّ أَنْصَرَ رَفُؤًا وَافِرِينَ مَا نَالَ رَجُلًا مِنْهُمْ كَلْمٌ وَلَا أُرِيقَ لَهُمْ دَمٌ فَلَوْ أَنَّ امْرَأَةً مُسَلِّمًا مَاتَ مِنْ بَعْدِ هَذَا أَسَفًا مَا كَانَ بِهِ مَلُومًا بَلْ كَانَ بِهِ عِنْدِي جَدِيرٌ...»

نکته مهم در این بیان این است که امام علیه السلام، تعرض به زن مسلمان و غیر مسلمان را در کنار هم ذکر کرده و از این واقعه ابراز تأسف شدید می کند. بنابراین در نگاه حاکم اصیل اسلامی، اقلیت های مذهبی، همانند مسلمانان حق اکرام و احترام دارند.

### ج) جمهوری اسلامی و اکرام اقلیت های مذهبی

نظام جمهوری اسلامی نیز با تاسی به احکام اسلام و سیره حکومتی امیرمؤمنان علیه السلام، به اهل کتاب، اکرام و احترام می کند. براساس قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، سه دین الهی یهودیت، مسیحیت و زرتشتی در ایران رسمیت دارند. «ایرانیان زرتشتی، کلیمی و مسیحی، تنها اقلیت های دینی شناخته می شوند که در حدود قانون، در انجام مراسم دینی خود آزادند و در احوال شخصیه و تعلیمات دینی، بر طبق آئین خود عمل می کنند.» (اصل سیزدهم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران). هم چنین در قانون اساسی این چنین تأکید شده است:

«به حکم آیه شریفه {لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ} (ممتحنه/8)؛ «خدا شما را از نیکی کردن و رعایت عدالت نسبت به کسانی که در راه دین با شما پیکار نکردند و از خانه و دیارتان بیرون نراندند نهی نمی کند؛ چرا که خداوند عدالت پیشگان را دوست دارد».

دولت جمهوری اسلامی ایران و مسلمانان موظفند نسبت به افراد غیر مسلمان با اخلاق حسنه و قسط و عدل اسلامی عمل نمایند و حقوق انسانی آنان را رعایت کنند. این اصل در حق کسانی اعتبار دارد که بر ضد اسلام و جمهوری اسلامی ایران توطئه و اقدام نکنند. (اصل چهاردهم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران).

هم چنین در مسائل عمومی و مناسبت ها، جایگاه ارامنه و مسیحیان در ایران، مانند دیگر ایرانیان بوده و مسئولان نظام جمهوری اسلامی ایران با آنان مثل همه ایرانیان رفتار می کنند. شواهد این امر، نمونه های زیر است:

دیدار اعضای شورای شهر تهران و همراهان از خانواده یک شهید ارمنی (16 دیماه 1397، شورای خلیفه گری ارامنه ایران، <http://www.tehranprelacy.com/farsi>)، بازدید سرزده وزیر آموزش و پرورش، از مدرسه ارامنه گوهر به مناسبت آغاز سال 2019 میلادی (12 دیماه 1397، شورای خلیفه گری ارامنه ایران، <http://www.tehranprelacy.com/farsi>)، دیدار خلیفه ارامنه تهران با مدیران آموزش و پرورش منطقه 6 تهران (10 دیماه 1397، شورای خلیفه گری ارامنه ایران، <http://www.tehranprelacy.com/farsi>)، دیدار مدیر کل امور ایثارگران شهرداری تهران، از خانواده شهید ارمنی ادیک نرسیسیان (10 دیماه 1397، شورای خلیفه گری ارامنه ایران، <http://www.tehranprelacy.com/farsi>) و ... (درباره اخبار فعالیت های ارامنه ایران، ر.ک: <http://www.tehranprelacy.com/farsi>).

سایت «جویش دیلی فوروارد» روز 11 آگوست 2015 در گزارشی به قلم «لری کوهلر اسس»، زندگی یهودیان در ایران را بررسی کرده است. در این مقاله که حاصل مشاهدات عینی خبرنگار و مصاحبه با بزرگان یهودی در ایران بوده است، اعترافات جالبی مطرح شده است: نویسنده به شرح دیدار خود از کنیسه یهودیان در خیابان یوسف آباد تهران در ماه ژوئیه گذشته پرداخته و نوشته است: صدها عبادت کننده جمعه شب برای انجام مراسم دعا در این کنیسه جمع شدند، و بدون هیچ مأموری آزادانه مراسم های دینی خود را انجام دادند. سیامک صادق مره، نماینده کلیمیان در مجلس شورای اسلامی، در این زمینه به نویسنده گفته است: «این وضعیت را با اروپا مقایسه کنید. کنیسه های این جا یکی از امن ترین نقاط هستند.» (<https://www.yjc.ir/fa/news>) خبرگزاری باشگاه خبرنگاران جوان، 31 مرداد (1394).

از جمله وظایف دیگر حکومت اسلامی، در خصوص افراد جامعه، خدمات رسانی به شهروندان و رعایت عدالت در این امر است.

### 4. حکومت علوی و خدمات اجتماعی

الف. در دوران حکومت امام علی علیه السلام، مسیحیان نیز در گشایش و راحتی بودند. آن حضرت در این راستا، اهل ذمه، از جمله مسیحیان را مشمول عطایای دولتی و حکومتی خود قرار داد. سیاست حضرت طوری بود که میان اهل ذمه و اعراب و موالی، به عدالت رفتار می‌کرد. ایشان به کارگزاران خود توصیه نمود با اهل ذمه به نیکویی رفتار کنند. نمونه این کار این بود که یکی از کارگزاران حضرت، دستور به ایجاد نهری داد تا اهل ذمه، زمین کشاورزی خود را با آن آبیاری کنند. (حسنی الخربوطلی، الاسلام واهل الذمه، ص 128).

ب. در روزگار خلافت امیرمؤمنان علی علیه السلام، هنگامی که ایشان پیرمرد از کار افتاده نابینایی را می‌بیند که از مردم تقاضای کمک می‌کرد، بی‌درنگ از حال وی جو یا شد. یکی از اطرافیان خود را مأمور رسیدگی به حال و وضع وی نمود. او پس از تحقیق گزارش داد: می‌گویند وی نصرانی است و از مردم درخواست کمک می‌نماید، امام علیه السلام از شنیدن این سخن آثار خشم در چهره اش آشکار گردید و فریاد برآورد: او تا جوان بود او را به کار کشیدید و از نیروی او بهره‌گرفتید و اکنون که پیر و ناتوان گشته، وی را به حال خود رها نموده و از احسان و کمک خویش محروم می‌نمایید؟ آن‌گاه این فرمان ماندگار را صادر نمود که: «انفقوا علیه من بیت المال؛ برای وی از بیت المال مستمری قرار دهید.» (طوسی، تهذیب الأحكام، ج 6، ص 293؛ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج 15، ص 66).

شهید صدر، در بحث مسئولیت دولت در اقتصاد اسلامی، براساس همین روایت می‌گوید: فتوای برخی از فقها مانند شیخ حر عاملی، این است که وظیفه دولت اسلامی در راستای حمایت و ضمانت اجتماعی و حمایت اقتصادی، تنها به مسلمانان اختصاص

ندارد، بلکه اقلیت هایی که تحت حمایت حکومت اسلامی بوده و از کارافتاده شده اند، سهمی در بیت المال دارند (صدر، اقتصادنا، ص 669). بدین ترتیب اقلیت های دینی در زمره کسانی قرار می گیرند که دولت اسلامی مکلف است طبق قوانین از محل درآمدهای عمومی و درآمدهای حاصل از مشارکت مردم افراد در مانده و محروم را تحت خدمات و حمایت های مالی خود قرار داده، برای یک یک افراد کشور حداقل زندگی را تأمین نماید و از طریق بیمه و شیوه های مناسب و آبرومندانه زندگی آینده آن ها را تضمین کند. (عمید زنجانی، حقوق اقلیت ها از دیدگاه امام علی علیه السلام، کتاب نقد، ش 18).

## 5) جمهوری اسلامی و خدمات اجتماعی

### اشاره

در جمهوری اسلامی نیز با پیروان دیگر ادیان، در زمینه دریافت خدمات اجتماعی، همانند عموم جامعه رفتار می شود:

- امور مذهبی، اجتماعی، فرهنگی، ورزشی و به طور کلی تمامی نهادهای مخصوص آرامنه، زیر نظر و به سرپرستی نهادی به نام «خلیفه گری آرامنه» اداره می شود. خلیفه گری های ایران از جانب دولت، مرجعی شناخته شده است که امور جامعه آرامنه را طبق اساس نامه خود اداره می کند. از جمله وظایف این شورا، اجرای مصوبات «مجمع نمایندگان جامعه آرامنه» و نیز رسیدگی به امور مربوط به احوال شخصی و امور خانوادگی و ارثیه آرامنه هر حوزه و اداره امور کلیساها، مدارس، گورستان ها و رسیدگی به زندگی فرهنگی و اجتماعی آن ها است (نادری، گزارشی از وضعیت آرامنه ایران، اخبار ادیان، ش 1).

- مسیحیان آشوری و کلدانی، پس از انقلاب در شرایطی همراه با صلح و آرامش در ایران زندگی کرده اند. این شرایط به قدری برای آن ها مطلوب بوده که مقر مرکزی اتحادیه آشوریان جهان، در مهر ماه 1387 از شهر شیکاگو آمریکا به ایران منتقل شد (سایت خبری روزنامه جام جم، 24 مهر ماه 1387). این امر نشانه مهمی در وجود شرایط مساعد و مطلوب زندگی مسیحیان در ایران است.

ص: 306

نقش مردم در حکومت اسلام، در سیره حکومتی امیر مؤمنان علیه السلام براساس تعالیم اسلامی تعریف شده است. با توجه به برخی تفاوت ها در ساختار حکومتی جمهوری اسلامی ایران با حکومت امیر مؤمنان علیه السلام، مشارکت سیاسی مستقیم مردمی و نقش اقلیت های مذهبی در این امر را می توان فقط در جمهوری اسلامی مشاهده کرد. برای نمونه در دوران صدر اسلام، نهادی باعنوان مجلس شورای اسلامی وجود نداشت. با این حال شواهد مهمی از توجه به نقش اجتماعی و سیاسی مردم در حکومت صدر اسلام وجود دارد.

جمهوری اسلامی اقلیت های مذهبی را همانند همه ایرانیان، عضوی از این کشور اسلامی دانسته و این امر را در عمل ثابت کرده است. براساس اصل شصت و چهارم قانون اساسی، «زرتشتیان و کلیمیان هرکدام یک نماینده و مسیحیان آشوری و کلدانی مجموعاً یک نماینده و مسیحیان ارمنی جنوب و شمال هرکدام یک نماینده» (اصل شصت و چهارم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران) در مجلس شورای اسلامی دارند. بنابراین می توان ثابت کرد که ایران اسلامی، در عمل، به دستور اسلام در خصوص پیروان دیگر ادیان عمل کرده است.

عملکرد عدالت آمیز دولت اسلامی ایران با اقلیت های مذهبی، باعث شده که اقلیت های مذهبی در حفظ تمامیت ارضی، از مرزهای ایران اسلامی دفاع کرده و با شرکت در دوران دفاع مقدس، شهدایی را به انقلاب اسلامی ایران تقدیم کنند.

تصریح یکی از کلیمیان ایران بر دفاع از ایران در برابر تهاجمات بیگانه جالب توجه است. سیامک مره صدق، رئیس بیمارستان سپهر می گوید: حضور اسرائیل در فلسطین و این که اسرائیل حقوق فلسطینیان را به رسمیت نمی شناسد، باعث بحرانی شدن اوضاع منطقه و گسترش تروریسم شده است. او تأکید می کند چنان چه میان اسرائیل و ایران جنگی روی دهد، یهودیان ایران از وطن خود یعنی ایران دفاع خواهند کرد (خبرگزاری صدا و سیما، 21 بهمن 1396 <http://www.iribnews.ir/fa/news>).

بروز و نمود رفتار عدالت آمیز حکومت اسلامی با افراد جامعه، در آزادبودن مردم بر ابراز عقیده و حتی اعتراض به حکومت است. اقلیت های دینی متعهد در دیدگاه امام علی علیه السلام به عنوان بیگانه و اقلیتی که اختیاری در تعیین حقوق و سرنوشت خود ندارند، شناخته نمی شوند. این نکته را نیز باید در نظر گرفت، غیر مسلمانان، اعم از اهل کتاب و غیر آنان، مادامی که علیه منافع عمومی مسلمانان و جامعه اسلامی اقدام نمی کردند، در جامعه عصر علوی آزاد بودند. این امر از دوران پیامبر اکرم ارجح داشت و مسئله ایست که امروزه نیز براساس معیارهای انسانی و عقلایی پذیرفتنی و غیر قابل خدشه است.

گواه مهم این امر در دوران صدر اسلام در عهد خلافت امام علی علیه السلام روی داد. در این دوره در دادگاه اسلامی، اهل کتاب از چنان آزادی برخوردار بودند که حقوق آن ها تماماً رعایت می شد. فردی یهودی (اصفهانی، الأغانی، ج 17، ص 141) یا نصرانی (ثقفی، الغارات، ج 1، ص 124؛ ابن اثیر، الکامل، ج 3، ص 401) با امیر مؤمنان علیه السلام و خلیفه مسلمین، بر سر زره آن حضرت اختلاف پیدا کرد. فرد غیرمسلمان زره امام علی علیه السلام را مال خود می پنداشت و به دادگاه اسلامی شکایت کرد. قاضی بدون توجه به جایگاه سیاسی حضرت، ایشان را به دادگاه فراخوانده و از ایشان شاهد خواست تا ثابت شود که زره متعلق به خود حضرت است، اما چون تنها شاهد امام علی علیه السلام، غلام ایشان، قنبر بود و از نظر فقهی، شهادت غلام پذیرفته نیست، لذا حکم به نفع شخص غیرمسلمان صادر شد (ثقفی، الغارات، ج 1، ص 124؛ ابن اثیر، الکامل، ج 3، ص 401؛ اصفهانی، الأغانی، ج 17، ص 141).

جمهوری اسلام با الگوگیری از سیره امام علی علیه السلام آزادی بیان و عقیده را در خصوص پیروان دیگر ادیان رعایت کرده است:

اول. رئیس کلیمیان تهران، «همایون سامه یح نجف آبادی» می گوید: زندگی یهودیان در



ایران آسان است. مشکلات میان ایران و اسرائیل، تأثیری بر یهودیان ایرانی ندارد. یهودیان ایران، قبل از هر چیزی، ایرانی هستند. آن‌ها هم در کنار سایر هموطنان خود، با مشکلات اقتصادی فعلی زندگی می‌کنند. از زمان انقلاب اسلامی، سرنوشت ما به دلیل تمایل جامعه به سمت دین و اقلیت‌ها بهتر شده است؛ دولت ایران برای ما مشکلی ایجاد نمی‌کند. در پایتخت ایران هم چنان 10 عبادت‌گاه یهودیان (کنیسه) فعال هستند. «کنیسه ابریشمی» در ساختمانی زیبا در مرکز تهران قرار دارد؛ با سالن مرمین و مزین به لوسترهای بزرگ و گنجایش حداقل 500 نفر. این سالن هر روز عصر و در طول هفته میزبان خانواده‌هایی یهودی است (مصاحبه رئیس انجمن کلیمیان تهران با سایت خبری تابناک، 18 مهرماه 1392: <https://www.tabnak.ir/fa/news>).

دوم. تعداد کلیسای آشوریان یا به عبارت بهتر شرق آشور تنها در شهر ارومیه 59 کلیسا و در تهران شش کلیسا است، که به این ترتیب جامعه سی هزار نفری آشوریان 65 کلیسا در ایران دارند و از این تعداد شش کلیسا به دوران ساسانی مربوط است (عمید زنجانی، حقوق اقلیت‌ها از دیدگاه امام علی علیه السلام، کتاب نقد، ش 18).

سوم. کلیساهای ارمنیان: از مجموع قریب به 250 کلیسای ایرانی، 200 کلیسا متعلق به جامعه ارمنیان ایران است که با جمعیت 120 هزار نفری در تهران، آن‌ها تنها در این شهر 50 کلیسا دارند (عمید زنجانی، حقوق اقلیت‌ها از دیدگاه امام علی علیه السلام، کتاب نقد، ش 18).

## ج) خدمات آموزشی

### یک - توجه به آموزش و مراکز آموزشی اقلیت‌ها در حکومت علوی

علم و علم‌آموزی براساس قرآن و سنت، بسیار مورد توجه اسلام است. سفارش‌های پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) به کسب دانش و نیز ائمه معصومین علیهم السلام گواه روشنی بر این امر است. از این رو توجه به دانش از وظایف حکومت اسلامی است، و این توجه در شیوه مدیریتی و رهبری سیاسی امام علی علیه السلام نیز به وضوح دیده می‌شود:

اول. در دوره خلافت حضرت، در سال 658م مرحله جدید تحولات فرهنگی آموزشگاه های یهود پیش آمد و یک بار دیگر دانشگاه های «سورا» و «پومبوتیا» واقع در عراق، مراکز آموزشی تورات و علوم دینی برای تمام یهودیان شد. در این زمان یهودیان عراق برای خود سازمان منظم و دادگاه های ویژه ای داشته و به صورت یک جامعه آزاد یهودی در آن جا می زیستند. (حمامی لاله زار و همکاران، فرهنگ و بینش یهود، ص 1-2).

دوم. شرایط جامعه اسلامی برای اظهار نظر غیر مسلمانان و حتی غیر اهل کتاب، چنان فراهم بود که براساس منابع متقدم، امیر مؤمنان علیه السلام، خلیفه و رهبر جامعه اسلامی با برخی از ساحران، فیلسوفان و پزشکان یونانی به مباحثه می پرداخت (طبرسی، الاحتجاج علی أهل اللجاج، ج 1، ص 235).

سوم. هم چنین برخی از زندیقان و کسانی که حتی باور به خدا نداشتند، آزادانه با امیر مؤمنان علیه السلام به سخن و مباحثه علمی می پرداختند (طبرسی، الاحتجاج علی أهل اللجاج، ج 1، ص 241).

بنابراین امام علی علیه السلام در دوره حکومت خود، از بحث های منطقی استقبال می کرد. در این راه مسلمان و غیر مسلمان برای ایشان تفاوت نداشت. منطق شیوا و مقام معنوی ایشان باعث می شد، طرف مقابل اقناع شده و حتی به اسلام گرایش پیدا کند. اما این سؤال ممکن است به ذهن برسد: آیا این مراودات و دیدارهای امیر مؤمنان علیه السلام با غیر مسلمانان، به معنی تأیید مذهب یا همه نظریه های طرف مقابل است؟ مسلماً پاسخ منفی است. چراکه این روش برخورد منطقی با اقلیت های دینی و گفت و گوی بین الأدیان، از دستور قرآنی ریشه می گیرد که در این مورد به طور صریح چنین بیان می کند: {وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ} (نحل/125)؛ «با مخالفان و پیروان ادیان دیگر به طریقی که نیکوتر است گفت گو کنید.» نیز در خصوص اقلیت های دینی توصیه می کند: {وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ} (عنکبوت/46)؛ «با پیروان کتاب های آسمانی جز از راهی که نیکوتر است مجادله ننمایید».

## دو- توجه به آموزش و مراکز آموزشی اقلیت ها در جمهوری اسلامی ایران

براساس اصل چهاردهم قانون اساسی، جمهوری اسلامی، یکی از حقوقی که برای اقلیت های مذهبی قائل است، توجه به مسائل علمی، آموزشی است. از جمله اقدامات دولت اسلامی ایران در این مورد بدین قرار است:

اول. جامعه مسیحی کلدانی و آشوری علاوه بر استفاده از مدارس ملی که حق مسلم هر شهروند ایرانی است، دارای مدارس مخصوص نیز هستند، که مهم ترین آن ها دو مدرسه دخترانه و پسرانه حضرت مریم و بهنام است (عمید زنجانی، حقوق اقلیت ها از دیدگاه امام علی علیه السلام، کتاب نقد، ش 18).

دوم. تعداد 50 مدرسه خاص که در استفاده انحصاری جامعه ارامنه است و مسلمانان حق شرکت در آن ها را ندارند، ولی بالعکس امکان ثبت نام دانش آموزان اقلیت در مدارس مسلمان وجود دارد. جامعه ارامنه دارای تعدادی خانه سالمندان، قبرستان های خاص، چاپخانه و چندین آثار فرهنگی و ملی است. از جمله می توان به کلیسای قره کلیسا، کلیسای وانک و موزه های آنان اشاره کرد. کلیسای وانک که در سال 1606 م تأسیس شده است، معماری سنتی ایرانی دارد و از زمان تأسیس تاکنون 32 خلیفه ارمنی یکی پس از دیگری و بدون وقفه به خود دیده است (عمید زنجانی، حقوق اقلیت ها از دیدگاه امام علی علیه السلام، کتاب نقد، ش 18).

سوم. کلیمیان نیز در ایران فعالیت فرهنگی متعددی را مانند دیگر افراد جامعه، آزادانه انجام می دهند. به عنوان مثال: برگزاری جشن سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی؛ شرکت در راهپیمایی روز قدس؛ محکومیت حمله تروریستی در اهواز (1397)؛ برگزاری مراسم سالگرد ارتحال امام خمینی+؛ برگزاری جشن نوروز؛ برگزاری انتخابات انجمن کلیمیان؛ شرکت در مسابقات ورزشی کشوری ... (انجمن کلیمیان ایران، [http://www.iranjewish.com/News\\_f/News.htm](http://www.iranjewish.com/News_f/News.htm)).

در این باره، گزارش شبکه روسیا الیوم، قابل توجه است. این شبکه با بررسی وضعیت یهودیان ایران، شرایط آن ها را در ایران خوب ارزیابی کرده و می گوید:

«آن ها شهروندان ایرانی هستند و از دو هزار و پانصد سال پیش در ایران زندگی می کنند؛ به عنوان اقلیت دینی، از آزادی برخوردار بوده و یک نماینده در مجلس شورای اسلامی دارند؛ به آیین ها و مراسم های مذهبی خود می پردازند و امنیت کنیسه هایشان در ایران، از امنیت کنیسه های آمریکا و اروپا بیشتر است؛ آن ها امکاناتی مانند یک بیمارستان، یک رستوران یهودی در تهران، چند باشگاه، تجمعات دانشجویی، یک کتابخانه، یک مجله و هم چنین مدرسه هایی دارند که فرزندانشان در آن جا خواندن زبان عبری را می آموزند.»

### سه - خدمات فرهنگی به اقلیت های مذهبی در جمهوری اسلامی

اول - مسیحیان آشوری و کلدانی

امکانات آموزشی، تفریحی، فرهنگی این دسته از مسیحیان ایران از این قرار است: این جامعه 27 نشریه، 20 مرکز فرهنگی - اجتماعی، 12 کمیته زنان، مهندسان... دارد و همه ساله رهبر جهانی این فرقه یک تا دو ماه را بین این جامعه در ایران ب سر می برند (عمید زنجانی، حقوق اقلیت ها از دیدگاه امام علی علیه السلام، کتاب نقد، ش 18).

دوم - ارامنه

ارامنه ایران از قدیم الایام دارای مجله، روزنامه، نشریه هفتگی، روزانه، ماهانه و فصلنامه در کشور بوده اند که قدمت مجله «آلیک» هم اینک به 67 سال می رسد که نه تنها در ایران، بلکه در 40 کشور جهان خواننده دارد. تاکنون تعداد 102 نشریه توسط این جامعه در کشور به ثبت رسیده که توسط مجامع مختلف ارمنی انتشار می یابد (عمید زنجانی، حقوق اقلیت ها از دیدگاه امام علی علیه السلام، کتاب نقد، ش 18). هم چنین ارامنه در ایران در مجموع 50 انجمن فرهنگی، ورزشی، خیریه دارند. به طور مثال باشگاه آرارات در تهران، از جمله بزرگ ترین مراکز ورزشی کشور است که در اختیار انحصاری جامعه ارامنه کشور است و مسابقات جامعه ارامنه است.

ص: 312

پیروان دین زرتشت، در ایران از امکانات فرهنگی مناسبی برخوردارند: برگزاری مجمع عمومی سالیانه انجمن زرتشتیان تهران (22 تیرماه 1397)؛ آیین بزرگداشت جامعه زرتشتی تهران در سالگرد درگذشت امام خمینی+؛ آیین ها و برنامه های مربوط به مراسم های سنتی مانند جشن فروردینگان؛ و ... (سایت انجمن زرتشتیان تهران، <http://www.t-z-a.com>).

هم چنین با توجه به اهمیت شهر تهران به عنوان پایتخت ایران، بیشتر نهادها و امکانات زرتشتیان ایران در این شهر قرار دارد:

انجمن زرتشتیان تهران؛

کتابخانه اردشیر یگانگی (<http://www.ibna.ir/fa/doc/report/199658>)؛

کانون دانشجویان زرتشتی (<http://kdz.ir/fa>)؛

سازمان زنان زرتشتی تهران ([www.zananzartoshti.ir](http://www.zananzartoshti.ir))؛

سازمان جوانان زرتشتی تهران ([www.sjzt.ir](http://www.sjzt.ir))؛

انتشارات فروهر، انجمن موبدان تهران ([www.anjomanemobedan.com](http://www.anjomanemobedan.com))؛

سال نمای راستی، خانه سالمندان زرتشتی (<https://www.berasad.com>)؛

انجمن زرتشتیان شهرهای اهواز، شیراز، کرج، یزد، زاهدان و ... ؛

مجتمع فرهنگی خسروی اصفهان؛

همایشگاه کیانپارس اهواز؛

باغ وقفی شیراز و باشگاه اردشیر؛

سایت موبد نیکنام (<http://www.kniknam.com/content>)؛

هفته نامه آمداد (اخبار زرتشتیان)؛

تارنمای خبری زرتشتیان (<http://www.amordadnews.com>)؛

سایت انجمن زرتشتیان جهان (<http://www.w-z-c.com/news.html>) و ... .

بنابر آن چه گذشت می توان به نتایج زیر دست یافت:

1. براساس تعالیم اسلام، انسان ها در عقاید و باورهای خود آزاد هستند. طبق قرآن کریم و سیره پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) پیروان ادیان الهی، تا هنگامی که علیه منافع مسلمانان و جامعه اسلامی، اقدام نکنند، محترم بوده و می توانند در جامعه اسلامی در جایگاه یک شهروند عمومی زندگی کنند. حقوق شهروندی پیروان ادیان الهی در جامعه اسلامی، براساس قانون و قرارداد ذمه، در فقه اسلام تعریف شده است.

2. بر همین اساس در حکومت امیرمؤمنان علیه السلام پیروان دیگر ادیان، آزادانه زندگی می کردند. رفتار حکومت حضرت با آن ها مانند عموم مسلمانان، عادلانه بود. در امور آموزشی، مسائل قضایی، رفتار حاکمان اسلامی با آن ها عادلانه و براساس تعالیم اسلام صورت می گرفت.

3. نظام جمهوری اسلامی با تکیه بر قرآن و سیره پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) و امیرمؤمنان علیه السلام، با اقلیت ها رفتار کرده است. با این نگاه قانون اساسی کشور بر رسمیت ادیان یهودیت، زرتشتیت و مسیحیت در ایران تأکید کرده است. نیز رهبران جمهوری اسلامی، امام خمینی+ و مقام معظم رهبری، با توجه به سیره و روش حکومتی امیرمؤمنان علیه السلام، رویکردی عدالت محور و توأم با رأفت اسلامی با آن ها داشته اند.

4. کلیمیان و یهودیان در ایران، زرتشتیان و گونه های مختلف مسیحیان: آرامنه، آشوریان و کلدانیان از دیرباز در ایران ساکن بوده اند. پس از انقلاب اسلامی نیز هم چون یک شهروند ایرانی در کشور زندگی کرده اند.

5. آن ها از امکانات آموزشی، فرهنگی، اقتصادی، بهداشتی، تفریحی و غیره در ایران اسلامی برخوردار بوده اند.

7. آزادی فعالیت اقلیت ها در جمهوری اسلامی طوری عملی شده است که آن ها خود

را جزئی از کشور دانسته و در مراحل و حوادث گوناگون، از کشور حمایت کرده اند. مثلاً در دوران دفاع مقدس به دفاع از مرز و بوم ایران اسلامی اقدام کرده و تعدادی شهید در این راه داده اند.

8. مقابله با مذاهب انحرافی در سیره پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) و امیر مؤمنان علیه السلام امری مشخص و قابل توجه است. هم چنین فرقه های ضاله و منحرف همچون بهائیت و بابیت در جمهوری اسلام رسمیت ندارند. از این رو برخی از کشورهای غربی و رسانه های آن ها تلاش می کنند تا اقلیت های مذهبی را در ایران تحت ظلم و ستم نشان داده و به جامعه جهانی بقبولانند که حقوقشان در کشور رعایت نمی شود. حال آن که با توجه به قوانین اسلام و با تکیه بر ریشه های شکل گیری آن ها، نقش دشمنان و استعمارگران در ایجاد انحراف در اسلام و نیز خدشه وارد کردن در وحدت و امنیت کشور، باعث شده تا براساس حفظ امنیت، وحدت و منافع ملی و هم چنین طبق قوانین بین المللی از فعالیت چنین مذاهبی در جمهوری اسلامی جلوگیری به عمل آید.

9. بنابراین می توان گفت عملکرد نظام جمهوری اسلامی ایران و رهبران آن، امام خمینی + و مقام معظم رهبری، کاملاً در مسیر اسلام و طبق سیره و عملکرد سیاسی و حکومتی پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) و امیر مؤمنان علیه السلام بوده است.

- قرآن کریم، ترجمه دکتر محمدعلی رضایی اصفهانی و گروهی از اساتید جامعه المصطفی، قم: انتشارات المصطفی، 1388 ش.
- نهج البلاغه، سید رضی، ترجمه محمد دشتی، قم: نشر مشهور، 1379 ش.
1. ابن بابویه (شیخ صدوق)، ابوجعفر محمد بن علی، الخصال، جامعه مدرسین، قم، 1362 ش.
  2. ابن اثیر، علی بن ابی الکر، الکامل فی التاریخ، بیروت، دار صادر - دار بیروت، 1385 ق.
  3. ابن درید، محمد بن حسن، جمهره اللغه، دارالعلم للملایین، بیروت، 1988 م.
  4. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، دارصادر، چ سوم، بیروت، 1414 ق.
  5. ابن هشام، عبدالملک، السیره النبویه، تحقیق: مصطفی السقا و ابراهیم الأبیاری و عبدالحفیظ شلبی، بیروت، دار المعرفه، بی تا.
  6. اخوان، منیره، حقوق اقلیت ها در حقوق بین الملل و جمهوری اسلامی، پژوهش نامه حقوق بشری، ش 4، 1395 ش.
  7. ازهری، محمد بن احمد، تهذیب اللغه، دار احیاء التراث العربی، بیروت، 1421 ق.
  8. اسلامی، احمد و نیازی، محسن، مبانی حقوق شهروندی در نهج البلاغه، تهران، سخنوران، 1389 ش.
  9. اسماعیلی، رضا، انواع حقوق شهروندی در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، فرهنگ اصفهان، ش 22.
  10. اشپولر، برتولد، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ترجمه: جواد فلاطوری و مریم میراحمدی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چ چهارم، 1373 ش.
  11. الإصفهانی، أبوالفرج علی بن الحسین، الأغانی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، 1415 ق.
  12. امامی، محمد و نورالدینی، حسین، سیری در حقوق اقلیت های دینی در اسلام، تاریخ نو، ش 7، 1393 ش.
  13. بهشتی، محمد، فرهنگ لغت صبا، بهار، 1375 ش.
  14. پللو، رویر، شهروند و دولت، ترجمه: ابوالفضل قاضی، تهران، دانشگاه تهران، 1370 ش.
  15. پیرنیا، حسن و اقبال آشتیانی، عباس، تاریخ ایران از آغاز تا انقراض سلسله قاجاریه، خیام، تهران، چ نهم، 1380 ش.



16. پیرنیا، حسن، تاریخ ایران باستان، تهران، دنیای کتاب، 1375 ش.
17. تاج پور، محمدعلی، تاریخ دو اقلیت مذهبی یهود و مسیحیت در ایران، تهران، فراهانی، 1354 ش.
18. ترنبری، پاتریک، حقوق بین الملل و حقوق اقلیت ها، ترجمه: آزیتا شمشادی و دیگران، تهران، مطالعات راهبردی، 1379 ش.
19. ثقفی کوفی، ابراهیم بن محمد، الغارات، تحقیق: جلال الدین حسینی ارموی، تهران، انجمن آثار ملی، 1353 ش.
20. جلالی مقدم، مسعود، آسوریان، دائره المعارف بزرگ اسلامی، ج 1.
21. جنابدی، میرزا بیگ، روضه الصفویه، تحقیق: غلام رضا طباطبایی مجید، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، تهران، 1378 ش.
22. حجازی السقا، احمد، نقد التوراه، القاہرہ، مکتبہ الکلیات الأزہریہ، 1976 م.
23. حسنی الخربوطلی، علی، الإسلام و اهل الذمه، القاہرہ، المجلس الأعلى للشنون الإسلامیہ، 1389 ق.
24. حمامی لاله زار، یونس و همکاران، فرهنگ و بینش یهود، تهران، انجمن کلیمیان، 1382 ش.
25. درویش گفتار، احمد، حقوق اقلیت ها در قرآن، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، 1379 ش.
26. دشتی تقی، باطنی، ابراهیم، مفهوم شناسی اقلیت، حقوق اسلامی، ش 25، 1389 ش.
27. رضایی پور، آرزو، حقوق شهروندی، تهران، آریان، 1385 ش.
28. رنجبر، روح الله، اقلیت های دینی و انقلاب مشروطیت، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، ش 277 و 278، 1389 ش.
29. سیمور، مارتین لیپست، دایره المعارف دموکراسی، ترجمه: به سرپرستی کامران فانی و نصرالله مرادی، وزارت امور خارجه، تهران، 1383 ش.
30. شریعتی، روح الله، حقوق و وظایف غیرمسلمانان در جامعه اسلامی، قم، بوستان کتاب، 1381 ش.
31. صدر، سیدمحمدباقر، اقتصادنا، دفتر تبلیغات اسلامی، مشهد، 1417 ق.
32. صلیبی، ژاسنت، ایرانیان آشوری و کلدانی، تهران، دفتر پژوهش های فرهنگی، 1382 ش.
33. طبرسی، احمدبن علی، الإحتجاج علی أهل اللجاج، مشهد، مرتضی، 1403 ق.
34. طریحی، فخرالدین بن محمد، مجمع البحرین، تحقیق: احمد حسینی اشکوری، مرتضوی، چ سوم،

تهران، 1375 ش.

35. طوسی، ابوجعفر محمدبن حسن، تهذیب الأحكام، تهران، دارالکتب الإسلامیه، 1407 ق.

36. عظیمی، محمدرضا، اقلیت ها در حقوق بین الملل (تاریخچه، پیمان ها، حدود و حمایت ها)، تهران، پردیس دانش، 1392 ش.

37. فدریکو، مایور، شهر، شهروند و تمدن، پیام یونسکو، ش 349.

38. فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، هجرت، چ دوم، قم، 1409 ق.

39. فردوست، حسین، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، اطلاعات، 1369 ش.

40. فیاضی، محمدانور، بررسی و تعامل ائمه اطهار<sup>ع</sup> با پیروان دیگر ادیان، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، 1389 ش.

41. قاسمی، محمدعلی، اقلیت ها در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، مطالعات راهبردی، ش 22، 1382 ش.

42. قزوینی، وحید، طاهر، میرزامحمد، تاریخ جهان آرای عباسی، تحقیق: سیدسعید میرمحمد صادق، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، 1383 ش.

43. کاستلز، استفان و السیتر دیویدسون، مهاجرت و شهروندی، ترجمه: فرامرز تقی لو، پژوهشکده مطالعات راهبردی، 1382 ش.

44. کاظمی راد، رضا، کلینیک فرقه درمانی، تهران، مؤسسه مطالعات بنیان دینی، 1393 ش.

45. کامیار، غلامرضا، حقوق بشر، مجد، 1382 ش.

46. کلینی، محمدبن یعقوب، الکافی، تهران، چ چهارم، دارالکتب الإسلامیه، 1407 ق.

47. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، تهران، اسلامیه، بی تا.

48. محمدی، علیرضا، جریان شناسی بهائیت، قم، معارف، چ دوم، 1389 ش.

49. نادری، افشین، گزارشی از وضعیت ارامنه ایران، اخبار ادیان، ش 1، 1382 ش.

50. الواقدی، محمدبن عمر، المغازی، تحقیق: مارسدن جونس، بیروت، مؤسسه الأعلمی، 1409 ق.

51. هاشمی، سیدمحمد، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، تهران، دادگستر، 1378 ش.

52. هوشنگی، لیلا، نسطوریان، تهران، بصیرت، 1389 ش.

53. هوویان، آندرانیک، ارمنیان ایران، تهران، مرکز بین المللی گفت وگوی تمدن ها، 1380 ش.



54. یعقوبی، احمدبن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، بیروت، دار صادر، بی تا.

.Miller, David, The Blackwell Encyclopedia of Political thought, Blackwell, Oxford, 1974. P.222 .

55. منابع اینترنتی

56. <https://www.yjc.ir/fa/news> خبرگزاری باشگاه خبرنگاران

57. <http://www.iribnews.ir/fa/news> خبرگزاری صدا و سیما

58. [http://www.iranjewish.com/News\\_f/News.htm](http://www.iranjewish.com/News_f/News.htm) انجمن کلیمیان ایران

59. <https://www.amar.org.ir> مرکز ملی آمار ایران

<http://www.tehranprelacy.com/farsi>

ص: 319



## بررسی مناقب علی بن ابی طالب (علیه السلام) در کتاب مناقب اهل بیت (علیهم السلام)

### اشاره

از دیدگاه اهل سنت اثر سید محمد طاهر سیدزاده هاشمی شافعی (م 1412 ق)

سید محسن شرافت (1)

ص: 321

---

1- . کارشناس ارشد تاریخ تشیع، sm.sherafat@gmail.com



«مناقب»، به عنوان یکی از منابع مهم تاریخ اسلام، با هدف بیان فضایل و سجایای اخلاقی و اجتماعی افراد، نگارش یافته اند. در منابع اسلامی، مناقب و خصوصیات فردی شخصیت های بزرگ و تأثیرگذار هم چون پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) مورد بحث و مذاقه مناقب نویسان قرار گرفته اند. اهل بیت پیامبر خاتم علیه السلام از طرفی به واسطه مقام امامت نزد شیعیان و از سوی دیگر به لحاظ پیوند نسبی و توصیه به احترام آنان نزد اهل سنت نیز تکریم گشته اند. در میان مناقب بی شماری که از اهل بیت علیه السلام به دست ما رسیده، منابع فراوانی در فضایل حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام سخن به میان رفته که از سوی دانشمندان و بزرگان اهل سنت نگارش یافته اند که البته این خود نشانی بر تکریم ایشان به واسطه همراهی و پیوند نسبی با پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) و توصیه به احترام به وی نزد اهل سنت است. نگارنده در این مجال به برشمردن برخی مناقب بازگو شده اهل سنت راجع به اهل بیت نبوی علیه السلام و به طور خاص به بررسی و بازخوانی منقبت حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام در کتاب «مناقب اهل بیت علیه السلام از دیدگاه اهل سنت» اثر سید محمد طاهر هاشمی شافعی (م 1412 ق) از اندیشمندان صاحب نظر اهل سنت پرداخته و آن را با استفاده از روش توصیفی - تحلیلی مورد بررسی قرار داده است. از نتایج تحقیق این است که مؤلف سعی کرده تا با روحیه ای پژوهش گرانه و نگاهی معتدل و به دور از غرض ورزی، به ذکر روایات متعددی در باب مناقب حضرت علی علیه السلام بپردازد، اما نکته مهم این است که نخست، این مناقب تمام فضایل حضرت علی علیه السلام مندرج در منابع اهل سنت نیست، بلکه گزیده ای از آن ها محسوب می شود. در وهله دوم، نویسنده



تنها به ذکر عربی و ترجمه فارسی فضایل حضرت بسنده کرده و هیچ تفسیر و تحلیلی که برگرفته از اعتقادات اهل سنت باشد، در این خصوص ارائه ننموده است.

کلیدواژه ها: امام علی علیه السلام، مناقب، فضائل، اهل سنت، سیدمحمدطاهر سیدزاده هاشمی شافعی.

## مقدمه

بحث از «مناقب» اهل بیت که در بردارنده فضایل و امتیازات خاص آن حضرت در میان سایر صحابه و تابعین گرامی پیامبر خاتم (صلی الله علیه و آله وسلم) می باشد، در میان شیعیان، امری عادی تلقی می شود. اما همین موضوع در جمع اهل سنت، گاه پدیده‌های شگفت و نامأموس محسوب می شود که البته این واکنش به لحاظ نگاه اعتقادی خاصی است که اهل سنت می خواهد در فضای آکنده از مجادلات و مباحثات کلامی از معارف پذیرفته شده مذهبی خود دفاع کنند و اندیشه شان را برتر نشان دهند و این ویژگی در تمام فرق و مذاهب دینی، چه اسلامی و چه غیراسلامی وجود دارد. با وجود چنین دیدگاهی، آثار فراوانی در باب «مناقب» از نویسندگان اهل سنت تألیف یافته که در این خصوص می توان به پژوهش هایی چون «کتاب شناسی مناقب» دست زد.

این نوشتار با هدف شناسایی و توجه منابع منقبت در میان اهل سنت و با تأکید بر یکی از متأخرترین آن ها یعنی «مناقب اهل بیت علیه السلام از دیدگاه اهل سنت» نوشته سیدمحمدطاهر هاشمی شافعی (م 1332ق) به رشته تحریر درآمده و فصل «فضایل امام امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام» مورد بررسی قرار گرفته است.

## 1. پیشینه

اهل سنت به مثابه شیعیان اعتقاداتی سراسر خاضعانه و خاشعانه نسبت به خاندان نبوت (صلی الله علیه و آله وسلم) داشته و دارند، اما برخی دشمنان و فتنه افکنان در امت اسلامی رسوخ نموده اند و جز به ویرانی بنیان مرصوص آیین اسلام رضایت نمی دهند. همان گونه که در بین اهل سنت

ص: 324

تلاش کرده اند بقبولانند شیعیان معتقد به قرآن نیستند، در جمع شیعیان نیز کوشیده اند تا نشان دهند اهل تسنن، اهل بیت علیه السلام را قبول ندارند و حتی تلاش نموده اند اهل سنت را مترداف با بنی امیه معرفی نمایند.

این در صورتی است که اهل سنت با عمل به حدیث شریف و متواتر «تَقْلین» میزان عنایت آنان را به عظمت قرآن کریم و اهل بیت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به عنوان دو امانت گران سنگ بازگو می کند. همین امر سبب گردیده تا مناقب نویسی اهل بیت علیه السلام به معنای توصیف فضایل ظاهری و معنوی و سجایای والای اخلاقی آنان، در کنار اندیشمندان و بزرگان شیعه از سوی متفکران و صاحب نظران اهل سنت صورت گرفته است که در این مجال کوتاه به شمه ای از آن اشاره می شود.

- «فضایل علی» و «المقالات فی تفضیل علی» ابوجعفر محمدبن عبدالله الإسکافی؛

- «فضایل علی» ابوسعید الحَضْری؛

- «فضایل امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب» ابوالحسین عمر بن الحسن بن مالک الشیبانی، معروف به الاشنانی القاضی؛

- احمد بن حنبل (م 241ق) امام حنابله، کتابی دارد به نام «مناقبُ علی بن ابی طالب» که به طور خاص از فضائل امام علی علیه السلام یاد نموده است.

- «الخصائص» ابی نعیم اصفهانی (م 430ق) و صاحب کتاب معروف «حلیه الأولیاء»؛

- در کتاب های روایی اهل سنت فصل ها یا باب هایی به فضایل حضرت علی علیه السلام اختصاص یافته که می توان از «صحیح بخاری» ابوعبدالله محمدبن اسماعیل بخاری (م 256ق) و «صحیح مسلم» ابوالحسین مسلم بن حجاج قشیری نیشابوری (م 261ق) یا «مناقب علی بن ابی طالب» ابوعیسی محمدبن عیسی بن سوره، معروف به ترمذی (م 279ق) صاحب «سنن ترمذی» نام برد.

ص: 325

- «البرهان فى النصّ الجلىّ على أميرالمؤمنين على» ابى الحسن شمشاطى عدوى بغدادى (م 380ق)؛
- «مناقب على بن ابى طالب» على بن محمد الفقيه الشافعى معروف به ابن المغازلى (م 483ق)؛
- «مناقب على بن ابى طالب» موفق بن احمد اخطب خوارزمى (م 568ق)؛
- «مطالب السؤل فى مناقب آل الرسول» كمال الدين محمدبن طلحه الشافعى (م 652ق)؛
- «تذكره الخواص بذكر خصائص الأئمه» ابى مظفر يوسف بن قزاوقلى، معروف به سبط بن جوزى (م 654ق) كه اين كتاب به فارسى نيز ترجمه شده است.
- «كفايه الطالب فى مناقب على بن ابى طالب» محمدبن يوسف الكنجى الشافعى (م 658ق)؛
- «فرائد السمطين فى فضائل المرتضى و البتول و السبطين» ابراهيم بن محمدبن محمد حمويه جوينى (م 716ق)؛
- «أسنى المطالب فى مناقب الإمام على بن ابى طالب» محمدبن محمدبن على بن يوسف جزرى شافعى (م 833ق)؛
- «الفصول المهمه» نورالدين على بن محمدبن الصباغ المالكى المكى (م 855ق)؛
- «القول الجلىّ فى فضائل على» جلال الدين السيوطى (م 911ق)؛
- «ينابيع الموده فى شمائل النبى و مناقب آل البيت و أخبارهم» الحافظ سليمان بن ابراهيم القندوزى الحنفى (م 1294ق)؛
- «بذل الحبا فى فضل آل العبا» احمدبن محمدبن مظفر بن مختار رازى حنفى (م 631ق)؛
- «ذخائر العقبى فى موده ذوى القربى» محب الدين احمدبن عبدالله

- «دُرُّ السِّمِّطِينَ فِي فِضَائِلِ السَّبْطِينَ» جمال الدين محمد بن عزالدین یوسف حنفی (م 750ق)؛

- «إِحْيَاءُ الْمَيِّتِ بِفِضَائِلِ أَهْلِ الْبَيْتِ» جلال الدين سيوطی (م 911ق) مؤلف «تاريخ الخلفاء» و «الإتقان في علوم القرآن»؛

- «الإتحاف بحبِّ الأشراف» عبدالله بن عامر شبرای شیرازی (م 1172ق)؛

در این باره شایسته است که به آثار اندیشمندان و متفکران معاصر اهل سنت که در بررسی و بیان شخصیت، حیات فردی، سیره اخلاقی و رفتار اجتماعی و سیاسی خاندان نبوت تأثیر فراوانی بر مخاطبان خود بر جای نهاده اند؛ تألیفاتی هم چون «عقربیه الإمام علی»، «فاطمه الزهراء و الفاطميون» و «أبوالشهداء» عباس محمود العقاد (م 1383ق) و «الإمام علی بن ابی طالب» عبدالفتاح مقصود و «الإمام الصادق» محمد ابوزهره اشاره شود.

## 2. مناقب نویسی

«مناقب» در زبان و ادبیات عربی از ریشه «ن، ق، ب» و بر وزن ثلاثی مزید «ن ا ق ب / ناقب» به معنای اظهار فضیلت کردن، فضایل خود را به رخ کشیدن و یا این که با فضایل و امتیازات خود بر کسی فخر فروختن می باشد و مشتقاتی مانند «مَنْقَبَه: معنای کار نیک و آن چه باعث افتخار می شود» و «مَنْاقِب: فضایل، صفات برجسته، کارهای بزرگ و محسنات» دارد. بنابراین عبارت «مناقبُ الإنسان» به معنای آن دسته از اخلاق پسندیده و صفات حسنه است که انسان بدان شناخته می شود.

«مناقب» به عنوان یکی از منابع تاریخی، نزد مورخان اسلامی از جایگاه رفیعی برخوردار است و به جرأت می توان این دسته از منابع را در کنار دیگر منابع، در شناخت شخصیت ها و زندگی و سیره آنان بسیار برجسته دانست. اهمیت مناقب را می توان از آن جا

دانست که منقبت نویسان در سایه ذکر مناقب و فضایل شخصیت‌ها به گوشه‌هایی شاذ و نادر از روایات نبوی (صلی الله علیه و آله وسلم) و اهل بیت علیه السلام و سیره صحابه و تابعین بزرگوار اشاره نموده‌اند.

البته نباید این نکته را نادیده گرفت که در بحث منقبت نویسی و فضایل نگاری نمی‌توان تنها به کتاب‌هایی با عنوان «مناقب» بسنده کرد؛ زیرا عناوینی دیگر وجود دارند که با اندک تسامحی، موضوع منقبت و فضیلت را در بر می‌گیرند. از همین رو به نمونه‌هایی از این موضوعات اشاره می‌شود؛

- سیره نگاری: از آن جایی که اصحاب پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) از همان ابتدا به سیره و شرح حال پیامبر توجه داشته‌اند، در شرح زندگانی و ویژگی‌های آن حضرت، خاطراتی را حفظ و روایت کرده‌اند. بعدها این سیره نگاری به شکل جزئی تری درباره خلفا، سلاطین و علما و دیگر طبقات رایج گردید. «السیره النبویه» عبدالملک بن هشام (م 218ق) که براساس سیره ابن اسحاق (م 151ق) نگارش یافته، «السیره النبویه» ابن سید الناس (م 734ق) و «السیره الحلبیه» علی بن برهان الدین حلبی (م 1044ق) از جمله کتاب‌های سیره می‌باشند.

- مغازی: برخی مورخان برای بیان روحیات و ویژگی‌ها و فضایل پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) با پرداختن به غزوات و تشریح محل غزوات، به مقصود خود رسیده‌اند. در میان این کتاب‌ها «المغازی» محمد بن عمر واقدی (م 207ق) بیش از همه شهرت دارد.

- طبقات: بعضی وقایع نگاران در کنار اخبار پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) به بیان زندگانی اصحاب وی نیز پرداخته‌اند و اصحاب پیامبر را با توجه تقدم و تأخر زمانی آنان به خاندان پیامبر، همسران پیامبر، صحابه، تابعین و تابعین طبقه بندی کرده‌اند. در این باره می‌توان «الطبقات الکبری» محمد بن سعد کاتب الواقدی (م 230ق) و «الطبقات» خلیفه بن خیاط (م 240ق) را نام برد.

- دلایل: شرح حال، فضایل و اخبار مربوط به معجزات نبوی که اثبات کننده رسالت پیامبر می‌باشد به «دلایل» معروف گشته‌اند. کتاب‌های «دلایل النبوه» ابوداود

سجستانی (م 275ق)، «دلائل النبوه» ابن أبي الدنيا (م 281ق)، «دلائل النبوه» أبوبكر احمد بن حسين بيهقي (م 458ق)، «دلائل النبوه» أبونعيم اصفهانی (م 430ق) و «دلائل النبوه يا شرف النبي» (م 407ق) در شمار این نوع آثار می توان محسوب نمود.

- أنساب: از جمله برجسته ترین منابع در میان عرب، «أنساب یا نسب شناسی» است که به بررسی اقوام و خاندان افراد می پردازد. «أنساب الأشراف» أحمدبن یحیی بلاذری (م 279ق)، «النَّسب الكبير» هشام بن محمد کلبی (م 204ق) و «نسب القریش» زبیر بن بکار (م 235ق).

- أعلام: اسامی خاندان پیامبر، همسران ایشان، صحابه و تابعین به همراه شرح حال و زندگینامه آنان در این منابع ذکر گردیده که از این میان می توان به «أسدالغابه فی معرفه الصحابه» ابن اثیر جزری (م 630ق)، «الإستیعاب فی معرفه الأصحاب» ابن عبدالبرّ (م 463ق)، «الإصابة فی تمییز الصَّحابه» ابن حجر عسقلانی (م 852ق)، «معرفه الصَّحابه» أبونعیم اصفهانی (م 430ق)، «وفیات الأعیان» ابن خلکان (م 681ق) و «الوفای بالوفیات» صفدی (م 764ق) اشاره کرد.

- أربعینات: از جمله کتاب هایی را که می توان در زمره مناقب برشمرد، «أربعینات» است که به منظور نوعی قداست و تجلیل و تکریم، «چهل حدیث» از شخصیتی و الامقام به منظور بیان احکام دینی، اعتقادات، موعظه و اخلاق گردآوری می نمودند. از آن جمله می توان «الأربعین فی مناقب أمير المؤمنين» جلال الدین عطاءالله بن فضل الله حسینی شیرازی (م 1000ق) و در روزگار کنونی به آثار دکتر محمدطاهر القادری اشاره کرد.

### 3. بررسی حیات و شخصیت علمی سیدمحمدطاهر سیدزاده هاشمی شافعی

سیدمحمدطاهر به سال 1332ق/1291ش در روستای دولت آباد از توابع روان سر، چشم به جهان گشود. وی از خاندانی معروف به علم و فضیلت و عرفان برخاسته و نسبش از طریق ابویزید برزنجی به امام موسی کاظم علیه السلام می رسد که شجره خاندان وی را به زبان

عربی و نظم از سیدشیر محمد معروف نوده برزنجی (م 1254ق) که از سادات صاحب نام برزنجیه و بزرگان عصر خویش بوده، یاد کرده است. در سلوک طریقت از مشایخی که سلسله آنان به شیخ عبدالقادر گیلانی می رسد، بهره گرفته و صاحب اجازه در نقل حدیث نیز بوده است.

استادان وی از کودکی تا میان سالگی مرحومه خاتون مریم همسر سید عارف، مرحوم سید عارف، مرحوم ملا محمد رحیم روحانی سنندجی، مرحوم سید شیخ شریف کردستانی، مرحوم بدیع الزمان سنندجی (از اساتید دانشگاه تهران)، ملا عبدالمجید موحد، مرحوم سید قیدار (پدر)، مرحوم سید حسین شیخ سوله یی، شیخ عبدالقادر بن سید حسین سوله یی، شیخ محمد نجیب قره باغی، شیخ مصطفی نجیب قره باغی، سید بابا رسول سوله یی برزنجی و شیخ حبیب کاشتری بوده اند.

سید محمد طاهر علاوه بر تألیفات علمی، نزدیک به پانزده هزار بیت شعر به گویش فارسی، عربی و کردی با تخلص «طاهر» سروده است که بنا بر نقل خود، حاصل سال های متمادی مطالعه در ادبیات و در آثار عرفانی بوده است.

خبرت نیست بتا از دل دیوانه من

گذری نیست تو را بر در ویرانه من

خانه آباد که از سیل غمت ویران شد

جایگاه غم هجران تو در خانه من

ای صبا مژده دهد بوی تو از عالم قدس

زده ای بوسه به خاک ره جانانه من

دوش می خواستم از پیر مغان اذن دخول

گفت خامان نپذیرند به کاشانه من

پختگی باید و اخلاص در این ره «طاهر»

از چه خواهی که کشد وزر تو را شانه من

وی هم چنین خط نسخ را به پیروی از استاد خویش، حافظ عثمان، به زیبایی می نوشت و به همین سبب یادگارهای زیبایی از این هنر خود هم چون کتابت قرآن مجید، کتابت صحیفه سجاده، کتابت دلائل الخیرات، کتابت حدیقه سلطانی و کتابت سه هفت بند کردی برجا نهاده است.

سیدمحمدطاهر هاشمی که صاحب ذخایر علمی فراوانی بود، آثار متعدد دینی و ادبی متعددی تألیف و تدوین نمود که می توان به «مناقب اهل بیت علیه السلام از دیگاه اهل سنت»، «مقامات الغوثیه»، کتابی «در احوالات سیدحسن قازان قانی برزنجی»، «دیوان اشعار»، کتابی «در بدیع و عروض»، «تحشیه و تعلیقات بر سفرنامه حاجی ملک الکلام مجدی» و «ترجمه سفرنامه ریچ» اشاره نمود.

سیدمحمدطاهر از دوست داران اهل بیت پاک رسول خدا(صلی الله علیه و آله وسلم) بوده و این عشق او را می توان در خانواده او مشاهده نمود. در احوال سیدبابا منصور آواه (از اجداد سید) گفته می شود، وی اولین شخصی است که در عصر خاندان آل بویه از مدینه منوره به ایران هجرت نموده و آل بویه، وی را اکرام و احترام داشته و از او تجلیل به عمل آورده و در منطقه زرنند از قرای ساوه، اسکان دادند و بنابر بعضی قرائن، گویا معاصر شریف رضی بوده است یا درباره عبدالقادر برزنجی (پدر بزرگ سید) بیان شده که ایام عاشورای سید و سالار شهیدان علیه السلام، در حسینیه دولت آباد عزاداری می نموده است.

سیدقیدار سیدالدوله (1300-1363ق) پدر سیدمحمدطاهر هاشمی و از بزرگان علم و ادب و سرداران نامی روزگار خود که در انقلاب مشروطیت و حکومت رضاخانی، به نهضت و قیام اهتمام ورزید. وی پس از مبارزه با دولت پهلوی بر اثر شکنجه های روحی رضاخانی وفات یافت. سیدقیدار در سال 1310 شمسی به علت نفوذ محلی با رؤسای عشایر، بازداشت شد و به زندان شهربانی اصفهان افتاد و تا انقلاب شهریور 1320ش در زندان به سر برد. او پس از رهایی از بند، تا آخر حیات در دولت آباد به گوشه گیری و انزوا روی آورد. سیدمحمدطاهر درباره پدرش می نویسد: «پدرم ده سال رنج زندان را تحمل کرد و برادر از خودم بزرگ تر هم ده سال به زندان افتاد. این ها از سال 1310 تا 1320 شمسی در زندان رضاشاه بودند که بر اثر حوادث شهریور 1320ش آزاد شدند».

دلدادگی او به خاندان نبوت را می توان در کتابت «صحیفه سجاده» با دست خط خود



و نیز نگارش کتاب «مناقب» مشاهده کرد. خودش در این خصوص می نویسد: «سپاس و ستایش خدای را جل و جلاله و عمّ نواله که این عبد ضعیف گناهکار را به آرزوی دیرینه خود رسانید، یعنی در تألیف اهل بیت طاهرین رسول (صلی الله علیه و آله وسلم) توفیق کرامت فرمود».

نگارش این کتاب آن قدر برای وی گوارا بوده که از احوال درون خود می نویسد:

«اگر بخواهم لذت های روحی و فیوضات و برکات و جذبات و سرور و شوق و شور و حالاتی را که در اثنای تألیف این کتاب مستطاب به این فقیر مذنب ارزانی می شد بازگویم، الحق بیان و بنان از تقریر و تحریر کیفیت های روحی و معنوی و عرفانی عاجز است. حق سبحانه و تعالی آن نعمت را بر این اضعف احقر مداوم دارد؛ بمثّه و سعه فضله».

در حقیقت هاشمی این کتاب را به آستان اهل بیت<sup>۸</sup> تقدیم می دارد و به همین رو در خاتمه کتاب می آورد:

«امیدوارم به کرم و عنایت خدای عزوجل که این هدیه در حضور اقدس حضرت رسول اکرم<sup>۱</sup> و محبوبانش حضرات علی، فاطمه، حسن و حسین<sup>۲</sup> مورد قبول مقرون به لطف و محبت و نوازش باد و این کمترین عترت خویش را هرکدام صله گران بها در خور شئونات خودشان اعطاء فرمایند، إن شاء الله تعالی».

#### 4. بررسی فضایل امام علی علیه السلام در کتاب «مناقب اهل بیت<sup>۸</sup>»

##### اشاره

برای ارزیابی منسجم از فضایل علوی در این اثر، مطالب در دو بخش ارزیابی ادبی با محوریت نوع ادبیات استفاده شده و کاربرد قواعد نگارشی و ارزیابی محتوایی با محوریت روش تحقیق و ارائه مستندات و منابع تاریخی و روایی ارائه می گردد.

##### الف) ارزیابی ادبی

##### اشاره

- مؤلف کتاب را با دست خط خود نوشته و ناشر هم همان متن را به عنوان کتاب چاپ نموده که در نوع خود کاری بدیع و نو محسوب می شود، اما این روش، به جهت رسم الخط خاص نویسنده، خواننده را به هنگام مطالعه متن با مشکل و گاه خطا در قرائت مواجه

ص: 332

می سازد که به برخی از آن‌ها اشاره می‌گردد؛

## یک. تشابه حروف

برخی حروف به لحاظ تشابه در نگارش، با مشکل تشخیص در قرائت مواجه می‌شوند؛

حروف (ح، خ، ج) در «حبیش بن جناده» (ص 104)، «بُخاری» (ص 107)، «ابن الجوزی» (ص 132)، «آن حضرت» (ص 114)؛

حروف (د، ر) در «آزار» (ص 118)، «مقداد» (ص 110)؛

حروف (ر، ز) در «بجیزی» (ص 120)؛

حروف (ل، ک) در «تبوک» (ص 104)، «قبول» (ص 114)، «عقیل» (ص 133)؛

حروف (و؛ ر) در «موعدش» (ص 133).

## دو. تداخل حروف

برخی حروف به هنگام نوشتن چنان درهم تنیده شده‌اند که قرائت عبارات را دشوار ساخته‌اند. مانند واژه‌های «بدینجا» (ص 119)، «بخشم» (ص 114)، «میخواهی» (ص 133)، «اینجا» (ص 107)، «آفتاب آنجلا یافت» (ص 133).

- ویژگی‌های نگارشی مؤلف

اول) کاربرد «الف کشیده (آ)» به صورت نامتعارف: «فضائل» (ص 104)، «البرآء» (ص 104)، «اعطاء» (ص 107)، «عائشه» (ص 107)، «امضاء» (ص 114)، «بهائتم» (ص 111).

دوم) کاربرد «همزه» به جای «ی»: «راستگونی» (ص 133)، «بفرمائید» (ص 112)، «بخدائیکه» (ص 113)، «خطبه‌ی» (ص 129)؛

سوم) تبدیل «به» به «ب»: «بروایت» (ص 106)، «بسرپرستی» (ص 106)، «ترا» (صص 107 و 108)، «بمحبوب‌ترین» (ص 109)، «بتن داشت» (ص 108)، «بیمن»

ص: 333

(ص 113)، «بهمسان» (ص 106)؛

چهارم) کاربرد «عبارات عربی» به جای «معادل فارسی»: مؤلف، به لحاظ تسلطی که به زبان و ادبیات عربی داشته و نیز منابع تاریخی و حدیثی که در اختیارش بوده، دایره لغات عربی موجود در متن را بر لغات فارسی آن غلبه داده است.

برای نمونه به چند مورد اشاره می شود؛ «اعمام» (ص 126)، «منافق باغض» (ص 113)، «ذّریّه» (ص 126)، «او سرپرست کلّ مؤمنی است بعد از من» (ص 121)، «عقیل الحاح نمود» (ص 133)، «حلّهی» (ص 108)، «اطفال» (ص 106)، «رسول اشرف» (ص 107)، «طرق» (جمع طریق) (ص 109)، «اعلاء کلمه» (ص 119)، «حمد و ثناء» (ص 129).

با وجود این موارد، عبارات و لغات فارسی زیادی در متن موجود است که دیدگان خواننده به آن ها برمی خورد؛ «فیروزی» (ص 107)، «سرپرستی» (ص 106)، «خوشنود» (ص 106)، «پرچم» (صص 107 و 108)، «پیمبر» (ص 108)، «هرکس علم خواهد گواز درش درآید» (ص 113)، «منافقان بگرد مال دنیا همیگردند» (ص 128).

پنجم) کاربرد صفات مختلف برای پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) «رسول خدا» (ص 106)، «رسول اشرف» (ص 107)، «رسول انجب» (ص 107)، «رسول ارفع» (ص 109)، «رسول اجلّ» (ص 109)، «رسول اعزّز» (ص 109)، «رسول اتمّ» (ص 112)، «رسول اکرم» (ص 113)، «رسول الله» (ص 128)، «رسول اسعد» (ص 126)، «رسول حبیب ربّ العالمین» (ص 126)، «رسول سید المرسلین» (ص 125)، «رسول رؤوف» (ص 120)، «رسول افخم» (ص 118)، «رسول اعظم» (ص 118).

البته به ندرت اتفاق افتاده که برای «پیامبر»، صفتی قید نشده باشد که مؤلف در این موارد تنها عبارت «رسول» (صص 120 و 114) و یا «پیمبر» (ص 108) را آورده است.

ص: 334

## اشاره

سید محمد طاهر هاشمی در اثر گران بهای خود، چهل و چهار حدیث در منقبت حضرت علی علیه السلام که قریب به تمام آن ها از پیامبر گرامی اسلام روایت شده، گردآوری و تدوین نموده و ابتدا به عربی و سپس به فارسی ترجمه نموده است. در این مجال به برخی خصوصیات محتوایی کتاب وی پرداخته می شود؛

- مؤلف، تسلط قابل توجهی به زبان عربی داشته، استفاده زیادی از منابع روایی و تاریخی دسته اول نموده است. منابع تحقیقی سید طاهر در بحث مناقب حضرت علی علیه السلام را می توان به شرح زیر تقسیم بندی کرد.

## یک. منابع حدیثی

مانند «مسند» أحمد بن حنبل (م 241ق)، «صحیح بخاری» محمد بن اسماعیل بخاری (م 256ق)، «صحیح مسلم» مسلم بن حجاج قشیری (م 261ق)، «صحیح ترمذی» محمد بن عیسی بن سوره (م 297ق)، «سنن نسائی» أحمد بن شعیب نسائی (م 303ق)، «المعجم الصغیر» سلیمان بن أحمد طبرانی (م 360ق)، «المستدرک علی الصحیحین» أبو عبد الله حاکم نیشابوری (م 405ق)، «حلیه الأولیاء» أبونعیم اصفهانی (م 430ق)، «کفایه الطالب» محمد بن یوسف گنجی (م 658ق)، «نهایه الإرب فی فنون الأدب» شهاب الدین نویری (قرن هشتم هجری)، «البدایه والنهایه» ابن کثیر (م 774ق)، «مجمع الزوائد» نورالدین هیشمی (م 807ق)، «لسان المیزان» أحمد بن حجر عسقلانی (م 852ق)، «الفصول المهمه» ابن صباغ مالکی (م 855ق)، «الصواعق المحرقة» أحمد بن حجر هیشمی (م 947ق)، «ینابیع الموده» سلیمان بن ابراهیم قندوزی (م 1294ق)، «نور الأبصار» مؤمن شبلنجی (م 1308ق).

## دو. منابع تاریخی

## اشاره

«الطبقات الکبری» محمد بن سعد (م 230ق)، «تاریخ الرسل و الملوک» محمد بن

جریر طبری (م 310ق)، «تاریخ بغداد» احمدبن علی خطیب بغدادی (م 463ق)، «شرح نهج البلاغه» ابن ابی الحدید (م 656ق)، «تاریخ الخلفاء» جلال الدین سیوطی (م 911ق).

### سه. شرح حال یا تذکره

«الإستیعاب» ابن عبدالبرّ قرطبی (م 463ق)، «أسدالغابه فی معرفه الصحابه» ابن اثیر جزری (م 630ق) و «الإصابه فی تمییز الصحابه» شهاب الدین احمدبن حجر عسقلانی (م 852ق).

### چهار. مناقب

«الفضائل» احمدبن حنبل (م 241ق) و «مناقب» ابن مغزلی (م 483ق).

در کنار این منابع اصیل، گاه به دلایلی به ترجمه آن منبع تکیه کرده است که در این خصوص می توان به ترجمه «تاریخ الرسل و الملوک» طبری که توسط ابوالقاسم پاینده صورت پذیرفته اشاره نمود.

از آن جا که بحث از فضایل حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام با موضوع کلامی و عقیدتی حقانیت وی بر امر خلافت پس از پیامبر اکرم پیوند می خورد، این مسئله هم در میان اهل تشیع و هم در جمع اهل تسنن با حساسیت های خاصی دنبال می گردد و اهمیت فوق العاده ای را به خود اختصاص می دهد. با وجود این، منابع اصیلی که تقریباً تمامی آن ها از سوی بزرگان اهل سنت تألیف یافته اند، در مقام تأیید مناقب و فضایل ایشان، به برخی روایات که تنها در شأن حضرت وارد گردیده، استناد نموده اند. ناگفته نماند که فقیه و محدث بزرگی چون احمدبن حنبل - امام حنبله - در این خصوص اظهار می دارد:

«آن چه درباره علی نقل شده، برای هیچ کدام از اصحاب روایت نشده است.» از همین رو سیدطاهر هم در میان روایاتی که در کتاب خود گردآورده، به روایات ارزشمندی در منقبت و مقام والای حضرت علی علیه السلام اشاره کرده است.

مؤلف، اثر خود را به مثابه دیگر کتاب های مناقب، به استثنای چند رخداد تاریخی،

ذکری از دیگر حوادث دوران پرفراز و نشیب حضرت علی علیه السلام به میان نیاورده است. وقایعی مانند «غزوه خیبر و جانشینی حضرت علی علیه السلام در جایگاه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم)»، «مباهله و اهل بیت پیامبر»، «غدیر خم»، «عقد اخوت»، «مأموریت به یمن»، «پیشگویی راجع به شهادت حضرت علی علیه السلام»، «سدّ ابواب»، «ازدواج حضرت علی علیه السلام با حضرت فاطمه» و «تسمیه اباتراب».

## نتیجه

کتاب «مناقب اهل بیت علیهم السلام از دیدگاه اهل سنت» از زمره آثار بازخوانی مناقب در میان اهل سنت می باشد که هدف و منظور نویسنده آن، اهداء و تقدیم به آستان خاندان نبوی و علوی بوده، تا اثری کاملاً علمی و متقن ارائه نماید و در این مسیر تلاش بی وقفه ای مبذول داشته تا مجموعه ای پربار تدوین نماید. آن چه بر اهمیت این اثر می افزاید این است که در مقطع زمانی کنونی، به علت اختلافات شوم مذهبی، کمتر کسی جرأت بر نگارش این گونه مطالب دارد، مؤلف به دور از تعصبات و فتنه افکنی ها توانسته چنین مکتوب ارزشمندی را براساس میراث گذشتگان، که در حقیقت منابع دسته اول تاریخی و حدیثی بوده، عرضه کند.

مؤلف سعی کرده تا با روحیه ای پژوهش گرانه و نگاهی معتدل و به دور از غرض ورزی به ذکر روایات متعددی در باب مناقب حضرت علی علیه السلام بپردازد. اما نکته مهم این است که نخست، این مناقب تمام فضایل حضرت علی علیه السلام مندرج در منابع اهل سنت نیست، بلکه گزیده ای از آن ها محسوب می شود. در وهله دوم، نویسنده تنها به ذکر عربی و ترجمه فارسی فضایل حضرت بسنده کرده و هیچ تفسیر و تحلیلی که برگرفته از اعتقادات اهل سنت باشد، در این خصوص ارائه ننموده است.

اما از آن جاکه کار بی عیب، آرزویی خام و دست نیافتنی است، این نوشته نیز از بُعد ادبی و به خصوص روش تحقیق، نتوانسته از منابع تاریخی تا سر حدّ توان استفاده نماید و

بتواند اثری بدیع و منبعی در خور علاقمندان به تحقیق و پژوهش برجا بگذارد. در نتیجه خود را در برخی منابع خاص، محدود کرده که همین امر باعث شده تا از تحلیل و بازشناسی شناخت سیره فردی و اجتماعی حضرت علی علیه السلام محروم بماند.

علل این عدم توفیق از نگاه نگارنده مقاله، به مواردی از جمله؛ عدم برخورداری از روش تحقیق علمی، نقص در به کارگیری رسم الخط فارسی، بهره نگرفتن کامل از منابع تاریخی، سیره و مناقب، عدم توجه به تفسیر و تحلیل در کنار روایات برمی گردد که همین امر باعث شده تا محققان و فرهیختگان به دیگر منابع که مورد استفاده مؤلف نیز بوده، مراجعه نمایند و این کتاب به طبقه و قشری خاص اختصاص یابد.

ص: 338

1. ابن أثير، عزالدين أبو الحسن علي بن ابي الكرم، الكامل في التاريخ، بيروت: دارصادر و داربيروت، 1385ق/1965م.
2. ابن الجوزي، أبو الفرج عبدالرحمن بن علي بن محمد، المنتظم في تاريخ الأمم و الملوك، تحقيق: محمد عبدالقادر عطا و مصطفى عبدالقادر عطا، الطبعة الأولى، بيروت، دار الكتب العلميه، ق1412ق./1992م.
3. ابن النديم، محمد بن إسحاق، الفهرست، تصحيح: رضا تجدد، الطبعة الثانية، تهران: چاپ افست مروی، 1393ق.
4. ابن جوزي، يوسف بن قزاوغلي، شرح حال و فضائل خاندان نبوت، ترجمه محمدرضا عطايی؛ چاپ اول، مشهد: به نشر، 1379ش.
5. ابن حجر عسقلاني، شهاب الدين أحمد بن علي، الإصابه في تمييز الصحابه، الجزء الرابع، تحقيق: عادل احمد عبدال موجود و علي محمد معوض، الطبعة الأولى، بيروت: دارالكتب العلميه، 1415ق/1995م.
6. ابوزهره، محمد، الإمام الصادق؛ قاهره: دارالفكر العربي.
7. آذرنوش، آذرتاش، فرهنگ معاصر عربي - فارسي، چاپ دهم، تهران: نشر نی، 1388ش.
8. برفي، محمد، سيمای حسنين (رض) از منظر اهل سنت، چاپ سوم، تهران: محراب فكر، 1383ش.
9. الحسيني القندوزي الحنفي، الحافظ سليمان بن ابراهيم، ينابيع المودّه؛ وضع المقدمه العلامة السيد محمد مهدي السيد حسن الخراسان، الطبعة الثامنة، كاظميه: دارالكتب العراقيه و قم: مكتبه المحمدي، 1385ش/1966م.
10. خال، محمد، زندگينامه شيخ معروف نودهی برزنجی؛ ترجمه احمد حواری نسب؛ چاپ اول، تهران: احسان، 1378ش.
11. الزركلي، خيرالدين، الأعلام قاموس تراجم لأشهر الرجال و النساء من العرب و المستعربين و المستشرقين، الطبعة الثامنة، بيروت، دار العلم للملايين، 1989م.
12. طبرسي، فضل بن حسن، إعلام الوري بأعلام الهدى، تهران: دارالكتب الإسلاميه، بی تا.
13. طبري، أبو جعفر محمد بن جرير، تاريخ الأمم و الملوك، تحقيق: محمد أبو الفضل ابراهيم، الطبعة



الثانية، بيروت، دار التراث، 1387ق/1967م.

14. عبدالباقى، محمدفؤاد، اللؤلؤ والمرجان فيما اتفق عليه الشيخان؛ الطبعة الثانية، الضاحية: جمعيه إحياء التراث الإسلامى، 1419ق/1999م.

15. عقاد، عباس محمود، أبوالشهداء، الطبعة الثانية، طهران: المجمع العالمى للتقريب بين المذاهب الإسلاميه، 1429ق/2008م.

16. عقاد، عباس محمود، فاطمه الزهراء و الفاطميون، الطبعة السابعة، قاهره: نهضة مصر، 2008م.

17. القادري، محمدطاهر، الذّره البيضاء فى مناقب فاطمه الزهراء؛ چاپ دوم، لاهور، 2003م.

18. القادري، محمدطاهر؛ مرج البحرين فى مناقب الحسين، چاپ سوم، لاهور، 2004م.

19. مسعودى، أبوالحسن على بن الحسين بن على، مروج الذهب و معادن الجواهر، تحقيق: اسعد داغر، قم: دارالهجره، الطبعة الثانية، 1409ق.

20. مفيد، أبى عبدالله محمدبن محمد نعمان، الإرشاد فى معرفه حجج الله على العباد؛ قم: المؤتمر الشيخ المفيد، 1413ق.

21. الوشنوى، قوام الدين، الواعظ الخراسانى، محمد، حديث الثقلين، الطبعة الأولى، طهران: المجمع العالمى للتقريب بين المذاهب الإسلاميه، 1416ق/1995م.

22. هاشمى شافعى، سيدمحمد طاهر، مناقب اهل بيت عليه السلام از دیدگاه اهل سنت؛ اهتمام و مقدمه: سيدناصر حسيني ميبدي، چاپ اول، مشهد: بنياد پژوهش هاى اسلامى آستان قدس رضوى، 1378ش.

23. يعقوبى، احمدبن أبى يعقوب، تاريخ يعقوبى، بيروت، دار صادر، بى تا.





بی شک یکی از مهم ترین و ارزشمندترین شخصیت هایی که در تاریخ نگاری اسلامی تأثیرگذار بوده، ابی واضح احمد بن ابی یعقوب معروف به یعقوبی اصفهانی است. کتاب او هرچند نسبت به برخی از آثار از کمیت و وسعت چندانی برخوردار نیست لکن از حیث جامعیت، دقت و صراحت، جایگاه والایی دارد. پرداختن به برخی نکات به ویژه اتفاقات زمان پیامبر و پس از آن، جرأت و جسارت خاصی را می طلبد. فضای موجود و سلطه خلفا و عوامل آنان مانع از تبیین بسیاری از مسائل تاریخی و به ویژه واقعیات در موضوع خلافت پس از پیامبر(صلی الله علیه و آله وسلم) شده است، لکن یعقوبی اصفهانی به خوبی از عهده این کار برآمده. علاوه بر این، کیفیت کلیه مطالب مندرج در این اثر از آدم علیه السلام تا خاتم(صلی الله علیه و آله وسلم) و پس از آن در مقایسه با بسیاری از تاریخ نگاران مسلمان ممتاز است. آن چه در این مقاله بدان اشاره رفته علل و عواملی است که می توانند در توسعه و ترویج فضایل امام علی علیه السلام و سایر ائمه معصومین علیهم السلام در کتاب او تأثیرگذار بوده باشند که به چهار مورد اشاره شده و شاید بتوان آن ها را در این باب مهم ترین قلمداد کرد.

کلید واژه ها: فضائل امام علی علیه السلام، اخبار امامان شیعه، تاریخ نگاری تشیع، تاریخ یعقوبی.

نقش اصفهان در تاریخ نگاری تشیع نیز ارزشمند و قابل توجه است و مورخین اصفهانی یا منسوب به اصفهان آثارشان در فرهنگ و تمدن ایران و اسلام و اخبار شیعه مهم و اثرگذار

بوده است. سوای از آثاری چون طبقات المحدثین باصفهان از ابی الشیخ انصاری (ابن حیان) و یا ذکر اخبار اصفهان و برخی دیگر از کتب حافظ ابونعیم (متوفی 430 هـ) که در لابه لای اخبار و نگاشته های آن مطالبی بسیار از تاریخ اسلام و برخی از رویدادهای مربوط به شیعه دیده می شود در آثاری از ابوالفرج اصفهانی، ابوعلی مسکویه رازی، صاحب بن عباد، حمزه اصفهانی، ابن رسته، راغب اصفهانی، عمادالدین کاتب، بنداری اصفهانی، عمادالدین طبری و ... که برخی در اصفهان زاده شده و تعدادی در اصفهان رشد و نمو نموده و یا تألیفات تاریخی خود را در این شهر فراهم آورده اند همه و همه از نقش مؤثر اصفهان در این حرکت بزرگ علمی مربوط به آثار مکتوب و منابع تألیف شده تاریخی حکایت می کند. و قبل از کسانی که نام برده شد می توان از شخصیتی توانا و قابل مانند احمد بن ابی یعقوب معروف به یعقوبی نام برد. کسی که بی شک در ارائه صحیح، منطقی، اصولی و مرتب تاریخ اسلام و انعکاس واقعیات آن اثری غیرقابل انکار داشته است. پرداختن به زندگانی این مورخ سترگ که در بسیاری منابع از او به عنوان «یعقوبی اصفهانی» یاد کرده اند (ر. ک: امین عاملی، اعیان الشیعه، ج 4، ص 598؛ یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ترجمه فارسی، مقدمه، ص 12-13؛ جعفریان، منابع تاریخ اسلام، ص 154)، در بیان پیشینه تشیع و تاریخ نگاری شیعه در اصفهان نیز برجوا خواهد بود.

از این جهت در این مقاله سعی بر آن رفته تا از این مورخ فرهیخته و دقیق یاد شود و در باب آثار و احوال او مطالبی نگاشته شود به ویژه این که به جایگاه خاصی که اخبار شیعه از جمله وسعت آن چه در باب اخبار و فضایل علی بن ابی طالب علیه السلام در کتاب او آمده است پرداخته شده، امید است مورد اقبال واقع گردد.

## پیشینه

در زمینه تاریخ یعقوبی اصفهانی و خدمات وی درباره امام علی پژوهی مقالات زیر به نگارش درآمده است:

ص: 344

تاریخ اسلام: فلسفه تاریخ یعقوبی، بختیاری، زهرا، مجله: فرهنگ پژوهش، شماره 4، (16 صفحه؛ از 107-122)، پاییز 1388.

نظری به تاریخ یعقوبی، احمدوند، عباس، مجله: آینه پژوهش، شماره 81، (3 صفحه؛ از 92-94)، مرداد و شهریور 1382.

بازشناسی منابع تاریخی اسلام (7)/ بررسی تاریخ یعقوبی و شرح حال او، حسنی، علی اکبر، مجله: درس هایی از مکتب اسلام، سال 37، شماره 12، (8 صفحه؛ از 52-59)، اسفند 1376.

فضائل امام علی علیه السلام در سیره ابن هشام، تاریخ طبری و تاریخ یعقوبی، نویسنده: تبریز نیا تبریزی، مجتبی، مجله: کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، شماره 41، (4 صفحه؛ از 71-74)، اسفند 1379.

تاریخ نگاری یعقوبی سیری در روش و درونمایه، طیبی، سید محمد، مجله: معرفت، شماره 77 (4)، ISC صفحه؛ از 75-78)، اردیبهشت 1383.

علل وسعت اخبار و فضایل امام علی بن ابی طالب علیه السلام در تاریخ یعقوبی، ریاحی، محمد حسین، مجله: اخلاق، شماره 4 و 5 (12)، ISC صفحه؛ از 126-137)، زمستان 1379 و بهار 1380.

### شخصیت و آثار یعقوبی

ابی واضح احمد بن ابی یعقوب بن جعفر بن وهب بن واضح (درگذشته 292 ق) نامی است که از یعقوبی در منابع شرح حال یاد شده است. وی به عنوان کاتب و اخباری شهرت دارد؛ لقب نخست، اشاره به شغل دبیری در دربار عباسی است و لقب دوم، به اعتبار مورخ بودن. به خاطر آشنایی او با اخبار تاریخی از او به عنوان اصفهانی و مصری نیز یاد شده است (یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج 1، ص 5).

با مراجعه به منابع مختلف می توان پی برد که نیاکان وی اصلاً ایرانی و از مردم اصفهان

ص: 345

بوده اند؛ اما به گفته مرحوم دکتر محمدابراهیم آیتی این که اجداد وی کی و چگونه از اصفهان به عراق عرب رفته اند، در جایی مطلبی درج نشده است (یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج 1، ص 14). و به این دلیل نیز او را مصری نامیده اند که در اواخر عمر مدتی را در آن جا به سر برده و برخی نیز وفات او را مصر دانسته اند.

تاریخ تولد وی معلوم نیست اما یاقوت حموی وفات او را در سال 284 هجری قمری دانسته است وی در کتاب مشکله الناس خود، روال تاریخی کتاب را به معتضد عباسی (خلافت از بیستم رجب سال 279 تا ربیع الثانی 289 ق) خاتمه داده است. به علاوه وی در کتاب البلدان از سقوط طولونیان که در سال 292 ق اتفاق افتاده یاد کرده است. در این صورت وی باید تا سال 292 ق زنده بوده باشد (جعفریان، منابع تاریخ اسلام، ص 154).

### اهمیت و ارزش تاریخ یعقوبی

تاریخ یعقوبی چندین بار چاپ شده است ولی متأسفانه باید گفت به دلیل عدم رواج آن در دوره های گذشته، نسخه های خطی چندانی از آن در دست نیست. این کتاب یک بار در هلند به سال 1883 میلادی (1301 ق) چاپ شده است و پس از آن در نجف در سه جلد با مقدمه و تعلیقات محمدصادق بحر العلوم به چاپ رسیده است. چاپ رایج آن از انتشارات دار صادر بیروت در دو جلد است.

جلد اول از هبوط آدم علیه السلام آغاز می گردد و پس از ذکر سرگذشت پیامبران و شاهان بنی اسرائیل و زندگی مسیح علیه السلام به تاریخ فرمان روایان سریانی و پادشاهان موصل، بابل، هند، یونان، روم، پارس، چین، مصر، بربر، حبشه، سودان، شام، یمن و حیره می پردازد و در پایان، تاریخ مفصلی از قوم عرب در جاهلیت به دست می دهد. جلد اول در واقع تاریخ عمومی قبل از اسلام است، یعقوبی در تاریخ انبیا از آدم تا مسیح علیه السلام و تاریخ بنی اسرائیل و اناجیل اربعه، علاوه بر قرآن مجید و مآخذ اسلامی از کتاب های عهدین بسیار نقل کرده او

ابتدا اطلاعات خود را راجع به شهرها و بلاد بیان کرده است.

یعقوبی در جلد دوم به ولادت حضرت محمد(صلی الله علیه و آله وسلم) و تاریخ زندگی و وفات او، تاریخ خلفای راشدین، خلفای بنی امیه و پانزده تن از خلفای بنی عباس می پردازد و اطلاعاتی درباره تاریخ صدر اسلام تا سال 259 ق زمان معتمد عباسی در دسترس می گذارد.

ترجمه فارسی تاریخ یعقوبی به سال 1341 ش توسط مرحوم دکتر محمدابراهیم آیتی به اتمام رسیده و در همان سال نیز در دو جلد چاپ شده است. ترجمه این کتاب تاریخی از زبان عربی به فارسی به خوبی و روانی صورت پذیرفته است و مرحوم آیتی در برخی موارد به صورت پاورقی و حواشی مطالبی را تبیین و توضیح نموده است.

### اسلوب و شیوه نگارش آن

شیوه نگارش این کتاب شیوه ای تاریخی است نه حدیثی، بدین معنا که یعقوبی مانند برخی از مورخان محدث، حوادث تاریخی را به صورت حدیث با ذکر سلسله سند نیاورده بلکه به عنوان یک مورخ پس از استفاده از مآخذ مختلف، کار خود را تألیف کرده است. کار او از این حیث شبیه کتاب اخبار الطول دینوری و مروج الذهب مسعودی است، نه مانند تاریخ طبری.

باید توجه داشت که گرچه شکل تألیف کتاب، تاریخی است اما به دلیل آن که وی سند مطالب خود را نیاورده است راه را برای بررسی سندی نقل ها بر محققان بسته است. افزون بر آن، سیر تدوین کتاب یعقوبی، بر اساس سال شمار نیست، بلکه بر اساس سرفصل های تاریخی مانند روی کار آمدن خلفاست. این شیوه نیز شیوه ای است که مسعودی در کتاب مروج الذهب از آن پیروی کرده، اما در تاریخ طبری حوادث به صورت سال شمار است (همان، ص 157).

نکته ای که باعث تأسف است این است که این کتاب در چند نسخه محدود بر جای مانده و مقدمه مجلد اول از بین رفته و به همین دلیل کیفیت تدوین آن و نیز مآخذی که



مؤلف برای کتاب خود بیان کرده به دست ما نرسیده است. آن چه مسلم است این که مجلد اول کتاب یعقوبی، با توجه به آن که وی در عصری می زیسته که آثار زیادی از فرهنگ سایر ملل به عربی درآمده بود - بر اساس مآخذ زیادی که نوشته شده - مشتمل بر آگاهی های منحصری است که در منابع دیگر وجود ندارد. طبعاً منابعی که در دسترس بود، هرکدام با شیوه های معمول در فرهنگ های وابسته تألیف شده و به همین دلیل امکان اعتماد به آن ها به طور کامل وجود نداشته است؛ این مطلب شامل منابع اسرائیلی نیز می شود که یعقوبی در مجلد نخست و در اخبار انبیاء از آن ها بهره برده است.

خوشبختانه مقدمه جلد دوم در دست است و وی به اجمال به برخی از منابع خود اشاره کرده است. برجسته ترین مورخان و اخباریانی که وی نام آن ها را آورده عبارت اند از:

- اسحاق بن سلیمان [هاشمی] که از شیوخ بنی هاشم نقل می کند؛

- ابوالبختری وهب بن وهب قریشی [که از جعفر بن محمد و دیگران نقل می کند]؛

- ابان بن عثمان بجلي [از جعفر بن محمد]؛

- عبدالملک بن هشام [به روایت بکائی از ابن اسحاق]؛

- ابو حسان زیادى [از کلبی و دیگران]؛

- هیشم بن عدی [از عبدالله بن عباس همدانی]؛

- مدائنی؛

- ابومعشر مدنی،

- محمد بن موسی خوارزمی منجم.

استفاده از منبع اخیر سبب شده است تا وی آگاهی نجومی گسترده ای را در تعیین زمان نجومی روی کار آمدن هر خلیفه به دقت مشخص کند.

یعقوبی در مقدمه مجلد دوم یادآور شده است که قصد تألیف کتابی مختصر را داشته و لذا بسیاری از اشعار و هم چنین اخبار طولانی را از آن حذف کرده است. با این حال،

مقایسه ای کوتاه میان تاریخ یعقوبی، با آثار حتی مفصل دیگر نشان می دهد که وی به دلیل دسترسی به برخی از منابع، اخبار بسیار بدیعی را در کتاب خود آورده است که در کتاب های دیگر نیامده است.

قابل توجه است که در این کتاب بیش از 460 نامه آمده که البته به برخی از آن ها تنها اشاره شده و در بسیاری از موارد عین نامه آمده است. افزون بر آن اخبار یعقوبی از جهاتی با اخبار رایج در سایر منابع متفاوت است و می تواند در مقایسه با سایر متون مشابه، راهنمای محقق در رسیدن به واقع باشد (همان، ص 158).

تاریخ یعقوبی نسبت به بسیاری از کتب مهم تاریخی مسلمین در باب فضایل و شایستگی های امام علی علیه السلام از امتیازات ویژه ای برخوردار است خصوصاً این که ابی واضح احمد بن ابی یعقوب با علاقه، دقت و وسعت بیش تری به مسائل فردی و اجتماعی شخصیت امام علی بن ابی طالب علیه السلام پرداخته است.

### **عوامل مؤثر در وسعت روایات مربوط به اهل بیت در آن**

#### **الف) تشیع اجداد و نیاکان او**

واضح، جدّ او، از موالی منصور دوانیقی و صالح بن منصور بود و بدین جهت خاندان واضح به عنوان عباسی نیز معروف شدند و یعقوبی هم به ابی واضح شهرت یافت. یکی از گذرهای بغداد، به نام واضح، (جد یعقوبی) «سکنه واضح» نامیده شده و هنگامی که منصور سرپرستی ساختمان و امور مربوط به هر یک از چهار ناحیه ربض های بغداد را در عهده یکی از مهندسین و چند نفر دیگر قرار می داد، ناحیه ای را که دروازه کوفه تا دروازه شام و خیابان راه انبار تا حدود ربض حرب بن عبدالله امتداد داشت در عهده سلیمان بن مجالد و مولای خویش، «واضح» و عبدالله بن محرز مهندس قرار داد (یعقوبی، تاریخ یعقوبی، مقدمه مترجم، ج 1، ص 14-15).

واضح در سال 158 ق از طرف منصور خلیفه، به حکومت ارمنستان منصوب شد و تا

پایان خلافت منصور بر سر کار بود و حکومت ارمنستان و آذربایجان را به دست داشت. در 23 جمادی الاخر سال 162 ق واضح به حکومت مصر گماشته شد.

هنگامی که مهدی عباسی (خلافت 158 - 169 ق) در سال 160 به حج رفت و دیوارهای مسجدالحرام را به منظور توسعه دادن مسجدالحرام و در وسط قرار گرفتن کعبه خراب کرد و برای تأمین این منظور خانه های مردم را خریداری کرد و صنعتگران و مهندسان از هر ناحیه فراخواند، به واضح، مولای خود که حاکم مصر بود نوشت تا اموال و دیگر لوازم این کار را به مکه حمل کند و در آن جا به یقظین بن موسی و محمد بن عبدالرحمن تسلیم نماید (همان، ص 15).

هنگامی که حسین بن علی بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب در دوران خلافت هادی عباسی خروج کرد و در فخ به شهادت رسید، ادریس بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب از این واقعه جان سالم برد و راهی مصر گردید در این زمان که واضح جدّ یعقوبی عهده دار برید مصر بود، وی که شیعی معتقدی بود، ادریس بن عبدالله بن حسن - برادر نفس زکیه - را به مغرب فراری داده و جانش را بر سر این کار گذاشته و به دستور هادی عباسی او را گردن زده یا به دار آویختند.

برخی بر این اعتقادند که او به دست هارون الرشید و در ایام خلافت وی به شهادت رسیده است (همان). محمد بن جریر طبری در تاریخ الامم و الملوک از واضح تحت عنوان «رافضی، خبیث» یاد کرده است (طبری، تاریخ طبری، ج 4، ص 600). و نیز در کتاب الکامل فی التاریخ ابن اثیر جزری او را از شیعیان علی ابن ابی طالب علیه السلام قلمداد نموده است (الکامل فی التاریخ، ج 4، ص 12).

چنان که به دست می آید او از شیعیان فداکار اهل بیت بوده و جان خود را به همین دلیل بر سر این کار نهاده است و بدین ترتیب باید گفت تشیع در خاندان یعقوبی به همین صورت سنتی وجود داشت و این علایق، به یعقوبی مورّخ نیز رسیده است. دانسته است که

شیعیانِ امامی در این دوران به کارهای اداری اشتغال داشته اند؛ نمونه روشن، علی بن یقظین است که به دستور امام کاظم علیه السلام در دولت عباسی مشغول بوده است.

### (ب) وسعت اخبار درباره علی علیه السلام و بیان فضایل آن حضرت و مواضع جانبدارانہ یعقوبی

بدون شک یعقوبی مورخ شیعه مذهب است که آثار تشیع وی در کتاب تاریخی او و حتی اثر جغرافیایی او، البلدان نیز مشهود است. یعقوبی حدیث غدیر خم و حدیث ثقلین و تفسیر آن به «کتاب خدا و عترت» را روایت کرده و نیز نزول آیه «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» (مائده/3)، را در روز نصب امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در روز غدیر خم تصریح کرده است.

اخبار وی در داستان سقیفه، برخوردهای خلفا و نیز سیری که از خلافت امیر مؤمنان علیه السلام به دست می دهد نشان از تشیع کامل اما تا اندازه ای معتدل وی دارد. یعقوبی در خلفای راشدین جز از علی بن ابی طالب علیه السلام تعبیر به «امیر مؤمنان» نمی کند.

وی در سیری که از تاریخ حوادث اسلام ارائه داده، پس از آغاز بحث معاویه به موازات عناوینی که برای روی کار آمدن خلفا دارد، از امامان شیعه-علیهم السلام نیز سخن می گوید. عناوینی چون «وفات حسن بن علی»، «مقتل حسین بن علی»، «در وفات علی بن حسین»، «وفات ابی جعفر محمد بن علی»، «وفات ابی عبدالله جعفر بن محمد و کلمات قصار او»، «وفات موسی بن جعفر»، «وفات علی الرضا»، «وفات علی بن محمد بن علی الهادی علیهم السلام» از جمله عناوینی است که ذیل آن ها کلمات قصاری نیز از آن بزرگواران نقل می کند. کتاب یعقوبی حوادث تا سال 259 ق را آورده و بنابراین از وفات امام حسن عسکری علیه السلام سخن نگفته است. این که وی از قیام زید با اجمال تمام سخن گفته، شاهد امامی بودن او می تواند باشد. به جز کتاب تاریخ یعقوبی همان طور که ذکر شد در البلدان و نیز در برخی موارد نامی از امام علی بن ابی طالب علیه السلام برده شده و پس از نام آن

حضرت علیه السلام را ذکر نموده است و در آن جا نیز تنها خلیفه ای را که عنوان امیرالمؤمنین داده، علی علیه السلام است. هم چنین از بزرگان سادات و علویان در برخی مناطق دنیای اسلام یاد نموده است (ر.ک: یعقوبی، البلدان، برخی از صفحات).

### ج) سلسله راویان و منابع مورد استفاده یعقوبی

از دیگر دلایل تشیع یعقوبی نیز می تواند عنایت خاص وی به منابع روایتی یا راویانی باشد که او از آن ها اخبار بسیاری را نقل کرده و آنان نیز از امامان شیعه و یا معارف تشیع مطلبی را بیان کرده و یا نوشته اند. حداقل می توان از دو مورد چون «ابوالبختری وهب بن وهب قریشی» و یا از سیره نویس معروف شیعه در قرن دوم هجری قمری، یعنی «ابان بن عثمان بجلی» یاد نمود که هر دو از امام جعفر صادق علیه السلام روایت نموده اند؛ خاصه ابان بن عثمان که خود از اصحاب امام جعفر صادق علیه السلام بود و شمار زیادی حدیث بلا واسطه از ایشان نقل کرده است.

از جمله نخستین مورّخانی که از کتاب مغازی ابان سود جسته است احمد بن واضح یعقوبی است؛ چراکه نقل های چندی در تاریخ یعقوبی وجود دارد که با آن چه در منابع دیگر به نقل از ابان آمده شباهت کامل دارد (جعفریان، منابع تاریخ اسلام، ص 69-70). هم چنین یعقوبی در کتاب تاریخ خود روایاتی را به نقل از ابوالبختری از جعفر بن محمد الصادق علیه السلام نیز نقل کرده است (همان، ص 70).

### د) گفته ها و نوشته های برخی محققان تاریخ و مستشرقین

اقوال و نوشته های محققین تاریخ و تمدّن اسلامی و مستشرقین - خاصه در قرون اخیر - در باب شخصیت و آثار یعقوبی نشانگر اعتقاد راسخ این مورخ ارجمند و جغرافی دان بزرگ اسلامی نسبت به آیین تشیع است و طبیعتاً اظهارنظرهای وی در آثارش از او یک فرد مؤمن به آرمان های شیعه را ترسیم می کند. در این راستا نمونه هایی از گفتار و نوشته هایی را با استناد به منابع مختلف نقل می نمایم:

ص: 352

الف. فرانتس روزنتال خاورشناس و تاریخ نگار آلمانی در رابطه با مواضع یعقوبی، خاصه در تاریخش، می نویسد:

«میزان کارسازی این شیوه، باوجود تمهیدات معتدل، در تاریخ یعقوبی متجلی است. بنابراین، این مأخذ برای علویان مطالب و نمونه های فراوان با حواشی طویل آورده که مملو از گفتارهای حکیمانه است، [وی] در معرفی تصویر عثمان به صورتی نامطلوب با توفیق بسیار روبه رو شده است» (فرانتس روزنتال، تاریخ تاریخ نگاری در اسلام، ص 79).

روزنتال در جایی دیگر آورده است:

«توجه و اهتمام او (یعقوبی) به مسائل فرهنگی، در بخش دوم که به تاریخ اسلام می پردازد نیز ادامه یافته است این بخش با سخنان حکیمانه ای در اهمیت دانش آغاز می گردد و به گونه ای جالب و جذاب سخنانی از علی بن ابی طالب نقل می شود. اعتقادات شیعی مؤلف از روی اولویت دادن او به روایات شیعیان از رویدادهای قرن اول هجری و در عنایت و التفات وی نسبت به سرگذشت نامه دوازده امام و تأکید بر ادای سهم آنان در پیشبرد خرد و حکمت بیش تر هویدا می شود... (همان، ص 156).

ب. هوتسما، خاورشناس هلندی (1851-1943 م) که در باب تاریخ و فرهنگ و تمدن اسلامی فعالیت های قابل توجهی داشته و در نسخه های خطی فراوان عربی تحقیق کرده است، در زمینه دو کتاب الاضداد ابن انباری (1881 م) و تاریخ یعقوبی (1883 م) که دو تألیف مهم در تاریخ اسلام از دیدگاه شیعه است نیز تحقیق کرده است (بدوی، فرهنگ کامل خاورشناسان، ص 485).

به نوشته هوتسما، وی (یعقوبی) به طور قطع شیعی مذهب و از پیروان مذهب جعفری بوده است (یعقوبی، تاریخ یعقوبی، (ترجمه فارسی)، ج 1، ص 20).

ج. جرجی زیدان، مورخ و نویسنده معروف نیز درباره یعقوبی و تاریخ او می نویسد: از مزایای تاریخ وی علاوه بر قدمت آن، این است که مؤلف آن شیعی مذهب است و از

ص: 353

عباسیان چیزهایی می نویسند که دیگران از ذکر آن پرهیز می کنند (همان).

د. ژان سواژه نیز در کتاب مدخل تاریخ شرق اسلامی از یعقوبی به عنوان یک نویسنده مورخ و جغرافی دان شیعی یاد نموده است (سواژه، مدخل تاریخ شرق اسلامی، ص 209).

ه- سارتن هم که از محققین بنام اروپایی در شناخت تاریخ و تمدن مشرق زمین خاصه دوران اسلامی است، پس از آن که یعقوبی را به عنوان «مورخ و جغرافی دان شیعه» معرفی می کند، می نویسد:

«ازلحاظ شیعه بودن وی، این کتاب جالب توجه است؛ چراکه بی طرفانه و با علاقه خاصی نوشته شده است.» (یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ترجمه فارسی)، مقدمه، ج 1، ص 20).

قابل ذکر است که بسیاری از محققان شیعه نیز در دوران اخیر از اقوال او در مسائل تاریخی استفاده وافری برده و از او به عنوان مورخ و جغرافی دان بزرگ شیعه یاد کرده اند که از جمله آن ها می توان از مرحوم سید

محسن امین عاملی نام برد که در اثر ارزشمند خود یعنی اعیان الشیعه تقریباً به طور مفصل به شرح حال و معرفی آثار یعقوبی پرداخته است (ر.ک: امین عاملی، اعیان الشیعه، ج 2، ص 201-202).

ص: 354

آثار یک محقق و یا یک مورخ می تواند نمایانگر و ترسیمی از مواضع وی در زمینه های مختلف از جمله مذهب او باشد. با توجه به عظمت و جایگاه والایی که یعقوبی اصفهانی در بین مورخین مسلمان دارد عواملی که با استناد به منابع متعدد از جمله آثار خودش، می توان به شیعی بودن آن پی برد؛ یکی تشیع آباء و اجداد وی و نیز حمایت آنان از جنبش های علوی بوده است. هم چنین حجم مطالب او در باب امیرالمؤمنین علی علیه السلام و موضع جانب دارانه از آن حضرت و فرزندانش از دیگر عوامل تلقی می شود. مورد دیگر نیز سلسله راویان و نیز مآخذ مورد استفاده یعقوبی است که از این موضوع حکایت می کند. محققین تاریخ اسلام در غرب و مستشرقین نیز با مستندات متعدد، یعقوبی را به عنوان شیعی قلمداد کرده اند که از جمله می توان فرانتس روزنتال، هوتسما و ژان سواژه را نام برد.



1. ابن اثیر، عزالدین بن علی، الکامل فی التاریخ، تحقیق: علی شیری، بیروت، دارالاحیاء التراث العربی، (1408 ق/1979 م).
2. امین العاملی، سید محسن، اعیان الشیعه، بیروت، دارالتعارف، 1419 ق.
3. بدوی، عبدالرحمن، فرهنگ کامل خاورشناسی، ترجمه: شکرالله خاگرد، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، 1375 ش.
4. جعفریان، رسول، منابع تاریخ اسلام، قم، انتشارات انصاریان، 1376 ش.
5. روزنتال، فرانتس، تاریخ تاریخ نگاری در اسلام، بخش اول، ترجمه: اسدالله آزاد، مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی، چاپ دوم، 1366 ش.
6. سوازه، ژان، مدخل تاریخ شرق اسلامی، ترجمه: نوش آفرین انصاری (محقق)، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، 1366 ش.
7. طبری، محمد بن جریر، تاریخ الامم و الملوک، بیروت، دارالاضواء، الطبعة الثالثة، 1403 ق.
8. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، البلدان، ترجمه: محمدابراهیم آیتی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، 1343 ش.
9. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ترجمه: محمدابراهیم آیتی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، 1362 ش.





حضرت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) از نگاه امام علی علیه السلام به عنوان الگوی الگوطلبان معرفی شده است که هیچ کس در اثر پیروی نکردن از پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) از هلاکت در امان نخواهد بود. در این تحقیق با استفاده از روش توصیفی - تحلیلی و با مطالعه منابع کتابخانه ای در تلاش هستیم سیمای نبوی را در کلام امام علی علیه السلام مورد کنکاش قرار دهیم. از نتایج تحقیق می توان به موارد زیر اشاره کرد: پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) از لحاظ فضائل اخلاقی، برترین است. بنده، برگزیده، فرستاده، رسول رحمت، امانت دار پسندیده، بشارت دهنده رحمت، بیم دهنده کیفر، سرور مخلوقات و سفیر وحی خداوند، پیشوای پرهیزکاران، افتخار آفرین امت، طیب سیار، بزرگ شده خانواده کریم، صاحب شریف ترین عترت و... از دیگر توصیف هایی است که امام علی علیه السلام درباره پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) به کار برده است. قطع ریشه بدعت ها در ادیان الهی، بیان احکام و مقررات الهی، در هم شکستن سلطه گران، از بین بردن گمراهی، برپا نمودن پرچم های حق و احکام نورانی، نجات و هدایت مردم، جنگ و مبارزه با دشمنان خدا، ایجاد الفت و مهربانی در میان دل ها، اصلاح شکاف های اجتماعی، ایجاد وحدت، تحکیم پایه های ایمان، دعوت به خدا، ابلاغ دستورهای خداوندی و اجرای فرامین الهی از جمله تلاش ها و ره آورد بعثت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) بعد از آن همه جهالت و بدبختی، گمراهی، عصیان، بت پرستی، تاریکی، فتنه و فلاکت و نابودی و... می باشد.

کلیدواژه ها: پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم)، امام علی علیه السلام، نهج البلاغه، سیره نبوی.

شناخت انسان های بزرگ، کار هر کسی نیست. انسان های بزرگ، انسان های بزرگ را می شناسند، و اگر بزرگی در ماورای طبیعی باشد، شناخت، بیش از پیش مشکل تر می شود. پیامبران الهی و چهارده معصوم،

شخصیت هایی هستند که از بُعد انسانیت متعالی می باشند و از طرف خداوند مجهز به علوم ماورایی بودند، بنابراین برای شناخت هر چه بیش تر و بهتر این بزرگان، خودشان با معرفی ابعاد مختلف وجودیشان افراد جامعه بشری را بهره مند می سازند. حال اگر این شخصیت بزرگ، شخصیت اول عالم آفرینش، وجود مقدس حضرت پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله وسلم) باشد، شناخت قدر و شناساندن این بزرگوار از عهده شخصیتی مانند وجود مقدس امام علی امیرالمؤمنین علیه السلام برمی آید.

قدر زر زرگر شناسد قدر گوهر گوهری قدر گل بلبل شناسد قدر احمد را علی

در سخنان امام علی علیه السلام در نهج البلاغه و چگونگی رابطه او با پیامبر(صلی الله علیه و آله وسلم)، تسلیم و تعظیم نهایی شگفت انگیزی را می بینیم که امام علی علیه السلام درباره خاتم الانبیا(صلی الله علیه و آله وسلم) داشته است. نظیر این تسلیم و تعظیم شخصی درباره شخص دیگری دیده نشده است. از این جاست که می گوئیم معرفت امیرالمؤمنین علیه السلام به آن پیشوای الهی در حد اعلا بوده است. با نظر به این که امام علی علیه السلام از همه استعدادهای بزرگ و معرفت های بنیادین انسان و جهان و عالی ترین کمالات برخوردار بوده است، و با نظر به آزادی روانی فوق تصویری که به وسیله آن توانسته بود از همه گونه علائق نژادی و عاطفی و احساسات خام و خودمحوری و گرفتار شدن در میان حلقه های زنجیر تاریخ و جاذبه های مقام پرستی و ثروت اندوزی، خود را رها و آزاد بسازد؛ آن گونه تعظیم و تسلیم به پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله وسلم)، روشن ترین و قاطع ترین صدق رسالت آن پیشوای الهی است. امام علی علیه السلام با آن هوش و ذکاوت و استعداد فوق العاده توأم با صدق و صفا و خلوص نیت در حد اعلا، سالیان متمادی در زندگی فردی و اجتماعی، در آشکار و پنهان و در هر نوع از رویدادهای متمادی در زندگی با پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله وسلم) بوده، به همه

شئون روانی و موضع گیری ها و رفتار آن پیشوای معظم آگاهی و ایمان داشته است. امام علی علیه السلام، آن انسانی که وجودش آمیخته با صدق و عدل بوده، به جهت داشتن چنین شخصیتی از همه موجودیت معمولی خود دست برداشته بود، اگر اندک خودخواهی و ارتکاب خلاف حقیقتی در پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) می دید، از همان لحظه نه تنها راه خود را جدا می کرد، بلکه به مبارزه و پیکار با پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) می پرداخت. اگر تسلیم و تعظیم امیرالمؤمنین علیه السلام درباره پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) ناشی از احساس ناتوانی در مقابل قدرت و یا مستند به عواطف و محبت های طبیعی و معمولی بود، نتیجه ای که در وضع روحی امام علی علیه السلام به وجود می آورد، یک تسلیم محض و رکود و خیرگی در اشعه عظمت پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) و احساس لذت معمولی از عواطف و مهرورزی ها بود، ولی می بینیم، تسلیم و تعظیم امام علی علیه السلام به پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) روح او را چنان شکوفا و فعال ساخته است که تاریخ بشری به اعتراف همه اهل تتبع، نظیر آن را جز در خود پیامبر اسلام سراغ ندارد (علامه جعفری، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج 2، ص 254-253).

حضرت امام علی علیه السلام در نهج البلاغه در مواردی موقعیت و جایگاه خود را نسبت به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) بیان می فرمایند: «شما موقعیت مرا نسبت به رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) در خویشاوندی نزدیک، در مقام و منزلت، ویژه می دانید. پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) مرا در اتاق خویش می نشاند، در حالی که کودک بودم مرا در آغوش خود می گرفت، و در بستر مخصوص خود می خوابانید، بدنش را به بدن من می چسباند و بوی پاکیزه خود را به من می بویاند و گاهی غذایی را لقمه لقمه در دهانم می گذارد، هرگز دروغی در گفتار من و اشتباهی در کردار من نیافت. از همان لحظه ای که پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) را از شیر گرفتند، خداوند بزرگ ترین فرشته (جبرئیل) خود را مأمور تربیت پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) کرد تا شب و روز او را به راه های بزرگواری و راستی و اخلاق نیکو راهنمایی کند و من همواره با پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) بودم چونان فرزند که همواره با مادر است. پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) هر روز نشانه تازه ای از اخلاق نیکو را برایم آشکار می فرمود، و به من فرمان

می داد که به او اقتدا نمایم. پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) چند ماه از سال را در غار حراء می گذراند، تنها من او را مشاهده می کردم، و کسی جز من او را نمی دید، در آن روزها، در هیچ خانه اسلام راه نیافت جز خانه رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) که خدیجه هم در آن بود و من سومین آنان بودم. من نور وحی و رسالت را می دیدم و بوی نبوت را می بوییدم، من هنگامی که وحی بر پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) فرود می آمد، ناله شیطان را شنیدم، گفتم: ای رسول خدا این ناله کیست؟ فرمود: شیطان است که از پرستش خویش مأیوس گردید و فرمود: «علی تو آن چه را من می شنوم، می شنوی، و آن چه را من می بینم، می بینی، جز این که تو پیامبر نیستی، بلکه وزیر من بوده و به راه خیر می روی.» (همان، ص 399).

در پی احمد علی آمد پدید در کف او بود میزان و حدید

بوالعجب بین روح حق را در دو جسم هر دو یک معنی و لیکن در دو اسم

در حقیقت هر دو یک آئینه اند یک زبان و یک دل و یک سینه اند

«به خدا من نخستین کسی هستم که پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) را تصدیق کردم.» (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه 37).  
«اصحاب و یاران حضرت محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) که حافظان اسرار او می باشند، می دانند که من حتی یک لحظه هم مخالف فرمان خدا و رسول او نبودم، بلکه با جان خود پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) را یاری کردم. در جاهایی که شجاعان قدم هایشان می لرزید و فرار می کردند، آن دلیری و مردانگی را خدا به من عطا فرمود.» (همان، خطبه 197). «من گفتم: لا اله الا الله، ای رسول خدا من نخستین کسی هستم که به تو ایمان آوردم، و نخستین فردی هستم اقرار می کنم که درخت با فرمان خدا برای تصدیق نبوت، و بزرگداشت دعوت رسالت، آن چه را خواستی انجام داد.» (همان، خطبه 192).

### پیشینه

در زمینه شخصیت شناسی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) از دیدگاه امام علی علیه السلام آثار متعددی به نگارش درآمده است که بخشی از این آثار به شرح زیر است:

ص: 362

- آینه در آینه: آخرین پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) در نگاه اولین امام علیه السلام نهج البلاغه، یزدی نژاد، زهرا، تهران، خورشید باران، 1394 ش.

- محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) در نگاه علی علیه السلام، [مترجم محمدرضا دین پرور، تهران: بنیاد نهج البلاغه، 1379].

- پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) از نگاه امام علی علیه السلام، سلامتی، فروغ السادات، مجله: عروس هنر، اردیبهشت و خرداد 1382، شماره 18 و 19 (2 صفحه، از 6-7).

- شخصیت پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله وسلم) از منظر نهج البلاغه، زهدات، عبدالمجید، مجله: پژوهشنامه حکمت و فلسفه اسلامی « زمستان 1385، شماره 20 (18 صفحه؛ از 81-98).

- پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله وسلم) از منظر علی علیه السلام، قریشی کرین، سید حسن، مجله: درسهای از مکتب اسلام « آذر 1385، سال 46، شماره 9 (14 صفحه؛ از 46-59).

### **توصیف حضرت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) از نگاه حضرت امام علی علیه السلام**

#### **اشاره**

در این قسمت، از نگاه حضرت امام علی علیه السلام به زوایای مختلفی از الگو بودن، منش اخلاقی و دیگر خصوصیات حضرت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) می پردازیم:

#### **الف) الگو بودن پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم)**

در بیان حضرت امام علی علیه السلام، حضرت پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) فرد برجسته و نمونه که بهترین راهنمای هدایت و الگوی الگوظلبن معرفی می شوند: «پس به پیامبر پاکیزه و پاکت افتدا کن، که راه و رسم او الگویی است برای الگوظلبن، و مایه فخر و بزرگی است برای کسی که خواهان بزرگواری باشد، و محبوب ترین بنده نزد خدا کسی است که از پیامبرش پیروی کند. اگر در ما نباشد جز آن که آن چه را خدا و پیامبرش دشمن می دارند، دوست بداریم، یا آن چه را خدا و پیامبرش کوچک شمارند، بزرگ بداریم، برای نشان دادن دشمنی ما با خدا و سرپیچی از فرمان های او کافی بود. پس پیروی کننده باید از پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) پیروی کند، و به



دنبال او راه رود، و قدم بر جای قدم او بگذارد و گرنه از هلاکت ایمن نمی باشد که همانا خداوند، محمد(صلی الله علیه و آله وسلم) را نشانه قیامت و مژده دهنده بهشت و ترساننده از کیفر جهنم قرار داد. و چه بزرگ است منتهی که خدا با بعثت پیامبر(صلی الله علیه و آله وسلم) بر ما نهاده و چنین نعمت بزرگی به ما عطا فرموده، رهبر پیشتازی که باید او را پیروی کنیم و پیشوایی که باید راه او را تداوم بخشیم.» (همان، خطبه 160).

«از راه و رسم پیامبرتان پیروی کنید که بهترین راهنمای هدایت است، رفتارتان را با روش پیامبر(صلی الله علیه و آله وسلم) تطبیق دهید که هدایت کننده ترین روش هاست.» (همان، خطبه 110).

### **ب) دوری پیامبر(صلی الله علیه و آله وسلم) از دنیاطلبی**

از جمله مشترکات زندگی انسان های بزرگ و به ویژه پیامبران و اولیای الهی، دوری از دنیاطلبی و یا دنیاگرفتنی می باشد که در زندگی، به کم ترین مقدار اکتفا می کردند.

حضرت امام علی علیه السلام درباره دوری کردن از دنیاطلبی پیامبر(صلی الله علیه و آله وسلم) می فرماید: «پیامبر(صلی الله علیه و آله وسلم) دنیا را کوچک شمرد و در چشم دیگران آن را ناچیز جلوه داد. آن را خوار می شمرد و در نزد دیگران خوار و بی مقدار معرفی فرمود، می دانست که خداوند برای احترام به ارزش او دنیا را از او دور ساخت و آن را برای ناچیز بودنش به دیگران بخشید. پیامبر(صلی الله علیه و آله وسلم) از جان و دل به دنیا پشت کرد و یاد آن را در دلش میراند. دوست می داشت که زینت های دنیا از چشم او دور نگه داشته شود، تا از آن لباس فاخری تهیه نسازد یا اقامت در آن را آرزو نکند.» (همان، خطبه 109).

هم چنین در خطبه 160 می فرماید: «برای تو کافی است که راه و رسم زندگی پیامبر(صلی الله علیه و آله وسلم) را اطاعت نمایی تا راهنمای خوبی برای تو در شناخت بدی ها و عیب های دنیا و رسوایی ها و زشتی های آن باشد، چه این که دنیا از هر سو بر پیامبر(صلی الله علیه و آله وسلم) بازداشته و برای غیر او گسترانده شد، از پستان دنیا شیر نخورد، و از زیورهای آن فاصله گرفت. پیامبر(صلی الله علیه و آله وسلم) از دنیا چندان نخورد که دهان را پر کند، و به دنیا با گوشه چشم نگریست، دو پهلویش

از تمام مردم فرورفته تر و شکمش از همه خالی تر بود، دنیا را به او نشان دادند اما نپذیرفت و چون دانست خدا چیزی را دشمن می دارد آن را دشمن داشت، و چیزی را که خدا خوار شمرده، آن را خوار انگاشت، چیزی را که خدا کوچک شمرده کوچک و ناچیز می دانست. و همانا پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) بر روی زمین می نشست و غذا می خورد و چون برده ساده می نشست و با دست خود کفش خود را وصله می زد و جامه خود را با دست خود می دوخت، و بر الاغ برهنه می نشست، و دیگری را پشت خویش سوار می کرد. پرده ای بر در خانه او آویخته بود که نقش و تصویرها در آن بود، به یکی از همسرانش فرمود؛ این پرده را از برابر چشمان من دور کن هرگاه نگاهم به آن می افتد به یاد دنیا و زینت های آن می افتم. پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) با دل از دنیا روی گرداند، و یادش را از جان خود ریشه کن کرد، و همواره دوست داشت تا جاذبه های دنیا از دیدگانش پنهان ماژد، و از آن لباس زیبایی تهیه نکند و آن را قرارگاه دائمی خود نداند، و امید ماندن در دنیا نداشته باشد. پس یاد دنیا را از جان خویش بیرون کرد، و دل از دنیا برکند و چشم از دنیا پوشانند... در زندگانی رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) برای تو نشانه هایی است که تو را به زشتی ها و عیب های دنیا راهنمایی کند؛ زیرا پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) با نزدیکان خود گرسنه به سر می برد، و با آن که مقام و منزلت بزرگی داشت، زینت های دنیا از دیده او دور ماند... او با شکمی گرسنه از دنیا رفت و با سلامت جسم و جان وارد آخرت شد کاخ های مجلل نساخت (سنگی بر سنگی نگذاشت) تا جهان را ترک گفت و دعوت پروردگارش را پذیرفت. «(همان، خطبه 160).

هم چنین حضرت امام علی علیه السلام می فرمایند: «گرچه حضرت عیسی علیه السلام زاهد بود ولی پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم) زاهدتر بودند.» (قرائتی، سیره پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) با نگاهی به قرآن، ص 76).

### **1. خصوصیات اخلاقی پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم)**

در مورد خصوصیات اخلاقی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم)، امام علی علیه السلام می فرمایند: «خدای عزوجل پیامبرش را تربیت کرد و چه نیکو تربیت کرد، پس هنگامی که مراتب ادب را برای

آن حضرت تکمیل نمود فرمود؛ همانا تو بر اخلاقی والا هستی، سپس امر امت و دین را به او واگذار کرد تا بر بندگانش حکومت کند و فرمود؛ آن چه پیامبر برای شما آورد بپذیرید و از آن چه شما را نهی نمود اجتناب ورزید، و همانا پیامبر که درود خدا بر او و آتش باد، موفق بود و با تأییدات روح القدس مؤید بود که هرگز راه خطا نمی کرد، در اداره امور مردم هیچ اشتباه نمی کرد. پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) پیوسته خندان و خوشرو و خوشبو بود. پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) جز با یاد خدا نمی نشست و بر نمی خواست. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) سخاوتمندترین مردم، و شجاع ترین آن ها، و راست گوترین آن ها، و وفادارترین انسان نسبت به وعده، و نرم ترین (انسان) از نظر خوی و کریم ترین مردم در برخورد و معاشرت بود و هر کس در ابتدا او را می دید از او دوری می کرد و هر کس با او همراه می شد و او را می شناخت سخت به او محبت می ورزید، به گونه ای که مثل او قبل از آن ندیده بود» (www.payambareazam.ir).

حضرت امام علی علیه السلام در بخشی از پاسخ به سؤال حضرت امام حسین علیه السلام درباره ویژگی های زندگی پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) و اخلاق ایشان فرمودند: «... هرگز خشن و سنگدل و پرخاشگر و بدزبان و عیب جو و مدیحه گر نبود، هیچ کس از او مأیوس نمی شد و هر کس به در خانه او می آمد نومید باز نمی گشت. سه چیز را از خود رها کرده بود؛ مجادله در سخن، پرگویی و دخالت در کاری که به او مربوط نبود. و سه چیز را در مورد مردم رها کرده بود؛ کسی را مذمت نمی کرد، و سرزنش نمی فرمود، و از لغزش ها و عیوب پنهانی مردم جست و جو نمی کرد. هرگز سخن نمی گفت مگر در مورد اموری که ثواب الهی را امید داشت. ... هرگاه فرد غریب و ناآگاهی با خشونت سخن می گفت و درخواستی می کرد، تحمل می نمود، و به یارانش می فرمود؛ هرگاه کسی را دیدید که حاجتی دارد به او عطا کنید، و هرگز کلام کسی را قطع نمی کرد تا سخنش پایان گیرد.» در حدیثی آمده است که پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمودند: «من برای این مبعوث شده ام که فضائل اخلاقی را تکمیل کنم.» (مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج 24، ص 379-378).

در «مکارم الاخلاق» از امام علی علیه السلام روایت شده که فرمودند: «... دیده نشد پیش روی کسی پای خود را دراز کند... و در ظلمی که به او می شد، به مقام انتقام در نمی آمد مگر این که محارم خدا هتک شود، که در این صورت خشم می کرد و خشمش هم برای خدای تعالی بود. تا زنده بود در حال تکیه دادن غذا میل نفرمود. و چیزی از آن حضرت درخواست نشد که در جواب بگوید نه. و هرگز حاجت سائلی را رد نکرد؛ چنان که ممکنش بود حاجت او را برمی آورد، وگرنه به زیان نرم و شیرینی او را راضی می ساخت. نمازش در عین تمامیت از همه نمازها سبک تر، و خطبه اش از همه خطبه ها کوتاه تر. و از بیهوده گویی برکنار بود و اشخاص، آن جناب را به بوی خوش که از وی به مشام می رسید می شناختند... نگاه کردنش کوتاه بود و به کسی خیره نمی شد، با هیچ کس سخنی که مورد پسند طرف نبود ایراد نمی کرد. هنگام راه رفتن مانند کسی که بر زمین سراشیب راه رود قدم ها را برمی داشت. و می فرمود: «بهترین شما خوش اخلاق ترین شماست.» (علامه طباطبایی، سنن النبی، ص 45-47).

## 2. گواهی حضرت امام علی علیه السلام درباره پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم)

در چندین مورد از خطبه های نهج البلاغه، امام علی علیه السلام به دنبال گواهی و شهادت به اعتقاد درباره خداوند متعال، به نبوت و رسالت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) گواهی داده اند که در این گواهی ها به توصیف های زیبایی اشاره فرموده اند که مواردی ذکر می گردد:

«گواهی می دهم که حضرت محمد (صلی الله علیه و آله وسلم)، بنده و فرستاده خدا و سرور مخلوقات (علامه جعفری، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج 17، خطبه 214)؛ برگزیده خدا، سفیر وحی و رسول رحمت خدا (همان، خطبه 198)؛ در فضل و برتری، همتایی ندارد و هرگز فقدان او جبران نگردد (همان، خطبه 151)؛ امانت دار پسندیده خدا، که خدا او را با محبت های الزام کننده و پیروزی آشکار و راه روشن فرستاد (همان، خطبه 185)؛ در راه رضایت حق، در کام هرگونه سختی و ناراحتی فرو رفت و جام مشکلات و ناگواری ها را سر کشید (همان، خطبه 194)؛

به ارزش های ویژه اخلاقی گرامی داشته شد.» (همان، خطبه 178).

برای فهم این معنی که چرا امیرالمؤمنین علیه السلام دو شهادت اصلی را در سخنانش تکرار و به آن تأکید می نماید، باید در نظر بگیریم که اساسی ترین پیمانی که یک انسان رشدیافته الهی می تواند با خود ببندد که مبنای آن هرگز منحرف نشود، دو شهادت است؛ اول، شهادت به یگانگی خداوند و نفی هرگونه معبود از عالم وجود است. دوم، شهادت به رسالت عظمای پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) است که به واسطه ابلاغ اراده تشریحی خداوند سبحان بر بندگانش می باشد... وفای به این دو پیمان همان گونه که زندگی را از پوچی نجات داده و آدمی را وارد حیات معقول می نماید، حیات اجتماعی را هم که تار و پودش از پیمان های افراد تشکیل دهنده اجتماع است، منطقی تر، عالی تر و ایده آل تر می سازد. پس تکرار شهادتین و تأکید بر آن دو، در حقیقت تذکر دائمی به دو اصل اساسی «حیات معقول» است که فقط با قول ثابت «انا لله» و با هدایت پیامبر عزیز به مصالح و مفاسد واقعی و «وانا الیه راجعون» امکان پذیر می باشد.» (همان).

### 3. خصوصیات دیگر پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم)

در این قسمت به خصوصیات دیگری از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) که امام علی علیه السلام در نهج البلاغه بیان فرموده اند اشاره می شود؛

خداوند پیامبرش را با نوری درخشان و برهانی آشکار و راهی روشن، و کتابی هدایتگر برانگیخت. خانواده او نیکوترین خانواده و درخت وجودش از بهترین درختان است که شاخه های آن راست و میوه های آن سربه زیر و در دسترس همگان است. زادگاه او مکه، و هجرت او به مدینه پاک و پاکیزه است، که در آن جا نام او بلند و دعوتش به همه جا رسید. خدا او را با برهانی کامل و همگانی (قرآن) و پندهای شفافبخش، و دعوتی جبران کننده فرستاد. (علامه جعفری، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج 17، ص 303، خطبه 161).

خدا پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) را با روشنایی اسلام فرستاد و در گزینش، او را بر همه مقدم داشت

(خداوند) نهاد اصلی وجود پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) را از بهترین معادن استخراج کرد. و نهال وجود او را در اصیل ترین و عزیزترین سرزمین ها کاشت و آبیاری کرد، او را از همان درختی که دیگر پیامبران و امینان خود را از آن آفرید به وجود آورد، که عترت او بهترین عترت ها، و خاندانش بهترین خاندان ها، و درخت وجودش از بهترین درختان است، در حرم امن خدا روید و در آغوش خانواده کریمی بزرگ شد. شاخه های بلند آن سر به آسمان کشیده که دست کسی به میوه آن نمی رسید. پس پیامبر پیشوای پرهیزکاران و وسیله بینایی هدایت خواهان است. چراغی با نور درخشان و ستاره ای با برق های خیره کننده و تابان است، راه و رسم او با اعتدال و روش زندگی او صحیح و پایدار، سخنانش روشنگر حق و باطل و حکم او عادلانه است (همان، ص 177، خطبه 94). برای عترت پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) شاخه هایی است غیر قابل وصول، به این معنی که محصول زندگانی پر خیر و برکت عترت، بالاتر و باعظمت تر از آن است که از درخت حیات مردم معمولی برآید (همان).

پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) خاتم پیامبران گذشته، و گشاینده درهای بسته و آشکارکننده حق با برهان است. دفع کننده لشگرهای باطل، و در هم کوبنده شوکت گمراهان است. آن گونه که بار سنگین رسالت را بر دوش کشید و به فرمان خدا قیام کرد و به سرعت در راه خشنودی خدا گام برداشت، حتی یک قدم به عقب برنگشت و اراده او سست نشد و در پذیرش و گرفتن وحی نیرومند بود، حافظ و نگهبان عهد و پیمان خدا بود (همان، ج 2، ص 123، خطبه 72).

خداوند پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) را ابلاغ کننده رسالت، افتخار آفرین امت، چونان باران بهاری برای تشنگان حقیقت آن روزگاران، مایه سربلندی مسلمانان و عزت و شرافت یارانش قرار داد (همان، ج 17، ص 417، خطبه 198).

محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) را برانگیخت؛ گواهی دهنده، بشارت دهنده و هشداردهنده. پیامبری که

بهترین آفریدگان در خردسالی، و در سن پیری نجیب ترین و بزرگواریترین مردم بود، اخلاقش از همه پاکان پاک تر و باران کرمش از هر چیزی بادوام تر بود (همان، ج 2، ص 193، خطبه 105).

(خداوند) پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) را از درخت تنومند پیامبران، از سرچشمه نور هدایت، از جایگاه بلند و بی همانند، از سرزمین بطحاء، از چراغ های برافروخته در تاریکی ها و از سرچشمه های حکمت برگزید. پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) طیبی است که برای درمان بیماران، سیّار است. مرهم های شفابخش او آماده، و ابزار داغ کردن زخم ها را گذاخته. برای شفای قلب های کور و گوش های ناشنوا و زبان های لال، آماده و با داروی خود در پی یافتن بیماران فراموش شده و سرگردان است (همان، ص 201، خطبه 108).

«امام علی علیه السلام می فرماید: پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) پزشکی بود برای مردم، مقصود پزشک روان و پزشک اجتماع است. در اولین تشبیه که او را به طیب تشبیه می کند می خواهد بگوید روش پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) روش یک طیب معالج بود با بیماران خودش. ما طیب ثابت داریم و طیب سیّار. طیب ثابت، اگر کسی آمد و به او مراجعه کرد که مرا معالجه کن به او نسخه می دهد، کسی مراجعه نکرد به او کاری ندارد. ولی طیب سیّار قانع نیست به این که مریض ها به او مراجعه کنند، او به مریض ها مراجعه می کند. پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) سراغ مریض های اخلاقی و معنوی می رود...»

در ایام ماه های حرام که مصونیتی پیدا می کرد و قبائل عرب می آمدند برای این که اعمال حج را به همان ترتیب بت پرستانه خودشان انجام دهند، وقتی در عرفات و منا و بالخصوص در عرفات جمع می شدند، پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) از فرصت استفاده می کرد و در میان آن ها می رفت. نسبت متدها و سیره ها را امام علی علیه السلام این گونه ذکر می کند آیا پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) با مردم با نرمش رفتار می کرد یا با خشونت؟ با ملاطفت و مهربانی عمل می کرد یا با خشونت و اعمال زور؟ امام علی علیه السلام می فرماید هر دو، ولی جای هر کدام را می شناخت هم مرهم

داشت هم میسم (میسم یعنی آلت جراحی، آلت داغ کردن) از هر دو در جهت بیداری و آگاهی مردم استفاده می کرد (شهید مطهری، سیری در سیره نبوی، ص 100-98).

پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) پیشوای پرهیزکاران، روشنی بخش چشم هدایت شدگان است (علامه جعفری، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج 2، ص 225، خطبه 116).

قرارگاه پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) بهترین قرارگاه و محل پرورش، و خاندان او شریف ترین پایگاه است. در معدن بزرگواری و گاهواره سلامت رشد کرد، دل های نیکوکاران شیفته او گشته، توجه دیده ها به سوی اوست. گفتار او روشنگر واقعیت ها، و سکوت او زبانی گویا بود (همان، ص 179، خطبه 96).

بدان پسر! هیچ کس چون رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) از خدا آگاهی نداده است، رهبری او را پذیرا باش، و برای رستگاری، راهنمایی او را بپذیر (همان، ج 17، ص 525، نامه 31).

وقتی آتش جنگ شعله می کشید، ما به رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) پناه می بردیم، که در آن لحظه کسی از ما همانند پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) به دشمن نزدیک تر نبود (نیشابوری، غرائب، ج 9، ص 691).

پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) با امانت، رسالت خویش را به انجام رساند، و با راستی و درستی به راه خود رفت، پرچم حق را در میان ما به یادگار گذاشت... راهنمای این پرچم، با درنگ و آرامش سخن می گفت، و دیر و حساب شده به پا می خاست و آن گاه که به پا می خاست سخت و چالاک به پیش می رفت (علامه جعفری، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج 2، ص 187، خطبه 100).

خداوند سبحان، محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) را فرستاد تا بیم دهنده جهانیان، و گواه پیامبران پیش از خود باشد (همان، ج 18، ص 601، نامه 62).

پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم) امین وحی پروردگار، و خاتم پیامبران، و بشارت دهنده رحمت و بیم دهنده کیفر الهی است (همان، ج 17، خطبه 173).

در خطبه 106 نهج البلاغه در محتویات جملات دعایی که حضرت امام علی علیه السلام در



حق حضرت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) به درگاه الهی عرضه می دارند بیان کننده صفات عالیه رسول اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) است که عبارت اند از: برفروزنده نور؛ نصب کننده علامت برای ارشاد حیرت زدگان وادی بلا تکلیفی و گم شدگان بیابان خودکامگی؛ امین و مأمون در گرفتن و ابلاغ رسالت؛ شاهد الهی در روز قیامت؛ نعمتی برای جهانیان که آنان را از ظلمات خارج ساخته و وارد عالم نور نموده است و رحمتی برای عالمیان که واسطه فیض رحمت ربانی بر بندگانش بوده است.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با ایمان کامل، شش صفت با عظمت فوق را به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) نسبت می دهد که هیچ یک از آن ها در دیگر انسان ها در آن حد کامل، که به آن بزرگواری نسبت داده است وجود ندارد (همان، ج 2، ص 300 - 299).

#### 4. بعثت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم)

##### الف) شرایط و وضعیت حاکم بر قبل از بعثت پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم)

حضرت امام علی علیه السلام در فرمایشات خویش در نهج البلاغه به توصیف شرایط و وضعیتی که در قبل از بعثت بر جامعه آن روز وجود داشت می پردازند که به مواردی اشاره می شود:

از زمان بعثت پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) با پیامبران گذشته فاصله طولانی وجود داشت و مردم از نیکوکاری فاصله گرفته و امت ها به جهل و نادانی گرفتار شده بودند (همان، ج 2، ص 177، خطبه 94).

پیامبران وجود نداشتند و امت ها در خواب غفلت بودند و رشته های درستی و انسانیت از هم گسسته بود. (همان، ص 295، خطبه 158).

دنیا به مراحل پایانی رسیده، نشانه های آخرت نزدیک، و رونق آن به تاریکی گراییده، و اهل خود را به پا داشته، جای آن ناهموار، آماده نیستی و نابودی، زمانش در شرف پایان، و نشانه های نابودی آن آشکار، موجودات در آستانه مرگ، حلقه زندگی آن شکسته و اسباب

حیات در هم ریخته، پرچم های دنیا پوسیده، و پرده هایش دریده، و عمرها به کوتاهی رسیده بود (همان، ص 417، خطبه 198).

در روزگاری که مردم روی زمین دارای مذاهب پراکنده، خواسته های گوناگون و روش های متفاوت بودند؛ عده ای خدا را به پدیده ها تشبیه کرده و گروهی نام های ارزشمند خدا را انکار و به بت ها نسبت می دادند، و برخی به غیر خدا اشاره می کردند (همان، ص 39، خطبه 1).

مردم در فتنه ها گرفتار شده، رشته های دین پاره شده و ستون های ایمان و یقین ناپایدار بود. در اصول دین اختلاف داشته، و امور پراکنده بود؛ راه رهایی دشوار و پناهگاهی وجود نداشت، چراغ هدایت بی نور، و کوردلی همگان را فراگرفته بود. خدای رحمان معصیت می شد و شیطان یاری می گردید؛ ایمان بدون یاور مانده و ستون های آن ویران گردیده و نشانه های آن انکار شده، راه های آن ویران و جاده های آن کهنه و فراموش گردیده بود. مردم جاهلی شیطان را اطاعت می کردند و به راه های او می رفتند و در آبخور شیطان سیراب می شدند. با دست مردم جاهلیت، نشانه های شیطان آشکار و پرچم او برافراشته گردید. فتنه ها، مردم را لگدمال کرده و با سُم های محکم خود نابودشان کرده و پابرجا ایستاده بود. اما مردم حیران و سرگردان، بی خبر و فریب خورده، در کنار بهترین خانه (کعبه) و بدترین همسایگان (بت پرستان) زندگی می کردند. خواب آن ها بیداری و سرمه چشم آن ها اشک بود؛ در سرزمینی که دانشمندان لب فرو بسته و جاهل گرامی بود (همان، ص 43، خطبه 2).

فتنه و فساد، جهان را فراگرفته و اعمال زشت رواج یافته بود. آتش جنگ همه جا زبانه می کشید و دنیا بی نور و پر از مکر و فریب گشته بود، برگ های درخت زندگی به زردی گراییده و از میوه آن خبری نبود، آب حیات خشکیده و نشانه های هدایت کهنه و ویران شده بود. پرچم های هلاکت و گمراهی آشکار و دنیا با قیافه زشتی به مردم می نگریست و با چهره ای عبوس و غم آلود با اهل دنیا روبه رو می گشت. میوه درخت دنیا در جاهلیت، فتنه،

و خوراکش مردار بود، در درونش وحشت و اضطراب، و بر بیرون، شمشیرهای ستم حکومت داشت (همان، ص 151، خطبه 89).

مردم در حیرت و سرگردانی بودند، در فتنه‌ها به سر می‌بردند، هوی و هوس بر آن‌ها چیره، و خودبزرگ بینی و تکبر به لغزش‌های فراوانشان کشانده بود، و نادانی‌های جاهلیت پست و خوارشان کرده و در امور زندگی حیران و سرگردان بودند و بلای جهل و نادانی دامن‌گیرشان بود (همان، ص 179، خطبه 95).

نشانه‌های هدایت از یاد رفته، و راه‌های دین ویران شده بود (همان، ص 409، خطبه 195).

زمانی که میان طرفداران مذاهب گوناگون نزاع درگرفته و راه اختلاف می‌پیمودند (همان، ص 251، خطبه 133).

هیچ کس از عرب، کتاب آسمانی نداشت (و یا سواد خواندن کتابی را نداشت) و ادعای پیامبری نمی‌کرد (همان، ص 85، خطبه 33).

مردم در گرداب جهالت فرورفته بودند و در حیرت و سرگردانی به سر می‌بردند، هلاکت آنان را مهار کرده و به سوی خود می‌کشید، و گمراهی بر جان و دلشان قفل زده بود. (همان، ص 377، خطبه 191).

نه نشانه‌ای از دین الهی برپا، و نه چراغ هدایتی روشن، و نه راه حقی آشکار بود (همان، ص 411، خطبه 196).

آن‌گاه که شما ملت عرب، بدترین دین را داشته، و در بدترین خانه زندگی می‌کردید؛ میان غارها، سنگ‌های خشن و مارهای سمی خطرناک فاقد شنوایی به سر می‌بردید؛ آب‌های آلوده می‌نوشیدید و غذاهای ناگوار می‌خوردید؛ خون یک دیگر را به ناحق می‌ریختید و پیوند خویشاوندی را می‌بریدید، بت‌ها میان شما پرستش می‌شد و مفسد و گناهان، شما را فراگرفته بود (همان، ص 73، خطبه 26).

این موارد نه از آن روست که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در صدد تحقیر اعراب برآمده بلکه بدان علت است تا نعمت های آنان را بشمارد و بزرگ ترین افتخار عرب یعنی مبعوث شدن رسول اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) را در میان ایشان یادآور سازد. این زمان است که خورشید در خشنده رسالت در چهره پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) می شکفت و دنیای تیره و رو به اضمحلال را که بنا به فرمایش امام علی علیه السلام در آستانه فرو ریختن است، به وجود خویش منور می سازد.

### **ب) ره آورد و تلاش های پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) در دوران بعد از بعثت**

مجموعه ای از تلاش ها و ره آورد پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) بعد از بعثت در بیان حضرت امام علی علیه السلام در نهج البلاغه به شرح ذیل می باشد:

(خداوند) با فرستادن پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) شریعت های ناشناخته را شناساند، و ریشه بدعت های راه یافته در ادیان آسمانی را قطع کرد و احکام و مقررات الهی را بیان فرمود (همان، ص 303، خطبه 161).

(خدا) با بعثت او شکاف ها را پر، و سلطه گران پیروز را در هم شکست و سختی ها را آسان و ناهمواری ها را هموار فرمود تا آن که گمراهی را از چپ و راست تارومار کرد (همان، ص 439، خطبه 213).

پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) در اجرای فرمان (خدا) تلاش کرد تا آن جا که نور حق را آشکار، و راه را برای جاهلان روشن ساخت، و دل هایی که در فتنه و گناه فرو رفته بودند هدایت شدند. پرچم های حق را برافراشت و احکام نورانی را برپا کرد (همان، ص 123، خطبه 72).

پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) بدون سستی و کوتاهی، رسالت پروردگارش را رسانید، و در راه خدا با دشمنانش بدون عذر تراشی جنگید (همان، ص 473، خطبه 235).

خدا به برکت (پیامبر) کینه ها را دفن و آتش دشمنی ها را خاموش کرد. با او میان دل ها الفت و مهربانی ایجاد کرد و نزدیکانی را از هم دور ساخت. انسان های خوار و ذلیل و محروم در پرتو او عزت یافتند، و عزیزانی خودسر ذلیل شدند (همان، ص 179،

پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) شکاف های اجتماعی را به وحدت اصلاح، و فاصله ها را به هم پیوند داد و پس از آن که آتش دشمنی ها و کینه های برافروخته در دل ها راه یافته بود، میان خویشاوندان یگانگی برقرار کرد (همان، ص 469، خطبه 231).

پس (پیامبر) رسالت خود را آشکارا رساند، و مردم را به راه راست واداشت، و آن را به همگان نشان داد، و نشانه های هدایت را برافراشت، چراغ های روشن را بر سر راه آدمیان گرفت، رشته های اسلام را استوار کرد، و دست گیره های ایمان را محکم و پایدار کرد (همان، ص 359، خطبه 185).

حال به نعمت های بزرگ الهی که به هنگامه بعثت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم) بر آنان فروریخت بنگرید، که چگونه اطاعت آنان را با دین خود پیوند داد و با دعوتش آن ها را به وحدت رساند! چگونه نعمت های الهی بال های کرامت خود را بر آنان گستراند، و جویبارهای آسایش و رفاه برایشان روان ساخت! و تمام برکات آیین حق، آن ها را در برگرفت! در میان نعمت ها غرق گشتند، و در خرمی زندگانی شادمان شدند. امور اجتماعی آنان در سایه قدرت حکومت اسلام استوار شد، و در پرتو عزتی پایدار آرام گرفتند، و به حکومتی پایدار رسیدند. آن گاه آنان حاکم و زمامدار جهان شدند و سلاطین روی زمین گردیدند، و فرمانروای کسانی شدند که در گذشته حاکم بودند و قوانین الهی را بر کسانی اجرا می کردند که مجریان احکام بودند و در گذشته کسی قدرت در هم شکستن نیروی آنان را نداشت هیچ کس خیال مبارزه با آنان را در سر نمی پروراند (همان، ص 397، خطبه 192).

مردم! از سر نعمت بعثت پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) و لطف خداوند بزرگ به مقامی رسیده اید که حتی کنیزان شما را گرمی می دارند و به همسایگان شما محبت می کنند، کسانی برای شما احترام قائل اند که شما از آن ها برتری نداشته و بر آن ها حقی ندارید، کسانی از شما می ترسند که نه ترس از حکومت شما دارند و نه شما بر آن ها حکومتی دارید (همان، ص 199-197،

شهرهایی به وجود (پیامبر) روشن گشت پس از آن که گمراهی وحشتناکی همه جا را فراگرفته بود، و جهل و نادانی بر اندیشه ها غالب و قساوت و سنگدلی بر دل ها مسلط بود، و مردم حرام را حلال می شمردند، و دانشمندان را تحقیر می کردند و جدای از دین الهی زندگی کرده و در کفر و بی دینی جان می سپردند (همان، ص 277، خطبه 151).

پس خدای سبحان مردم را به وسیله محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) از گمراهی نجات و هدایت کرد، و از جهالت رهایی بخشید (همان، ص 39، خطبه 1).

پس پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) در نصیحت و خیرخواهی نهایت تلاش را کرد و آنان را به راه راست راهنمایی، و از راه حکمت و موعظه نیکو، مردم را به خدا دعوت فرمود (همان، ص 179، خطبه 95).

پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم) با یارانش به مبارزه با مخالفان پرداخت تا آنان را به سرمنزل نجات کشاند، و پیش از آن که مرگشان فرارسد آنان را به رستگاری رساند، با خستگان مدارا کرد و شکسته حالان را زیر بال گرفت تا همه را به راه راست هدایت فرمود جز آنان که راه گمراهی پیمودند و در آن ها خیری نبود. همه را نجات داد، و در جایگاه مناسب رستگاری، استقرارشان بخشید، تا آن که آسیاب زندگی آنان به چرخش درآمد و نیزه شان تیز شد (همان، ص 193، خطبه 104).

(پیامبر) حق را آشکار و مردم را نصیحت فرمود، همه را به رستگاری هدایت، و به میانه روی فرمان داد (همان، ص 409، خطبه 195).

خداوند پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) را فرستاد تا دعوت کننده به حق، و گواه اعمال خلق باشد. پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) بدون سستی و کوتاهی، رسالت پروردگارش را رسانید، و در راه خدا با دشمنانش بدون عذر تراشی جنگید (همان، ص 225، خطبه 116).

خداوند حضرت محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) را به حق برانگیخت تا بندگان خود را از پرستش دروغین

بت‌ها رهایی بخشیده به پرستش خود راهنمایی کند، و آنان را از پیروی شیطان نجات داده به اطاعت خود بکشاند، با قرآنی که معنی آن را آشکار کرد و اساسش را استوار فرمود، تا بندگان عظمت و بزرگی خدا را بدانند که نمی‌دانستند، و به پروردگار، اعتراف کنند، پس از انکارهای طولانی اعتراف کردند و او را پس از آن که نسبت به خدا آشنایی نداشتند به درستی بشناسند (همان، ص 269، خطبه 147).

پس پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) با تمام مخالفانی که به حق پشت کردند، و از آن منحرف گشتند به مبارزه پرداخت (همان، ص 251، خطبه 133).

پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) مردم جاهلی را تا به جایگاه کرامت انسانی پیش برد و به رستگاری رساند، که سرنیزه هایشان کندی نپذیرفت و پیروز شدند و جامعه آنان استحکام گرفت (همان، ص 85، خطبه 33).

(خداوند) با زبان پیامبرش، کارهای خوشایند و ناخوشایند، باید‌ها و نباید‌ها را ابلاغ کرد، و اوامر و نواهی را آموزش داد، و راه عذر را بر شما بست و حجت را تمام کرد (همان، ص 145، خطبه 86).

(خداوند پیامبر را) فرستاد تا شک و تردیدها را نابود سازد و با دلایل روشن استدلال کند (همان، ص 43، خطبه 2).

(پیامبر) انسان‌ها را به اطاعت خدا دعوت فرمود، و با دشمنان خدا در راه دین او پیکار و مغلوبشان کرد (همان، ص 373، خطبه 190).

(خداوند پیامبر) را فرستاد تا فرمان‌های خدا را اجرا و بر مردم حجت را تمام کرده، آن‌ها را در برابر اعمال ناروا بترساند (همان، ص 131، خطبه 83).

نشانه‌های هدایت به وسیله او آشکار، و تاریکی‌های جهل و گمراهی با نور هدایت او از میان رفت (همان، ص 341، خطبه 178).

## 5. در سوگ پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم)

با توجه به میزان محبت و شناخت هر شخصی نسبت به شخص دیگر، میزان سختی فقدان آن شخص معلوم می شود. میزان محبت و شناخت هیچ کسی نسبت به پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) به مانند حضرت امام علی علیه السلام نمی شود، در نتیجه فقدان پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) برای امام علی علیه السلام خیلی سخت آمد. امام علی علیه السلام در نهج البلاغه از لحظه قبض روح پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) می فرماید: «رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) در حالی که سرش بر روی سینه ام بود قبض روح گردید، و جان او در کف من روان شد آن را بر چهره خویش کشیدم. متصدی غسل پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) من بودم، و فرشتگان مرا یاری می کردند، گویا در و دیوار خانه فریاد می زد. گروهی از فرشتگان فرود می آمدند و گروهی دیگر به آسمان پرواز می کردند، گوش من از صدای آهسته آنان که بر آن حضرت نماز می خواندند پر بود، تا آن گاه که او را در حجره اش دفن کردیم.» (همان، ص 413، خطبه 197).

و به هنگام غسل دادن پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمودند: «پدرم و مادرم فدای تو ای رسول خدا! با مرگ تو رشته ای پاره شد که در مرگ دیگران قطع نشد، با مرگ تو رشته پیامبری و فرود آمدن پیام و اخبار آسمانی گسست. مصیبت تو، دیگر مصیبت دیدگان را به شکیبایی واداشت و همه را در مصیبت تو یکسان عزادار کرد. اگر به شکیبایی امر نمی کردی و از بی تابی نهی نمی فرمودی، آن قدر اشک می ریختم تا اشک هایم تمام شود، و این درد جانکاه همیشه در من می ماند، و اندوهم جاودانه می شد، که همه این ها در مصیبت تو ناچیز است! چه باید کرد که زندگی را دوباره نمی توان بازگرداند، و مرگ را نمی شود مانع شد، پدر و مادرم فدای تو! ما را در پیشگاه پروردگارت یاد کن و در خاطر خود نگه دار!» (همان، ص 473، خطبه 235).

و به هنگام دفن رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمودند: «همانا شکیبایی نیکوست جز در غم از دست دادنت، و بی تابی ناپسند است جز در اندوه مرگ تو، مصیبت تو بزرگ و مصیبت های



پیش از تو و پس از تو ناچیزند.» (همان، ص 701، حکمت 292).

دعا برای پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم)

«(بار خدایا) گرامی ترین درودها و افزون ترین برکات خود را بر محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) بنده و فرستاده ات اختصاص ده،

... پروردگارا! برای پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) در سایه لطف خود جای با وسعتی بگشای، و از فضل و کرمت پاداش او را فراوان گردان. خداوندا! کاخ آیین او را از هر بنایی برتر و مقام او را در پیشگاه خود گرامی تر گردان و نورش را کامل گردان، و پاداش رسالت او را پذیرش گواهی و شفاعت و قبول گفتار او قرار ده؛ زیرا که دارای منطقی عادلانه، و راه جداکننده حق از باطل بود. بار خدایا! بین ما و پیغمبرت در نعمت های جاویدان و زندگانی خوش و آرزوهای برآورده و خواسته های به انجام رسیده، در کمال آرامش و در نهایت اطمینان، همراه با مواهب و هدایای بارزش، جمع گردان!» (همان، ص 123-121، خطبه 72).

### نتیجه

با وجود شخصیت عظیمی چون پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) و اهل بیت مطهر آن بزرگوار، راه مستقیمی طی می شود که نهایت آن، رستگاری و سعادت ابدی و غیر از آن، ضلالت و گمراهی است. و با وجود آنان به الگوهای ناقص و مکاتب مادی که داعیه سعادت بشر را دارند، نیازی نیست. شناخت آن بزرگواران و طی طریق آنان در گستره اعتقاد و احکام و اخلاق و به کار بستن در طول زندگی، وظیفه تک تک مسلمانان است.

ص: 380

شریف رضی، نهج البلاغه، ترجمه: محمد دشتی، انتشارات فرهنگ مردم، اصفهان، 1379 ش.

1. جعفری محمدتقی، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، انتشارات دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ج 18 و 17، 1365 و ج 2، 1357 ش.
2. طباطبایی، سید محمدحسین، سنن النبی (صلی الله علیه و آله وسلم)، ترجمه و تحقیق: محمدهادی فقهی، انتشارات کتاب فروشی اسلامیة، قم، 1375.
3. فرائتی، محسن، سیره پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) با نگاهی به قرآن، مرکز فرهنگی درس هایی از قرآن، تهران، 1385.
4. مطهری، مرتضی، سیری در سیره نبوی، صدرا، تهران، 1368.
5. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، دارالکتب الاسلامیه، تهران، 1374.
6. نیشابوری، نظام الدین حسن بن محمد، تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان، تحقیق: شیخ زکریا عمیرات، دارالکتب العلمیه، بیروت، 1416 ق.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

